



صاحب امتیاز:

انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:

مجتبی مقصودی

سر دبیر:

علی کریمی مله

● پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

● سال شانزدهم، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۰

● پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می شود.

● هیئت تحریریه

طاہرہ ابراہیمی فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادیپور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصودی (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی شیخ نشین (استاد دانشگاه خوارزمی)

● مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، رضا رئیس طوسی (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (استادیار دانشگاه تربیت مدرس)، عبدالعلی قوام (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، ابراهیم متقی (استاد دانشگاه تهران)، سید علی مرتضویان (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی)، محسن مدیرشانهچی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، بهرام نوازی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)، داوود هرمیداس باوند (مدرس دانشگاه های کشور)

● داوران این شماره

امیرمحمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، شقایق حیدری (دکترای علوم سیاسی)، زهرا خشک جان (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، رضا خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، محسن خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهاب دلیری (دکترای علوم سیاسی)، بهاره سازمند (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران)، وحید سینایی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، عنایت الله شریف پور (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه یزد)، حسین علایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، محمدتقی قرلسفلی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، علی کریمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، یحیی کمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، الهه کولایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، علی مرشدی زاد (عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصودی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف)، داود میرمحمدی (دکترای جامعه شناسی و مدرس دانشگاه)، سید عبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی)، علی اشرف نظری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین نوروزی (عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران)، هادی نوری (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، حمید هوشنگی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع))

این فصلنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می شود.

● نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبائی، طبقه سوم، دفتر انجمن های علمی ایران، شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی تهران، خیابان انقلاب، خیابان لبافی نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.

کدپستی: ۱۹۵-۱۳۱۴۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه:

<http://www.ipsajournal.ir>، پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه آرا:

سمیه صالح نیا

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی – پژوهشی دعوت می نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم افزار word حروف نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:
الف: نحوه ارجاع فقط در متن به صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۸-۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛
ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛
ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانویست درج شود؛
د: جداول، شکل ها، نمودارها، منحنی ها، تصاویر و نقشه ها به ترتیبی که در متن آمده اند شماره گذاری شوند و مأخذ آنها به طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسنده پاسخگو
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانوشت صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقعیت
۵. کاربرست روش تعیین شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
۶. استفاده از منابع معتبر
۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

- مقایسه سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی ریاست جمهوری در کنیا (۲۰۱۷)، افغانستان (۲۰۰۹) و ایران (۲۰۰۹/۱۳۸۸)

۷ سارا پورشیخعلی، صدیقه شیخزاده جوشانی و یحیی کمالی
- سیاسی کردن رنج؛ واکاوی گذار از قدرت آیینی فجری به قدرت انضباطی پهلوی

۴۹ سید مرتضی حافظی، مهدی نجفزاده، محسن خلیلی و روح اله اسلامی
- تعارض میان هویت زنانه گفتمانهای انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی: مسئله یا جنبش اجتماعی؟

۸۱ مریم حایک، علیرضا آقا حسینی و علی علی حسینی
- نگاه انتقادی و کاربردی به جامعه مدنی و مسئله شفافیت و فساد اقتصادی در ایران

۱۱۵ خلیل اله سردارنیا و مریم بنه‌بی
- تجربه زیسته زنان رزمنده در جنگ ایران و عراق و بازاندیشی در نقش‌های سنتی سیاسی و اجتماعی آنان

۱۴۵ الهه کولایی و سیمین بهبهانی
- مصالحه سیاسی و توسعه در ایران؛ بررسی چند گزاره نظری و انضمامی

۱۸۱ مجتبی مقصودی
- تحلیل جامعه‌شناختی ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸
عبدالله ولی نژاد و عباس کاظمی

۲۲۱



Research Paper

Comparative Study of Resolution Mechanisms of Presidential Election Disputes in Kenya (2017), Afghanistan (2009) and Iran (2009)

Sara Poursheikhali¹ *Sedigheh Sheikhzadeh Joushani² Yahya Kamali³

1. Graduated of master in political science, Shahid Bahonar University of Kerman

2. Assistant Professor of Political Science (Iranian Studies) at Faculty of Law and Theology, Shahid Bahonar University of Kerman

2. Associate Professor of Political Science (Public Policy) at Faculty of Law and Theology, Shahid Bahonar University of Kerman

DOI: [10.22034/ipsa.2021.442](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.442)

Receive Date: 11 June 2021

Revise Date: 23 August 2021

Accept Date: 19 September 2021



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

Elections, as conducted in liberal democracies, are the means by which citizens elect the individuals they desire for public office and grant them the legitimacy of exercising the political power. Hence, elections are a key component of the democratization process expected to change transparently, freely, fairly and peacefully the government and the distribution of power in a political system. Yet, elections are also competitive processes that can emerge the conditions for tensions, disputes and sometimes long-term conflicts with political violence and, consequently, lead to political and social instability. This is where the issue of electoral disputes and how to resolve them become important. Disputes are inherent components in the electoral process that may happen at any stage of the electoral cycle (pre, during, and post-election stages). Mechanisms of resolution of electoral disputes like other disputes can differ from one country to another country in respect of used type and method based on the political, socio-cultural and historical grounds. Prediction and deterrence (in the early warning mechanisms), resolution, management, and control of electoral disputes are among special functions defined for the mechanism of resolution of electoral disputes. While electoral disputes may lead to destructive consequences like mistrust in electoral institutions, electoral apathy, and the electoral participations in future elections, it is important to resolve of these disputes through applying effective and constructive and innovative mechanisms in order to increase public trust in the electoral system and generate a motive for the citizens' political participation actively. Hence, the present study has tried to identify and describe

◆ ◆ ◆
* Corresponding Author:
Sedigheh Sheikhzadeh Joushani, Ph.D.
E-mail: ssheikhzadeh@uk.ac.ir



similarities and differences of mechanisms used to resolve three post-election disputes of presidential elections of Kenya 2017 (2017 Kenyan general election), Afghanistan 2009 (2009 Afghan presidential election) and Iran 2009 (2009 Iranian presidential election), through a focus on these three disputes with the aim of conducting a comparative analysis of “deep description”.

Methodology

Comparing as a scientific research method has been described as a systematic evaluation instrument of the patterns of similarity, difference, and diversity perception. Appropriate to the study issue, the present research has utilized a comparative method to identify and describe the similarities and differences between the cases under comparison. Approach and comparative strategy in this study were qualitative-in-depth and case-oriented with small N, respectively. The presidential election disputes of Kenya 2017, Afghanistan 2009 and Iran 2009 have been considered as analysis cases or observation units, the electoral dispute as the analysis unit, and the mechanisms for resolving the electoral disputes have been considered as the main variables in this comparative study. The reason for the selection of these three cases is the similarities they have with each other, that all three are the transiting countries to democratization in respect of political system nature and all three have experienced an electoral dispute (presidency) in a nearly close time interval that in each case its resolution process has been time-consuming and in another case it has remained unsolved. In this research, the benchmark (comparison criterion) has been the mechanisms used to resolve the studied electoral disputes. To achieve this benchmark, has been used a researcher-made conceptual framework, as well as the library-documentary method to collect the data.

Result and Discussion

Based on the findings of the study, there are similarities and differences among the compared cases, including that the system and the dominant approach in resolving the presidential election disputes in Kenya and Afghanistan is integrated, i.e. the use of a combination of official/governmental and non-official/non-governmental mechanisms. While in Iran, the dominant system and approach is formal/governmental, and has been recognized no application of informal/alternative dispute resolution mechanisms. Moreover, the formal mechanisms used in all three comparisons has been included in the similarities found them, with the difference that in Kenya and Afghanistan, the application of these mechanisms has led to the acceptance of requests of protester candidates and ultimately to the resolution and end of disputes. While in Iran, the protester candidates' requests have been rejected, and consequently, the 2009 election dispute remained unresolved from their viewpoints.

In settling the Kenya dispute, the official mechanism of the supreme council has undertaken the main role. This institute declared the election results nullified and ordered holding re-elections. In the case of Afghanistan, it was the official mechanism of the electoral complaints commission that proved the existing fraud in the votes and declared about one and half million votes nullified and holding



reelection was decided. In the case of Iran, the guardian council, which at the same time undertakes the role of a supervisory institute in the election process, undertook the duty of settling electoral disputes of 2009 as the only legal investigation authority on behalf of the leader. So, in all three cases, the official mechanisms have been involved in the process of dispute resolution.

In all three cases of the dispute, the objection to the results began by the loser candidate and objector voters after declaring the primary results. Also, in all studied disputes, the electoral institutes were questioned by the objectors regarding non-observance of the principle of impartiality by the elections in-charge institutions and another similarity of these three disputes was that the protesters asked for elections cancellation and its repetition. The difference is the Iran case where the requests and suggestions of the objector candidates for using unofficial mechanisms and amendment of the elections law were wider than the two cases of Kenya and Afghanistan. Regarding the end of these disputes, it may be said that in Kenya the suggestion of the objectors for nullifying the elections and its repetition was accepted and this dispute was settled by holding the second run of elections but in the case of Iran, merely recounting a part of votes (10%) was accepted and other suggestions for using unofficial mechanisms and elections nullification were rejected and as a result, this dispute has remained unsolved from the view of the objectors.

Conclusion

Since the unsolved post-election disputes may have serious negative consequences such as fear and threat of future voters, have many negative effects on the public opinion regarding the general acceptance of the elections as a democratic instrument of the power transition, so that people show less tendency to democracy, also the electoral justice as a mechanism whose aim is protection or improvement of the efficiency of the electoral rights is blemished. Also, it may weaken the governmental vote entity and so endanger the process of democratization in a country and finally follow alarming consequences in the course of the democratization process of the transiting countries (to democracy). So, existence or access to the mechanisms through which the parties of dispute improve their status through cooperative actions seems very necessary. The current comparative analysis indicates that reforming electoral management laws and institutions with the specific function of resolving potential disputes in an electoral cycle with “learning” from the previous controversial situations may lead to the creation of new mechanisms, including formal, informal or complementary. These mechanisms allow the parties to the dispute to resolve the dispute more constructively, fairly, creatively and rapidly through cooperative actions. Hence, there appears to be a significant relationship between the applied mechanisms and their quality and the resolution of electoral disputes. Accordingly, it is recommended to shift from mere emphasis on the approach and the use of formal mechanisms towards the integrated approach and the use of informal/alternative mechanisms as complementary to formal mechanisms appropriate to the type of political system, electoral system, socio-cultural contexts and type of dispute in the country.



Thought regarding the political grounds of Iran, using unofficial mechanisms like arbitration of international and regional figures and institutes cannot be recommended, but the amendment of elections law in Iran is not possible without noticing appropriate unofficial mechanisms. Regarding the use of unofficial mechanisms in settling the possible electoral disputes in Iran, the researchers suggest that the decision-makers and policymakers and also the electoral officers in Iran may measure to prepare and create unofficial mechanisms proportionate to Iran's cultural and social grounds to solve the possible electoral disputes. The considerable finding of the present study was that in the challenge among the parties of the dispute in Iran in the 2009 elections, some unofficial mechanisms were proposed but rejected. By reviewing the electoral dispute of 2009 in Iran, the stakeholders of the electoral domain in Iran find out that accepting the unofficial mechanisms of the objector candidates would help the resolution of this dispute through cooperative actions and improve the status of the parties of the dispute.

Keywords: Election, Electoral Process, Electoral Dispute, Electoral Dispute Resolution Mechanisms, Kenya, Afghanistan, Iran.

مقایسه سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی ریاست جمهوری در کنیا (۲۰۱۷)، افغانستان (۲۰۰۹) و ایران (۲۰۰۹/۱۳۸۸)

سارا پورشیخعلی^۱ * صدیقه شیخزاده جوشانی^۲ یحیی کمالی^۳

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و الهیات، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و الهیات دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/DD9D3FF1BD0DA53F/8%

20.1001.1.1735790.1400.16.4.2.1

چکیده

مناقشات، یکی از اجزای ذاتی فرایند انتخابات به‌شمار می‌آیند که ممکن است در هر مرحله از این فرایند روی دهند. هدف پژوهش حاضر، بررسی شباهت و تفاوت سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده برای حل و فصل مناقشات پساانتخاباتی ریاست‌جمهوری در کنیا ۲۰۱۷، افغانستان ۲۰۰۹، و ایران ۲۰۰۹/۱۳۸۸ است. سنت و راهبرد مقایسه در این پژوهش، به‌ترتیب، کیفی، توصیف عمیق، و موردمحور با N کوچک بوده است. برپایه یافته‌های پژوهش، رویه و رویکرد غالب برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی در کشورهای کنیا و افغانستان، تلفیقی، به‌معنای به‌کارگیری ترکیبی از سازوکارهای رسمی/دولتی و غیررسمی/غیردولتی، است؛ درحالی‌که در ایران، رویه و رویکرد غالب، رسمی است و به‌کارگیری سازوکارهای غیررسمی حل و فصل مناقشه به‌رسمیت شناخته نشده است. استفاده از سازوکارهای رسمی در هر سه کشور، ازجمله شباهت‌های یافته‌شده در آن‌ها بوده است؛ با این تفاوت که در موارد کنیا و افغانستان، به‌کارگیری این سازوکارها، سبب پذیرش درخواست نامزدهای انتخاباتی معترض و سرانجام، حل و فصل مناقشه شده، اما در ایران، درخواست نامزدهای معترض رد شده است. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد، اصلاح قوانین و نهادهای مدیریت انتخاباتی، با تمرکز بر موضوع حل و فصل مناقشات احتمالی و «درس‌آموزی» از موقعیت‌های مناقشه‌آمیز گذشته، می‌تواند به ایجاد سازوکارهای جدید، اعم از رسمی و غیررسمی، یا مکمل بینجامد که به طرفین مناقشه اجازه می‌دهد تا اختلاف‌ها را به‌گونه‌ای سازنده، منصفانه، خلاقانه، و سریع حل و فصل کنند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۶/۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

انتخابات، مناقشه انتخاباتی، سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی، کنیا، افغانستان، ایران

* نویسنده مسئول:

صدیقه شیخزاده

پست الکترونیک: ssheikhzadeh@uk.ac.ir

مقدمه

برپایه نظریه‌های دموکراسی نمایندگی، انتخابات یکی از ویژگی‌های نمایندگی است که به افراد امکان می‌دهد تا رهبران و خط‌مشی‌های عمومی را به‌گونه‌ای آزادانه، انتخاب و از این راه، بر تدوین سیاست‌های حکومت اعمال نفوذ کنند؛ به بیان روشن‌تر، «انتخابات، وسیله‌ای است که فرمانبران با استفاده از آن، فرمانروایان خود را انتخاب و صلاحیت اعمال قدرت را به آن‌ها اعطا می‌کنند» (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۲۹۱). افزون‌براین، انتخابات، فرایندی رقابتی است که می‌تواند زمینه‌ساز تنش‌ها، کشمکش‌ها، و مناقشات گاه طولانی، همراه با خشونت سیاسی شود.

مناقشات انتخاباتی^۱، جزء ذاتی انتخابات به‌شمار می‌آیند که می‌توانند در هر مرحله از فرایند یا چرخه انتخاباتی^۲ (پیش، در طول، و پس از انتخابات) روی دهند. برپایه آماری از انتخابات بحث‌برانگیز بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷، ۱۰۴ مناقشه انتخاباتی در کشورهای گوناگون روی داده است (ویکی‌پدیا، فهرست انتخابات بحث‌برانگیز، ۲۰۱۷: ۱). «مناقشات انتخاباتی، در زمان و مکانی پدیدار می‌شوند که یک کنشگر یا تعداد بیشتری از کنشگران انتخاباتی، منکر درستی فرایند انتخاباتی شوند، یا نتایج انتخابات را زیر سؤال ببرند» (دارمانوویک^۳، ۲۰۱۰: ۱۱). جف فیشر، پژوهشگر و کارشناس آموزش انتخاباتی، پنج گونه مناقشه انتخاباتی را برشمرده است که ممکن است در دوره‌های زمانی پیش، در طول، و پس از انتخابات در یک گاه‌شمار انتخاباتی روی دهند (فیشر^۴، ۲۰۰۲: ۱۱-۳).

برخی پژوهشگران حوزه انتخابات دریافته‌اند که «درحالی‌که رخداد مناقشات انتخاباتی و خشونت‌های پس‌از آن در دوره پیش‌انتخابات رایج‌ترند، مناقشات پس‌انتخاباتی که هر دو طرف متصدیان و مخالفان را درگیر می‌کنند، معمولاً محتمل‌تر و شدیدترند» (گلب و دیافوسی^۵، ۲۰۱۶: ۴). پیشینه مناقشات انتخاباتی نشان می‌دهد که این نوع مناقشات می‌توانند به‌سرعت به خشونت سیاسی تبدیل شوند و اگر به‌گونه‌ای سازنده مدیریت نشوند، می‌توانند به‌طور بالقوه، ساختار دولت‌ها و جوامع را بی‌ثبات، و حتی در مواردی، هزینه‌های سنگین سیاسی، انسانی، و اقتصادی‌ای را به یک

1. Elections- Related Disputes/ Conflicts
2. Election Cycle
3. Darmanovic
4. Fischer
5. Gleb and Diofasi

کشور تحمیل کنند؛ از این رو، چالش‌های برانگیخته شده در نتیجه مناقشات مربوط به انتخابات و خشونت سیاسی، سبب اهمیت یافتن ایجاد و به کارگیری سازوکارهایی شده‌اند که به رقابت سیاسی نظم بدهند، مشارکت سیاسی را باثبات کنند، و مناقشات را به اجماع و توافق بین طرف‌های درگیر تبدیل کنند.

نوع و روش به کارگیری سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی^۱ -برپایه زمینه سیاسی و تاریخی بروز درگیری‌ها- ممکن است از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشد. پیش‌بینی و بازدارندگی (در سازوکارهای هشدار اولیه)، حل و فصل، مدیریت، و کنترل مناقشات انتخاباتی از جمله کارویژه‌هایی هستند که برای سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی مطرح شده‌اند. درحالی که مناقشات انتخاباتی می‌توانند پیامدهای ویرانگری مانند بی‌اعتمادی به نهادهای انتخاباتی، بی‌تفاوتی انتخاباتی، و کاهش مشارکت در انتخابات آتی را به همراه داشته باشند، حل و فصل این مناقشات از رهگذر به کارگیری سازوکارهای مؤثر و سازنده، می‌تواند موجب افزایش اعتماد عمومی به نظام انتخاباتی و ایجاد محرکی برای مشارکت سیاسی فعال شهروندان شود.

بررسی پیشینه پژوهش‌های انجام شده درباره موضوع پژوهش حاضر نشان می‌دهد که پژوهشگران، به موضوع سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی -نسبت به ابعاد دیگر فرایند انتخاباتی- توجه کمتری داشته‌اند؛ از این رو، مقاله حاضر با تمرکز بر سه مورد مناقشه انتخاباتی ریاست جمهوری در کنیا ۲۰۱۷، افغانستان ۲۰۰۹، و ایران ۲۰۰۹/۱۳۸۸ و با بهره‌گیری از روش تحلیل مقایسه‌ای کیفی، کوشیده است با شناسایی سازوکارهای به کاررفته در این سه مورد، به رفع کاستی‌های نظری و تجربی (به‌ویژه در مورد ایران) در این زیرمجموعه از حوزه پژوهش‌های انتخاباتی و تقویت ادبیات آن کمک کند. براین اساس، هدف پژوهش حاضر، یافتن پاسخی برای این پرسش است که: «شباهت‌ها و تفاوت‌های سازوکارهای به کارگرفته شده برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی کنیا (۲۰۱۷)، افغانستان (۲۰۰۹)، و ایران (۲۰۰۹/۱۳۸۸) کدامند؟»

۱. پیشینه پژوهش

نویسندگان مقاله حاضر پیشینه پژوهش‌های مرتبط با موضوع این پژوهش را با بررسی معیارهای مسئله، چارچوب مفهومی نظری، روش‌شناسی، و یافته‌های پژوهش، واکاوی کرده‌اند. در ادامه، به چند اثر که بیشترین تناسب را با مسئله مورد بحث داشته‌اند، اشاره

1. Electoral Disputes Resolution (EDR) Mechanisms

کرده‌ایم.

دهقانی و ملکوتیان (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «نقش راهبردی مقام معظم رهبری در ناکام گذاردن وقایع انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸»، ضمن طرح چارچوب نظری خودساخته‌ای با عنوان «الگوی تصمیم‌گیری حکیمانه» کوشیده‌اند نقش رهبر جمهوری اسلامی ایران را در مدیریت مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸ بررسی کنند. برپایه یافته‌های این مقاله، رهبر جمهوری اسلامی ایران در رویارویی با مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸، کوشید با بهره‌گیری از آنچه نویسندگان، «چارچوب راهبرد حکیمانه» می‌نامند، «این پروژه را خنثی کند».

محمدی و معین‌پور (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی با عنوان «اصول حاکم بر سبک مدیریت رهبر انقلاب اسلامی در کنترل و مهار وقایع انتخابات ۱۳۸۸»، سعی کرده‌اند با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی سبک مدیریت و چارچوب نظری متأثر از دیدگاه ماکس وبر درباره منابع اقتدار رهبران، مسئله اصلی پژوهش خود، یعنی بررسی نقش آیت‌الله خامنه‌ای در کنترل وقایع انتخابات ۱۳۸۸، را بررسی کنند. برپایه یافته‌های این مقاله، سبک رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، مهم‌ترین نقش را در مدیریت مناقشه انتخاباتی سال ۱۳۸۸ داشته است.

همچنین، شریفیان و فراهانی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «قدرت نرم رهبری و مردم ایران در مدیریت ناآرامی‌ها»، کوشیده‌اند با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی قدرت نرم، مسئله اصلی پژوهش خود، یعنی شناسایی مؤلفه‌های قدرت نرم مؤثر بر کنترل ناآرامی‌های انتخابات سال ۱۳۸۸ را بررسی کنند. ابزار گردآوری داده‌ها در پژوهش یادشده، کتابخانه‌ای و پرسش‌نامه بوده است. برپایه یافته‌های این مقاله که برآمده از سنجش دیدگاه‌های یک جامعه آماری ۹۰ نفری متشکل از مدیران ارشد و میانی وزارت کشور، وزارت اطلاعات، صداوسیما، ناجا، سپاه پاسداران، و بسیج مستضعفین است، «برجسته‌سازی مشارکت سیاسی، جلوگیری از انحراف، خطر دشمن، نقد منصفانه و گفت‌وگو، روشنگری ابعاد فتنه، اتمام حجت و فصل الخطاب قانون» و «قرآن، رهبری ولایت فقیه، فرهنگ بسیجی-عاشورایی و شهادت‌طلبی، و مردم‌سالاری دینی» به ترتیب، به عنوان مهم‌ترین شاخص‌های قدرت نرم رهبر و مردم، در مدیریت ناآرامی‌های انتخابات سال ۱۳۸۸ تشخیص داده شده‌اند. گفتنی است، در این پژوهش، به طور مستقیم به سازوکارهای حل و فصل مناقشه انتخاباتی اشاره نشده است، اما می‌توان چنین استنباط کرد که نقش رهبر در آنچه مقاله، «کنترل ناآرامی‌های ۱۳۸۸» می‌خواند، یک سازوکار فرض شده است که از این منظر، با پژوهش حاضر همانندی‌هایی دارد.

«راهنمای حل و فصل مناقشه انتخاباتی در کنیا»، عنوان پژوهش دیگری است که درباره موضوع پژوهش حاضر، انجام شده است. این پژوهش که در قالب یک کتابچه راهنما توسط گادفری موسیلا^۱ و همکاران (۲۰۱۳) نوشته شده است، با تمرکز بر مطالعه موردی کنیا به عنوان کشوری که همواره در مرکز بحران‌های مربوط به مناقشات انتخاباتی ناشی از عملکرد نظام انتخاباتی بوده است، کوشیده است تا با بررسی قانون اساسی جدید کنیا، مصوب ۲۰۱۰، و تصویب قوانین گوناگون پس از آن، نقش قانون اساسی جدید را به عنوان یک ابزار تغییر و بازسازی در حوزه‌های گوناگون، از جمله نظام انتخاباتی و چارچوب آن برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی، بررسی کند. نکته مهم این پژوهش که برای پژوهش حاضر نیز اهمیت داشته است، نقش قانون اساسی و تصویب قوانین جدید درباره نظام انتخاباتی و چارچوب‌های مربوط به رسیدگی به حل و فصل مناقشات انتخاباتی است.

محمد امان و ابراهیم کالیاح^۲ (۲۰۰۸) نیز در پژوهشی با عنوان «میانجی‌گری: یک ساز و کار قابل دوام در بحران سیاسی آفریقا مطالعه موردی بحران پسا انتخاباتی ۲۰۰۸ در کنیا» نقش میانجی‌گری جامعه بین‌المللی را در قالب یک نظام متشکل از شخصیت‌های برجسته آفریقایی به رهبری کوفی عنان، دبیرکل اسبق سازمان ملل، به عنوان یکی از سازوکارهای مؤثر بر حل و فصل بحران انتخاباتی ۲۰۰۸ کنیا، مطالعه و بررسی کرده‌اند. نویسندگان این پژوهش، به این نتیجه رسیده‌اند که بدون این تلاش‌های میانجی‌گرایانه، توافق سیاسی و پایان مناقشات انتخاباتی در مدتی کوتاه، امکان‌پذیر نبود. یافته‌های این پژوهش، به دلیل تأکید بر شناسایی میانجی‌گری به عنوان سازوکار حل و فصل مناقشه انتخاباتی، با مسئله پژوهش حاضر مرتبط است.

بر پایه معیار محل انتشار اثر، پژوهش حاضر، نخستین پژوهش داخلی انجام شده درباره موضوع بررسی مقایسه‌ای سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی ریاست جمهوری در سه کشور یادشده به شمار می‌آید که از این لحاظ، منحصر به فرد است. به لحاظ موضوعی نیز به سبب تأکید پژوهش حاضر بر مقایسه سه مورد از مناقشات انتخاباتی، با بسیاری از پژوهش‌های بررسی شده متفاوت است. همچنین، براساس ادبیات شناسایی شده موجود درباره مناقشه انتخاباتی، ارزیابی پژوهش حاضر این است که پژوهشگران داخلی و خارجی، این موضوع را

1. Godfrey Musila

2. Khaled Mohammed Aman & Ahmad Ibrahim Kulliyah

سبا وجود اهمیت آن در عرصه پژوهش‌های انتخاباتی—چندان جدی نگرفته‌اند؛ زیرا هیچ‌گونه پژوهشی در قالب کتاب در این باره انجام نشده و آثار انجام‌شده محدود در این باره نیز دچار ضعف نظری‌اند. آن‌گونه که بررسی پژوهش‌های انجام‌شده نشان داده است، هیچ پژوهش مستقلی را در قالب کتاب در میان منابع داخلی و خارجی نیافتیم و بسیاری از نوشته‌های خارجی در این باره نیز کتاب‌های راهنما و گزارش‌های پژوهشی بوده‌اند. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از روش تحلیل مقایسه‌ای در حوزه مطالعات سیاسی، به ایده‌های نظری‌ای درباره مسئله مناقشات انتخاباتی دست یابد. نکته مهم دیگر، توجه پژوهش پیش‌رو به اهداف کاربردی پژوهش است. این پژوهش سعی کرده است با تمرکز بر مورد ایران، توصیه‌های سیاست‌گذارانه‌ای درباره رخداد مناقشات احتمالی ارائه دهد.

۲. چارچوب مفهومی پژوهش

چارچوب مفهومی پژوهش، جایگاه نقشه راه را دارد. این چارچوب می‌تواند معیارهای مورد مطالعه را در اختیار یک مقایسه‌گر قرار دهد. «مقایسه‌گران، بدون یک نقشه یا طرح نظری راهنما، سرگردان می‌مانند. آنچه می‌تواند این «آشوب و سرگردانی»^۲ را کاهش دهد، گسترش مفاهیم نظری مشترک و انجام اقدامات عملیاتی استاندارد است» (ایسر و ولیگنهارت^۳، ۲۰۱۷: ۱۶). الگوی چارچوب مفهومی، معمولاً در پژوهش‌های کیفی به کار می‌رود؛ مادامی که پژوهشگر، از تحلیل و دسته‌بندی یافته‌های پژوهش‌های پیشین، به عنوان نقشه راهی برای طراحی ابزار و پرسش‌های عملیاتی پژوهش استفاده می‌کند. چارچوب مفهومی، پیرامون پرسش و هدف پژوهش طراحی می‌شود و قرار است نقشه راهی برای پاسخ به پرسش پژوهش باشد.

در پژوهش حاضر، معیار مقایسه، به کارگیری سازوکارهای به کارگرفته‌شده برای حل و فصل مناقشه انتخاباتی مورد مطالعه بوده است. برای به دست آوردن این معیار، هیچ چارچوب نظری و مفهومی از پیش تعیین شده‌ای وجود نداشت؛ بنابراین، معیارهای مقایسه با بازبینی ادبیات تجربی، موضوع مناقشه به طور عام (کلی) (دربدارنده درگیری‌های مرتبط با زمین، آب و شرکت‌های ساختمانی، و...) مشخص شد و چارچوب مفهومی‌ای شکل گرفت که به آن چارچوب مفهومی

1. Stranded in Babel
2. Cacophonous Babel
3. Esser and Vliegenthart

محقق ساخته می‌گویند. منابع گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای، در بردارنده کتاب‌ها، کتابچه‌های راهنما، مقاله‌ها، و برخی گزارش‌های منتشرشده توسط سازمان‌های مرتبط با فعالیت‌های انتخاباتی بوده‌اند.

براین اساس، پژوهش حاضر با آگاهی از خلأ نظری و پژوهشی موجود درباره چگونگی حل و فصل مناقشات پساانتخاباتی، کوشیده است ضمن ارائه تصویری از جایگاه موضوع مناقشات مرتبط با انتخابات در عرصه مطالعات انتخاباتی، با بررسی پژوهش‌های انجام‌شده درباره رویدادهای انتخاباتی منجر به مناقشه در کشورهای گوناگون، سازوکارهایی را شناسایی کند که برای حل و فصل مناقشات رخ داده به کار گرفته شده‌اند. دستاورد این بررسی، چارچوب مفهومی‌ای است که بنا به ادعای پژوهش، می‌تواند امکان مقایسه چگونگی حل و فصل مناقشات پساانتخاباتی در سه مورد انتخابی به عنوان جامعه مورد مطالعه پژوهش را فراهم کند. البته، پیش از ارائه چارچوب مفهومی، لازم است که متغیرهای اصلی آن توضیح داده شود.

۱-۲. مناقشه انتخاباتی

در پژوهش حاضر، مفهوم «مناقشه» همراه با مفهوم «انتخابات» به شکل «مناقشه انتخاباتی» به کار رفته است. در اینجا، مناقشه انتخاباتی، بخش ذاتی‌ای از فرایند انتخاباتی در هر انتخاباتی فرض شده است. به لحاظ چرایی و زمان رخداد، یک مناقشه انتخاباتی، جایی و زمانی پدیدار می‌شود که یک یا چند کنشگر، منکر اعتبار فرایند انتخابات شوند یا نتایج انتخابات را زیر سؤال ببرند. زمان رخداد مناقشات انتخاباتی، تنها به مرحله پساانتخاباتی و اعلام نتایج محدود نمی‌شود. فیشر پنج گونه مناقشه انتخاباتی را شناسایی کرده است که در پنج فاصله زمانی^۱ از گاهشمار^۲ یک انتخابات روی می‌دهند:

۱. مناقشه هویتی^۳: در فرایند نام‌نویسی نامزدهای انتخاباتی روی می‌دهد؛

۲. مناقشه کارزاری^۴: زمانی رخ می‌دهد که رقبای انتخاباتی، در پی ایجاد اختلال در کارزارهای مخالفان و ترساندن رأی‌دهندگان و نامزدهای انتخاباتی دیگر باشند، تا بر [میزان] مشارکت در رأی‌دهی اعمال نفوذ کنند؛

1. Intervals
2. Chronology
3. Identity Dispute
4. Campaigning Dispute

۳. مناقشه رأی دهی^۱: در روز انتخابات رخ می دهد؛ زمانی که رقبا در جایگاه رأی مشغول هستند؛

۴. مناقشه نتایج^۲: هنگام اعلام نتایج و در نتیجه ناتوانی سازوکارهای قضایی برای حل و فصل مناقشات روی می دهند؛

۵. مناقشه نمایندگی^۳: این دسته از مناقشات، زمانی روی می دهند که انتخابات، به عنوان رویدادهایی با «حاصل جمع صفر»^۴ سازمان دهی شده اند و بازندگان آن ها از مشارکت در حکومت کنار گذاشته می شوند» (فیشر، ۲۰۰۲: ۳).

در پژوهش حاضر، همسو با مسئله پژوهش، آن دسته از مناقشات انتخاباتی در نظر گرفته شده اند که در مرحله پس از اعلام نتایج انتخابات، از گاهشمار انتخاباتی موارد ایران، افغانستان، و کنیا رخ داده اند.

۲-۲. سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی

در پژوهش حاضر، سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی به نظام ها، نهادها، دستگاه ها، و شیوه هایی^۵ اشاره دارد که به منظور حل و فصل و مداخله در مناقشات انتخاباتی و رسیدگی^۶ به شکایت های انتخاباتی به کار گرفته می شوند. این سازوکارها برپایه زمینه تاریخی و سیاسی، می توانند از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشند. هدف پژوهش حاضر، شناسایی سازوکارهای به کاررفته در مناقشات انتخاباتی سه کشور موردبررسی است.

بررسی ادبیات تجربی هم پیوند با مسئله پژوهش نشان می دهد، برپایه نوع سازوکارهای به کارگرفته شده برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی، می توان به سه نوع سازوکار اشاره کرد: سازوکارهای رسمی؛ سازوکارهای غیررسمی/ جایگزین، و سازوکارهای ترکیبی که بر به کارگیری هم زمان سازوکارهای رسمی و غیررسمی تأکید دارد.

1. Balloting Dispute
2. Result Dispute
3. Representation Dispute
4. Zero Sum
5. systems, Institution, Bodies, Modalities
6. Handle

جدول شماره (۱). سازوکارهای سه‌گانه برای حل‌وفصل مناقشات انتخاباتی

مفهوم	متغیر	تعریف	شاخص
سازوکارهای حل‌وفصل مناقشات انتخاباتی	سازوکارهای رسمی	سازوکارهای رسمی، سازوکارهایی هستند که به‌گونه‌ای رسمی در نظام قضایی تعریف و تدارک دیده شده‌اند؛ به بیان روشن‌تر، سازوکارهای موجود در قانون اساسی هستند. این سازوکارها به‌شکل دولتی و رسمی هستند و در چارچوب قانون عمل می‌کنند، ازپیش‌تعیین‌شده‌اند، و زیر نظر دولت بوده عمل می‌کنند؛ یعنی کاملاً در چارچوب نهاد دولت و حکومت هستند. ازاین‌رو، به آن‌ها سازوکارهای سنتی و دولتی نیز می‌گویند.	دادگاه قانون اساسی؛ دادگاه‌ها؛ نهادهای وابسته به قوه قضائیه و محکمه‌ها؛ دادگاه ویژه انتخاباتی؛ کمیسیون مستقل انتخاباتی؛ کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی؛ دادگاه اداری/اجرایی؛ دادگاه قضایی ناحیه‌ای
	سازوکارهای غیررسمی/جایگزین	سازوکارهای حل‌وفصل مناقشه عبارت‌اند از تمام سازوکارهای غیررسمی‌ای که برای حل‌وفصل مناقشات و شکایت‌ها به کار می‌روند. این سازوکارها به‌جای دادرسی دادگاه معرفی می‌شوند. برپایه یک تعریف ساده، حل‌وفصل جایگزین مناقشه عبارت است از فرایند حل اختلاف ساختاری با مداخله طرف سوم که یک نتیجه الزام‌آور قانونی را بر طرفین تحمیل نمی‌کند. برپایه داده‌های یک منبع داخلی، «مقصود از شیوه‌های جایگزین حل اختلاف، طرق و راهکارهایی است که طرفین یک اختلاف به‌جای توسل به دادگاه‌های دادگستری برمی‌گزینند تا دعوای خود را به‌گونه‌ای که خود مناسب می‌دانند، فیصله دهند. این شیوه‌ها با همه تنوع و اقسامی که دارند در یک امر مشترک هستند و آن، ماهیت غیرقضایی و غیردولتی آن‌ها است؛ وصف «جایگزین» گویای همین ماهیت است» (توسلی جهرمی، ۱۳۸۱-۱۳۸۰: ۳۶۶).	روش‌ها: میانجی‌گری-مذاکره؛ مصالحه؛ داوری؛ سازوکارهای مبتنی بر سازمان‌های غیررسمی شامل: سازمان‌های غیردولتی؛ کمیته مدیریت مناقشه احزاب سیاسی؛ جامعه مدنی؛ سازمان‌های محلی (سازمان‌های مذهبی)؛ مراجع ذی‌صلاح سنتی مانند رؤسای قبایل یا بزرگان قوم؛ شخصیت‌های برجسته ملی؛ سازمان‌های بین‌المللی‌ای مانند سازمان ملل؛ سازمان‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا و آفریقا؛ و شخصیت‌های برجسته بین‌المللی
	سازوکارهای ترکیبی	کاربرد ترکیبی از سازوکارهای رسمی و غیررسمی برای حل‌وفصل یک مناقشه انتخاباتی	برای نمونه، ترکیب کمیسیون انتخاباتی و کمیته بین‌المللی

منبع: یافته‌های پژوهش حاضر

جدول شماره (۲). مقایسه سازوکارهای رسمی و غیررسمی حل و فصل مناقشات انتخاباتی

سازوکار موارد مقایسه	رسمی	غیررسمی/جایگزین
ویژگی‌های کلی (منشأ شکل‌گیری، زمان شکل‌گیری، ویژگی سازمانی)	رسمی-دولتی؛ اغلب ازپیش‌موجود (تدارک‌دیده‌شده در قانون اساسی)؛ نهادمحور؛ داخلی؛ ریشه‌دار در مقررات و قوانین کشورها	غیررسمی و کمتر سازمان‌یافته؛ غیردولتی (مستقل از دولت)؛ اغلب بدون پیشینه؛ ایجادشده در طول مناقشات انتخاباتی (در برخی موارد)؛ جایگزین و مکمل سازوکارهای رسمی؛ شکل‌گرفته در داخل یا برآمده از خارج؛ ریشه‌دار در سنت‌ها و فرهنگ کشورها
مزایا	الزام طرفین به امضای توافقنامه و تعهد به ماندن در فرایند رسیدگی به مناقشات؛ حفظ و حمایت از یکپارچگی قوانین رسمی	کم‌هزینه بودن فرایند رسیدگی به شکایت‌ها؛ سریع‌تر بودن زمان رسیدگی به شکایت‌ها؛ امکان بیشتر دسترسی به عدالت برای گروه‌های محروم؛ بهبود گفت‌وگوهای مدنی انتخابات و ارتقای فرهنگ سیاسی؛ خصوصی بودن جلسه‌های رسیدگی و درنتیجه، حفظ اطلاعات محرمانه طرفین مناقشه؛ تأکید بر شرایط بردسرد در رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی؛ الزام طرفین به برقراری ارتباط پس از حل مناقشه
معایب	زمان‌بر بودن رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی؛ هزینه‌بر بودن فرایند دادرسی؛ عمومی بودن جلسه‌های دادرسی؛ اجباری بودن اجرای تصمیم‌های دادگاه برای طرفین مناقشه؛ عدم دسترسی همگان به سازوکارهای رسمی حل‌وفصل مناقشات؛ اغلب ناعادلانه بودن تصمیم‌های گرفته‌شده از راه سازوکارهای رسمی مانند دادگاه‌ها؛ عدم تخصص کافی قضات رسیدگی به شکایت‌ها؛ عدم استقلال از نهادهای رسمی قدرت؛ تأکید بر شرایط بردبخت در رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی	امکان خروج هریک از طرفین در طول روند دادرسی؛ عدم تخصص قانونی یک میانجی‌گر، داور و مصالحه‌گر؛ عدم ایجاد سابقه یا استانداردهای عمومی یا ملی ناشی از رسیدگی به یک مناقشه؛ احتمال تضعیف ساختارهای قضایی، رسمی/قانونی؛ ناتوانی در اصلاح بی‌عدالتی نظام‌مند، تبعیض یا نقض حقوق بشر ناشی از نبود سازوکارهایی برای طرف خاطی
فراگیری روش	سازوکار مسلط در بیشتر کشورها؛ برای نمونه، در بیشتر کشورهای آفریقایی قوه قضائیه نقش اول را در حل‌وفصل مناقشات انتخاباتی به‌عهده دارد	به‌دلیل نارضایتی از عملکرد نظام‌های رسمی حل‌وفصل مناقشات انتخاباتی، به‌کارگیری سازوکار غیررسمی در کشورهای مختلف درحال گسترش است. ایالات متحده آمریکا و قاره آفریقا، ازجمله مواردی هستند که استفاده از این سازوکارها را در دستور کار خود قرار داده‌اند.
کارویژه‌ها	رسیدگی و مدیریت مناقشه که لزوماً هم منجر به حل‌وفصل آن نمی‌شود.	میانجی‌گری؛ گفت‌وگو و مذاکره؛ مصالحه/سازش؛ داوری

منبع: یافته‌های پژوهش حاضر

۳. روش پژوهش

مقایسه، به عنوان یک روش پژوهش علمی، ابزاری برای ارزیابی نظام‌مند الگوهای شباهت و تفاوت و درک تنوع است (علی حسینی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۸). در پژوهش حاضر به منظور تبیین مسئله پژوهش، یعنی شناسایی سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی، از روش مقایسه‌ای بهره گرفته‌ایم. سنت و راهبرد مقایسه در این پژوهش، به ترتیب، کیفی و موردمحور با N کوچک خواهد بود. در این بررسی مقایسه‌ای، مناقشات انتخاباتی کنیا ۲۰۱۷، افغانستان ۲۰۰۹، و ایران ۱۳۸۸/۲۰۰۹ به عنوان موارد تحلیل یا واحدهای مشاهده، مناقشه انتخاباتی به عنوان واحد تحلیل، و سازوکارهای مناقشه انتخاباتی به عنوان متغیر اصلی در نظر گرفته شده‌اند. دلیل انتخاب این سه کشور، شباهت‌هایی است که با یکدیگر دارند؛ برای نمونه، هر سه به لحاظ ماهیت نظام سیاسی، دموکراسی‌های در حال گذارند و هر سه یک مناقشه انتخاباتی (ریاست جمهوری) را در یک فاصله زمانی تقریباً نزدیک به هم تجربه کرده‌اند که در یک مورد، فرایند حل و فصل آن زمان‌بر بوده و در یک مورد دیگر، همچنان حل نشده باقی مانده است.

در انجام پژوهش مقایسه‌ای حاضر، پژوهشگران، فرایند زیر را در منابع گوناگون و برپایه تجربه پژوهش خود یافته‌اند که توضیح آن در ادامه آمده است.

جدول شماره (۳). اجزای پژوهش مقایسه‌ای در پژوهش حاضر

اجزای پژوهش مقایسه‌ای	اجزای پژوهش حاضر	شاخص‌های موردنظر
واحد تحلیل	حل و فصل مناقشه انتخاباتی ریاست جمهوری	کنیا (۲۰۱۷)، افغانستان (۲۰۰۹)، ایران (۲۰۰۹/۱۳۸۸)
سطح واحد تحلیل	کلان-بیناکشوری	مقایسه کشورهای کنیا، افغانستان، و ایران
تعداد واحد تحلیل	N کوچک	سه مورد
رویکرد مقایسه‌ای	موردمحور	مقایسه سه مورد انتخابی
راهبردی مقایسه‌ای	کیفی	توصیف عمیق
هدف مقایسه	ارائه دسته‌بندی یا گونه‌شناسی از سازوکارهای به کار گرفته شده برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی در موارد سه گانه	گونه‌شناسی سازوکارهای به کار گرفته شده
نوع پژوهش: مقایسه‌ای تولیدشده (توصیف مقایسه‌ای-توصیف مقایسه‌ای عمیق-تحلیل مقایسه‌ای علی)	توصیف مقایسه‌ای عمیق	مقایسه عمیق سه مناقشه انتخاباتی کنیا، افغانستان، و ایران

منبع: یافته‌های پژوهش حاضر

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش در سه بخش ارائه شده است. در بخش نخست، ویژگی‌های کشورهای مورد مطالعه، برپایه معیارهای پژوهش توصیف شده است. در بخش دوم، سازوکارهای حل و فصل مناقشه در سه کشور مورد مطالعه به تفکیک بیان شده‌اند، و در بخش سوم، تفاوت و شباهت کشورهای مورد مطالعه برپایه معیارهای پژوهش تشریح شده است.

۴-۱. مقایسه ویژگی‌های کشورهای مورد مطالعه

ویژگی‌های کشورهای مورد مطالعه برپایه معیارهای پژوهش در جدول شماره (۴) توصیف و مقایسه شده‌اند:

جدول شماره (۴). مقایسه ویژگی‌های کشورهای مورد مطالعه

ویژگی‌ها کشورها	نظام انتخاباتی	مناقشات انتخاباتی ریاست جمهوری تجربه شده	نظام و سازوکارهای حل و فصل مناقشات پیش‌بینی شده در قانون اساسی	سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی پیش‌بینی شده در قوانین انتخاباتی
کنیا	دارای چارچوب کامل انتخاباتی که امکان اداره انتخاباتی دموکراتیک را فراهم کرده است.	انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۲۰۱۳:۲۰۰۷؛ ۲۰۱۷	دادگاه، قوه قضائیه، دادگاه عالی و دیوان عالی که دیوان عالی به مناقشات پس از انتخابات ریاست جمهوری رسیدگی می‌کند. همچنین، نویسندگان قانون اساسی، دیوان عالی را تنها نهاد مرجع برای رسیدگی به مناقشات و اعلام رسمی و نهایی نتایج انتخابات می‌دانند. افزون‌براین، در مراحل بحرانی پس از انتخابات نیز دیوان عالی، مناقشات به‌وجودآمده را حل و فصل می‌کند.	روی هم‌رفته دو نوع سازوکار برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی در قوانین انتخاباتی کنیا تعریف شده است که عبارتند از: سازوکارهای قضایی مانند دادگاه‌ها و... و سازوکارهای غیرقضایی مانند شورای ملی صلح و...
افغانستان	برای انتخاب نمایندگان پارلمان و رئیس‌جمهور، به ترتیب، نظام انتخاباتی تک‌رأی انتقال‌ناپذیر و نظام انتخاباتی دومرحله‌ای به کار گرفته می‌شود.	انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۲۰۱۴:۲۰۰۹	کمیسیون شکایت انتخاباتی، مسئول رسیدگی به چالش‌ها و شکایت‌های مربوط به فرایند انتخابات است. رئیس‌جمهور افغانستان، برپایه اختیارات واگذار شده در ماده ۱۵۶ قانون اساسی، در سال ۱۳۸۳ کمیسیون مستقل انتخاباتی را به‌عنوان یک سازوکار رسمی و نهادی برای اداره و نظارت بر هر نوع انتخابات تشکیل داد. این کمیسیون، مسئول اجرا و نظارت است؛ به‌گونه‌ای که اعلام نتایج و دستور بازشماری رأی‌ها با کمیسیون مستقل انتخاباتی و رسیدگی به شکایت‌ها با کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی است.	قانون انتخابات در افغانستان می‌گوید، انتخابات در این کشور توسط دو نهاد اصلی انتخابات انجام می‌شود: ۱. کمیسیون مستقل انتخاباتی؛ ۲. کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی به‌عنوان سازوکار رسمی و نهادی (دعایی وزارت، ۱۳۹۲). کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی، یک نهاد موقتی ویژه بود که نخستین بار در قانون انتخابات سال ۲۰۰۵ به‌وجود آمد. این کمیسیون، به‌طور رسمی در ۲۴ آوریل ۲۰۰۹ پایه‌گذاری شد. افزون‌براین، بازیگران غیررسمی دیگری مانند انجمن انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان و رسانه‌ها نیز در این راستا فعالیت می‌کنند.
ایران	نظام انتخاباتی ایران در نظام‌های اکثریتی یک سطحی جای می‌گیرد. در نظام‌های اکثریتی که در برابر نظام تناسبی است، معمولاً از هر حوزه انتخابیه فقط یک نفر انتخاب می‌شود (عالی‌پور، ۱۳۹۴: ۶۹).	انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸	برپایه اصل ۹۹ قانون اساسی ایران، شورای نگهبان، نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری را به‌عهده دارد. نظارت مطرح‌شده در اصل ۹۹ قانون اساسی، استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات، از جمله تأیید و رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی می‌شود. برپایه اصل ۱۱۰ قانون اساسی، رهبری برای حل و فصل مناقشه انتخاباتی وارد عمل می‌شود (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۸).	در آخرین اصلاحات قانون انتخابات ریاست جمهوری ایران، بیان شده است که شورای نگهبان قانون اساسی نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را به‌عهده دارد. همچنین، براساس ماده ۷۸ از فصل هفتم قانون انتخابات ایران، اعلام نتایج رسیدگی به شکایت‌های انتخابات ریاست جمهوری از اختیارات شورای نگهبان است.

منبع: (یافته‌های پژوهش حاضر)

1. Comparison Profiles

۲-۴. سازوکارهای حل و فصل مناقشه انتخاباتی در سه کشور مورد مطالعه

۱-۲-۴. مناقشه انتخاباتی کنیا ۲۰۱۷

بر پایه قانون اساسی سال ۲۰۱۰ کنیا، قانون انتخابات بیشتر بر انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری و محلی^۱ متمرکز است. این قانون، جایگزین قانون انتخاباتی پیشین از جمله ریاست جمهوری، پارلمان، و شوراهای در قانون اساسی ۱۹۶۹، قانون مجلس ملی و انتخابات ریاست جمهوری و نیز اصل هفتم و مجازات اقدامات دولت محلی در ماده ۲۶۵ شده است (موسیلا و همکاران، ۲۰۱۳: ۴۰). کنیا، اسناد بین‌المللی بسیاری را در راستای رعایت قوانین انتخاباتی و هماهنگ‌سازی این معاهدات با قانون اساسی خود امضا کرده است. بیشتر قوانین انتخاباتی در قانون اساسی مصوب ۲۰۱۰ و قانون انتخاباتی ۲۰۱۱ تنظیم شده‌اند. اصلاحیه سال ۲۰۱۷، آخرین اصلاحیه مربوط به این حوزه بوده است. قانون کمیسیون محدوده‌ها و انتخابات^۲ مصوب ۲۰۱۱، قانون احزاب سیاسی ۲۰۱۱، قانون نظم عمومی، آخرین اصلاحیه سال ۲۰۱۴، و برخی قوانین دیگر، بخشی از این قوانین به‌شمار می‌آیند (بنیاد کارتر^۳، ۲۰۱۸: ۱۳). کنیا، دارای چارچوب کامل و جامع انتخاباتی است که امکان برگزاری انتخاباتی دموکراتیک را فراهم می‌کند. با این حال، وجود قوانین و دوره‌های انتخاباتی پرشمار و گوناگون، سبب ایجاد نوعی شکاف و ناسازگاری در چارچوب انتخاباتی شده و اهمیت حل قانونی و سریع شکایت‌ها را تقویت کرده است (بنیاد کارتر، ۲۰۱۸: ۱۳). برگزاری انتخابات عمومی و انتخابات ریاست جمهوری، به‌ویژه از زمان برقراری نظام چندحزبی در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۲، مشکل‌ساز بوده است. تا پیش از سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۹۲، انتخابات چندحزبی تنها دو بار در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۹ انجام شد. هیچ انتخابات ریاست جمهوری‌ای در آن دوره انجام نشد؛ زیرا رئیس‌جمهور وقت (جومو کینیاتا) از سال ۱۹۶۹، کشور را به کشوری تک‌حزبی تبدیل کرده بود و خودش رئیس‌جمهور بود (موسیلا و همکاران، ۲۰۱۳: ۳۸-۳۷). مناقشات انتخاباتی در کنیا، در چارچوب چهار نهاد قانون اساسی، قانون انتخابات،

1. County

2. Electoral and Boundaries Commission (EBC)

3. Carter Center

کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه های انتخابیه، و محکمه مناقشات احزاب سیاسی^۱ واکاوی و بررسی می‌شود. در قانون اساسی کنیا، چارچوبی برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی پایه‌گذاری شده است (کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه^۲، ۲۰۱۳: ۲). برخی تغییرات دیر هنگام در چارچوب قانونی که در واپسین لحظه‌ها اضافه شده‌اند، برخلاف بهترین روش‌های بین‌المللی، قدرت کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه را تضعیف کرده و به‌نظر می‌رسد که به‌نفع حزب حاکم بوده‌اند (به‌عنوان نمونه، به معاون ارشد کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه اجازه می‌دهد که در غیاب رئیس این کمیسیون، وظایفش را انجام دهد یا کاهش تعداد جلسه‌های این کمیسیون از پنج جلسه به سه جلسه، یا اینکه تصمیم‌گیری تنها با یک رأی از دو رأی اعضای کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه نیز امکان‌پذیر است). این اقدامات و پیامدهای منفی آن‌ها نیز لزوم ایجاد شفافیت و ارائه مشاوره‌های عمومی در مورد اصلاحات برای ایجاد یک روند قطعی و قابل اعتماد را نشان می‌دهند (بنیاد کارتر، ۲۰۱۸: ۱۳).

کمیسیون انتخاباتی کنیا^۳، به‌منظور کاهش کنترل دولت‌ها و بهبود فرایند انتخابات تأسیس شد، اما نتوانست این وظیفه را به‌خوبی انجام دهد. قانون اساسی ملی کنیا، کمیسونی را ایجاد کرد و برای آن اختیارات و مسئولیت‌هایی را در نظر گرفت. حتی آن‌دسته از کمیسیون‌های انتخاباتی که از زمان استقلال این کشور به‌طور دائمی حضور داشته‌اند نیز تا مدت‌ها برای مردم ناشناخته بودند. سایر کمیسیون‌های انتخاباتی کنیا در سال ۱۹۹۱ ایجاد شدند تا کشور را برای انتخابات عمومی سال ۱۹۹۲ آماده کنند و بر انتخابات نظارت داشته باشند. استقلال کمیسیون انتخاباتی کنیا در انتخابات سال ۱۹۹۲ این کشور به‌آزمون گذاشته شد. گروه ناظران مشترک‌المنافع گزارش داده‌اند که عملکرد این کمیسیون در مدیریت فرایند انتخابات، استاندارد بوده، اما در نحوه انتخاب اعضا که بر اجرای وظایفش تأثیرگذار بود، استقلال نداشت. ارزیابی‌ها حاکی از این بود که فرایند اجرای انتخابات عمومی سال ۲۰۰۲، در نتیجه اصلاحات پس از انتخابات‌های سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۷، بهبود یافته است (کوگه^۴، ۲۰۱۷: ۴۳-۴۲).

1. Political Parties Dispute Tribunal (PPDT)
2. Independent Electoral and Boundaries Commission (IEBC)
3. Electoral Commission of Kenya (ECK)
4. Koge

براین اساس، انتخابات در کنیا توسط یک ساختار چهارلایه اداره می‌شود که لایه‌های آن عبارت‌اند از: کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه در نایروبی^۱، ۲۹۰ دفتر حوزه انتخابیه انتخاباتی^۲، ۴۷ دفتر شهرستان^۳، و ۴۰/۸۸۳ حوزه رأی‌گیری^۴ (بنیاد کارتر ب، ۲۰۱۸: ۱۹). ماده ۱۶۳ (۳)(الف)، طبق ماده ۱۴۰، دیوان عالی^۵ را مسئول رسیدگی به پرونده‌های مربوط به مناقشات انتخابات ریاست جمهوری می‌داند. برپایه قانون اساسی مصوب ۱۹۶۹، دادگاه عالی^۶، از صلاحیت تعیین و رسیدگی به دادخواست‌های انتخاباتی ریاست جمهوری برخوردار است (موسیلا و همکاران، ۲۰۱۳: ۴۵). قانون اساسی کنیا، مصوب ۲۰۱۰، قوانین انتخاباتی، اهداف حزبی، و نیز اصول ایجاد نهادهای معتبر و کارآمد برای حل مناقشات انتخاباتی را ارائه می‌کند. وظیفه قانونی حل مناقشات انتخاباتی در هر نهاد مرتبط با انتخابات، با توجه به کارکرد آن، متفاوت است: احزاب سیاسی (سازوکار داخلی به‌عنوان قانون تشکیل احزاب)، نام‌نویسی در احزاب سیاسی، محکمه مناقشات احزاب سیاسی، کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه؛ دادگاه عالی (انتخاب شهرستان، فرماندار، مجلس سنا، مجلس ملی، و اجرای حقوق سیاسی)؛ دادگاه دادگستری (انتخابات نماینده شهرستان) و دیوان عالی (انتخابات ریاست جمهوری) است (موسیلا و همکاران، ۲۰۱۳: ۱۹۱).

برخی از مناقشات، پس از اعلام نتایج انتخابات ایجاد می‌شوند. به‌لحاظ چارچوب سازمانی برای حل این مناقشات، نهادهای زیر باید وارد عمل شوند: ۱. دیوان عالی؛ ۲. دادگاه عالی؛ ۳. دادگاه دادگستری^۷ (موسیلا و همکاران، ۲۰۱۳: ۱۶۴). ماده ۸۷ (۱) پارلمان را موظف می‌کند تا قوانینی را برای ایجاد سازوکارهایی در راستای حل و فصل زمان‌دار مناقشات انتخاباتی ایجاد کند. ماده ۸۸ (۴)(۲) می‌گوید، کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه، مسئول حل و فصل مناقشات انتخاباتی (به‌جز درخواست‌ها و مناقشات انتخاباتی مربوط به اعلام نتایج انتخابات) است. کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه وابسته

1. IEBC in Nairobi
2. Constituency Election Offices
3. County Offices
4. Polling Stations
5. Supreme Court
6. High Court
7. Magistrates

به اتحادیه اروپایی در جمهوری کنیا، کمیته‌ای را برای مدیریت مناقشات ایجاد کرده است (کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه، ۲۰۱۳: ۲-۳).

قوانین کنیا در راستای حل و فصل مناقشات، پیچیده بوده و دربردارنده نهادهای حل و فصل چندگانه‌ای^۱ است که گاهی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند یا صلاحیت لازم را برای رسیدگی به مسائل ندارند. با وجود اینکه دادگاه‌ها، پرونده‌های انتخاباتی را در اولویت قرار داده و بسیاری از اختلاف‌ها را سروقت رسیدگی و حل و فصل می‌کنند، فقدان یک فرایند تجدیدنظر به‌همراه ضرب‌العجل‌های کوتاه‌مدت برای حل مناقشات پیش از انتخابات و عدم تضمین راه‌حل‌های مؤثر و به‌موقع، احساس می‌شود. این مشکل، به‌ویژه در فرایند انتخابات مقدماتی حزبی، نام‌نویسی نامزدها، و ثبت‌نام آن‌ها خود را نشان می‌دهد (بنیاد کارتر، ۲۰۱۸: ۸).

درواقع، دو نوع سازوکار برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی در کنیا تعریف شده است که عبارت‌اند از: روش‌های قضایی و غیرقضایی. سازوکارهای غیرقضایی^۲ دربرگیرنده مفادی هستند که از سوی کمیسیون‌های انتخاباتی برای گروه‌های سیاسی تدارک دیده شده تا شایستگی فردی را که قصد دارد به‌عنوان رأی‌دهنده ثبت‌نام کند، به‌چالش بکشد. در فرایند ثبت‌نام رأی‌دهنده، یک فرم چالشی توسط مقامات کمیسیون در مرکز ثبت‌نام ارائه می‌شود. این فرم باعث می‌شود که فرد دارای شرایط ثبت‌نام، تأیید شده و فردی که دارای شرایط نیست، رد صلاحیت شود (کوگه، ۲۰۱۷: ۶۴).

در کنیا، قوه قضائیه باید پیش از شروع روند انتخابات به هرگونه مناقشه مربوط به انتخابات توجه کند و بررسی موشکافانه، یک جنبه مهم در سازوکار حل و فصل مناقشات انتخاباتی به‌شمار می‌آید که باید در موقعیت‌های مناسب از آن استفاده شود (اودوته و موزومبا^۳، ۲۰۱۶: ۱۷). ابتدا صلاحیت قضایی دیوان عالی برای شنیدن مناقشات انتخاباتی، تنها به انتخابات ریاست‌جمهوری محدود بود. این‌گونه تصور می‌شد که دعوی قضایی تمام مناقشات انتخاباتی در دادگاه تجدیدنظر پایان می‌پذیرد. برپایه این رویه، بسیاری از مناقشات انتخاباتی در دادگاه تجدیدنظر به‌پایان می‌رسد (اودوته و موزومبا، ۲۰۱۶: ۱۴۳).

1. Multiple
2. Non- Judicial
3. Musumba Odote and

سازمان‌های جامعه مدنی^۱، ازجمله سازوکارهای غیرقضایی فعال در حوزه مناقشات انتخاباتی در کنیا هستند و شورای ملی صلح^۲، یکی از این سازمان‌ها است؛ به‌گونه‌ای که کار این شورا در کمک به حل و فصل اختلاف‌نظرهای بین احزاب سیاسی را نمی‌توان نادیده گرفت؛ برای نمونه، در مناقشه انتخاباتی ۲۰۱۲، رهبر سازمان‌های جامعه مدنی با رهبران احزاب سیاسی دیدار کرد تا با آن‌ها بر سر مسائل مهم انتخاباتی، که به منبع اختلاف‌نظر در انتخابات ۲۰۱۲ تبدیل شده بودند، توافق کند. در فرایند این گفت‌وگو، توافق شد که در دور دوم و سوم انتخابات ۲۰۱۲، حزب کنگره ملی دموکراتیک و حزب جدید میهنی در راستای آرام‌سازی فضای عمومی و توقف هرگونه عملی که صلح کشور را به‌خطر می‌اندازد، بیانیه‌های انتخاباتی‌ای را صادر و نشست‌های مطبوعاتی‌ای را برگزار کنند. برپایه برآوردهای انجام‌شده، این‌گونه پادرمیانی‌ها برای حل و فصل مناقشات مهم بوده است (کوگه، ۲۰۱۷: ۶۶).

شورای ملی کلیساهای کنیا^۳، نقش مهم و چشمگیری در مدیریت تنش‌های به‌وجودآمده پس از انتخابات سال ۲۰۱۳ داشته است. برپایه ارزیابی‌ها، کلیسای شورای ملی، به‌عنوان شورای تمام کلیساهای کنیا، نقش بسیار مهمی دارد و حتی در سطوح منطقه‌ای هم کار می‌کند. تصمیم‌گیری‌ها در این شورا در تمام سطوح، از طریق نشست‌های ذی‌نفعان اصلی صورت می‌گیرد. وظیفه اصلی آن حفظ صلح کشور است. این نشست‌ها به خنثی‌سازی موضع برخی از رهبران احزاب سیاسی کمک می‌کند و باعث می‌شود، طرفداران و پیشتازان آن‌ها آرامش خود را بازیابند (کوگه، ۲۰۱۷: ۶۶).

قانون اساسی، قانون انتخابات، قانون کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه، و قانون احزاب سیاسی، چارچوب قانونی حل مناقشات انتخاباتی در کنیا را مشخص کرده‌اند. همان‌گونه که گفته شد، صلاحیت رسیدگی به مناقشات انتخاباتی میان دو نهاد تقسیم شده است: نخست، کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه که مسئول حل و فصل مناقشات انتخاباتی (برای نمونه، اعتراض‌های مربوط به عدم صلاحیت نامزدها) پیش از اعلام نتایج است. دوم، محکمه مناقشات احزاب سیاسی که از اختیارات قانونی مربوط به احزاب سیاسی در حوزه‌های

1. Civil Society Organizations (CSOs)
2. National Peace Council (NPC)
3. National Council of Churches of Kenya (NCCCK)

مربوط به تصمیمات انتخاباتی برخوردارند (اودھیامبو^۱، ۲۰۱۶: ۸۳).

انتخابات ریاست جمهوری کنیا، روز سه‌شنبه، ۸ اوت ۲۰۱۷ برگزار شد و در تاریخ ۱۱ اوت، رئیس کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه، نتایج انتخابات ریاست جمهوری را اعلام کرد. اوهو کینیاتا با ۸/۲۰۳/۲۹۰ رأی، بیشتر میزان رأی‌ها را به‌دست آورد (۵۶/۲۷ درصد)، درحالی‌که نامزد رقیبش، رایلا اودینگا ۶/۷۶۲/۲۲۴ رأی به‌دست آورده بود (۴۴/۷۴ درصد). کینیاتا با اختلاف ۱/۴۴۱/۰۶۶ رأی، به‌عنوان پیروز انتخابات معرفی شد. تعداد زیادی از واجدان شرایط در انتخابات رأی دادند. ائتلاف ملی عالی^۲، نتایج انتخابات ریاست جمهوری را رد کرد و مدعی شد، اودینگا برنده واقعی این انتخابات است و دولت را به دستکاری در انتخابات متهم کرد (نهاد مأموریت نظارت بر انتخابات وابسته به اتحادیه اروپایی^۳، ۲۰۱۸: ۳۰). سرانجام، دیوان عالی، نتایج انتخابات ریاست جمهوری هشتم اوت ۲۰۱۷ را در اول سپتامبر ابطال کرد و کمیسیون انتخابات را مسئول انتخابات غیرشفاف در این کشور خواند (سایت تابناک، ۱۳۹۶: ۱).

دیوان عالی کنیا، انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ را به‌سبب رخداد تخلف‌هایی در انتخابات باطل کرد و دستور داد که این انتخابات، بار دیگر ظرف مدت شصت روز برگزار شود. این تصمیم، موجب خشنودی طرف بازنده شد. پیش‌ازاین نیز در آفریقا اتفاق افتاده بود که انتخابات، باطل یا لغو شود، ولی این نخستین بار (در این قاره) بود که اقدام قضایی در مقابل رئیس‌جمهور مستقر و در مخالفت با نتیجه اعلام‌شده انتخابات موفق شده بود (سایت بی‌بی‌سی فارسی، الف، ۱۳۹۶: ۱).

۲-۴. مناقشه انتخاباتی در افغانستان ۲۰۰۹

هرچند قانون اساسی افغانستان، به‌طور رسمی بر معیارهای بین‌المللی شناخته‌شده از «رأی آزاد، جهانشمول، مخفی، و مستقیم» برای نهادهای انتخابی تأکید دارد، همچنان در بسیاری از ابعاد روند انتخابات دچار نقص‌ها و کاستی‌هایی است که در قانون انتخابات به آن توجه شده است. برای نخستین بار، قانون اساسی حاکم بر نظرسنجی، توسط مجلس تصویب شده است

1. Odhiambo

2. National Super Alliance (NAS)

3. European Union Election Observation Mission (EUEOM)

نه از راه حکم^۱؛ در نتیجه، کمیسیونرهای دو نهاد انتخاباتی، یعنی کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان و کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی — مانند گذشته — در یک فرایند مشاوره‌ای با اظهار نظر قوه مقننه و قوه قضائیه — نه تنها توسط رئیس‌جمهور — منصوب می‌شود (بارکزایی، ۲۰۱۳: ۱). قانون انتخابات می‌گوید، انتخابات در افغانستان توسط دو نهاد^۲ اصلی انتخابات انجام می‌شود: کمیسیون مستقل انتخاباتی^۳ و کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی^۴. کمیسیون مستقل انتخاباتی بر فرایند انتخابات نظارت می‌کند و کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی، شکایت‌ها و چالش‌هایی را بررسی می‌کند که در فرایند انتخابات به وجود می‌آیند (نهاد بین‌المللی جمهوریخواه^۵، ۲۰۰۹: ۸). افزون بر این دو نهاد مهم، بازیگران دیگری مانند انجمن انتخابات آزاد و عادلانه برای افغانستان^۶، رسانه‌ها، و حتی برخی گروه‌ها و چهره‌های سیاسی نیز در سطوح مختلف در روند انتخابات مشارکت دارند و بر روند و پیامدهای انتخابات تأثیر می‌گذارند (اکبر و اکبر، ۲۰۱۱: ۵).

کمیسیون مستقل انتخاباتی، به عنوان یک نهاد قانونی مسئول اجرا و نظارت بر تمام انتخابات افغانستان، نقش مهمی را در راهبرد ضد تقلب و به کارگیری آن ایفا می‌کند (بارکزایی، ۲۰۱۳: ۱۱). این کمیسیون، بالاترین نهاد انتخاباتی در افغانستان است (نهاد بین‌المللی جمهوریخواه، ۲۰۰۹: ۸).

بر اساس ماده ۷ قانون انتخابات افغانستان، کمیسیون مستقل انتخابات، مسئول مدیریت فرایند انتخابات است و تصمیم‌ها و قوانین صادر شده از سوی آن، لازم‌الاجرا است. همچنین، این کمیسیون، مسئول اعلام تأیید نتایج انتخابات و فرایندهای انتخاباتی پس از رسیدگی به شکایت‌ها از سوی کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی است (نهاد بین‌المللی جمهوریخواه، ۲۰۰۹: ۸).

همچنین، قانون انتخابات افغانستان به کمیسیون مستقل انتخابات اجازه داده است که به عنوان نهاد مدیریت انتخابات کشور عمل کند. این کمیسیون، از هر دو جزء مرکزی برای مدیریت عملیات^{۳۴} اداره استانی در سراسر کشور برخوردار است. همچنین، به عنوان انتخاب‌کننده ذی‌نفع، از زمان

1. Decree
2. Bodies
3. Independent Electoral Commission(IEC)
4. Electoral Complaints Commission(ECC)
5. The International Republic Institute
6. The Free and Fair Election Forum of Afghanistan(FEFA)

ثبت نام رأی‌دهندگان و انتقال نتایج، اطمینان، ثبات، و انصاف در روند انتخابات را تضمین می‌کند. روند انتصاب و کاهش اعتبار برخی از کارکنان، به کاهش اعتبار درک‌شده از این نهاد به‌عنوان یک کل کمک کرده است (جانسون و اوهرن،^۱ ۲۰۱۶: ۱۱-۱۲).

افزون‌براین، کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی در افغانستان، که براساس ماده ۲۵ قانون انتخاباتی ایجاد شده است، نهاد موقتی^۲ است که ۳۰ روز پس از تأیید نتایج انتخابات، تعطیل می‌شود. همچنین، این کمیسیون، نهاد مستقلی است که تمام چالش‌ها و شکایت‌های مرتبط با فرایند انتخابات در افغانستان را بررسی می‌کند (نهاد بین‌المللی جمهوری خواه، ۲۰۰۹: ۹).

سازمان‌های جامعه مدنی مرتبط با انتخابات در افغانستان می‌توانند از طریق افزایش رفتارهای آشتی‌جویانه مبتنی بر جامعه و همچنین، مأموریت‌های نظارتی، از تشدید خشونت‌های انتخاباتی در این کشور بکاهند. چشم‌انداز جامعه مدنی در افغانستان برپایه اقدامات آشتی‌جویانه موفقیت‌آمیز گذشته، به‌عنوان ابزار تضمین مشروعیت در همراهی با مردم محلی، فهم بهتری از زمینه حل و فصل تعارضات محلی از طریق سازوکارهای غیررسمی در این کشور به‌دست می‌دهد (جانسون و اوهرن، ۲۰۱۶: ۱۴). شبکه انتخابات جامعه مدنی افغانستان^۳، ائتلافی از بیش از ۱۴۰ سازمان جامعه مدنی است که به‌عنوان سردمدار فعالیت‌های مربوط به ایجاد صلح و گسترش مشارکت زنان در سیاست ظهور کرده است. همچنین، سازمان‌هایی مانند مجمع انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان و بنیاد انتخابات شفاف افغانستان^۴، نقش بنیادینی در انجام اقدامات نظارتی داخلی بر انتخابات داشته‌اند (به‌ویژه در مناطقی که دسترسی ناظران بین‌المللی کمتر بوده است). آن‌ها توصیه‌هایی را برای بهبود عملکرد کمیسیون مستقل انتخابات در راستای کمک به تقویت اعتبار فرایند انتخابات ارائه کرده‌اند (جانسون و اوهرن، ۲۰۱۶: ۱۴).

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و یومانا (هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان) به‌طور مشترک در راستای ارزیابی سطح احترام مقامات مسئول و دست‌اندرکاران عمده به حقوق سیاسی و حمایت آن‌ها از این حقوق و ارائه پیشنهادهایی به‌منظور ایجاد محیط

1. Johnson and O'Hearn
2. Temporary
3. Afghanistan Civil Society Elections Network (ACSEM)
4. Transparent Elections Foundation of Afghanistan (TEFA)

مساعدی برای برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه، تلاش می‌کنند. این دو نهاد در طول دوره نامزدی و اعتراض‌ها و در دوره پیکارهای انتخاباتی و رأی‌دهی و شمارش آرا، به‌منظور رعایت سه اصل (عدم ارباب، بی‌طرفی و عدم تبعیض)، و چهار حق انسانی (آزادی بیان، دسترسی به حوزه‌های انتخاباتی با هدف نظارت، برگزاری اجتماع‌ها و انجمن‌های صلح‌آمیز، و گردهمایی‌ها) بر فعالیت‌های انتخاباتی نظارت می‌کنند (هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان (یوناما)، ۲۰۰۹: ۴).

انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹ افغانستان، نخستین انتخابات پس از سقوط طالبان بود که به یک مناقشه انتخاباتی ختم شد. کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان، سازوکار رسمی/نهادی‌ای بود که در فرایند حل‌وفصل این درگیری، فعال بود و نظارت بر اداره انتخابات را خودش پذیرفت و سازمان ملل، نقش پشتیبانی را به‌عهده گرفت.

اتهام‌های جدی‌ای مبنی بر بی‌طرف نبودن کمیسیون مستقل انتخابات در سال ۲۰۰۹ مطرح شد و این موضوع به یک باور عمومی تبدیل شده است؛ به‌ویژه پس از ارائه گزارش‌های مربوط به تقلب گسترده انتخاباتی که توسط کارمندان کمیسیون مستقل انتخابات عمومی منتشر شد. در انتخابات ۲۰ اوت ۲۰۰۹، کمیسیون مستقل انتخابات تلاش کرد تا به‌طور منظم با افراد ذی‌نفع ارتباط برقرار کند. این کمیسیون، نشست‌های خبری منظم و دیدارهای گوناگونی را با نامزدهای انتخاباتی و ناظران بین‌المللی برگزار کرد (دموکراسی اینترنشنال، ۲۰۱۰: ۱۳).

انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰ اوت ۲۰۰۹، با ادعای معتبر نبودن کمیسیون مستقل انتخابات که کمیسیون‌های آن از سوی حزب سیاسی نزدیک به کرزای انتخاب شده بودند، دچار بحران شد. کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی منصوب شده از سوی سازمان ملل که شکایت‌ها و صلاحیت نامزدها را بررسی می‌کرد، نسبت به کمیسیون مستقل انتخابات، اعتبار بیشتری داشت؛ زیرا قانون انتخاباتی سال ۲۰۰۵ چنین مقرر داشته بود که سه عضو این کمیسیون، باید دارای ملیت خارجی باشند و از سوی رئیس هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان منصوب شوند (کتزمن^۱، ۲۰۱۵: ۲۰). کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی، به‌ویژه گرند کیپن^۲، رئیس این کمیسیون (سه کمیسیونر از پنج کمیسیونر آن، دارای ملیت غیرافغانستانی بودند) نقش مهمی را در فرایند رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی ایفا کردند و

1. Katzma

2. Grand Kippen

مورد تأیید بین‌المللی قرار گرفتند، اما بسیاری از افغان‌ها، با تأثیرپذیری از فضای رسانه‌ای موجود، به شدت از آن انتقاد کردند. در پس ضعف کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی، این واقعیت نهفته است که این نهادها پس از انتخابات ۲۰۰۴-۲۰۰۵ به گونه‌ای نظام‌مند ایجاد نشدند. در کشوری که سطح سواد بسیار پایین و فساد گسترده است، [شکل‌گیری] این نوع نهادها یک شبه اتفاق نمی‌افتد. برپایه شواهد پس از انتخابات ۲۰۰۹، ۱/۵۵۵ نفر به اتهام تقلب، در فهرست سیاه قرار گرفتند؛ از این رو، بدون ایجاد ساختارهای پایدار و ظرفیت‌های ساختاری و فنی در نهادهای انتخاباتی، اعتماد به آن‌ها به طور کامل از بین خواهد رفت (اکبر و اکبر، ۲۰۱۱: ۸-۷).

۳-۲-۴. مناقشه انتخاباتی در ایران (۱۳۸۸/۹-۲۰۰۹)

نظام جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب (از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۸) ده دوره انتخابات ریاست جمهوری برگزار کرده است. «تصمیم‌گیری درباره چگونگی اجرا، نظارت، و مدیریت انتخابات در نظام جمهوری اسلامی، پس از قانون اساسی، در پنج سطح انجام می‌شود: در سطح سیاست‌گذاری کلان توسط مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، در سطح قانون‌گذاری توسط مجلس شورای اسلامی، در سطح اجرا توسط وزارت کشور و هیئت‌های اجرایی، در سطح نظارت توسط شورای نگهبان و هیئت‌های نظارت، در سطح داور و حل‌وفصل اختلاف‌ها توسط دادگاه‌ها یا قوه قضائیه یا در قالب احکام حکومتی توسط مقام رهبری» (قیصری و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۹-۱۸).

«از این رو، در مدیریت انتخابات ایران، وزارت کشور به عنوان نهاد اجرایی و شورای نگهبان به عنوان نهاد نظارتی، با همکاری هم، فرایند برگزاری انتخابات را به عهده دارند. با این حال، به دلیل حساسیت امر نظارت در انتخابات، صلاحیت نظارتی شورای نگهبان در قانون اساسی مذکور شده که از جایگاه استوارتری به دلیل برتری جایگاه واضع صلاحیت آن نسبت به قوانین عادی که تعیین‌کننده صلاحیت اجرایی وزارت کشور است، برخوردار است» (قیصری و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۹).

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در روز جمعه، ۲۲ خرداد ۱۳۸۸/۱۲ ژوئن ۲۰۰۹ برگزار شد و براساس اعلام رسمی وزارت کشور، محمود احمدی‌نژاد، با بیش از ۲۴ میلیون رأی (۶۳ درصد) با اختلاف رأی زیادی نسبت به میرحسین موسوی (بیش از ۱۳ میلیون

رأی) به پیروزی رسید. این نتیجه با اعتراض گسترده نامزدهای دیگر و عده‌ای از مردم روبه‌رو شد و حتی برخی، درستی انتخابات را زیر سؤال بردند؛ به‌گونه‌ای که در رسانه‌های داخلی و خارجی، بازتاب گسترده‌ای یافت و این انتخابات نقطه عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی ایران تلقی شد (ماهریانیان، ۱۳۸۹: ۱۰).

در پی این رخدادها، شورای نگهبان، ۱۰ درصد از رأی‌ها را بازشماری و در پایان، نتیجه انتخابات را تأیید کرد. میرحسین موسوی و مهدی کروبی، دو نامزد بازنده، رأی نهایی شورای نگهبان را نپذیرفتند و از این رو، تظاهرات خیابانی در تهران و سایر شهرهای بزرگ ایران به‌وقوع پیوست (عالم^۱، ۲۰۱۱: ۵۳).

یکی از سازوکارهای درگیر در حل و فصل مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸/۲۰۰۹ ایران، رهبری این کشور بوده است. به‌طورکلی می‌توان گفت، ورود آیت‌الله خامنه‌ای به رویداد انتخابات ۱۳۸۸، به پیش از نقطه زمانی موردنظر پژوهش حاضر، یعنی پس از اعلام نتایج، مربوط می‌شود. اسکندری و همکاران (۱۳۹۵) مجموع ۳۰ متن سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای را که در فاصله زمانی ۱۳۸۸/۱/۱ تا پایان بهمن ۱۳۸۸، ایراد شده است، تحلیل گفتمانی کرده و دریافته‌اند که همه این سخنرانی‌ها، دربردارنده دلالت‌های آشکاری بر ورود رهبری ایران به رویداد انتخاباتی ۱۳۸۸ و مسائل مربوط به آن هستند. آن‌ها این سخنان را به سه دوره زمانی پیش، هنگام، و پس از انتخابات تقسیم‌بندی کرده‌اند (اسکندری و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴).

ورود رهبری به رویدادهای انتخاباتی در گستره ملی (مانند ریاست جمهوری) را می‌توان برپایه اصل یکصدودهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تبیین کرد. براساس این اصل، «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام (بند ۱)، نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام (بند ۲)، نصب و عزل و قبول استعفا: الف) فقهای شورای نگهبان (بند ۶)، به‌عنوان نهاد نظارتی انتخاباتی و امضای حکم ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد (بند ۹)»، بخشی از وظایف و اختیاراتی (مرتبط با انتخابات) هستند که برای رهبری تعیین شده‌اند (سایت شورای نگهبان، ۱۳۹۱). به‌نظر نویسندگان پژوهش حاضر، این بخش از وظایف می‌توانند ورود رهبری به رویدادهای انتخاباتی (در

سه بازه زمانی پیش، هنگام و پس از انتخابات)، به‌ویژه انتخابات ریاست جمهوری را تبیین کنند. در پژوهشی که مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۷ منتشر کرد، جزئیات کامل دیدار نمایندگان نامزدهای بازنده و برنده و نیز مسئولان دو نهاد انتخاباتی شورای نگهبان و وزارت کشور با رهبری در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۸۸ تشریح شده است. بررسی جزئیات این دیدار و گفت‌وگوهای انجام‌شده بین طرف‌ها، نشان می‌دهد که آیت‌الله خامنه‌ای سعی داشته نامزدهای بازنده معترض را متقاعد کند که تنها راه حل مناقشه، رجوع به سازوکارهایی است که قانون مشخص کرده است (غفاری، ۱۳۹۷). جزئیات این نشست، به لحاظ چگونگی ورود سازوکار رهبری به این مناقشه، اهمیت دارد. دهقانی و ملکوتیان، برگزاری این جلسه را این‌گونه توصیف کرده‌اند: «از دیگر ابتکارات مقام معظم رهبری، به حضور پذیرفتن اعضای ستادهای نامزدهای انتخاباتی است» (دهقانی و ملکوتیان، ۱۳۹۴: ۱۳۲).

همچنین، درباره ورود سازوکار مجمع تشخیص مصلحت نظام به مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸ می‌توان به نامه هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع، به آیت‌الله خامنه‌ای (در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸) اشاره کرد. هاشمی در این نامه به تخلف‌های محمود احمدی‌نژاد، نامزد برنده در پیکارهای انتخاباتی اشاره می‌کند و از رهبری ایران می‌خواهد، برای آنچه وی «حل مشکل» می‌خواند، وارد عمل شود (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸ الف: ۱). دومین ورود جدی هاشمی رفسنجانی در نقش رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، به عنوان یک سازوکار نهادی در حل و فصل آنچه بر پایه قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸، «معضلات نظام» خوانده شده است، را می‌توان با استناد به خطبه وی در نماز جمعه ۲۶ تیر ۱۳۸۸ توضیح داد. وی در این خطبه، پیشنهادهایی را برای حل و فصل مناقشه انتخاباتی مورد بحث طرح می‌کند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸ ب: ۱). معترضان به نتایج انتخابات و شخصیت‌ها و جناح‌های سیاسی، در برابر پیشنهادهای هاشمی رفسنجانی، واکنش‌های گوناگونی داشتند؛ برای نمونه، برخی جریان‌های سیاسی که اعتراض به نتایج انتخابات را قانونی می‌دانستند، از پیشنهادهای هاشمی رفسنجانی استقبال کردند. محمد خاتمی، استفاده از سازوکار مجمع تشخیص مصلحت نظام را «حداقل‌هایی» دانست که، به نظر وی، می‌توانست اعتماد از دست رفته را برگرداند. خاتمی می‌گوید: «به صراحت می‌گویم، راه برون رفت از بحران فعلی، اتکا به آرای مردم و برگزاری فراندوم قانونی است (خاتمی، ۱۳۸۸: ۱).

همان‌گونه که مطرح شد، مسئول حل و فصل مناقشات انتخاباتی احتمالی در ایران، نهادی

است که هم‌زمان وظیفه نظارت بر انتخابات را به عهده دارد. این درحالی است که نامزدهای بازنده در مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸، عملکرد این نهاد را سبب این استدلال که اصل بی‌طرفی را رعایت نکرده است زیر سؤال بردند. هر سه نامزد (به‌ویژه موسوی و کروبی) ارجاع به این نهاد را رد کردند و خواهان استفاده از سازوکارهای دیگری شدند. درحالی که رهبری بر به‌کارگیری شورای نگهبان به‌عنوان یک سازوکار نهادی قانونی و رسمی برای حل و فصل و رسیدگی به مناقشه انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸ تأکید داشت، معترضان به نتایج انتخابات با انتقاد از این نهاد، خواهان استفاده از یک سازوکار رسمی، یعنی نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام و سازوکارهای غیررسمی پیشنهادی خود، یعنی تشکیل یک هیئت حکمیت ملی مستقل و موردپذیرش شخصیت‌های سیاسی و مذهبی (آیات عظام) بودند؛ درخواست‌هایی که رهبر ایران آن‌ها را رد کرد.

۳-۴. مقایسه سه مناقشه انتخاباتی بررسی شده

در این قسمت، تفاوت‌ها و شباهت‌های کشورهای مورد مطالعه بر پایه معیارهای پژوهش تشریح شده است. در جدول شماره (۵) به ترتیب، سازوکارهای درگیر و سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی سه کشور مورد مطالعه نشان داده شده است.

جدول شماره (۵). سازوکارهای درگیر در مناقشات انتخاباتی در کشورهای مورد مقایسه

کوبا	- دیوان عالی: مسئول رسیدگی به پرونده‌های مربوط به مناقشات انتخابات ریاست‌جمهوری - دادگاه عالی: دارای صلاحیت تعیین و رسیدگی به دادخواست‌های انتخاباتی - دادگاه دادگستری، کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه، مسئول نظارت بر فرایند انتخابات، دادگاه‌ها، قوه قضائیه، محکمه مناقشات احزاب سیاسی، احزاب سیاسی (سازوکارهای رسمی) - سازوکارهای غیررسمی/ غیرقضایی: سازمان‌های جامعه مدنی مانند شورای ملی صلح؛ شورای ملی کلیساهای کوبا
افغانستان	- کمیسیون مستقل انتخاباتی، مسئول اجرا و نظارت بر تمام انتخابات افغانستان؛ کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی: مسئول رسیدگی به چالش‌ها و شکایت‌های مرتبط با فرایند انتخاباتی به‌عنوان دو سازوکار رسمی-نهادی مرتبط با حل و فصل مناقشات انتخاباتی. - سازوکارهای غیررسمی: سازمان‌های جامعه مدنی شامل شبکه انتخابات جامعه مدنی افغانستان؛ انجمن انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان؛ بنیاد انتخابات شفاف افغانستان؛ کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان (یوناما)؛ کنوانسیون بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی؛ دفتر نهادهای دموکراتیک و حقوق بشر سازمان امنیت و همکاری اروپا؛ سازمان ملل؛ نهاد دموکراتیک ملی
ایران	- ورود رهبر جمهوری اسلامی ایران به فرایند حل و فصل مناقشه براساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی؛ شورای نگهبان، طبق اصل ۹۹ قانون اساسی؛ وزارت کشور به‌عنوان مجری انتخابات در کشور طبق قانون انتخابات فصل دوم ماده ۳۱؛ مجمع تشخیص مصلحت نظام به‌عنوان بازوی مشورتی رهبری؛ رهبر ایران، مانع ورود این سازوکار نهادی-رسمی به فرایند حل و فصل مناقشه انتخاباتی شد. همه این سازوکارها، سازوکارهایی نهادی-رسمی هستند.

منبع: یافته‌های پژوهش حاضر

براساس داده‌های جدول شماره (۵)، در حل و فصل مناقشات انتخاباتی در کنیا و افغانستان، هردو سازوکار رسمی و غیررسمی فعال بودند. در هردو کشور، ورود این سازوکارها به فرایند حل و فصل مناقشات، در قانون اساسی و قوانین انتخاباتی آن‌ها به‌طور رسمی و غیررسمی پذیرفته شده‌اند. همان‌گونه که در بحث از سازوکارهای غیررسمی/جایگزین بیان کردیم، زمانی که سازوکارهای رسمی از کارایی لازم برخوردار نباشند و توان مدیریت و حل و فصل مناقشات را نداشته باشند، این سازوکارها برای حل و فصل فعال می‌شوند، اما در مورد ایران، بحث متفاوت است. در ایران، تنها گزینه برای حل و فصل مناقشات، استفاده از سازوکارهای رسمی است و در قانون اساسی و قانون انتخابات، به‌جز سازوکارهای رسمی یادشده، از هیچ سازوکار غیررسمی‌ای برای حل و فصل مناقشات، سخنی به‌میان نیامده است. در نتیجه، سه کشور مورد بررسی، از این جهت با یکدیگر تفاوت دارند، اما استفاده از سازوکارهای رسمی در هر سه مورد مقایسه، ازجمله شباهت‌های یافت‌شده، بوده است.

جدول شماره (۶). مقایسه سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده در مناقشات انتخاباتی در کشورهای مورد مطالعه

کشور	سازوکار به‌کارگرفته‌شده برای حل و فصل مناقشه انتخاباتی
کنیا، مناقشه انتخاباتی ۲۰۱۷	ابطال نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری ۸ اوت ۲۰۱۷ توسط دیوان عالی کنیا
افغانستان، مناقشه انتخاباتی ۲۰۰۹	کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی در انتخابات ۲۰۰۹ وجود تقلب در ثبت‌نام انتخاباتی و رأی‌ها را آشکار کرد و سرانجام، حدود یک میلیون یا تقریباً یک‌سوم از رأی‌های کُرزای را در انتخابات ریاست‌جمهوری باطل کرد و باعث شد، انتخابات به دور دوم کشیده شود.
ایران، مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸/۲۰۰۹	تأکید رهبری بر رجوع به سازوکار قانونی شورای نگهبان به‌عنوان تنها مرجع رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی

منبع: یافته‌های پژوهش حاضر

برپایه داده‌های جدول شماره (۶)، در حل و فصل مناقشه کنیا، سازوکار رسمی دیوان عالی، نقش اصلی را به‌عهده داشته است. این نهاد بود که نتایج انتخابات را باطل اعلام کرد و حکم برگزاری دوباره انتخابات را صادر کرد. در مورد افغانستان نیز سازوکار رسمی کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی بود که وجود تقلب در رأی‌ها را اثبات و حدود یک‌ونیم میلیون رأی را باطل اعلام کرد و تصمیم به برگزاری دوباره انتخابات گرفت و در مورد ایران نیز شورای نگهبان که هم‌زمان نقش یک نهاد نظارتی در فرایند انتخابات را به‌عهده دارد، از سوی رهبر به‌عنوان تنها مرجع رسیدگی قانونی به شکایت‌ها و حل و فصل مناقشه، وظیفه حل و فصل مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸ را عهده‌دار شد؛ ازاین‌رو،

در هر سه مورد مقایسه‌شده، سازوکارهای رسمی در فرایند حل‌وفصل مناقشه نقش‌آفرین بوده‌اند.

جدول شماره (۷). مقایسهٔ اعتراض‌ها، پیشنهادها، و فرجام مناقشهٔ انتخاباتی در کشورهای مورد مقایسه

کشور	اعتراض‌ها و پیشنهادات	فرجام مناقشه
کنیا	در پی اعلام نتایج انتخابات، اعتراض‌های نامزد بازنده و رأی‌دهندگان معترض شروع شد. اعتراض‌ها به‌صورت گردهمایی‌هایی در شهرهای گوناگون به‌رهبری نامزد بازنده، /ودینگا، انجام شد. معترضان، خواهان ابطال انتخابات و تکرار آن شدند.	در پی طرح ادعای تقلب در انتخابات، دیوان‌عالی کنیا، نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری را باطل اعلام کرد و شصت روز بعد، انتخابات دوباره برگزار شد که در نتیجهٔ آن، کنیاتا به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد.
افغانستان	اعلام نتایج و اعتراض نامزد بازنده، عبدالله عبدالله، به عملکرد نهادهای انتخاباتی مبنی بر عدم رعایت اصل بی‌طرفی نهاد کمیسیون مستقل انتخابات و اعتراض به نتایج انتخابات، وی خواهان ابطال انتخابات، بازشماری رأی‌ها و بررسی شکایت‌های انتخاباتی شد. همچنین، کرزای به عملکرد ناظران خارجی اعتراض داشت و نقش‌نظارتی آن‌ها را «مداخلهٔ خارجی» خواند.	در پی بازشماری رأی‌ها و ثابت شدن وجود یک‌ونیم میلیون رأی تقلبی و سقوط رأی‌های نامزد برنده به زیر ۵۰ درصد، کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی، نتایج انتخابات دور نخست را لغو کرد و دور دوم انتخابات توسط کمیسیون مستقل انتخابات برگزار شد.
ایران	اعتراض به نتایج به‌شکل فرستادن نامه و انتشار بیانه‌های اعتراضی توسط نامزدهای بازنده (موسوی، کروبی، و رضایی) به نهادهای مسئول انتخابات شامل: شورای نگهبان، وزارت کشور، نهاد رهبری و همچنین، خطاب به برخی شخصیت‌های دینی، و نیز برگزاری اعتراض‌های خیابانی در شهرهای گوناگون ایران انجام شد. نامزدهای بازنده، خواهان ابطال انتخابات، برگزاری دوبارهٔ آن و نیز بازشماری رأی‌ها (از سوی رضایی) و حل مناقشه به‌کمک نهادهایی غیر از شورای نگهبان شدند. پیشنهاد اصلاح قانون انتخابات، تشکیل کمیتهٔ حقیقت‌یاب، تشکیل هیئتی مستقل و موردپذیرش برای بررسی شکایت‌ها و استفاده از سازوکار مجمع تشخیص مصلحت نظام، ازجمله پیشنهادهای نامزدهای معترض بودند.	مناقشهٔ انتخاباتی ۱۳۸۸ ایران به‌دلیل اختلاف نظر در راه‌حل‌های پیشنهادی از سوی طرفین مناقشه، تا زمان انجام پژوهش حاضر از نگاه نامزدهای معترض همچنان حل‌نشده باقی مانده است.

منبع: یافته‌های پژوهش حاضر

همان‌گونه که در جدول شماره (۷) اشاره شد، در هر سه مورد مناقشه، اعتراض نامزدهای بازنده و رأی‌دهندگان، پس از اعلام نتایج اولیه آغاز شد. همچنین، در سه مناقشهٔ موردبررسی، معترضان، به‌سبب عدم رعایت اصل بی‌طرفی توسط نهادهای مسئول انتخابات، عملکرد آن‌ها را به‌چالش کشیدند. شباهت دیگر سه مناقشه این بود که معترضان، خواهان ابطال انتخابات و برگزاری دوبارهٔ آن شدند. تفاوتی که وجود دارد، مورد ایران است که خواسته‌ها و پیشنهادهای نامزدهای معترض مبنی بر استفاده از سازوکارهای غیررسمی و اصلاح قانون انتخابات، و...

نسبت به دو مورد کنیا و افغانستان گسترده‌تر بود. در مورد فرجام این مناقشات نیز می‌توان گفت، در کشور کنیا، پیشنهاد معترضان مبنی بر ابطال انتخابات پذیرفته شد و انتخابات دوباره برگزار و در نتیجه مناقشه حل شد. در مورد افغانستان نیز پیشنهاد ابطال انتخابات و برگزاری دوباره آن پذیرفته شد و این مناقشه نیز با برگزاری دور دوم انتخابات حل و فصل شد، اما در مورد ایران، تنها پیشنهاد بازشماری بخشی از رأی‌ها (۱۰ درصد) پذیرفته شد و پیشنهادهای دیگر مبنی بر استفاده از سازوکارهای غیررسمی و ابطال انتخابات، رد شد و در نتیجه، این مناقشه تاکنون از دید معترضان به نتایج انتخابات، همچنان حل نشده باقی مانده است.

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر، شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی ریاست‌جمهوری در کشورهای کنیا ۲۰۱۷، افغانستان ۲۰۰۹، و ایران ۲۰۰۹/۱۳۸۸ بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، با وجود سازوکارهای رسمی و غیررسمی‌ای که در کنیا برای حل و فصل مناقشه و نظارت بر انتخابات وجود دارند، دو نهاد رسمی کمیسیون مستقل انتخابات و حوزه‌های انتخابیه و دیوان‌عالی کنیا در حل و فصل مناقشه ۲۰۱۷، نقش جدی‌ای داشته‌اند. برپایه قانون انتخاباتی کنیا، این کمیسیون از صلاحیت رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی برخوردار است؛ البته شکایت‌هایی که به نتایج اعتراض دارند، تنها باید در دادگاه ثبت شوند. این کمیسیون، در انتخابات ۸ اوت، پرونده‌های گوناگونی را دریافت کرد و مدت‌زمانی را برای بررسی شکایت‌ها در نظر گرفته بود. افزون‌بر کمیسیون یادشده، دیوان‌عالی کنیا، دادگاه نهایی در همه موارد است. دیوان‌عالی، به‌عنوان یک سازوکار نهادی، مسئول رسیدگی به پرونده‌های مربوط به مناقشات انتخابات ریاست‌جمهوری است. این دیوان در مناقشه انتخاباتی ۲۰۱۷، نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری را به‌دلیل بروز تخلف‌ها باطل اعلام کرد و دستور داد که انتخابات دوباره برگزار شود. این تصمیم سبب خشنودی طرف بازنده و معترضان شد. پیش‌ازاین نیز اتفاق افتاده بود که در آفریقا، انتخابات باطل یا لغو شود، ولی این نخستین‌بار در این قاره بود که اقدام قضایی در مقابل رئیس‌جمهور مستقر و در مخالفت با نتیجه اعلام‌شده انتخابات موفق می‌شد. استدلال دیوان‌عالی کنیا این بود که انتخابات ۲۰۱۷، طبق قانون اساسی برگزار نشده و براین اساس، آن را باطل اعلام کرد و قرار شد انتخابات، دوباره برگزار شود.

یافته‌های پژوهش درباره افغانستان نیز نشان می‌دهد، دو نهاد کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی در حل و فصل مناقشه انتخاباتی ۲۰۰۹ افغانستان نقش داشته‌اند. کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان، سازوکار رسمی-نهادی‌ای است که در فرایند حل و فصل مناقشه انتخاباتی ۲۰۰۹، فعال بود و مسئولیت نظارت بر انتخابات را به عهده داشت. همچنین، کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی، وظیفه رسیدگی به جرائم، شکایت‌ها، و چالش‌های انتخاباتی را به عهده دارد؛ از این رو، نقش این دو نهاد در انتخابات ۲۰۰۹ بسیار اهمیت داشت، زیرا برخلاف انتخابات پیشین (۲۰۰۵-۲۰۰۴) در این انتخابات، نقش جامعه بین‌المللی تنها به همکاری و مشورت‌دهی محدود می‌شد. در مورد نقش کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی در این انتخابات نیز یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، کمیسیون شکایت‌ها بود که وجود ثقل در ثبت نام انتخاباتی و رأی‌ها را آشکار کرد و سرانجام، حکم به ابطال انتخابات داد.

یافته‌های مربوط به ایران نشان می‌دهد، رهبر ایران، یکی از سازوکارهای جدی نقش‌آفرین در حل و فصل مناقشه انتخاباتی یادشده بوده است. ورود رهبر به رویدادهای انتخاباتی در گستره ملی‌ای مانند ریاست جمهوری را می‌توان برپایه اصل ۱۱۰ قانون اساسی تبیین کرد. تصمیم‌گیری درباره چگونگی اجرا، نظارت، و مدیریت انتخابات در نظام جمهوری اسلامی در پنج سطح انجام می‌شود که نخستین سطح آن، یعنی سیاست‌گذاری کلان، توسط مقام رهبری است. به نظر نویسندگان پژوهش حاضر، این بخش از وظایف رهبر می‌تواند ورود رهبر در رویدادهای انتخاباتی را در سه دوره زمانی پیش، هنگام، و پس از انتخابات، به‌ویژه انتخابات ریاست جمهوری، توضیح دهد. از آنجاکه مسئله پژوهش حاضر بر چگونگی حل و فصل مناقشه انتخاباتی ریاست جمهوری ۱۳۸۸ و سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده در آن تأکید دارد، نقش رهبر در این مناقشه، تنها به‌عنوان یک سازوکار رسمی-نهادی بررسی شده است. همان‌گونه که بیان شد، ورود رهبر به مناقشه موردبحث، تنها به بازه زمانی اعلام نتایج و پس‌انتخابات محدود نمی‌شود. رهبر در دیدار با نمایندگان نامزدهای معترض، هرگونه پیشنهاد ابطال انتخابات یا استفاده از سازوکار رسمی مجمع تشخیص مصلحت نظام را رد می‌کند و تأکید می‌کند که تنها راه حل، راه قانونی است؛ پس تنها گزینه پیش روی نامزدهای معترض را طرح شکایت خود به شورای نگهبان، به‌عنوان تنها مرجع رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی می‌داند. درباره اینکه چرا رهبر ایران پیشنهاد استفاده از سازوکارهای رسمی مجمع تشخیص مصلحت نظام را رد

می‌کند، فرض پژوهش حاضر این است که این مسئله به برداشت متفاوت این دو مقام سیاسی - که هریک در رأس یک سازوکار نهادی (رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام) بودند - مربوط می‌شود. درحالی‌که رهبر بر نقش شورای نگهبان به عنوان تنها مرجع برای حل مناقشه تأکید می‌کند، هاشمی رفسنجانی، عملکرد این نهاد را زیر سؤال می‌برد. رهبر با دفاع از سازوکارهای قانونی، پذیرش هرگونه سازوکاری غیر از این سازوکارها را «بدعت‌های غیرقانونی» می‌داند. وی در خطبه نماز جمعه تهران در ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ اظهار می‌دارد: «... جمهوری اسلامی، اهل خیانت در آراء مردم نیست و سازوکارهای قانونی انتخابات در کشور ما اجازه تقلب نمی‌دهد... آن‌هم در حد یازده میلیون تفاوت!... بنده این را گفتم، شورای محترم نگهبان هم همین را قبول دارند که اگر کسانی شبهه دارند و مستندات ارائه می‌دهند، باید حتماً رسیدگی بشود، البته از مجاری قانونی؛ رسیدگی فقط از مجاری قانونی. بنده زیر بار بدعت‌های غیرقانونی نخواهم رفت. امروز اگر چارچوب‌های قانونی شکسته شد، در آینده هیچ انتخاباتی دیگر مصونیت نخواهد داشت... اگر واقعاً شبهه‌ای هست، از راه‌های قانونی پیگیری بشود، قانون در این زمینه کامل است و هیچ اشکالی در قانون نیست...» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸). این درحالی است که نامزدهای بازنده، عملکرد این نهاد را، با این استدلال که بی‌طرفی را رعایت نکرده است، زیر سؤال بردند و موسوی و کروبی، دو نامزد بازنده معترض، ارجاع به این نهاد را رد کردند و خواهان استفاده از سازوکار دیگری مانند سازوکار رسمی مجمع تشخیص مصلحت نظام و سازوکارهای غیررسمی پیشنهادی خود، یعنی تشکیل هیئت حکمیت مستقل ملی‌ای بودند که موردپذیرش شخصیت‌های سیاسی و مذهبی باشد؛ درخواست‌هایی که از سوی رهبر ایران رد شدند.

استنباط پژوهشگران این است که میان نوع سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده و چگونگی حل و فصل مناقشات ارتباط وجود دارد. همچنین، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان سازوکارهای به‌کارگرفته‌شده برای حل و فصل مناقشه انتخاباتی ایران ۲۰۰۹، افغانستان ۲۰۰۹، و کنیا ۲۰۱۷ وجود دارد؛ به عنوان نمونه، در دو کشور کنیا و افغانستان، در کنار سازوکارهای رسمی‌ای که در قوانین انتخاباتی و قانون اساسی این دو کشور برای حل و فصل مناقشات وجود دارد، سازوکارهای غیررسمی‌ای نیز وجود دارند که در مواقعی که سازوکارهای رسمی-نهادی نتوانند مناقشه را حل کنند و کارایی لازم را نداشته باشند، وارد عمل می‌شوند. در مورد مناقشه انتخاباتی ریاست جمهوری کنیا و افغانستان، سازوکارهای غیررسمی فعال بودند، اما سرانجام

سازوکار رسمی برای حل و فصل نهایی وارد عمل شد. نکته قابل توجه این است که هر دو سازوکار رسمی و غیررسمی، در کنار هم عمل می‌کردند و شباهت دیگر اینکه ابتدا نامزدهای برنده با برگزاری دوباره انتخابات مخالفت کردند، اما سرانجام به تصمیم نهاد مربوطه احترام گذاشتند و در دور دوم شرکت کردند. تفاوتی که این دو مناقشه انتخاباتی داشتند، این بود که سازوکارهای غیررسمی در مورد کنیا نسبت به افغانستان فعال‌تر بودند. درباره شباهت مناقشه انتخاباتی ایران با این دو مناقشه می‌توان گفت، از این جهت که در حل و فصل مناقشه انتخاباتی ایران نیز سازوکارهای رسمی درگیر بودند، شباهت دارند، اما تفاوتی که وجود دارد، این است که سازوکارهای رسمی در دو مورد کنیا و افغانستان توانستند مناقشه را حل کنند و نامزدهای بازنده و برنده، حکم سازوکارهای نهادی مبنی بر ابطال انتخابات را پذیرفتند، اما در مورد ایران، حل و فصل مناقشه شکل متفاوتی یافت. تفاوت دیگر اینکه در قانون اساسی و قانون انتخابات ایران، غیر از سازوکارهای رسمی، هیچ سازوکار غیررسمی‌ای (چه نهادی/دولتی و چه جایگزین/غیردولتی) مشخص نشده و تنها بر کاربرد سازوکارهای رسمی برای حل و فصل مناقشه تأکید شده است؛ از این رو، در ایران، نظام و رویکرد غالب، مبتنی بر کاربرد سازوکارهای رسمی است، در حالی که در دو مورد مطالعه دیگر، نظام و رویکرد غالب، ترکیبی، مبنی بر کاربرد سازوکارهای رسمی و غیررسمی است. به نظر نویسندگان پژوهش حاضر، یکی از دلایل اینکه مناقشه انتخاباتی ایران از نگاه دو نامزد بازنده، پس از یک دهه همچنان تداوم یافته است، می‌تواند ناشی از نوع نظام و رویکرد به سازوکار حل و فصل مناقشات انتخاباتی باشد که خود را به شکل یک نقص در نظام انتخاباتی و مدیریت نهادهای انتخاباتی جمهوری اسلامی ایران نشان داده است.

پیشنهادهای

از آنجاکه تمرکز پژوهش حاضر بر معرفی سازوکارهای حل و فصل مناقشات انتخاباتی در مرحله پس‌انتخابات در سه مورد مناقشه انتخاباتی بوده است، یافته‌های تجربی پژوهش می‌تواند مورد توجه سیاست‌گذاران و متصدیان انتخاباتی باشد که در این راستا پیشنهادهای زیر مطرح می‌شود:

- دست‌اندرکاران انتخابات در ایران با استفاده از تجربه‌های کشورهای دیگر از جمله موارد کنیا و افغانستان که تجربه مناقشات انتخاباتی پر شمار و جدی‌ای داشته‌اند در زمینه

پیشگیری از مناقشات با استفاده از اصلاحات نهادی و فنی در فرایند اجرا و برگزاری انتخابات و نیز چگونگی حل و فصل مناقشات انتخاباتی احتمالی استفاده کنند. یکی از راهکارهای کاربردی پس رخداد مناقشات پس‌انتخاباتی، استفاده از سازوکارهای غیررسمی در کنار سازوکارهای رسمی، به عنوان روش‌های مکمل (نه جایگزین) است؛ کمک به ایجاد نهادهای انتخاباتی نظارتی بی‌طرف و مستقل از دولت و نهادهای حاکمیتی، از جمله این سازوکارها است. پیش‌ازین برای ایجاد سازوکارهای نهادی مستقل و بی‌طرف برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی در ایران، پیشنهادهایی مانند تشکیل یک کمیسیون مستقل انتخاباتی، مطرح شد. مبنای طرح این پیشنهاد این است که قالب نهاد مدیریت اجرایی انتخابات در ایران، فاقد کارایی لازم است. قیصری و همکاران (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «مدیریت انتخابات در ایران؛ کیفیت و ارزیابی اجرا»، وضعیت مدیریت انتخابات در ایران را با رویکرد مقایسه‌ای و با توجه به تجربه‌های جهانی و داخلی اجرای انتخابات، بررسی و آسیب‌شناسی کرده‌اند. آن‌ها ضمن بررسی این وضعیت در ایران، پیشنهاد کرده‌اند که تأسیس نهادی فراقوه‌ای مانند کمیسیون مستقل انتخابات می‌تواند از بروز برخی چالش‌های کنونی انتخابات ایران در اجرا و عمل پیشگیری کند. بحث‌های این پژوهش، از آنجاکه چالش مدیریت انتخابات در ایران را بررسی کرده و پیشنهاد نهادی‌ای مانند کمیسیون مستقل انتخابات را برای پیشگیری از بروز چالش‌ها مطرح کرده است، با یافته‌های پژوهش حاضر که ضعف نهادهای مدیریت انتخاباتی در ایران را علت تداوم مناقشات، از جمله درگیری‌های انتخاباتی سال ۱۳۸۸ دانسته و همچنین، به لحاظ ارائه پیشنهاد به کارگیری سازوکارهایی غیر از سازوکارهای رسمی برای حل مناقشات و بهبود نظام انتخاباتی ایران، شباهت دارد. همچنین، به لحاظ ارائه پیشنهاد به کارگیری تجربه‌های کشورهای دیگر به دست‌اندرکاران انتخابات در ایران، با پیشنهاد پژوهش حاضر همانندی دارد. پژوهش یادشده بیشتر بر انجام اقدامات پیشگیرانه تأکید دارد.

• درباره استفاده از سازوکارهای غیررسمی برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی احتمالی در ایران، پیشنهاد پژوهشگران این است که تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران و نیز دست‌اندرکاران انتخابات در ایران می‌توانند متناسب با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی ایران، سازوکارهای غیررسمی‌ای را برای حل و فصل مناقشات انتخاباتی احتمالی ایجاد کنند. یافته قابل توجه پژوهش حاضر این است که در چالش میان طرفین مناقشه در ایران در انتخابات ۱۳۸۸، برخی سازوکارهای غیررسمی پیشنهاد، اما رد شد. ذی‌نفعان حوزه انتخابات در ایران با مرور و

درس‌آموزی از مناقشه انتخاباتی ۱۳۸۸ ایران درمی‌یابند که پذیرش سازوکارهای غیررسمی نامزدهای معترض به نتایج می‌توانست از طریق انجام اقدامات همکاری‌جویانه، وضعیت طرفین مناقشه را بهبود بخشد.

• اگرچه با توجه به زمینه‌های سیاسی موجود در ایران نمی‌توان استفاده از سازوکارهای غیررسمی‌ای مانند میانجیگری نهادها و شخصیت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را توصیه کرد، اما اصلاح قانون انتخابات بدون توجه به سازوکارهای غیررسمی مناسب، امکان‌پذیر نیست. با تأکید بر این موارد است که می‌توان به دلیل تداوم مناقشه انتخاباتی سال ۱۳۸۸ ایران پی برد و این مسئله روشن می‌شود که می‌توان بین سازوکارهای حل و فصل مؤثر و سازنده و تداوم مناقشه ۱۳۸۸ ایران ارتباط معناداری یافت.*

منابع

- اسکندری، صالح؛ جعفری نژاد، مسعود؛ گلشنی، علیرضا (۱۳۹۵)، «عاملیت اجتماعی شخصیت رهبری با رخداد سیاسی مطالعه موردی انتخابات ۱۳۸۸»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره ۱۹.
- بی‌بی‌سی فارسی (۱۳۹۶)، «دیوان عالی کنیا انتخابات ریاست‌جمهوری را باطل کرد»، ۱۰ شهریور ۱۳۹۶، در دسترس در:
- www.bbc.com
- تابناک (۱۳۹۶)، «بحران در کل کنیا پس از انتخابات ناتمام ریاست‌جمهوری»، ۷ آبان ۱۳۹۶، در دسترس در:
- <https://www.tabnak.ir>
- توسلی جهرمی، منوچهر (۱۳۸۱-۱۳۸۰)، «نگاهی به شیوه‌های جایگزین حل اختلاف (ADR) در مقررات جدید اتاق بازرگانی»، مجله حقوقی، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۲۶ و ۲۷.
- خاتمی، محمد (۱۳۸۸)، «رفراندوم قانونی، راه برون‌رفت از بحران کنونی است»، ۲۸ تیر ۱۳۸۸، در دسترس در:
- <https://www.dw.com/fa-ir/>.
- خامنه‌ای، علی (۱۳۸۸)، «خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ ۱۳۸۸/۳/۲۹»، در دسترس در:
- <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7190>
- دهقانی، جواد؛ ملکوتیان، مصطفی (۱۳۹۴)، «نقش راهبردی مقام معظم رهبری در ناکام‌گذاران وقایع انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸»، فصلنامه علمی پژوهشی انقلاب اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۴۳.
- دعدلی وزارت (۱۳۹۲)، «افغانستان اسلامی جمهوریت»، دعدلی وزارت، رسمی جریده، شماره نمبر مسلسل ۱۱۱۲، ناشر: وزارت عدلیه، کابل. در دسترس در:
- www.moj.gov.af
- شورای نگهبان (۱۳۹۱)، «قانون انتخابات ریاست‌جمهوری ایران با آخرین اصلاحات»، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱، در دسترس در:
- <https://shora-gc.ir>
- شریفیان، جمشید؛ فراهانی، رحمان (۱۳۹۳)، «قدرت نرم رهبری و مردم ایران در مدیریت ناآرامی‌ها (مطالعه موردی: حوادث انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸)»، امنیت پژوهشی، سال سیزدهم، شماره ۴۵.
- عالی‌پور، حسن (۱۳۹۴)، «نظام حقوقی انتخابات و حق انتخاب در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هجدهم، شماره ۳.
- علی حسینی، علی؛ قائمی، فهمیه؛ ابراهیمی، علی (۱۳۹۶)، «بررسی روش مقایسه‌ای در مطالعات فلسفی-سیاسی»، فصلنامه مطالعات معرفتی، در دانشگاه اسلامی ۷۰، سال بیست‌ویکم، شماره ۱.

غفاری، مصطفی (۱۳۹۷)، فتنة تغلب (روایت‌هایی از متن و فرامتن فتنة ۸۸)، تهران: نهضت نرم‌افزاری (وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی).

قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: انتشارات میزان.
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۸ (۱۳۸۸)، به‌اهتمام ابوذری به‌روزی و آفرین مطلبی‌مقدم، تهران: انتشارات نوآور.

قیصری، نورالله؛ طاهری فدافن، دانیال؛ باقری فارسانی، مهدی (۱۳۹۴)، «مدیریت انتخابات در ایران؛ کیفیت و ارزیابی اجرا»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال چهارم، شماره ۱۳.
ماهریانی، مرضیه (۱۳۸۹)، «بازتاب پوشش خبری دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در مطبوعات (تحلیل محتوای روزنامه‌های اعتماد ملی، کلمه سبز، فرهنگ آشتی، وطن امروز طی دوره کارزار انتخاباتی، ۲۱-۲ خرداد ۱۳۸۸)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی.

محمدی، منوچهر؛ معین‌پور، مسعود (۱۳۹۰)، «اصول حاکم بر سبک مدیریت رهبر انقلاب اسلامی در کنترل و مهار وقایع انتخابات ۱۳۸۸»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال اول، شماره ۱.
هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۸ الف)، «متن کامل نامه هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب اسلامی»، ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، در دسترس در:

<https://www.mehrnews.com>

هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۸ ب)، «خطبه‌های آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه»، ۲۶ تیر ۱۳۸۸، در دسترس در:

<https://old.alef.ir>

هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) (۲۰۰۹)، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان-هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، نظارت مشترک بر حقوق سیاسی، انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی، گزارش دوم.

Akbar, S., Akbar, Z (2011), "Elections and conflict in Afghanistan, International Policy Analysis", Available at: <https://library.fes.de>.

Alem, Yasmin (2011), "Duality by Design: the Iranian Electoral System, International Foundation for Electoral Systems (IFES)", Available at: www.IFES.org.

Barakzai, Zekria (2013), "2014 Presidential and Provincial Council Elections in Afghanistan, United State Institute of Peace, Special Report", Available at: www.usip.org.

Carter Center (2018), "Kenya 2017 General and Presidential Elections, Final Report", Available at: www.cartercenter.org.

Darmanovic, Srdjan (2010), "Electoral Disputes- Procedural Aspects", In: *Supervising Electoral processes* (2010), Council of Europe Publishing", Available at: <https://book.coe.int>.

Democracy International (2010), "U.S. Election Observation Mission to the Afghanistan Presidential and Provincial Council Elections 2009", *Final Report*, Afghanistan Election Observation 2009.

Esser, Frank., Vliegthart, Rens (2017), "Comparative Research Methods", Available at: <https://doi.org/10.1002/9781118901731.iecrmoo35>.

EUEOM (2018), "Republic of Kenya European union Election observation Mission (EUEOM), Final Report, General Elections 2017", This Report Available on the EU EOM Kenya 2017 Website: <https://eeas.europa.eu/election-observation-missions/eom-kenya-2017-en>.

Fischer, Jeff (2002), "Electoral Conflict and Violence: A Strategy for Study and Prevention", In: IFES White Paper, Available at: <http://aceproject.org/leroen/topics/elelections-security/> UNPAN 192.

Gleb, Alan, Diofasi, Anna (2016), "Biometric Elections in Poor Countries: wasteful or a Worth While Investments?", Available at: <http://www.cgdev.org/publication/biometric-election-poor-countries-wasteful-or-worthwhile-investment>.

IEBC (2013), "Independent Electoral and Boundaries Commission Dispute Resolution Committee, Case Digest, Decisions of the IEBC Dispute Resolution Committee", Available at: <https://www.eisa.org.za>.

Johnson, Olan., O'Hearn, Monica (2016), "Assessing the Risk of Violence in Afghanistan's 2016 Parliamentary Elections", Georgetown University, Democracy and Governance Program, Assessment Report Prepared for Course, Political and Electoral Violence: Analysis for the Policy and Practitioner Communities.

Katzman, Kenneth (2015), "Afghanistan: Politics, Elections, and Government Performance; Congressional Research Service, Information the Legislative debate since 1914", Available at: www.crs.gov.

Khaled, Mohammed Aman, Kulliyyah, Ahmad Ibrahim (2008), *Mediation: Awaibale Mechanism in Africa's Political Crisis- A Case Study of Kenya's Post-Election Crisis 2008*, International Islamic university Malaysia.

Koge, Edwin. S. K (2017), "Managing Election Disputes in Africa: An Analysis of Ghana and Kenya", *This Dissertation is Submitted to the University of Ghana, Legon in Partial Fulfillment of the Requirements for the Award of the Master of Arts Degree in international Affairs*, university of Ghana, Available at: <http://ugspace.ug.edu.gh>.

Musila, G, Sihanya, B., Ongoya, E. & Thiankolu, M (2013), "Handbook on Election Disputes in Kenya, Context, Legal Framworkm, Institutions and

Jurisprudence", Published by Law Society of Kenya with support from GIZ and Judiciary", Available at: <http://papers.ssrn.com>.

Musila, G., Sihanya, B. Thiankolu, M. Ongoya, E. E (2013), "Hand Book on Election Disputes in Kenya Context, Legal Framework, Institutions and Jurisprudence". Nairobi, Kenya: Published by Law Society of Kenya with support from GIZ and Judiciary". Available at: SSRN: <https://ssrn.com/abstract=2391167>

Nkansah, Lydia (2015), "Dispute Resolution and Electoral Justice in Africa the Way for Word", Available at: <https://www.codsria.org>>IMG>.

Odhiambo, O. F (2016), "Reforming Elections Management and Administration in Kenya: The Case for Independent Electoral and Boundaries Commission (IEBC)", *Thesis Submitted to the University of Nairobi in Partial Fulfillment of the Requirements for the Award of the Degree of Master of laws (LL.M) Law, Governance and Democracy*, University of Nairobi School of Law, Available at: erepository.uonbi.ac.ke.

Odote, C., Musumba, L (2016), "Resolving Disputes from the 2013 Elections in Kenya and the Emerging Jurisprudence, Balancing the Scales of Electoral Justice", Published by: International Development law organization (IDLO), Available at: <https://www.idlo.int>.

The International Republican Institute (2009), "Afghanistan Presidential and Provincial Council Elections, Election Observation Mission, Advancing Democracy Worldwide".

Wikipedia (2017), "List of Controversial Elections", Available at: <https://en.m.wikipedia.org>.



Research Paper

Politicize Suffering: An Analysis of the Transition from Qajar Ritual Power to Pahlavi Disciplinary Power

Seyyed Morteza Hafezi¹ * Mehdi Najafzadeh² Mohsen Khalili³ Rohollah Eslami⁴

1. Ph.D. Candidate in Political Science (Contemporary Iran's issues), Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad

2. Associate Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad

3. Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad

4. Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad

DOI: 10.22034/ipsa.2022.445

Receive Date: 09 October 2021

Revise Date: 12 December 2021

Accept Date: 10 January 2022



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

According to Michel Foucault's special view of power, to gain any knowledge of what, why, and how power is exercised, one must "accurately describe the ritual of power." This description describes how the tools and technologies of power are used, according to which individuals in society become submissive and critical subjects for power. According to Foucault, the subject does not have a pre-existing and fundamental nature; rather, it is the product and construct of historical developments. In her works, she has tried to show how human beings are dominated by power by being part of a network of power relations. The body is a phenomenon that is socially constructed, and the kind of control and supervision that is exercised over the body is the order that society seeks. The body can be considered the center of some discourse pressures: The body is the base on which discourses are located; the body is a hotbed of struggle against discourse.

The main issue of the present article is how in the two historical periods of the Qajar and Pahlavi eras, the suffering imposed on the bodies of the subjects has become a political tool and through it, political technology has been realized in the service of governing politics. It is on this basis that this research begins with the attention to religious power in the Qajar period and the immediate and violent domination of the bodies of the subjects. After that, in the constitutionalist struggles, the political subjects become the founders of a kind of disciplinary power, which is realized with the help of Reza Shah's modernization project. This disciplinary power, which exercises violent but mediated domination over the bodies of citizens, gradually sets the stage for the sophistication of power technologies and exposes citizens' bodies to structural

* Corresponding Author:
Mehdi Najafzadeh, Ph.D.
E-mail: m.najafzadeh@um.ac.ir



and institutional violence. A look at the history of developments in these two historical periods shows that the Iranian way of life has changed in interaction with the mechanisms of power in different historical periods. In this regard, even the most modern constitution in the Constitutional Revolution could not stop the government's naked and violent efforts to tame its subjects and subjugate them to power. It was these violent reforms from above and Reza Shah and her institutions that provided the cover for justifying and legitimizing these actions.

Methodology

Foucault's lecture series in the late 1970s at the Collège de France, though very important, is not as well-known as it should be. In this series of lectures, Foucault offers interesting insights into the nature of government, which is indeed a turning point in her study of the concept of power. If most of him had studied the hidden rules of formation of specific formations of knowledge or discourses with the help of paleontology, here he would have taken a genealogical approach to finding out what mechanisms are working to turn human beings into subjects or objects. Foucault sought to show how one seeks to dominate oneself and others by shaping different truth regimes. In other words, in genealogy, we are dealing with the question of what are the mechanisms of exercising power. Therefore, the main discussion here is to examine the relationship between power and knowledge. For Foucault, the cognitive agent, the subject of cognition, and the method of cognition are all the result of the relationship between power and knowledge that evolves with the emergence and evolution of the humanities. In the paleontological view of science, it is viewed impartially as the only form of discourse actuality but in genealogy, a critical attitude emerges that emphasizes the effects of power. Foucault believes in the definition of genealogy: we must ignore the constructive subject, get rid of the subject itself, that is, we must achieve an analysis that can justify the construction of the subject in a historical context, and this is what I call genealogy. Genealogy is a form of history that can describe the organization of knowledge, discourses, realms of subjects, etc., without having to refer to a subject who either has a transcendent position concerning the realm of events Or in the course of history, it proceeds in its similarity.

The center of the genealogical analysis is the relationship between power and knowledge, which in the accumulated human bodies, by becoming objects of knowledge, also bind them. Finding descent is not about building a foundation, but rather about eliminating the illusion of being fixed. Shred what seemed more than this unit. Descent shows the heterogeneity of what is considered homogeneous. Based on these principles, conducting research using Foucault's discourse genealogy method can begin with how punishment and religious power were organized during the Qajar period; Reveal the rivalry of forces and attempts to break the discourse by heterogeneous forces, and finally expose, through these rivalries and alliances, the transformation of the rebellious body of the subjects into obedient and submissive objects to the constitutional law and the first Pahlavi government And to explain in this process what forces, how, in what process, met and caused subjugation in these two historical places.

Foucault's method exposes illegitimate violence imposed on those who have been declared insane, abnormal, "inferior," or "alien." Foucault's thinking provides us with the methods and materials to demonstrate this injustice by tracing its historical origins. Genealogy is not about revealing the truth or falsity of propositions, but about recognizing the results of speeches and revealing those results.

Result and discussion

The embodiment of power and the fact that any power is applied to another body is the starting point of this research. And the gradual change and characteristics of the characteristics of this power exercised on the bodies of citizens can highlight facts from the Qajar and Pahlavi eras; which has so far been neglected behind the scenes. In this regard, the zero point of interpretation of this research is the period of Qajar rule. By summoning the approaches of the Qajar government and the method of organizing the body in the Qajar period and the mechanisms of disciplinary power in the first Pahlavi period, Examine how the "subject" becomes obedient and submissive objects with respect to the elements and components that can be traced to the oversight, supervision and expansion of bio-power in the context of society. In other words, In the Qajar era, individual individuals were not subject to control in their daily lives, and on the other hand, the Qajar bureaucracy or administrative structure was not designed accordingly. In fact, the Qajar political-administrative system was not integrated and based on the central government, and was mostly based on the local and traditional needs of each region. The dramatic change that separates the Pahlavi era from the Qajar era is the interference from the top of the Pahlavi dictatorship in the living world of individuals. With the beginning of the Pahlavi era and the modernization of the economy, the way of governing, the person was defined as a controllable object, and in this regard, the body became the focus of attention in a new way. This process, which put the production of so-called modern and governable citizens on the agenda, it was officially announced and followed up with the law of uniformization of clothes almost from 1307. A process that took the form of intervention from above to control the body of people in daily life and its purpose was to produce obedient and obedient bodies with limited and predefined actions and at the same time high visibility.

Result and discussion

The embodiment of power and the fact that any power is applied to another body is the starting point of this research. And the gradual change and characteristics of the characteristics of this power exercised on the bodies of citizens can highlight facts from the Qajar and Pahlavi eras; which has so far been neglected behind the scenes. In this regard, the zero point of interpretation of this research is the period of Qajar rule. By summoning the approaches of the Qajar government and the method of organizing the body in the Qajar period and the mechanisms of disciplinary power in the first Pahlavi period, Examine how the "subject" becomes obedient and submissive objects concerning the elements and components that can be traced to the oversight, supervision, and expansion of



bio-power in the context of society. In other words, the dramatic change that separates the Pahlavi era from the Qajar era is the interference from the top of the Pahlavi dictatorship in the living world of individuals. Findings indicate that with the transition from the Qajar period to the Pahlavi era, the individual was defined as a controllable object and in this regard, the body was placed in the center of attention in a new way. This process, which had the production of modern and manageable citizens on the agenda, led to the control of the body of individuals in daily life in the form of top-down intervention. And its purpose was to produce obedient and submissive bodies with limited and predefined actions and at the same time high visibility.

Conclusion

The relationship between the government and the people in the Qajar period followed the traditional rule of king-servant relations. In this model, the will of the king was decisive and the subjects were obedient to this will. The king is completely independent of society and no rights are formed outside his will. It was the beginning of a change in the process of political power to politicize suffering, with the political technology of the body that emerged from the Qajar period. During this period, a multitude of new phenomena emerged in Iran. This new policy sought to train the new force mentally and physically. In this policy, the body and the subjectivity of the body were directly targeted. The dramatic change that separates the Pahlavi era from the Qajar era is the interference from the top of the Pahlavi dictatorship in the living world of individuals. During the first Pahlavi era, punishment dominated the spirit of Iranian society. The soul is the landing place of the teeth of discipline. The bit that is taken from the body is transferred to the soul. The power of the breadth spreads its dominion over the soul. The most important features of the dominance of punishment were the emergence of a care-based society, the emphasis on detention, hierarchical observation, inspection, and normalization. In this system of thought, in addition to tormenting the body and body, the torment of the human soul and psyche is also considered. Through these relations, the ruling power and her tools of surveillance and punishment used against society developed, turning Iranian subjects, who enjoyed relative freedom of action in the pre-modern era, into tame, obedient, and visible objects. Disciplinary power, contrary to the rites and ceremonies of public display of the Shah's power during the Qajar period, remained invisible and is a vital change that made its victims visible in society. As a result, it easily paved the way for a centralized and authoritarian modern system of the past. It was from this period onwards that in the first Pahlavi regime a strong tendency was formed towards the expansion of the exercise of state power over the bio-world of its citizens. In these new circumstances, power was increasingly reflected, in the form of care policies, in a wide range of government oversight bodies, and through the exercise of order in society.

Keywords: Politicize suffering: An analysis of the transition from Qajar Ritual Power to Pahlavi disciplinary power.

سیاسی کردن رنج؛ واکاوی گذار از قدرت آیینی قجری به قدرت انضباطی پهلوی

سید مرتضی حافظی^۱ * مهدی نجف‌زاده^۲ محسن خلیلی^۳ روح‌اله اسلامی^۴

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۳. استاد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۴. دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/CDECA85B46F32A81/11%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/CDECA85B46F32A81/11%20.1001.1.1735790.1400.16.4.5.4)

20.1001.1.1735790.1400.16.4.5.4

چکیده

در دوران قاجار، در نتیجه آگاهی از شیوه‌های نوین سیاست‌ورزی، از ابزارها و نهادهای «بهنجارسازی» (با محوریت شاه در عرصه سیاست) بهره‌برداری شد. این قدرت شاه، نگاه شاه، و تفسیر شاه از امور بود که با تکیه بر نوعی «قدرت آیینی» بر فراز تمام نیروها حکمرانی می‌کرد. در دوران پهلوی اول، حکمرانی بر سوژه‌ها با تلاش برای تشکیل دولت مدرن و ایجاد تکنیک‌های ویژه‌ای مبتنی بر «قدرت انضباطی» آغاز شد. در این دگرگونی، پنداشت «بدن» در حکم یکی از مؤلفه‌های اصلی عملکرد روابط قدرت، اهمیت دارد، زیرا تمام این کردارها بر بدن سوژه اعمال می‌شود. برپایه چنین مفروضی، پرسش این نوشتار این است که «چگونه رنجی که بر بدن رعایا تحمیل می‌شود، به یک ابزار سیاسی تبدیل شده و از رهگذر آن، تکنولوژی سیاسی به خدمت حکومت‌مند شدن سیاست درآمده است؟» در پاسخ به پرسش پژوهش، این فرضیه مطرح است که «در دوران حکومت قاجار و پهلوی اول، سوژه و بدنش در فرایند دگرگونی سازوگرهای قدرت آیینی به قدرت انضباطی، متحول شده و به ابژه‌ای مطیع و سرب‌براه تبدیل می‌شود». این پژوهش با استفاده از روش پژوهش تبارشناسی خاطرات و گزارش‌های سیاحان، دستورات حکومتی و ذی‌نفعان، و روایت‌های تاریخی درباره شیوه حکومت‌مندی در این دوران انجام شده است و می‌کوشد با تأکید بر «سیاسی کردن رنج»، رویکردهای حکومت قاجار و پهلوی اول را فراخواند و با بررسی این موضوع، چگونگی تبدیل «رعیت» به ابژه‌هایی مطیع و سرب‌براه را توضیح دهد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۹/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

قدرت آیینی، قدرت انضباطی، تکنولوژی‌های بدن، قاجار، پهلوی اول

* نویسنده مسئول:

مهدی نجف‌زاده

پست الکترونیک: (m.najafzadeh@um.ac.ir)

مقدمه

با توجه به نظرگاه ویژه میشل فوکو^۱ درباره قدرت، برای هرگونه آگاهی یافتن از چیستی، چرایی و چگونگی اعمال قدرت، باید به «توصیف دقیق مراسم قدرت» پرداخت. این توصیف، شرحی از چگونگی به کارگیری وسایل و تکنولوژی های اعمال قدرت به دست می دهد که برپایه آن، افراد حاضر در یک جامعه به سوژه هایی مطیع و منقاد برای قدرت تبدیل می شوند. به نظر فوکو، سوژه، سرشت و ماهیتی از پیش موجود و بنیادین ندارد، بلکه خود، محصول و برساخته دگرگونی های تاریخی است. او در آثار خود کوشیده است تا نشان دهد که چگونه انسان به واسطه قرار گرفتن درون شبکه ای از روابط قدرت، زیر سلطه قدرت درمی آید. درواقع، بدن پدیده ای است که به صورت اجتماعی ساخته می شود و نوع کنترل و نظارتی که بر آن اعمال می شود، نظمی است که جامعه در پی آن است. بدن را می توان کانون شماری از فشارهای گفتمانی به شمار آورد. بدن، پایگاهی است که گفتمان ها در آن مستقر می شوند؛ بدن، جولانگاه مبارزه با گفتمان ها است. فوکو در تحلیل عملکرد قدرت، بر نقش نهادها متمرکز نمی شود، بلکه آن را بیرون از قلمرو نهادها می داند و به همین سبب، بدن را یکی از پایگاه های پیکارها و کشاکش های گفتمانی می داند. درواقع، بدن، سطحی است که رخدادها بر روی آن نقش می بندند (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۸: ۲۱۵-۲۱۴).

براین اساس، مسئله اصلی مقاله حاضر، این است که «چگونه در این دو وهله تاریخی، رنجی که بر بدن رعایا تحمیل می شود، به یک ابزار سیاسی تبدیل شده و از رهگذر آن، تکنولوژی سیاسی به خدمت حکومت مند شدن سیاست درآمده است». بر همین اساس است که این پژوهش از توجه به قدرت آیینی در دوران قاجار و سلطه بی واسطه و خشونت بار بر بدن های رعایا آغاز می کند. پس از آن، سوژه های سیاسی در فرایند پیکارهای مشروطه خواهی، پایه گذار نوعی قدرت انضباطی می شوند که به کمک طرح مدرنیزاسیون رضاشاه محقق می شود. این قدرت انضباطی که سلطه ای با واسطه را بر بدن اتباع اعمال می کند، اندک اندک زمینه را برای پیچیده تر شدن تکنولوژی های قدرت فراهم کرده و بدن اتباع را در معرض خشونت ساختاری و نهادی قرار می دهد. نگاهی به تاریخ دگرگونی های این دو وهله تاریخی نشان می دهد که شیوه زیست ایرانیان در تعامل با سازوکارهای قدرت در دوره های گوناگون تاریخی دچار دگرگونی شده است. در همین راستا، حتی مدرن ترین

1. Michel Foucault

قانون اساسی در انقلاب مشروطه نتوانست سد راه تلاش‌های عربان و خشونت‌بار حکومت برای رام‌سازی رعایا و مطیع کردن آن‌ها شود و اصلاحات خشونت‌بار و از بالای رضاشاه و نهادسازی‌های او، پوششی را برای توجیه و مشروع‌سازی این اقدامات فراهم کرد.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های علمی، درباره چگونگی دگرگونی تکنولوژی‌های قدرت در جامعه و نهادهای سیاسی ایرانی، تاحدودی جدید به‌شمار می‌آیند. بیشتر پژوهش‌های جدید از منظری تاریخی نوشته شده و حجم گسترده‌ای از آن‌ها، روش تبارشناسی را به‌کار برده‌اند. این پژوهشگران کوشیده‌اند با نگاهی به تاریخ تحولات ایران نشان دهند که حکمرانی ایرانی، شیوه‌ای از چگونگی بودن را از سده نوزدهم، زیست و تجربه کرده است؛ به‌عنوان مثال، مجتبی یارو در کتاب «تبارشناسی حکمرانی و تغییر در ایران سده نوزدهم» (۱۳۸۵)، به تبارشناسی این تغییر و چگونگی آشکار شدن آن توجه داشته است. ادعای اصلی این کتاب این است که دگرگونی در ایران، کرداری گفتمانی و فراتر از حیطه نقش و نفوذ افراد یا سوژه‌های یگانه است.

زهره روحی، در کتاب «تاریخ فرهنگی بدن و بدنمندی در ایران عصر جدید» (۱۴۰۰)، بر این نظر است که از دهه ۱۳۳۰ به‌این‌سو، به‌تدریج در قلمرو روزمره، «بدن»، پس از رویارویی با فرهنگ بانفوذ غربی و با تکیه بر کالامحوری و توسل به رسانه‌های جمعی در همه سطوح به امکان بازنمایی‌های نوینی دست می‌یابد و ازاین‌راه، «صورت»‌های فرهنگی جدیدی تولید می‌شود که طبقه متوسط غیرسنتی شهری از آن استقبال می‌کند. وی در این کتاب، جنبه‌های اجتماعی و مذهبی در فرهنگ همه‌پسند بدن انسان را بررسی کرده است.

محمدسعید ذکایی و مریم امین در کتاب «درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران» (۱۳۹۸)، با بهره‌گیری از رویکرد گفتمانی در تاریخ فرهنگی بدن و برجسته‌سازی رویکرد جامعه‌شناختی و مطالعات فرهنگی بدن، صورت‌بندی جدیدی از تاریخ ایران و تفسیر متفاوتی از فهم تاریخ ارائه کرده‌اند. آنان در این راستا، تاریخ ایران را به چهار دوره (عصر امپراتوری، عصر مشروطیت، عصر مدرنیته، و دین) تقسیم کرده‌اند.

لیلا پاپلی یزدی و همکاران در کتابی با عنوان «باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی در پایان عصر قاجار و دوران پهلوی» (۱۳۹۷)، دگرگونی‌های شگرف ایجادشده به‌لحاظ کنترل زندگی روزمره و بدن فردی‌ای را بررسی کرده‌اند که عصر قاجار و پهلوی را از

هم متمایز می‌کند. آنان از این رهگذر، کنش‌های معطوف به بدن را در دو سطح درباری و زندگی روزمره مردم و از چشم‌انداز نگاه جنسی واکاوی و مقایسه کرده‌اند.

راضیه شامخ‌نیا و همکاران در مقاله «نسبت سازوکارهای حکمرانی قجری و مقاومت‌های عمومی عدالت‌خانه» (۱۳۹۸)، با استفاده از شیوه تبارشناسی فوکویی، تغییر رژیم‌های حقیقت و کردارهای حکمرانی قجری را واکاوی کرده و نحوه شکل‌گیری مقاومت و امنیتی شدن آن را توضیح داده‌اند. نویسندگان این پژوهش بر این نظرند که گفتار دیوان‌ها و محاکم به سبب تعویق بیش از حد رسیدگی به امور دیوانی و نشنیده گرفتن اعتراض‌ها به کمک ترفند بلاگردانی، زمینه‌ساز مقاومت‌ها می‌شدند.

محمود مقدس در مقاله «سازوکارهای انضباطی ایجاد ابژه بهنجار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریه حکومت‌مندی فوکو» (۱۳۹۸)، در پی پاسخ به این پرسش بوده است که «حکومت پهلوی اول، چرا و چگونه زیست‌سیاست ایرانی را شکل داده است؟» و در پاسخ، این فرضیه را مطرح می‌کند که «حکومت پهلوی اول با ایجاد نهادهایی همچون ارتش، ثبت‌احوال، و بهداشت، به عنوان تکنیک‌های حکمرانی‌ای که برآمده از عقلانیت سیاسی خاصی به نام مدرنیسم بود، کوشید با تربیت ابژه‌مشهروندانی بهنجار، رابطه قدرت را نهادینه کرده و زیست‌سیاست ایران را تغییر دهد».

فاتح مرادی و همکاران در مقاله «پزشکی و قدرت از عصر ناصری تا دوره رضاخان؛ تبارشناسی سوژه ایرانی» (۱۳۹۹)، کوشیده‌اند منازعات جامعه در بافت اجتماعی را با نگاهی تبارشناسانه و با تکیه بر ورود دانش پزشکی بررسی کنند.

محمدعلی توانا و محمود علی‌پور در مقاله «بدن، سوژه، و تکنولوژی‌های خود: درس‌هایی از راه‌حل فوکویی برای جامعه امروز» (۱۳۹۴)، این پرسش را مطرح کرده‌اند که «در اندیشه فوکو، چگونه تکنولوژی‌های خود سوژه مدرن و بدنش را برمی‌سازد؟» «پیامد چنین وضعیتی چیست؟» و «فوکو چه راه‌حلی را برای آن ارائه کرده است؟» فوکو با طرح فرایند سوژه‌سازی از بدن‌هایی که به دست قدرت ساخته و پرداخته شده‌اند، پرده برمی‌دارد.

مهم‌ترین وجه تمایز این پژوهش با پژوهش‌های پیشین، این است که مقاله حاضر با به کارگیری الگوی نظری تبارشناسی گفتمانی^۱ و تأکید بر «سیاسی کردن رنج»^۲ در پی ارائه

1. Discourse genealogy

2. Politicize suffering

توضیحی دربارهٔ چگونگی دگرگونی تکنولوژی‌های قدرت در جامعه و نهادهای سیاسی ایرانی است؛ و در این راستا، توضیح می‌دهد که در دوران حکومت قاجار و پهلوی اول، سوژه و بدنش در فرایند دگرگونی سازو برگ‌های قدرت آیینی به قدرت انضباطی، متحول شده و به ابژه‌ای مطیع و سربه‌راه تبدیل می‌شود. تحول و تکامل تدریجی نهادهای سیاسی، محمل مناسبی است که در سایه آن از بُرندگی و خشونت ابزارهای قدرت حاکمیت کاسته شده و از طریق نهادها و ساختارهای سیاسی، و به‌گونه‌ای شدیدتر بر رعایا، اتباع، و شهروندان نظارت دارد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

روش‌شناسی فوکو، پیچیده، گسترده، و چندبعدی است و از دیرینه‌شناسی^۱ آغاز و به تبارشناسی^۲ ختم می‌شود. به نظر فوکو، داستان تاریخ، حکایت پراکندگی‌ها، خشونت‌ها، و تصادف‌ها، و خودسری‌های بلهوسانه است که در لباس حقیقت و با سیمایی فریبنده عرضه شده است؛ در نتیجه، به جز دیرینه‌شناسی، می‌بایست به سمت وسوی تبارشناسی هم رفت تا بتوان لایه‌های زیرین و تاریخی اعمال قدرت را کشف و دریافت کرد. تبارشناسی به تنهایی تحلیل تبار و ظهور آن نیست. این دیدگاه «چیزی را که پیش از این ثابت و بی‌حرکت پنداشته می‌شد، برآشفته و چیزی را که یکپارچه و متحد بود، تکه‌تکه کرده و ناهمگونی چیزی را آشکار می‌کند که همگون و در آشتی با خویش تصور می‌شد» (بوچارد^۳، ۱۹۷۷: ۱۴۷-۱۴۶).

تبارشناسی، خاکستری، دقیق، و مستند است (می^۴، ۲۰۰۶: ۶۶). موضوع اصلی تبارشناسی این است که آدمیان، چگونه با تولید حقیقت بر خود و دیگران حکومت می‌کنند. با این روش، می‌توان دریافت که قدرت، چگونه اعمال می‌شود و گفتمان‌ها به منزلهٔ عرصهٔ گفتمانی، چگونه بر آن چفت و بست می‌شوند. تحلیل‌های تبارشناختی فوکو با بررسی ویژگی روابط قدرت مدرن آغاز می‌شود و با این پرسش که قدرت چگونه اعمال می‌شود و مسئلهٔ همراه با آن، یعنی روابط میان قدرت و معرفت، پرده از پیدایش علوم انسانی و شرایط وجود آن‌ها برمی‌دارد که پیوند تفکیک‌ناپذیری با تکنولوژی‌های قدرت دارند. فوکو در این مسیر از تعهد قطعی خود به پیچیدگی و اقتضاهای زمینه‌گرا

1. Archaeology
2. Genealogy
3. Bouchard
4. May

آگاهی دارد (کوپمن^۱، ۲۰۱۳: ۲۵۵). تبارشناسی، خط بطلانی بر پیچیدگی‌های تاریخی و ناگسسته می‌کشد تا محتمل‌بودگی رویدادهای تاریخی را آشکار کند. درواقع، تبارشناس نشان می‌دهد که آغازگاه‌های تاریخی اهمیتی ندارند و در سایه حقیقت مطلق، زادوولد باستانی خطاها را آشکار می‌کند (بوچارد^۲، ۱۹۷۷: ۱۴۳). تبارشناسی آنچه را راکد و ثابت پنداشته شده برهم زده، آنچه را که متحد دانسته شده پاره‌پاره کرده، و ناهمگون بودن آنچه را که همگون پنداشته می‌شود، برهم می‌زند. تحلیل تبارشناسانه، گزاره‌ها را دریافت کردارهای غیرگفتمانی قرار نمی‌دهد، بلکه تحلیلی است که میدان نیرویی را جست‌وجو می‌کنند که این کردارها در آن اجرا می‌شوند؛ بنابراین، تبارشناسی باید این وضعیت را به‌تصویر بکشد و بازی نیروها (اوکسالا^۳، ۲۰۱۲: ۶۵) را نشان دهد. این وظیفه، تبارشناسی را به‌طور مستقیم و تنگاتنگ با قدرت درگیر می‌کند.

تبارشناسی نشان می‌دهد که چگونه سازمان‌های معاصر و عناصر قدرت از طریق مبارزات خاص، درگیری‌ها، اتحادها، و تمرین‌های قدرت ظاهر می‌شوند که بسیاری از این مراحل و فرایندها امروزه نادیده گرفته شده‌اند (گارلند^۴، ۲۰۱۴: ۳۷۲). تبارشناسی به ما می‌آموزد که به‌جای ساخت مسئله، به مناسبات پیرامون آن توجه کنیم؛ یعنی اینکه پدیده‌ای که امروزه، «عنصر و جزئی حیاتی» از زندگی ماست (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۸: ۲۲۳)، چگونه وضعیت فعلی خود را یافته است. در تبارشناسی، داده‌ها بر پژوهش حاکم بوده و مسیر آن را تعیین می‌کنند. کانون تحلیل‌های تبارشناسی، روابط قدرت و دانش^۵ (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۳) است که در بدن‌های آدمیان انباشته شده و با تبدیل شدن به ابژه‌های معرفت، آنان را به‌بند می‌کشند. درواقع، «یافتن تبار، بنا نهادن یک بنیاد نیست، بلکه برعکس، زدودن توهم ثابت بودن است. تکه‌تکه کردن آنچه پیش‌ازاین واحد به‌نظر می‌رسید. یافتن تبار، ناهمگون بودن آن چیزی را نشان می‌دهد که همگن به‌شمار آمده است» (شرت، ۱۳۸۷: ۲۰۶). فوکو کوشیده است که فرض پیشرفت تاریخی را منهدم کند و ثابت کند که هیچ ماهیت ثابت و بنیادین با غایت متافیزیکی‌ای وجود ندارد (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۸: ۲۲). هر آنچه هست، گسست‌ها و شکاف‌هایی است که در حوزه‌های گوناگون معرفتی یافت می‌شود

1. Koopman
2. Bouchard
3. Oksala
4. Garland
5. Knowledge and power

(بیلسکی^۱، ۲۰۰۸: ۸۲)؛ آنچه را که متحد دانسته شده، پاره‌پاره کرده، و ناهمگون بودن آنچه را که همگون پنداشته می‌شود، آشکار می‌کند.

به نظر فوکو، تحلیل تبارشناسانه گفتمان باید بر اصولی همچون «اصل واژگونی^۲»، «اصل گسست^۳»، «خاص‌بودگی^۴»، و «برونیت^۵» (ضیمران، ۱۳۸۹: ۳۸) استوار شود. اصل واژگونی، ناظر بر این است که در فراگرد مجازات جدید، کیفر از جسم به جان انتقال یافت که نوعی واژگونی ظریف در ساختار و تکنولوژی قدرت بود؛ یعنی رؤیت‌پذیری قدرت، جای خود را به رؤیت‌پذیری سوژه قدرت داد. اصل گسست، بر گسست‌های معرفت‌شناسانه برپایه عدم تداوم استوار است. اصل ناپیوستگی، گویای این است که در پس گفتار، به دنبال معنای پنهان گزاره‌ها نباشیم، بلکه در جست‌وجوی کارکرد گزاره‌ها باشیم. خاص‌بودگی، گفتار را چونان خشونت در نظر می‌گیرد که ما به اشیا روامی داریم، یا به هر روی، چونان پراتیکی که ما به اشیا تحمیل می‌کنیم، و در این پراتیک است که رویدادهای گفتار، اصل قاعده‌مندی خود را بازمی‌یابند؛ و سرانجام، برونیت پژوهشگر را وامی‌دارد که به رویدادهای گوناگون و شرایط امکانی مختلف حاکم بر آن‌ها توجه کند. از چشم‌انداز تبارشناسی، بازگرداندن گفتار به ویژگی رویدادی‌اش، و کشف اینکه این رویداد محصول تلاقی چه چیزی بوده است، مهم‌ترین اصل است. در پاسخ به این پرسش‌ها است که تبارشناسی وارد تاریخ می‌شود.

برپایه این اصول، انجام پژوهشی با استفاده از روش تبارشناسی گفتمانی فوکو می‌تواند از چگونگی سازمان‌دهی مجازات و قدرت آیینی^۶ در دوران قاجار آغاز شود؛ رقابت نیروها و تلاش‌ها برای گسست گفتمانی توسط نیروهای نامتجانس را آشکار کرده و سرانجام، از درون این رقابت‌ها و همدستی‌ها، تبدیل شدن بدن سرکش رعایا را به ابژه‌ای مطیع و رام در برابر قانون مشروطه و حکومت پهلوی اول، برملا کند و توضیح دهد که در این مسیر، چه نیروهایی، چگونه، در چه فرایندی، با هم تلاقی کرده‌اند و سبب انقیاد در این دو وهله تاریخی شده‌اند. روش فوکو، افشاکننده خشونت نامشروعی است که بر کسانی تحمیل شده است که دیوانه،

1. Bielskis
2. Rversality
3. Discontinuity
4. Specifity
5. Exteriority
6. Ritual power

نابهنجار، «فروست»، یا «بیگانه» تشخیص داده شده‌اند. اندیشه فوکو، روش‌ها و ماده‌ای را در اختیار ما می‌گذارد تا با ردیابی بنیان و خاستگاه تاریخی این بی‌عدالتی، آن را آشکار کنیم. درواقع، تبارشناسی، درگیر فاش کردن صدق و کذب گزاره‌ها نیست، بلکه درگیر شناخت نتایج گفتارها و فاش کردن این نتایج است.

۳. یافته‌های پژوهش

بدن‌مندی قدرت و اینکه هر قدرتی بر بدن دیگری اعمال می‌شود، نقطه آغاز این پژوهش است و دگرگونی تدریجی ویژگی‌های این قدرت اعمال‌شده بر بدن شهروندان می‌تواند حقایقی از دوران حکومت قاجار و پهلوی اول را برجسته کند که تا پیش‌ازاین در پس پرده بی‌توجهی نادیده انگاشته شده است. دراین‌راستا، نقطه صفر تفسیر این پژوهش، دوران حکومت قاجار است که با فراخواندن رویکردهای حکومت قاجار و روش ساماندهی بدن در این دوره و سازوکارهای قدرت انضباطی^۱ در دوره پهلوی اول، چگونگی تبدیل «رعیت» به ابژه‌ای مطیع و سربراه را با توجه به عناصر و مؤلفه‌هایی واکاوی کند که برپایه سراسرینی^۲، نظارت، و گسترش زیست‌قدرت^۳ در متن جامعه قابل‌پیگیری است.

۱-۳. «قدرت آیینی» و روش ساماندهی بدن در دوره قاجار

سیاست و حکومت در دوران قاجار حول محور شاه با همه اختیارات و محدودیت‌های نهاد پادشاهی می‌گشت. اگر با نگاه گفتمانی به سیاست در این دوره بنگریم، نمی‌توان از حقوق پادشاه در سرکوب، شکنجه، سربریدن شورشیان و حکومت بر رعایا و ممالک سرزمین‌پدري چشم پوشید. حکومت در این دوران نیز به معنای قدیم آن—بر شیوه کنترل رفتار و تملک افراد و گروه‌ها اطلاق می‌شد و عاملان حکومتی نیز شکل کلاسیک قدرت را به کار می‌بردند. به بیان روشن‌تر، شاه در مرکز قدرت بود و به‌طور مستقیم بر دیگران اعمال زور می‌کرد. این قدرت که کاملاً آشکار و بیرونی بود، به‌هیچ‌روی مخفیانه عمل نمی‌کرد و همه سکنه ممالک محروسه ایران با قدرت به‌مثابه «توانایی» صرف و به معنای «حق داشتن»، که تعاریف سنتی قدرت‌اند (هیندس، ۱۳۹۰: ۷) روبه‌رو بودند.

به چنین قدرتی که هدف از اعمال آن، رعایت آیین‌هایی برای هراس‌افکنی است، می‌توان

1. Disciplinary Power

2. Panopticon

3. Biopower

نام قدرت آیینی نهاد که در آن بدن، به عنوان تجسم فرد، فصل مهمی را به خود اختصاص می‌دهد. درواقع، شاه، تعیین‌کننده همه و هیچ، مالک و صاحب بدن رعایای خود نیز هست. بدن‌ها، دارایی شاه هستند و او اصول حاکم بر آن‌ها را مشخص می‌کند. در نتیجه، آیین‌ها و مراسم باشکوه تعیین‌کننده‌ای که بخشی به تعذیب بدن‌ها و برخی به دیده شدن بی‌واسطه بدن‌ها می‌انجامد، توسط شاه برگزار می‌شوند. قوانین شاه است که بر بدن‌ها حکمرانی می‌کند؛ بدن‌هایی که در چنگال قدرت به دام افتاده‌اند. درواقع، بدن به عنوان ابژه^۱ آماج قدرت در این گفتمان کشف شد؛ بدنی که دست‌کاری و اداره می‌شود، تربیت و رام می‌شود، اطاعت می‌کند، پاسخ می‌دهد، مهارت می‌یابد، مطیع و فرمانبردار است، و قابل استفاده و تغییر و تکمیل است. غایت این جنگ نامتقارن نیروها، به رخ کشیدن سلطه و برتری ذاتی پادشاه بود: «متنبه ساختن همگان از سیطره مطلق حاکم بر بدن محکوم» (دانیالی، ۱۳۹۳: ۴۹).

باری، بدن محکومان کانون فرود آمدن قدرت پادشاه بود؛ بنابراین، قدرت باید به گونه‌ای اعمال و فنونی به کار بسته می‌شد که متناسب با شأن آن مقام باشد. پی افکندن نظام جدیدی برای صورت‌بندی و انضمامی کردن این نظم آیینی ضروری بود و هرچه مفاهیم، نهادها، و ساختارهای بیشتری به خدمت گرفته می‌شد، انقیاد سوژه^۲ ایرانی با شدت بیشتری دنبال می‌شد. در چنین فرایندی، شاه که بر پایه باورهای سنتی، چوپانی برای رمة به‌شمار می‌آمد، در تغییری معنادار، به پدری تبدیل شد که می‌بایست از طریق آسان‌سازی ورود ترتیبات مدرن، آسایش و رفاه را برای فرزندان‌ش به ارمغان آورد. این مهم امکان‌پذیر نبود، مگر از طریق ایجاد یک نظم آیینی که بازتاب‌دهنده قدرت آیینی شاهی بود که دریافته بود، بدون انقیاد^۳ ابژه‌ها و مطیع‌سازی آن‌ها، نمی‌تواند نقش پدر قدرتمند را به خوبی ایفا کند؛ اما تحقق این قدرت آیینی، نیازمند ابزارها و سازوکارهایی بود که مهم‌ترین آن‌ها، اطاعت‌خواهی، حبس و بازجویی، محاکمه، اعدام، و نمایش قدرت‌طلبی و قدرت‌مندی شاه قاجار بود.

به طور خلاصه می‌توان «قدرت آیینی» و روش ساماندهی بدن در دوره قاجار را از رهگذر فرایندهای زیر بررسی کرد.

1. Object
2. Subject
3. Subjugation

۱-۳. اطاعت؛ دال مرکزی قدرت آیینی

در دوره قاجار، به واسطه قدرت سلطان، این ذهنیت در جامعه گسترش می‌یافت که نظم عمومی و آرامشی بر جامعه حاکم است که از سوی خداوند عطا شده است، و این آرامشی که حکمرانی آن را در جامعه ساری و جاری می‌کند، همواره توسط دشمنان تهدید می‌شود. تنها راه ماندگاری این آرامش خداداده در دوران قاجار، اطاعت از شاه و فرمان‌های او بود. شاه را پدر تاج‌دار وطن انگاشتن، پیامد نهادینه شدن و عمومیت یافتن سلطنت بود (توکلی طرقي، ۱۳۹۵: ۷۸). براین اساس، نه تنها رعایا هیچ حق و نقشی در جامعه و سیاست نداشتند، که حتی همشینان شاه نیز سهمی در آن نداشتند و اصلی‌ترین وظیفه آن‌ها، جلوگیری از مکدر شدن خاطر شاه و تسلیم و رضا در برابر او بود؛ به عنوان نمونه، بروگش در سفری به دربار سلطان صاحبقران، مشاهدات خود از نوروز در دربار پادشاهی را این گونه وصف می‌کند: «شاه (از صدراعظم) می‌پرسد: خب وضع چگونه است؟ صدراعظم درحالی که سر فرود می‌آورد، پاسخ می‌دهد: از هر جهت خوب و عالی است. خاطر قبله عالم کاملاً آسوده باشد... شاه به سؤالات خود ادامه می‌دهد: وضع محصول چطور است؟ نان فراوان و خوبست؟ و صدراعظم در آن قحطی و گرانی فوق العاده نان جواب می‌دهد: قربان انبارها لبریز از گندم است و نان، هرگز تا این اندازه ارزان نبوده است. شاه باز هم سؤال می‌کند، صلح و امنیت چطور است؟ و صدراعظم باز هم سر فرود می‌آورد و چاپلوسانه می‌گوید: به اقبال قبله عالم، دشمنان، همه سرکوب شده‌اند و هیچ یک یارای مخالفت ندارند» (بروگش، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۲۴).

درواقع، اطاعت طلبی، تکنیکی بود که از طریق صدور فرمان‌ها انجام می‌شد؛ همان فرمان‌هایی که پس از تشکیل نهادهایی مانند مجلس، به فرمان‌های قانونی تبدیل می‌شدند. در این نظام، مافوق از زیردستان، اطاعت از فرمان‌ها را می‌خواست و نه لزوم تدبیر و فهم و کیاست. در کل، این نهادها بیشتر به بازیچه شاه می‌مانستند و شاه، خود را همانند اسلاف تاریخی خود، حاکم جان و مال و ناموس مردم می‌دانست (زرینی، ۱۳۸۴: ۶). نکته مهم این است که برخلاف ظواهر مشهور و یا معدودی از تحلیل‌ها، انسداد باب تأسیس هرگونه سازوکار جدید، مدنظر شاهان قاجار نبوده است؛ برای نمونه، نهادهایی نظیر مجلس دارالشورای کبرا، دیوان مظالم، و صندوق عدالت، توسط خود ناصرالدین شاه تأیید و تأسیس شدند؛ اما مسئله این است که حتی در مورد چنین نهادهایی که خصلت مشورتی و دست‌کم در ظاهر، ویژگی دموکراتیک نشان می‌دادند نیز «اطاعت»، حرف اول و آخر را می‌زد (شامخ‌نیا

و دیگران، ۱۳۹۸: ۹۹). هدف ناصرالدین شاه از تأسیس این نهادها، محدود کردن قدرت حکام و فرو کشیدن آنان از اریکه قدرت مطلقه بود (نوایی و ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۰). این اطاعت برگرفته شده از قدرت بی‌حد و حصر شاه، در رأس هرم قدرت بود که امکان تبدیل آن را به آیین‌هایی برای نمایش قدرت فراهم می‌کرد. «تمام ترقیات دولت و ملت، بسته به میل اوست و پادشاه، سرچشمه تمام اقتدارات است و تمام مناصب دولتی، متعلق و در تحت اراده اوست» (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۵۷۲، ۴۷۳).

افزون‌براین، لازمه نمایش آیینی قدرت، استقلال کامل پادشاه از جامعه و عدم شکل‌گیری حق اجتماعی برای رعایا است. در نتیجه، قانون وجود نداشت و هرآنچه بود، حتی اگر نام قانون را با خود یدک می‌کشید، مساوی با اراده و خواست شاه بود. قدرت مطلقه پادشاه و توانایی وی در دفع و حذف مدعیان و سرکوب شورشیان، از ارکان سلطنت قاجار بود که آقامحمدخان، سرسلسله قاجاریه، این اصل را با شدت و جدیت دنبال کرد. همچنان‌که در نخستین گام، مدعیان درون‌خاندانی را از میان برداشت که برادرش جعفرقلی خان، نخستین قربانی آن بود (ملکم، ۱۳۸۳، ج ۳: ۵۳۹-۵۳۸). فتحعلی شاه نیز، در بدو سلطنت، عمویش علی‌قلی خان و برادرش، حسینقلی خان، را کور کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۸۹). محمدشاه نیز با مصلحت‌بینی قائم مقام، دو برادرش، جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و عمویش حسن علی میرزا شجاع‌السلطنه را کور کرد (هدایت، ۱۳۵۸، ج ۱۴: ۸۰۵۰). ملک‌المتکلمین که از آزادی خواهان روزهای نخستین مشروطه بود، توسط محمدعلی شاه به دار آویخته شد (غفاری فرد، ۱۴۰۰: ۱۷۷). عباس میرزا ملک‌آرا، برادر خردسال ناصرالدین شاه، نیز به دستور مادر شاه کور شد (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۲)، و سرانجام، ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین شاه، نیز پس از تشکیل و تجهیز قشون مجبور شد به فرمان شاه آن را پراکنده کند و دایره حکومتش هم به اصفهان محدود شد (دالمانی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۹۰۵-۹۰۴). همه این‌ها، تلاش‌هایی برای گستراندن اطاعت محض در میان رعایا بود که پیش از همه، مخالفان را نشانه می‌رفت، و اطاعت‌طلبی را در کانون گفتمان قدرت آیینی دوران قاجار قرار می‌داد.

۲-۱-۳. آشکارگری مجازات دلبخواهانه مجرمان

در سال‌های ابتدایی سده نوزدهم، دو مؤلفه سرکوب و ملایمت، در کنار هم، به شیوه اجرای قدرت در حکمرانی ایرانی تبدیل شدند. پادشاهی مانند آقامحمدخان، بنا به اقتضای قدرت زمانه‌اش، چهره سرکوبگرانه‌ای از اعمال قدرت را به نمایش گذاشت که به تدریج در حکمرانی

عصر فتحعلی شاه تعدیل شد. دوره حکومت تقریباً چهل ساله فتحعلی شاه، در ابتدا تداوم همان الگوی متداول از حکمرانی بود که پیشینیانش اعمال می کردند و پیش از هر چیز، حذف دشمنان سلطنت بود که به صورت آشکار و خشونت آمیزی تحقق می یافت. درگیری های داخلی فتحعلی شاه (در آغاز سلطنت) با برخی سرداران آقامحمدخان، وابستگان پادشاه، و حکام محلی آذربایجان، به ویژه امرای دنبلی در خوی و ماکو و شورشیان و مخالفان خراسان و فارس، نظیر صادق خان شقاقی — که پس از قتل آقامحمدخان، دوباره در سودای سلطنت افتاد و با قشون آذربایجان درگیر جنگ با فتحعلی شاه شد — از این جمله اند (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۰۹-۳۰۳). همچنین، سرکوب شورش حسینقلی خان، برادر شاه و حاکم فارس و سرانجام، حبس و کور کردن وی (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۲، ۴۶، ۷۳؛ اصفهانی، ۱۳۹۱: ۱۰۰-۹۱)، مجازات شدید محمدرولی خان قاجار و برخی دیگر از شورشیان که در طغیان حسینقلی خان با او همراهی کرده بودند (شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۹۳؛ محمدمیرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۲۶)، سرکوب محمدخان زند، فرزند زکی خان، که برای احیای قدرت زندیه شورش کرد (شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷۷-۷۹)، لشکرکشی برای سرکوب نادر میرزا، پسر شاهرخ افشار، که در سال ۱۲۱۴ هجری قمری به قصد دستیابی به قدرت در خراسان شورش کرد و سرانجام، دستگیری او در سال ۱۲۱۸ هجری قمری که با برادرانش به قتل رسیدند (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۱-۵۰) و مواردی از این دست در دوران سلطنت شاهان قاجار، اقداماتی مرسوم و عادی به شمار می رفت. نه تنها کسانی که سودای سلطنت داشتند، بلکه برخی از امرا و خوانین نیز از عتاب شاه در امان نبودند. در دهه نخست سده نوزدهم گزارش داد که هنگام برگزاری یک نمایش نظامی که ژنرال گاردان فرانسوی نیز حضور داشته است: «یک عده از رؤسای قسمت های مختلف سواره نظام با یکدیگر بر سر جا و نزدیک تر نشستن به تختگاه فتحعلی شاه نزاع کردند، شاه در تمام مدت جلوس، این مطلب را به روی خود نیاورد، ولی وقتی که گاردان رفت، به دستگیری یازده نفر از این خوانین دستور داد و امر کرد، ایشان را بر زمین انداختند و با تیرهایی که پساوولان حضور همراه دارند به پشت آن ها زدند بعد، از هر کدام امر داد یک چشم بکنند و فقط یکی را از هردو چشم عاری کردند» (ترهزل، ۱۳۶۱: ۷۰). شباهتی که میان این مجازات های گوناگون وجود داشت، این بود که همه آن ها به گونه ای آشکار و پیش چشم همگان انجام می شد.

چنین سیاست هایی در برابر مردم عادی نیز به همین شکل انجام می شد. نمایش مجرمان در بازار و محله های شهر در حضور مردم برای تحقیر آنان، از مجازات های دیگر این دوره بود.

بر سر چهارسوق‌های بازارها، داروغه‌ها محلی به نام پایتخت داروغه درست کرده بودند و در کنار آن، یک زندان زیرزمینی داشتند که پنجره‌هایی به طرف بازار داشت. کسانی را که گناهان کوچکی مرتکب می‌شدند، زنجیری به گردنشان آویخته و در پشت پنجره‌های زندان در معرض دید عابران قرار می‌دادند؛ اما افرادی را که گناهان بزرگی انجام داده بودند، به چوبی صلیب‌مانند می‌بستند و از سقف چهارسوق می‌آویختند که چند ساعت متوالی به همین حالت قرار داشت و مردم از زیر جسد او می‌گذشتند (ثواقب، ۱۳۹۴: ۳۷-۳۸). درواقع، به‌رغم تنوع شیوه‌ها و ابزارهای مجازات، تأکید بر آشکار بودن مراسم تنبیه^۱ و تعذیب^۲، بیش از آنکه جنبه بازدارندگی داشته باشد، نشان‌دهنده قدرت آیینی و بی‌حدوحصر شاه بود که احترام و اطاعت را در میان رعایا برمی‌انگیخت.

۳-۱. آیین بلاگردانی و اعدام

در ایران دوره قاجار، نظام قضایی دوگانه‌ای وجود داشت. در یک‌سو، محاکم مذهبی یا شرع بود و در سوی دیگر، محاکم غیرمذهبی یا عرف قرار داشتند. حوزه صلاحیت قضایی این دو محکمه، معمولاً موضوع مورد مناقشه بوده و برتری هریک به شخصیت شاه بستگی داشت (فلور و بنانی، ۱۳۸۸: ۲۳). نقطه اشتراک هر دو مرجع، تمامیت‌خواهی در سازوکار قضایی، و مجادله‌شان، بر سر تمامیت مناصب قضا بود (حق‌دار، ۱۳۸۳: ۴۸۲-۴۷۰). محاکم عرفی، مسئولیت رسیدگی به شورش‌ها را به‌عهده داشتند و شاه در رأس عالی‌ترین محکمه عرفی بود. اگر رأیی از سوی این دیوان صادر می‌شد، باید به‌اجرا درمی‌آمد و به‌هیچ‌وجه حکم صادره شاه قابل فرجام‌خواهی نبود (کرزن، ۱۳۷۳: ۵۹۰-۵۸۷؛ دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۰). در این شبکه جزایی، شیوه مجازات گناهکاران، به شرایط دادرسی و وضعیت مجرم بستگی داشت (از چه طبقه‌ای است و چقدر نفوذ دارد) و قوانین مدون و قابل‌اجرایی برای همه طبقات و اصناف وجود نداشت. به‌نظر می‌رسد، خلأ چنین قوانینی با ایجاد ترس و وحشت زیاد از خلال مراسم آیینی تعذیب (مانند دار زدن و شکنجه و...) جبران می‌شد و به‌این ترتیب، این سازوکار برای پیشگیری از جرم‌های احتمالی به‌کار می‌رفت. تعذیب، هنر نگهداری زندگی در مرگ است. در تعذیب، مرگ هزار پاره می‌شود. این دردها باید لایه به لایه در ذهن تماشاچیان بماند. هر فریاد

1. Punishment

2. Supplice

دلخراشی باید در گوش تماشاچیان نفوذ کند. آن‌ها باید خود را به جای مجرم و محکم بگذارند. درد باید بازتاب پیدا کند؛ نباید محو و گم شود.

مسئله مهم در مجازات‌ها، چه در مورد شورشی‌ها و چه کارگزاران، درس عبرت شدن برای دیگران بود؛ بنابراین، کسی که قرعه مجازات به نام او می افتاد، به ترسناک‌ترین شکل ممکن و به گونه‌ای که خوف در دل دیگران بیندازد، تنبیه می شد. این تکنیک که می توان «بلاگردانی» نامید، عمل رایجی بود که هم موقتاً غائله را می خواباند و هم قدرت سلطان را به رخ می کشید. در چنین حالتی، همه گناه‌ها به گردن یک نفر انداخته می شد؛ لذا آن یک نفر، قربانی می شد تا بقیه دست کم تا غائله بعدی در آسایش به سر برند (شامخ‌نیا و دیگران، ۱۳۹۸: ۹۶). در بررسی سیر دگرگونی‌های قضایی دوره قاجار به این نتیجه می‌رسیم که اهداف مجازات‌ها بیشتر ایجاد رعب و ترس، عبرت دیگران، و سلب قدرت و جسارت اعتراض مردم به سلطنت بوده است (ریبیعی و راهروخواجه، ۲۴: ۱۳۹۰).

تانکوانی، ضمن اشاره به برپا بودن چوبه داری در میدان مقابل قصر فتحعلی‌شاه می نویسد: «دیدن چنین چوبه وحشتناک و خوف‌انگیزی، اهانت فاحشی است به ساحت تمامی افراد یک ملت. این نمادها هر لحظه به یاد می آورند که در سرزمین آزادی نیستیم» (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷). تانکوانی در سفرنامه خود، حلقه پیوند بین حکومت، مردم، و آزادی را چوبه دار (نماد خشونت) می داند و نه «قانون»: «شیوه حکومت و اداره مردم در آسیا این است و جز این نیست؛ به جای اجرای قانون در این سرزمین، فقط شلاق و توپ به کار برده می شود» (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). این توصیف، به این معنا است که چگونه آزادی یک ملت با هراس از کف دادن آن ارتباط وثیقی دارد.

رعایا، هنگام ورود به قصر با چوبه دار روبه‌رو می شوند و هراس این چوبه که نماد خشونت است، همیشه و در همه حال در جانشان باقی می ماند که نشان‌دهنده کیفیت رابطه حاکم با رعیت است. رهگذران با دیدن این نماد، ضمن تجسم مراسم اعدام خود، رفتاری که منجر به این عمل می شود را در ذهن خویش بازآفرینی می کنند که نتیجه این هراس، پرهیز از ارتکاب جرم و فرجامی است که مبادا روزی برای خودشان نمایان شود. به این ترتیب، هم مجریان قدرت و هم مردم، درگیر رابطه‌ای تجسمی می شوند؛ تجسمی که ارتکاب جرم و بالتبع، اجرای واقعی خشونت را (در عین حال که هر لحظه و به هر دلیل با تخلفی ممکن الوقوع است) هم‌زمان به تأخیر می اندازد. چوبه دار، در کنار واقعیت ناگزیر همراه با آن، تصویری

می‌آفریند که آن را به نمادی فرضی تبدیل می‌کند؛ نمادی که پیش و بیش از هرچیز، مصداق‌های کاربرد یا دلایل اجرای آن، مانند عصیان‌گری، بی‌نظمی، یا شاه‌کشی را به بیننده گوشزد می‌کند تا اجرای آن را (برپایی یک مراسم اعدام واقعی). به بیان روشن‌تر، می‌توان گفت، واقعیت قابل مشاهده چوبه دار در میدان قصر، لزوماً به معنای اجرای همواره یک عملیات اعدام نیست، بلکه متضمن درونی کردن آن در افراد، و القای نحوه عقوبت یا چگونگی مجازات یک بی‌نظمی احتمالی است؛ نوعی هراس‌افکنی پیشگیرانه در جان‌ها، به جای اعمال خشونت واقعی بر بدن‌ها (یاور، ۱۳۹۵: ۱۲۵-۱۲۴). این توصیف‌ها، نشانگر خشونت همراه با قدرت در کردار حکمرانی شاه قاجار در واقعیت است.

مراسم اعدام، خود آیین ویژه‌ای بود. اعدام یا به‌دار آویختن محکوم در گذرگاه‌ها و ورودی‌های شهر اجرا می‌شد و پس از آن، جسم اعدامی را شقه‌شقه می‌کردند و قسمتی از آن بر چوبه دار و قسمت‌های دیگر بر دروازه‌های شهر نمایش داده می‌شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۷). هنگام اجرای حکم اعدام، نخست، خنجری در سینه محکوم فرو می‌کردند؛ سپس، سرش را از تن جدا کرده و برای تحقیر، با لگد به در کاخ پرتاب می‌کردند و برای عبرت دیگران، آن را در میان گل‌ولای می‌انداختند (درویل، ۱۳۸۹: ۱۹۰). در این دوره، مجرمان را سر می‌بریدند یا دم توپ می‌گذاشتند و اعضای قطعه‌قطعه‌شده بدن آنان را به‌عنوان عبرت بر دروازه شهر می‌آویختند. تقریباً هر حاکمی به محض احراز مقام حکومت، چند تن از اشخاصی را که به ارتکاب راهزنی مظنون بودند، دستگیر و به‌دار می‌آویخت (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۱۹). اعدام‌ها پیش چشم همگان و با حضور تماشاچیان انجام می‌گرفت. غالباً نیز محکومان را میرغضب‌ها سر می‌بریدند و بدن آن‌ها را بالای دار، ساعت‌ها برای تماشای مردم آویزان می‌کردند (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۷۲)؛ به‌عنوان مثال، در دوره محمدشاه، سردهسته شورشیان اصفهان را به وحشیانه‌ترین شکل ممکن کشتند. قطعه‌های نازک چوب را در زیر ناخن‌هایش فرو کرده، سپس تمام دندان‌هایش را کشیده و روی سرش کوبیدند و کیسه آردی به گردنش آویختند. وی در این وضع آن‌قدر گرسنه ماند تا مرد (دوسرسی، ۱۳۹۰: ۱۹۱). گاهی نیز فرد محکوم به اعدام را پیش از به‌دار آویختن، چشمانش را کور می‌کردند و سپس، اعضای بدنش را مثله می‌کردند و او را خفه و سرش را بریده و بر دار می‌کردند (بن‌تان، ۱۳۵۴: ۱۰۴). این شیوه وحشیانه مجازات به‌صورت آشکار هدفی نداشت، جز اطاعت‌طلبی و منقاد کردن بدن‌های رعایایی که به‌ناگزیر و به‌تناسب موقعیت با این بدن‌های آسیب‌دیده و شرحه‌شرحه روبه‌رو می‌شدند. فوکو در این باره در بر این نظر است که درست همان‌طور که جاودانگی به شاه بدنی مقدس می‌داد—که

سمبل بدن سیاسی است— چوبه دار نیز به قربانی خود بدنی می‌داد که درست‌تر مخالف حق و زور شاهی بود (مرکیور، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

قدرت سیاسی در دوره قاجار، آن‌گونه که در بدن اجتماعی اعمال می‌شد، قدرتی ناپیوسته بود، یعنی شبکه‌های تور قدرت، توانایی به‌دام انداختن سوژه‌ها را برای منقادسازی^۱ نداشت و همواره این سوژه‌های سیاسی از فرایندهای کنترل قدرت می‌گریختند؛ ازاین‌رو، برای کنترل سوژه‌ها، استقرار قدرتی پیوسته، دقیق، و ذره‌ای لازم بود و به‌همین سبب، پهلوی اول به بسترسازی گفتمانی روی آورد. منظور از بسترسازی گفتمانی، آن‌دسته از طرح‌موضوع‌ها، فضاسازی‌ها، و مباحثاتی است که در دوره‌ای خاص و توسط حاکمیت یا نهادها و محافل فرهنگی-فکری وابسته به قدرت، در جامعه انجام می‌شود تا به انس و آمادگی مردم برای اقدام‌ها یا اصلاحات و تغییرات در زندگی آن‌ها منجر شود و توجیه‌گر اذهان و افکار عمومی، همچنین، نظام‌بخش آن اقدام‌های فرهنگی باشد. در دوره پهلوی اول، بسترسازی گفتمانی، توجیه و کارکردی بیش از حد معمول داشت، زیرا دودمان پهلوی به‌شدت خود را نیازمند آن می‌یافت تا افزون‌بر زمینه‌سازی برای سهولت اقدام‌های موردنظر خود و توجیه آن‌ها، مشروعیت خود را تضمین کند (آصف، ۱۳۸۴: ۸۰).

۲-۳. انتشار سازوکارهای قدرت انضباطی در دوره پهلوی اول

قدرت انضباطی، قدرتی است بهنجارساز؛ قدرتی که می‌بیند، بی‌آنکه دیده یا لمس شود؛ قدرتی که با نامرئی کردن خود، اعمال می‌شود. قدرت انضباطی، نه مانند قدرت آیینی و سلطه مستقیم شاه بر مردم—که نظارت دقیق خود را بر آن‌ها اعمال می‌کرد—بلکه با تاکتیک‌ها و تکنیک‌های ویژه‌ای که موقعیت افراد، حرکت‌های افراد، و مناسبات میانشان را تعیین می‌کند، بر سوژه‌های خود حکمرانی می‌کند. قدرت انضباطی، به‌جای تمرکز بیش‌ازحد قدرت در چند نقطه (قدرت آیینی) یا تکرار بیش‌ازحد میان مراجع متضاد، به‌سوی شبکه‌بندی دقیق و ظریف به شیوه پیوسته در اقصی نقاط پیکر اجتماعی حرکت می‌کند. این قدرت، فضاهای غیرانضباطی را به انضباط می‌کشد و کارکرد انضباطی‌اش از فرایند تعمیم یافتن انضباط‌ها به‌کل حیطه پیکر اجتماعی سرچشمه می‌گیرد (اسمارت، ۱۳۹۸: ۱۱۸). قدرت باید شکل‌ها و نشانه‌هایش را بر تن نیروی مولد حک کند. بدن به محاصره قدرت درمی‌آید، اما لازمه چنین استیلایی، فنون

1. Assujettissement

انضباطی دقیق و حساب‌شده است. دانش غلبه بر بدن شکل می‌گیرد و از آن، تکنولوژی سیاسی بدن پدید می‌آید. استیلا باید از شکل سهمگین و هراس‌آور خود خارج شود. آنچه بر بدن فرود می‌آید، نباید بی‌زاری تن را در پی داشته باشد. این شکل خرد قدرت که به‌وسیله دستگاه‌ها و نهادها بر تن اعمال می‌شود، «خردفیزیک قدرت» نام دارد.

با آغاز عصر پهلوی، فرد، ابژه قابل کنترل تعریف شد و در این راستا، بدن به شیوه‌ای جدید تعریف و در کانون توجه قرار گرفت (پاپلی یزدی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳). در دوران پهلوی اول، برای نخستین بار قدرت حکومت به زیست قدرت^۱ تبدیل شد و سیاست‌های مربوط به زیست‌سیاست^۲ ایرانی را شکل داد. پهلوی اول از دو تکنولوژی سیاسی برای رسیدن به آرمان‌های خود بهره برد: نخست، تکنیک فردیت‌ساز قدرت (تکنیک انضباطی)؛ تکنولوژی‌ای که هدف غایی‌اش، کنترل بدن‌ها بود؛ دوم، تکنولوژی زیست‌قدرت، که هدفش جمعیت بود؛ یعنی قدرت، دیگر تنها بر اتباع (سوژه‌ها) اعمال نمی‌شود (فوکو، ۱۳۹۸: ۱۹۰-۱۸۸). به بیان روشن‌تر، زیست‌قدرت، دو امر را با یکدیگر تنظیم می‌کند: انباشت سرمایه و انباشت انسان‌ها (فوکو، ۱۳۹۹: ۲۰). به نظر فوکو، هدف تکنولوژی‌های جدید قدرت، سروکار داشتن با توده‌های فراگیر است که در آن، قدرت انسان به مثابه فرد نیست، بلکه انسان به مثابه گونه است (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۲۳). رضاشاه برای اجرای تکنیک‌های جدید حکمرانی، به حذف قدرت موازی و دست یازیدن به قدرت فیزیکی روی آورد. ایجاد دولت متمرکز برای به سيطرة درآوردن تمام نواحی و یکپارچه کردن کشور با انقیاد اتباع انجام شد و تغییری بنیادین در ماهیت قدرت سیاسی و خصلت رابطه مرکز با ایلات رخ داد (کرونین، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

به‌طور خلاصه می‌توان توزیع و انتشار سازوکارهای انضباطی در سراسر پیکر اجتماعی در دوره پهلوی اول را از رهگذر فرایندهای زیر بررسی کرد.

۱-۳-۲. گسترش نهادهای انضباطی

فوکو، روش‌هایی را انضباط می‌نامد که کنترل دقیق کنش‌های افراد را امکان‌پذیر می‌کنند و ضمن تضمین انقیاد همیشگی نیروهای بدن، رابطه اطاعت-فایده‌مندی را بر نیروهای بدن تحمیل می‌کنند. فوکو، با پیروی از نیچه، درک خاصی از قدرت دارد که در آن بیشتر چگونگی اعمال قدرت،

1. Bio Power

2. Biopolitics

تکنولوژی، و ابزارهای اعمال قدرت مدنظر است. وی حتی نظام تنبیهی مدرن را نوعی اقتصاد سیاسی بدن معرفی می‌کند؛ زیرا در این نظام، بدن و نیروهای آن، و نیز فایده‌مندی و مطیع بودن آن، هدف اصلی است. دانشی که در اینجا درباره بدن و نحوه تسلط بر آن وجود دارد، منجر به شکل‌گیری چیزی می‌شود که فوکو آن را «فناوری سیاسی بدن» می‌نامد (اباذری و حمیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). دولت برای تحقق این فناوری سیاسی بدن و به‌انقیاد کشاندن^۱ شهروندان، از سازوکارهایی بهره می‌گیرد که از یک الگوی مشخص تبعیت نمی‌کنند. در این راستا گاهی از اجبار، توسل به سازوکارهای قانونی و مجرم‌انگاری، گاهی از ملایمت و انعطاف، و گاه نیز از ایجاد تغییر در نظام ایدئولوژیکی و تغییر در محتوای آموزش بهره می‌گیرد. انتشار و اشاعه سازوکارهای انضباطی گوناگون در سرتاسر پیکر اجتماعی، به معنای شکل‌گیری «جامعه انضباطی» است (اسمارت، ۱۳۹۱: ۱۱۹). به نظر فوکو، مهم‌ترین ویژگی دولت‌های مدرن، اقداماتی بود که در حوزه‌های اجتماع، فرهنگ، و سیاست انجام دادند؛ اقداماتی که هدف از آن‌ها، در اختیار گرفتن امور مربوط به مرگ و زندگی اتباع برای کنترل بهینه جامعه و مدیریت آن بود (فوکو، ۱۳۹۶: ۱۰۳).

اگر پیش از مشروطه، مفهوم اداره کردن زیست افراد، جایی در حکومت‌مندی^۲ نداشت، پس از مشروطه و به‌ویژه با تشکیل حکومت پهلوی — که همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، در پی تحقق طرح ملت‌سازی بود — سیاست، محدوده خود را تا ذهن و زندگی اتباع — به‌منظور راهبری‌شان برای پذیرش مفاهیم جدید — گستراند. حکومت‌های پیشین، هیچ‌گاه نیازمند دخالت و دستکاری‌های گسترده در بافت اجتماعی-سیاسی نبودند؛ زیرا نوعی از تعهدات حوزه‌های پراکنده حیات اجتماعی برای ماندگاری حکومت کفایت می‌کرد (مقدس، ۱۳۹۸: ۱۵۹)؛ اما در دولت مدرن، با یک تکنولوژی قدرت فایده‌گرا روبه‌رو هستیم که کارکردش ترساندن از زیان و تشویق به کسب سود و آماجش «ذهن» و «تصورات» آن است. دولت پهلوی اول در این دوره با برقراری نظام‌های چندساحتی کنترل و تدوین مجموعه‌ای از قوانین، استفاده از راهبردهای انضباطی و امنیتی، و کنترل ایدئولوژیکی، دست به مجموعه اقدامات گسترده‌ای زده است. دولت با وضع قوانینی برای نظارت بر افراد و بازتعریف آن بر مبنای قدرت انضباطی، مجاز شد که به عرصه‌هایی ورود کند که پیش از آن، حوزه نفوذ دولت به‌شمار نمی‌آمد.

ساختار حکومت پهلوی و نهادهای برآمده از درون آن، مانند دادگستری، شهربانی، و

1. Subjectification

2. Governmentality

ارتش، با هم فضایی را به وجود آورده بودند که در سایه آن، برخی از گروه‌های اجتماعی، امنیت کافی نداشتند. شهربانی با گردآوری و تنظیم گزارش علیه افراد، ارتش با دخالت گسترده نظامیان در اداره کشور و تبعید افراد در قالب تبعید پیشگیرانه، و دادگستری با تهیه قوانینی مانند قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ و قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور، در ایجاد فضایی سهمیم بودند که در آن، افراد مخالف و منتقد به راحتی و بدون تناسب با جرم، مجازات می‌شدند (سادات، ۱۳۹۶: ۴۱). پلیس، جزو دودستگاه‌های دولت است و با اعمال قدرت خویش، سرتاسر پیکر اجتماع را زیر پوشش می‌گیرد و درمی‌نوردد و فضاهای غیرانضباطی را به انضباط می‌کشد، و کارکرد انضباطی‌اش از فرایند تعمیم یافتن انضباط‌ها به کل حیطه پیکر اجتماعی سرچشمه می‌گیرد (اسمارت، ۱۳۹۸: ۱۱۸). در طول سلطنت شانزده‌ساله رضاشاه، پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی-امنیتی ترسناک او، در نقض صریح حقوق فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی اقشار و گروه‌های مختلف مردم کشور، گام‌های استواری برداشتند و موجب دستگیری، بازداشت، شکنجه، و قتل ده‌ها تن از ایرانیان شدند.

همگام با تمرکز امور سیاسی، سازمان‌های نظامی و انتظامی توسعه یافتند و به مثابه یکی از پایه‌های اصلی رژیم، به تدریج شئون مختلف زیست اجتماعی و سیاسی و حتی خصوصی افراد را تحت نظارت گرفتند. دورا هبرد ترساندن و ناتوان کردن (روزنبا، ۱۳۸۲: ۲۵) رویکرد عملیاتی پلیس در دوره پهلوی اول بود. در این دوره، برای نخستین بار قدرت حکومت به زیست قدرت تبدیل شد و به همان ترتیب، سیاست‌های مربوطه زیست سیاست ایرانی را شکل داد. مفهوم نظارت بر دیگران، همواره در پی آن بوده است که ضمن گسترش حیطه نظارت محسوس، گونه‌ای القای قدرت در ساختاری نامحسوس را به نمایش بگذارد. در تمام فرایندهای هنری وابسته به دستگاه‌های قدرت، این مسئله به وضوح به چشم می‌خورد (حیدری، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

۲-۳. سلطه بر بدن و ذهن/اتباع

رؤیای متصدیان نظم نوین قدرت، خلق بدن، زبان، و ذهن یکدستی بود که تداعی گر سوژه ملی مطیع و فرمانبردار باشد؛ سوژه‌ای که با کار بر روی اجزای بدن، ذهن، زبان، لباس، و به طور کلی هستی‌اش، می‌بایست به ابژه‌ای برای حاکمیت تبدیل می‌شد. بدن، به مثابه متنی اجتماعی، بازتاب‌دهنده روابط قدرت و نحوه واکنش و نقد ما به آن‌ها است؛ بنابراین، می‌توان رابطه آشکاری را میان آناتومی بدن و نقش‌های اجتماعی برقرار کرد که بر تعامل عاملیت و قدرت در فهم تجارب

بدنی دلالت دارد (ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۳: ۶۲). هدف از این فناوری انضباطی و سیاست کالبدشناسی بدن، شکل‌دهی به بدنی رام، احتمالاً به‌منظور رسیدن به هدفی خاص است تا استفاده، دگرگون‌سازی، و بهبود وضعیت بدن. در پی این دگرگونی، سوژه ایرانی وارد بستری از تحولات و شاید تعارض‌ها شد؛ زیرا از یک‌سو، بدن و شکل و شمایل غربی می‌خواهد و از سوی دیگر، با ذهنیتی سرشار از روایت‌ها و ارزش‌های ایرانی روبه‌رو است. به‌هرحال، نیاز به دانش‌های جدید، بدن‌ها را به مکانی برای تولید ثروت، تنظیم، و کنترل تبدیل کرد. به‌گفته فوکو، «چندگانگی تخصص، انضباط دستگاه‌های دانش را با حداکثر اثربخشی و حداقل هزینه» (فوکو، ۱۳۹۸: ۷۸-۸۰)، ایجاد کرد. به‌نظر فوکو، بدن، مکان غایی کنترل سیاسی و ایدئولوژیک نظارت و قاعده‌مندی است. آنچه در نتیجه سیاست‌های رضاشاه پدید آمد، شکل‌گیری کردوکاری انضباطی بود که فرد را تحت نظارت تازه‌ای قرار می‌داد. درواقع، هدف این بود که این مراقبت و نظارت به‌صورت جزء جدایی‌ناپذیری از تولید کنترل درآید (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۲۸).

بنابراین، همراه با تلاش بی‌وقفه رضاخان برای تکوین شالوده‌های دولت مدرن، موضوع‌هایی که پیش‌از آن در ساحتی غیر از ساحت سیاست ساخته و پرداخته می‌شدند، به موضوع‌ها و مسائل اصلی ساحت سیاسی تبدیل شدند و حکومت با وضع قوانین، راهبردهای انضباطی، و کنترل ایدئولوژیکی، درصدد تغییر و هدایت رفتار افراد بشری و تحمیل شیوه‌های یکسان زیست اجتماعی است. به‌همین دلیل، هر چیزی که در این کنترل، تغییر، هدایت، و عقلانی کردن رفتار، نیازمند حکومت کردن باشد، به موضوع حکومت تبدیل می‌شود. از این دوره به‌بعد بود که دولت، امور مربوط به زیست انسان‌ها را تحت مراقبت خود گرفت و گرایشی قدرتمند به‌سوی گسترش اعمال قدرت دولت بر زیست جهان انسان‌ها شکل گرفت (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۲۰-۳۱۹).

در شرایط جدید ایران که با تأثیرپذیری از ورود دگرگونی‌های نوگرایانه رخ داد—قدرت به‌گونه‌ای روزافزون، به‌شکل سیاست‌های مراقبتی، در طیف وسیعی از دستگاه‌های نظارت دولتی و از طریق اعمال نظم بر جامعه انعکاس یافت (احمدزاده، ۱۳۹۴: ۴). این اقدامات که به‌منظور ایجاد انضباط و مدیریت حکومتی ایجاد شده بود، موجب شد که مداخله دولت در زندگی روزمره، تا مدیریت بر فضاها، کسب‌وکار و تدوین دستورالعمل‌های پرشمار برای ایجاد همگونی و نظم نیز پیشروی کند؛ به‌عنوان مثال، در رساله دستورالعمل نظمیه چنین آمده است: «اداره جلیله نظمیه باید از عده نفوس وارده و قصد ورود آن‌ها بدین شهر کلاً مستحضر و مطلع باشد؛ مردمانی که سال‌ها در این پایتخت بدون حرفه و شغل و نوکری متوقف و ساکن شده‌اند، راه معاش خود را بنمایند؛

در صورتی که استعداد کار و شغلی را دارا بودند، برحسب لیاقت و استعداد برای هریک کار و شغلی تعیین خواهد شد» (رساله دستورالعمل نظمیه، ۱۳۹۱: ۵۴۵).

در دوره رضاشاه، نهادهای مرتبط با پزشکی در حال گسترش بودند که پیش از هرجیز حوزه تن را درمی‌نوردیدند و نوعی حکومت‌مندی سراسر بین را ایجاد می‌کردند. این نوع گفتمان در نشریه‌های ایران دوره رضاشاه و پیش از آن، با استفاده فراوان از مفاهیم پزشکی، روان‌پزشکی، و سلامت، بستری را برای سوژه‌سازی فراهم کرد (مرادی، ۱۳۹۹: ۱۶۱). به‌گفته آبراهامیان، قصد رضاشاه از تأسیس نهادهای جدید، «گسترش سلطه قدرت دولت در همه بخش‌های کشور بود» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۱). درواقع، رضاشاه خواستار حاکمیت بر بدن برای بازنمایی سیاست‌های خود بود و این امر از طریق شناسایی نفوس و کم‌وکیف و مختصات آن امکان‌پذیر بود که راه را برای مداخله هرچه بیشتر نهادهای انضباطی می‌گشود. با نگاهی تبارشناختی، به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که فوکو در کتاب «مراقبت و تنبیه»^۱ رسیده است. قصر، جایی بود برای راحتی و آسایش بدن پادشاه. این قصر با پیدایش دولت ملی، تغییر کاربری داد؛ یعنی از آسایش بدن‌ها به محصوریت و شکنجه بدن‌ها رسید. دو بدن ضد هم، در یک مکان آشکار شدند؛ بدن شکنجه‌دیده منجر به تکنولوژی مراقبت و تنبیه شد. رضاشاه بیش از هر پادشاهی از راز بدن‌ها سر درمی‌آورد. ابتدا بدن به‌مثابه ارتش را در مقابل بدن‌های شورشگر قرار داد و سپس، بدن‌های سیاسی را محصور کرد. او این کار را از طریق تأسیس زندان قصر و با تبدیل کردن تنبیه و سرکوب قانون‌شکنی‌ها به کارکردی به‌قاعده و همسو با جامعه، برای جا دادن عمیق‌تر قدرت تنبیه در پیکر اجتماعی انجام داد.

۳-۲-۳. تبدیل میدان دید به قلمرو قدرت

برپایه تحلیل فوکو، نظام قدرت در جهان و جامعه مدرن، بسیار ریشه‌دارتر و نامرئی‌تر و اغواکننده‌تر از قدرت در نظام‌های سنتی است. هدف فوکو، برداشتن نقاب از چهره قدرت در جامعه مدرن است. او می‌خواهد نشان دهد که پشت ظاهر رهایی‌نمای جامعه مدرن، خواست سلطه پنهان است (حقیقی، ۱۳۸۱: ۱۹۷). فوکو، نظریه جدیدی از قدرت و شیوه اعمال آن در دنیای مدرن ارائه می‌کند. به‌نظر فوکو، ماهیت قدرت باید در تمام سطوح خرد جامعه تحلیل شود: در سطح خانواده، مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، کارخانه‌ها، و در همه شکل‌های نهادینه‌شده و سازمان‌یافته

1. Discipline and Punish

موجود در جامعه. هنگامی که فوکو بسیاری از مکان‌های اجتماعی، از جمله بیمارستان‌های روانی، زندان‌ها، و تبعیدگاه‌ها را بر پایه توسعه تاریخی و از منظر گفتمان قدرت و سلطه بررسی می‌کند، به مجموعه‌ای از نهادها یا سازوکارهای سیاسی و اجتماعی نظر نمی‌دوزد، بلکه قدرت را به شکل‌های مختلف و در موقعیت‌ها و فضاها گوناگون می‌بیند. او روش خاصی از سازمان‌دهی آرایش‌های مکانی زندان‌ها، مدرسه‌ها، و کارخانه‌ها را تحلیل می‌کند؛ روشی که بالاترین درجه رؤیت‌پذیری^۱ را فراهم می‌کند. این شکل از آرایش مکانی، درواقع، شکل خاصی از رابطه قدرت و محدودسازی رفتارها را اقتضا می‌کند (میلز، ۱۳۸۹: ۷۹).

از طریق سازوکار واریسی است که افراد در میدان دید قرار می‌گیرند، و تابع سازوکار ابژه‌سازی، و سپس آماج اعمال قدرت می‌شوند. انضباط، سازوکار قدرت است که با آن به کنترل ریزترین عناصر در بدن اجتماعی می‌رسیم و با این عناصر به تأثیرگذاری بر خود ذرات اجتماعی، یعنی افراد دست می‌یابیم؛ تکنیک فردیت‌ساز قدرت. چگونه هرکسی مراقب شود، سلوک، رفتار، و تمایلاتش کنترل شود، چگونه عملکردش تقویت شود، چگونه توانایی‌ها و قابلیت‌هایش افزایش یابد، چگونه در جایی قرار گیرد که در آنجا مفیدتر باشد. به نظر فوکو، «انضباط، کالبدشناسی سیاسی جزئیات است». نظام سراسرین، قدرت «ذهن بر ذهن» را امکان‌پذیر می‌کند. در مورد چنین تغییر وضعیتی در دوران پهلوی اول می‌بایست به فضای هرج و مرج گونه و ناهنجار دوران مشروطه اشاره کرد که رضاشاه از آن برای گسترش قلمرو قدرت خود بهره گرفت.

در دوره رضاشاه و در تحقق سیاست تمرکزگرایی، دولت اقدام به ایجاد نهادهای جدید و بهبود و توسعه نهادهای سنتی کرد و از این لحاظ شاهد فرمان‌های فراوانی هستیم که حکومت در امور گوناگون، از نحوه راه رفتن در خیابان و نوع پوشش گرفته تا ازدواج، تولد، سلامت، شناسنامه، و امور دیگر مربوط به زندگی و مرگ افراد، صادر کرد. قانون سجل احوال و صدور شناسنامه برای اتباع نیز از جمله اقداماتی بود که به‌ویژه در ایجاد تغییر در زندگی مؤثر بود (صادقی، ۱۳۹۶: ۲۴). قانون ثبت احوال را می‌توان تلاش حکومت برای شناسایی و انضباط بخشیدن به سامان زیستی شهروندان تعبیر کرد؛ زیرا با دراختیار داشتن آمارهای دقیق و البته هویت‌های جدید مکتوب، راحت‌تر می‌توانست سیاست‌ها و برنامه‌های ازپیش‌تعیین‌شده را عملی کند. به این ترتیب، دولت در این دوره، صدور شناسنامه برای اتباع زن و مرد را در

1. Visibility

دستورکار قرار داد و به دخالت در اموری چون ازدواج، زادوولد، تحصیل، سفر، معاشرت خانواده، و اشتغال پرداخت (مقدس، ۱۳۹۸: ۱۶۶).

نخستین سیاستی که رضاخان با بهره‌گیری از فضای آنومیک دنبال کرد، سیاست بقای وضعیت ترس فراگیر بود. تفرقه سیاسی و فعالیت نیروهای گریز از مرکز که بر ایران حاکم شد، باعث شده بود که کشور کهنسال ایران، فرتوت و خسته و ازپافتاده باشد و در دو دهه آخر قرن، بین ۱۰ تا ۴۰ درصد از جمعیت خود را بر اثر ابتلا به انواع بیماری‌های واگیردار، قحطی، و جنگ از دست داد (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۵). این شرایط، زمینه‌ساز بقای وضعیت ترس فراگیر در ذهن جامعه ایرانی شد. اقدامات رضاشاه در رویارویی با مذهب نیز که زندگی خصوصی و عمومی ایران را شکل می‌داد، احساس گناه مہیبی را در جامعه ایجاد کرده بود (فرمایان^۱، ۱۹۷۵: ۳۳). این ترس دوگانه، که شامل فضای آنومیک و بی‌شاهی از یک سو و هراس از شاه‌قدرتمندی که از ابزار لازم برای حکومت بر بدن و تن شهروندان برخوردار است از سوی دیگر، سبب شد که بر پایه تجربه اخیر، آزادی افسارگسیخته‌ای که ایرانیان از آن چیزی جز آشوب و فتنه ندیده بودند، به‌بهای گزاف امنیت عریان رضاخانی فروخته شود. دومین سیاستی که رضاخان در سایه فضای آنومیک پیگیری کرد، سیاست‌زدایی شهروندان بود. رضاشاه به بهانه حفظ امنیت عمومی و تکوین بستر مناسب برای زندگی، افراد و گروه‌های آزادی‌خواه را سرکوب کرد. اگرچه ایجاد آگاهی به‌منظور افزایش نقش مردم در سیاست، به‌واسطه تأسیس نهادهای مدرن، اندک رونقی گرفته بود، اما تلاش‌های رضاخان برای بازگرداندن مردم به حوزه خصوصی خود، مشارکت عمومی، مشروطیت، و حقوق مدنی را به تاق نسیان کوبید (حافظی و سینایی، ۱۳۹۹: ۶۶).

در نتیجه، با ایجاد چنین فضای هراس‌انگیزی که دستاورد خلأ قدرت در دوران مشروطه بود، رضاشاه به فرایند عریان شدن اتباع در برابر حاکمیت و در دسترس شدن و در معرض قرار گرفتن آن‌ها به‌منظور تولید ابژه‌های رام و مطیع سرعت بخشید. در چنین مسیری او از تأسیس نهادهای انضباطی، مجازات بدن‌ها، استفاده از فناوری‌های سیاسی بدن بهره برد و درحالی‌که همچنان دال مرکزی اطاعت‌طلبی در کانون گفتمان سیاسی این دوران بود، با توسعه و گسترش نهادهای انتظامی و انضباطی، به‌گونه‌ای مشخص‌تر، به‌عنوان ابزار سلطه و متقادسازی سوزها به خدمت حاکمیت درآمد.

نتیجه‌گیری

رابطه حکومت و مردم در دوره قاجار از قاعده سنتی مناسبات شاه و رعیت پیروی می‌کرد. در این الگو، اراده پادشاه، تعیین‌کننده، و رعیت، مطیع بی‌چون‌وچرای این اراده بود. پادشاه، کاملاً مستقل از جامعه است و خارج از دایره خواست او هیچ حقی شکل نمی‌گیرد. آغازگر تغییر روند قدرت سیاسی برای سیاسی کردن رنج، به‌کارگیری تکنولوژی سیاسی بدن بود که از دوره قاجار پدید آمد. در این دوره، انبوهی از پدیده‌های جدید در ایران سر برکشید. این سیاست جدید، درصدد تربیت ذهنی و بدنی نیروی جدیدی بود. در این سیاست، بدن و سوژگی بدن به‌طور مستقیم هدف قرار گرفته بود. تغییر شگرفی که عصر پهلوی را از عصر قاجار جدا می‌کند، دخالت از بالای دیکتاتوری پهلوی در زیست‌جهان افراد است. در دوران پهلوی اول، کیفرمندی بر روح و روان جامعه ایرانی سیطره یافت. روح، محل فرود دندان‌های انضباط است. گازی که از تن گرفته می‌شد، به روح منتقل می‌شود. قدرت، خیمه سیطره خود را در روح پهن می‌کند. مهم‌ترین ویژگی غلبه حاکمیت کیفر، ظهور جامعه مبتنی بر مراقبت، تأکید بر بازداشت، مشاهده سلسله‌مراتبی، تفتیش و بهنجارسازی بود. در این سامانه فکری، افزون‌بر تعذیب بدن و جسم، تعذیب روح و روان آدمی نیز مدنظر است. از طریق این مناسبات، پهنه اعمال قدرت حاکم و ابزارهای نظارتی و تنبیهی او که علیه جامعه به‌کار گرفته می‌شد، گسترش یافت و سوژه‌های ایرانی را که در دوران پیشامدرن از آزادی عمل نسبی برخوردار بودند، به ابژه‌هایی رام، مطیع، و در دیدرس تبدیل کرد. قدرت انضباطی، برخلاف آیین و تشریفات نمایش عمومی قدرت شاه در دوره قاجار، نامرئی ماند، و در یک تغییر حیاتی، قربانیان خود در جامعه را مرئی کرد؛ در نتیجه، این نهاد به‌راحتی مسیر ایجاد یک نظام نوآیین تمرکزگرا و استبدادی را هموارتر از دوران گذشته کرد. از این دوره به بعد بود که در حکومت پهلوی اول گرایشی قدرتمند به‌سوی گسترش اعمال قدرت دولت بر زیست‌جهان اتباع شکل گرفت. در این شرایط جدید، قدرت به‌گونه‌ای روزافزون، به‌شکل سیاست‌های مراقبتی، در طیف گسترده‌ای از دستگاه‌های نظارت دولتی و از طریق اعمال نظم بر جامعه بازتاب یافت.*

منابع

- اباذری، یوسف؛ حمیدی، نفسیه (۱۳۸۷)، «جامعه‌شناسی بدن و پاره‌ای از مناقشات»، پژوهش زنان، دوره ۶، شماره ۴، صص ۱۶۰-۱۲۰.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- احمدزاده، محمدامیر (۱۳۹۴)، «ارزیابی و نقد مسئله کشف حجاب از منظر رابطه قدرت و سیاست‌های فرهنگی (۱۳۲۰-۱۳۰۵)»، فصلنامه جامعه‌پژوهی فرهنگی، سال ششم، شماره ۱، صص ۱-۲۶.
- اسمارت، بری (۱۳۹۸)، میشل فوکو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: اختران.
- اصفهان، محمدحسین بن محمدرحیم لنجانی (۱۳۹۱)، جنة الاخبار (بخش تاریخ زندیه و قاجاریه)، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- آقازاده، مینا و دیگران (۱۳۹۳)، رساله در آداب جنگ و قانون مشق نظام در ایران دوره قاجار (بر اساس نسخه خطی شماره ۶۵۹ کتابخانه مجلس...)، تهران: انجمن تاریخ‌پژوهان مراغه، منشور سمیر.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیایی، تهران: نشر نی.
- آدمیت، فریدون؛ ناطق، هما (۱۳۵۶)، افکار اجتماعی-سیاسی و انتقادی در آثار منتشرشده دوران قاجاریه، تهران: آگاه.
- آصف، محمدحسین (۱۳۸۴)، مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷)، سفری به دربار صاحبقران، ترجمه محمدحسین کردیچه، تهران: اطلاعات.
- بن تان، اگوست (۱۳۵۴)، سفرنامه بن تان، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: سپهر.
- پاپلی یزدی و دیگران (۱۳۹۷)، باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی در پایان عصر قاجار و دوره پهلوی اول، تهران: نگاه معاصر.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱)، سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- تانکوانی، ژ. ام (۱۳۸۳)، نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا؛ (سفرنامه تانکوانی)، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
- تره‌زل، آلفونس (۱۳۶۱)، یادداشت‌های ژنرال تره‌زل در سفر به ایران، به اهتمام ژ. ب. دوما، ترجمه عباس اقبال، تهران: انتشارات سایولی فرهنگسرا.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۹۵)، تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، تهران: پردیس دانش.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۴)، «مجازات‌های عرفی مجرمان در عصر قاجاریه (از آغاز تا مشروطه ۱۲۰۹-۱۳۲۴ ه.ق)»، جستارهای تاریخی، سال ۶، شماره ۱، صص ۴۵-۲۳.
- حافظی، سید مرتضی؛ سینیایی، وحید (۱۳۹۹)، «تعلیق مشروطیت، وضعیت استثنای کامیابی رضاشاه

- در کسب سلطنت»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره ۳ (پیاپی ۵۹)، صص ۴۷-۵۷.
- حقدار، علی اصغر (۱۳۸۳)، مجلس اول و نهادهای مشروطیت، تهران: نامک.
- دالمانی، هانری رنه (۱۳۷۸)، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، غلامرضا سمیعی، تهران: طاووس، فرهنگ نشر نو.
- دانیالی، عارف (۱۳۹۳)، میشل فوکو، زهد زیبایی شناسانه به مثابه گفتمان ضددیداری، تهران: تیسرا.
- دروویل، گاسپار (۱۳۸۹)، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محبی، تهران: گوتنبرگ.
- دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل (۱۳۹۸)، میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دوسرسی (۱۳۹۰)، ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹ م. سفارت فوق العاده کنت دوسرسی، ترجمه احسان اشراقی، تهران: نشر سخن.
- دیگار، ژان پیر و همکاران (۱۳۷۷)، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- ذکایی، محمدسعید؛ امن پور، مریم (۱۳۹۳)، درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن، تهران: تیسرا.
- ربیعی، ناصر؛ راهروخواجه، احمد (۱۳۹۰)، تاریخ زندان در عصر قاجار و پهلوی، تهران: ققنوس.
- رساله دستورالعمل نظمیه، پیام بهارستان، ۱۳۹۱.
- روزنامه وقایع اتفاقیه، ربیع الاول ۱۲۹۱ ه.ق.
- روزناب، جاناناتان (۱۳۸۲)، پیشگیری از جرم، ترجمه احمد حبیبی. تهران: انتشارات سپهر.
- زرینی، حسن (۱۳۸۴)، «بازخوانی فرمانی از مظفرالدین شاه قاجار»، گنجینه اسناد، دوره ۱۵، شماره ۴، صص ۵-۸.
- سادات، سید محمود (۱۳۹۶)، «تحلیل مجازات تبعید در دوره پهلوی اول»، گنجینه اسناد، دوره ۲۷، شماره ۴، صص ۲۰-۴۳.
- ساروی، محمد فتح الله بن محمدتقی (۱۳۷۱)، تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، به انضمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، ج ۳ (سلطنت ناصرالدین شاه)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- شامخ نیا، راضیه و دیگران (۱۳۹۸)، «نسبت سازوکارهای حکمرانی قجری و مقاومت های عمومی عدالت خواهانه»، فصلنامه علمی رهیافت های سیاسی و بین المللی، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۱۰۶-۸۲.
- شیرت، ایوان (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی قاره ای؛ هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان تا قرن بیست و یکم، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- شیرازی، فضل الله (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، ج ۱ و ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صادقی، فاطمه (۱۳۹۶)، کشف حجاب، بازخوانی یک مداخله مدرن، تهران: نگاه معاصر.
- فلور، ویلم؛ بنانی، امین (۱۳۸۸)، نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی، ترجمه حسن زندیه، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰)، تولد زیست سیاست، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: نشر نی.

- _____ (۱۳۹۹)، امنیت، قلمرو، جمعیت: درس گفتارهای کولژ دو فرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۷، ترجمه سیدمحمد جواد سیدی، تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۹۶)، تناثر فلسفه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۲)، مراقبت و تنبیه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۸)، باید از جامعه باز دفاع کرد، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر اختران.
- کارشناس، مسعود (۱۳۸۲)، نفت، دولت و صنعتی شدن، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: گام نو.
- کرزن، جرج (۱۳۷۳)، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید خراسانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثابت‌فر، تهران: جامی.
- محمود میرزاقاجار (۱۳۹۸)، تاریخ صاحبقرانی: حوادث تاریخ سلسله قاجار، تصحیح نادره جلالی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- مرادی، فاتح و دیگران (۱۳۹۹)، «پزشکی و قدرت از عهد ناصری تا دوره رضاخان؛ تبارشناسی سوژه ایرانی»، فصلنامه علوم سیاسی، دوره ۱۵، شماره ۳، صص ۱۷۲-۱۴۱.
- مرکیور، ژوزف گیلیرمه (۱۳۸۹)، میشل فوکو، ترجمه نازی عظمیا، تهران: نشر کارنامه.
- مشایخی، عادل (۱۳۹۵)، تبارشناسی خاکستری است، تهران: انتشارات ناھید.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳)، مآثر سلطانی (تاریخ جنگ‌های اول ایران و روس به‌ضمیمه تاریخ جنگ‌های دوره دوم از تاریخ ذوالقرنین)، تصحیح و تحشیۀ غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: روزنامه ایران.
- مقدس، محمود (۱۳۹۸)، «سازوکارهای انضباطی ایجاد ابژه به‌هنجار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریه حکومت‌مندی فوکو»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۴، صص ۱۷۰-۱۴۶.
- مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۹۵)، «ارزیابی تأثیر معماری سراسرین بر نظریه قدرت فوکو»، روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۸۹، صص ۱۹۴-۱۷۳.
- ملک‌آرا، عباس میرزا (۱۳۲۵)، شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به‌کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: انجمن نشر آثار ایران.
- ملکم، سرجان (۱۳۸۳)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، ج ۲، تهران: سنایی.
- میلانی، عباس (۱۳۹۲)، نگاهی به شاه، کانادا: تورنتو، نشر پرشین سیرکل.
- میلز، سارا (۱۳۹۷)، میشل فوکو، ترجمه داریوش نوری، تهران: نشر مرکز.
- نوایی، عبدالحسین؛ ملک‌زاده، الهام (۱۳۸۳)، «هیئت تفتیشی از دوره قاجار»، گنجینه اسناد، دوره ۱۴، شماره ۲، صص ۹-۱۲.
- غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۴۰۰)، تاریخ سخت‌کشی، تهران: نگاه.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۸۵)، روضه‌الصفای ناصری، به‌کوشش جمشید کیانفر، ج ۱۴، تهران: اساطیر.
- هیندس، باری (۱۳۸۰)، گفتارهای قدرت (از هابز تا فوکو)، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: شیرازه.
- یاور، مجتبی (۱۳۸۵)، تبارشناسی حکمرانی و تغییر، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

Bielskis, Andrius (2008) "Power, History and Genealogy: Friedrich Nietzsche and Michel Foucault", available at: <http://www.leidykla.vu.lt/fileadmin/Problemos/>

Problemos_ 75/73184.pdf.

Bouchard, F. Donald (1977), *Language, Counter-Memory, Practice: Selected Essays and Interviews by Michel Foucault*, Oxford University Press.

Garland, David (2014), "What is a history of the Present? On Foucault's Genealogies and Their Critical Preconditions", *Punishment & Society*, Vol. 16, No. 4, pp. 365-384.

Hafez F., Farmayan (1975), "Observations on Sources for the Study of Nineteenth- and Twentieth-Century Iranian History", *International Journal of Middle East Studies*, No 5.

Koopman, Colin (2013), *Genealogy as Critique: Foucault and the Problems of Modernity*, Indiana University Press.

May, Tood (2006), *The Philosophy of Foucault*, Routledge; 1st edition.

Oksala, Johanna (2012), *Foucault, Politics, and Violence*, Northwestern University Press.



Research Paper

The Conflict between the Feminine Identity of the Islamic Revolution's Discourse and the New Religious Thinking: An Issue or a Social Movement?

Maryam Hayek¹ *Alireza Aghahosseini² Ali Alihosseini²

1. PhD student in Political Sociology, University of Isfahan

2. Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan

3. Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan

DOI: [10.22034/ipsa.2021.441](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.441)

Receive Date: 19 June 2021

Revise Date: 27 September 2021

Accept Date: 31 October 2021



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

By the mid second decade of the Islamic Republic of Iran, the emergence of a part of "the new religious Thinking" created a new feminine identity against the feminine identity of the revolutionary discourse. After three decades of efforts by this movement to articulate a new feminine identity, demands were raised by women leading to challenges against the feminine identity of the revolutionary discourse. Considering such developments, can the situation of Iranian women and their new demands turn to a social movement?

Method: First, this article exploits the discourse analysis of Laclau and Mouffe to analyze the conflict between feminine identity of the Islamic Revolution and that of the new religious thinking. Second, In the light of discourse analysis, an attempt will be made to demonstrate that "temporality" has been a decisive element in the emergence of new discourses, and it is in and through such a consideration that new identities question de-constructively the foundation of any ruling discourse welcoming new aspects of a new forming discourse step by step.

Findings and Results

Based upon discursive temporality, this article evaluates the conflict between the feminine identity of the discourses of the Islamic Revolution and that of new religious thinking on the direction to become a social movement and suggests that the guardians of the revolutionary discourse recognize the developments of such new religious innovations in the domain of feminine identity as a rival discourse. By the recognition of this rival feminine identity, they will take to consideration the moment of transformism as a response to the new changing conditions: social movement. As it follows, transformism does not mean a thorough admission to a rival discourse, but it adheres to a wise calling of

◆ * Corresponding Author: ◆

Alireza Aghahosseini, Ph.D.

E-mail: a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir





alternative religious solutions and strategies. It is wise because discourse analysis as an analytical strategy signifies the historicity and temporality of discourses. Transformism is a discursive response to the historicity and temporality of any dominant discourse, including the discourse of the feminine identity of the Islamic Revolution, where the dominant discourse conforms to new requirements and realities.

Key word: Women's identity, the Discourse of New Religious Thinking, the Discourse of the Islamic Revolution, the New Demands of Women, the Social Issue, Temporality, Transformism

تعارض میان هویت زنانه گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی: مسئله یا جنبش اجتماعی؟

مریم حایک^۱ *، علیرضا آقا حسینی^۲، علی علی حسینی^۳

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/1988C651393C1FBE/2%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/1988C651393C1FBE/2%20.1001.1.1735790.1400.16.4.1.0)

20.1001.1.1735790.1400.16.4.1.0

چکیده

از میانه دهه دوم نظام جمهوری اسلامی، ظهور بخشی از جریان «نواندیشی دینی»، هویت زنانه جدیدی را در برابر هویت زنانه گفتمان انقلاب ایجاد کرد. با گذشت سه دهه از تلاش‌های این جریان در راستای مفصل‌بندی هویت نوین زنانه، خواسته‌های جدیدی در میان زنان شکل گرفت که سبب ایجاد چالش‌هایی در برابر هویت زنانه گفتمان انقلاب شد. پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ این پرسش است که «با توجه به این دگرگونی‌ها، آیا وضعیت زنان ایران و خواسته‌های نوین آنان را می‌توان در مسیر تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی ارزیابی کرد؟» این مقاله ابتدا با بهره‌گیری از رویکرد گفتمانی لاکلا و موفه، تعارض هویت زنانه گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی را تحلیل کرده است. سپس، در شعاع تحلیل گفتمانی تلاش کرده است تا نشان دهد که «زمانمندی»، عنصر تعیین‌کننده در پیدایش گفتمان‌های نوین بوده و از دل همین ملاحظه است که هویت‌های جدید شالوده‌شکنانه، بنیاد گفتمان حاکم را به چالش کشیده و آرام‌آرام سویه‌های نوین گفتمانی را نوید می‌دهند. مقاله حاضر برپایه زمانمندی گفتمانی، تعارض هویت زنانه گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی را در مسیر تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی ارزیابی می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که حافظان گفتمان انقلاب، دگرگونی‌های نوآورانه در حوزه دینی زنانه جامعه را به‌عنوان یک گفتمان رقیب برای هویت زنانه گفتمان انقلاب به رسمیت شناخته و انتقال‌گرایی گفتمانی را به مثابه پاسخی به شرایط نوین در نظر داشته باشد: جنبش اجتماعی. چنان‌که خواهد آمد، انتقال‌گرایی، سر فرود آوردن تمام‌عیار در برابر گفتمان رقیب نیست، بلکه فراخوانی عالمانه برای راه‌حل‌ها و راهبردهای بدیل دینی است. عالمانه است؛ زیرا تحلیل گفتمان، به‌عنوان یک راهبرد تحلیلی بر تاریخمندی و موقتی بودن گفتمان‌ها دلالت دارد. انتقال‌گرایی، پاسخی به تاریخمندی و زمانمندی هر گفتمان، ازجمله گفتمان هویت زنانه انقلاب اسلامی است که در آن، گفتمان حاکم، خود را با اقتضاهای نوین، هماهنگ می‌کند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۷/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۹

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

هویت زنانه، گفتمان نواندیشی دینی، گفتمان انقلاب اسلامی، خواسته‌های نوین زنان، مسئله اجتماعی، جنبش اجتماعی

* نویسنده مسئول:

علیرضا آقا حسینی

پست الکترونیک: a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

مقدمه

در نخستین سال‌های دههٔ دوم استقرار نظام جمهوری اسلامی، دگرگونی‌های اندیشه‌ای انتقادی در جامعهٔ ایران ظهور و جریانی با عنوان «نواندیشی دینی» خود را به‌عنوان نمایندهٔ این نگاه انتقادی معرفی کرد. این جریان «عدم قطعیت احکام اجتماعی اسلام» را تنها قید مؤثر بر همهٔ عرصه‌های مربوط به هویت زنانه دانست و براین اساس، هژمونی هویت زنانهٔ گفتمان انقلاب اسلامی را به‌چالش کشید.

فعالیت‌های نواندیشان دینی در حوزهٔ اندیشه به‌تدریج زمینهٔ دگرگونی در درک زنان از هویت زنانهٔ خود و در پی آن، شکل‌گیری درخواست‌های زنان برای تغییر در برخی از مسائل اجتماعی و قوانین اسلامی را در پی داشت. خواسته‌هایی همچون حجاب اختیاری، رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، رفع ممنوعیت دوچرخه‌سواری و موتورسواری زنان در فضاهای عمومی، حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، تعیین شرایط برای عدم اذن پدر برای ازدواج دختران رشیده، لغو قانون ضرورت اذن همسر برای خروج زن از کشور، برابری زنان و مردان در ارث و قصاص، چالش‌های پیچیده‌ای را در برابر هویت زنانهٔ گفتمان انقلاب اسلامی ایجاد کرد و سبب ظهور تنش‌ها و شکاف‌های پرشماری در متن جامعه شد.

در برابر این دگرگونی‌ها، وابستگان به گفتمان انقلاب اسلامی، ظهور روایت جدیدی از هویت زنانه در جامعهٔ ایران را نپذیرفتند و تلاش کردند، با نادیده انگاشتن خواسته‌ها و مسائل نوین زنان، از هویت زنانهٔ گفتمان انقلاب دفاع کنند. در نتیجهٔ تصلب شرایط موجود و بی‌رغبتی در پذیرش دیگری، مفاهیم و هم‌پذیری سیاسی، نه تنها مسائل موردنزاع هویت زنانه حل نشد، بلکه سبب شد تا با گذشت زمان، تنش‌ها و شکاف‌های ایجادشده بر محور مسائل موردنزاع در حوزهٔ زنان، در متن جامعه تقویت شود و نوعی فضای تعارض‌آمیز اجتماعی در جامعه شکل گیرد.

در این فضای تعارض‌آمیز تقابل گفتمانی، مهم‌ترین پرسشی که مطرح می‌شود، این است که «آیا وضعیت زنان ایران و خواسته‌های نوین آنان را می‌توان در مسیر تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی ارزیابی کرد، یا اینکه تنها در سطح یک مسئلهٔ اجتماعی است؟» چنانچه بررسی و تحلیل روند حرکت جمعی زنان، گویای این باشد که بی‌قراری ایجادشده در هویت زنانهٔ جامعه، به سمت‌وسوی شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی در حرکت است، این امر ضمن تحمیل هزینه‌های فراوان، می‌تواند موجودیت جمعی جامعه را با آسیب‌های سیاسی-امنیتی روبه‌رو کند. درمقابل، چنانچه وضعیت زنان، تنها در سطح یک مسئلهٔ اجتماعی باشد، این امر بیانگر آن است که به‌نظر وابستگان به هردو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی، تزلزل و

بی‌قراری هویت زنانه، مسئله‌ای اصلاح‌شدنی در فضای بین‌گفتمانی است. این مقاله در مسیر دستیابی به پاسخ این پرسش، پس از بحث کوتاه نظری، نخست، دربارهٔ تعارض هویت زنانهٔ گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی بحث خواهد کرد. در گام دوم، حرکت جمعی زنان در مسیر خواسته‌های نوین و فضای گفتمانی نواندیشی دینی واکاوی می‌شود و در پایان، پادگفتمان انتقال‌گرایی، به‌عنوان پاسخی به گفتمان نواندیشی دینی بررسی خواهد شد.

درمجموع، تحلیل منازعهٔ هویت زنانهٔ جریان نواندیشی دینی و انقلاب اسلامی در چارچوب دو مفهوم جنبش اجتماعی و مسئلهٔ اجتماعی، با توجه به پنج خواستهٔ تنش‌زای حجاب اختیاری، رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، رفع ممنوعیت دوچرخه‌سواری و موتورسواری زنان در فضاهای عمومی، حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، و تغییر قانون ارث نابرابر زنان با مردان، از ابعاد نوآورانهٔ این پژوهش است که تاکنون به‌عنوان مسئلهٔ پژوهش، موردتوجه پژوهشگران نبوده است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

سلیمی و کاظمی (۱۴۰۰) در مقالهٔ «گفتمان‌ها و روایت‌های خط‌مشی‌گذاری عدالت جنسیتی در ایران؛ واکاوی علل و جهت‌های تکرار برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها»، دلایل ایجاد آشفتگی در فرایند خط‌مشی‌گذاری عدالت جنسیتی در ایران در دو دههٔ اخیر را بررسی کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان داده است که کاربست دوره‌ای مسائل، متأثر از قدرت‌یابی گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی به‌عنوان دو گفتمان اصلی حاکم بر فضای زنان، سبب اتخاذ رویکردهای متکثر و متعارض در بحث عدالت جنسیتی و شکل‌گیری درگیری‌های خردتر در سطح جامعه شده است.

طاهری دمنه و حیدری دارانی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «زنان و دگرگونی‌های آینده؛ تحلیلی بر تصاویر ذهنی دختران متولد دهه ۱۳۷۰ از آینده» به‌گونه‌ای آینده‌پژوهانه، کشف کلان‌روایت‌های شکل‌دهندهٔ تصاویر آینده در ذهن دختران را هدف قرار داده‌اند. نتایج پژوهش آن‌ها نشان‌دهندهٔ ۸ کلان‌روایت: ۱) گام‌های کوچک و تغییرات تدریجی؛ ۲) گذر از زندگی سنتی به زندگی مدرن؛ ۳) اجتماع بی‌آینده؛ ۴) رنگ من؛ ۵) بهشت وطن؛ ۶) سهم‌خواهی زنانه؛ ۷) آینده بی‌جنسیت؛ ۸. همیشه مادر، از آینده در ذهن مصاحبه‌شوندگان است. یافته‌های این مقاله، گویای این است که تصاویر آینده در ذهن دختران ایرانی بیش از آنکه به گفتمان

انقلاب اسلامی نزدیک باشد، به گفتمان نواندیشی دینی نزدیک است.

حاجی وثوق و داوودی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «چارچوب‌های معرفتی - روشی نواندیشی اسلامی در نگرش به حقوق سیاسی و اجتماعی زنان»، با تأکید بر اندیشه‌های محمد مجتهد شبستری و محسن کدیور، چگونگی بازتاب سیما، هویت، و جایگاه حقوقی زنان در مبانی فکری نواندیشی اسلامی را واکاوی کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان داده است که رویکرد نواندیشی اسلامی با خوانشی نوین از نصوص دینی برپایه عقلانیت، عدالت، اخلاق، تاریخمندی، و نگرش اجتهادی الگومحور، زن مسلمانی را ترسیم می‌کند که از کرامت و شأن انسانی هم‌کفو مردان، و نیز حقوق سیاسی و اجتماعی برابر با آن‌ها برخوردار است.

باقری و سلیمی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جریان‌های فکری فرهنگی مؤثر بر مطالبات حقوقی زنان در ایران پس از انقلاب اسلامی»، رابطه هریک از جریان‌های فکری فرهنگی ایران پس از انقلاب اسلامی را با حقوق زنان تبیین کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در نظام اسلامی ایران، موضع‌گیری رویکرد «دینی» که حقوق اسلامی را به‌حق می‌داند و رویکرد «غیردینی» که اساس تبعیض در حقوق را دینی بودن آن می‌داند، در برابر سنت و مدرنیته، سبب ایجاد خرده‌جریان‌هایی شده است و عملکرد هریک از این خرده‌جریان‌ها در برابر دگرگونی اجتماعی و زمینه اعتقادی جامعه، شکل‌دهنده خواسته‌های حقوقی زنان بوده است.

عابدی اردکانی و عظیمی (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های جریان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب نسبت به مشارکت سیاسی زنان در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۴-۱۳۷۶)» به بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های «جریان اسلام‌گرای فقه‌گرا» یا جریان اصول‌گرا و «جریان نواندیش دینی» یا جریان اصلاح‌طلب درباره مسئله حقوق زنان، به‌ویژه مقوله مشارکت سیاسی آن‌ها، پرداخته‌اند. این مقاله با این فرضیه که مبانی فکری و دینی متفاوت این دو جریان، سبب موضع‌گیری ناهمگون آن‌ها درباره مسئله حقوق زنان شده است، مبانی فکری و برداشت دینی دو جریان یادشده را تشریح کرده است.

صدقی (۲۰۰۷) در کتاب «زنان و سیاست در ایران»، دگرگونی‌های وضعیت پوشش زنان در نظام جمهوری اسلامی را از نخستین سال‌های انقلاب تا امروز بررسی کرده است. وی از به‌قدرت رسیدن اصلاح‌طلبان در ایران در سال ۱۹۹۷، به‌عنوان نقطه عطفی در شکل‌گیری و قدرت‌یابی گروه‌های طرفدار اندیشه سکولاریسم یاد کرده و می‌گوید، زنان مخالف تفکر حاکم در جمهوری اسلامی در سایه این دولت توانستند خواسته‌هایشان را مطرح کنند. صدقی، بر این

نظر است که روند دگرگونی‌ها نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی، در آینده، سخت‌گیری‌ها و قوانین خود درباره زنان را تعدیل خواهد کرد.

میرحسینی (۲۰۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «مدرنیست‌های دینی و مسئله زن: چالش‌ها و پیچیدگی‌ها»، با اشاره به سیر دگرگونی انجام‌شده در دیدگاه‌های اندیشمندان دینی انقلاب اسلامی درباره مسئله زن از ابتدای انقلاب تاکنون، ظهور جریان نواندیشی دینی به‌عنوان شاخه‌ای از مدرنیته دینی را یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر ایجاد این دگرگونی‌ها می‌داند. وی نواندیشی دینی را به‌عنوان جریانی که اسلام را دارای نقشه‌ای با برنامه ثابت برای کنش اجتماعی نمی‌داند و نشاط و تمایل تازه‌ای برای عمل به دیدگاه‌های غیرمذهبی دارد، دارای درگیری‌های جدی با اندیشه‌های برآمده از انقلاب اسلامی در حوزه «مسائل زنان» دانسته است. در پایان نویسنده تأکید می‌کند که در شرایط کنونی، «مسائل زنان» مشکلی در برابر نظام جمهوری اسلامی است که می‌بایست برای آن، راه‌حلی دینی جست‌وجو کرد.

روی‌هم‌رفته، از سیاق تمام پژوهش‌های یادشده چنین برمی‌آید که بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه، حتی مطالعاتی که در سال‌های اخیر انجام شده است، ناظر بر تأثیر گفتمان نواندیشی دینی بر مسائل زنان است؛ اما تحلیل وضعیت زنان ایران و خواسته‌های نوین آنان در طول دو دهه اخیر، دغدغه‌ای برای پژوهشگران و عالمان دینی این حوزه ایجاد نکرده است؛ دغدغه‌ای که می‌بایست بتواند نتایج ملموس و عینی‌ای برای جامعه زنان ایجاد کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

این مقاله، رویکردی تحلیلی به مسئله دارد؛ به‌این معنا که برای فهم هویت زنانه در دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی در جامعه ایران، از روش تحلیل گفتمان استفاده کرده است. تحلیل مقاله در چارچوب نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه انجام شده است. ویژگی گفتمان لاکلاو و موفه این است که آن‌ها گفتمان را به‌عنوان یک نظریه عمومی که از طریق آن، همه جنبه‌های جامعه، زبان، روان، و سیاست، قابل درک است، مطرح کرده‌اند (توماسن^۱، ۲۰۱۶: ۱۶۳). به‌نظر آن‌ها، گفتمان به گزاره‌های زبانی محدود نمی‌شود، بلکه هر امر و پدیده غیرزبانی‌ای ممکن است به یک پدیده گفتمانی تبدیل شود (دبیری‌مهر و طباطبایی فاطمی^۲،

1. Thomassen

2. Dabirimehr, Tabatabai Fatemi

۲۰۱۴: ۱۲۸۶). لاکلاو و موفه بر این نظرند که هیچ گفتمانی، یک موجود بسته نیست و هیچ چیز بنیادینی وجود ندارد که به بقیه پدیده‌ها، معنا و هویت ببخشد، بلکه هویت هر چیز همواره از طریق تماس با گفتمان‌های دیگر و تنها در شبکه‌ای از هویت‌های دیگر که با همدیگر مفصل‌بندی شده‌اند، پدید می‌آید (یورگنسن و فیلیپس^۱، ۲۰۰۲: ۶). به بیان روشن‌تر، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن، باید گفتمانی باشد و اعمال، گفتار، و پدیده‌ها، زمانی قابل فهم می‌شوند که در چارچوب گفتمانی خاصی قرار بگیرند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶).

یکی از جنبه‌های مهم تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، اثرپذیری آن‌ها از موضوع زمان و زمانمندی مورد اشاره مارتین هایدگر است. هایدگر، تلاش کرد که هستی را در آینه تمام‌نمای زمان مشاهده کند. از دل این زمانمندی بود که او ساحت‌های پیش و پس از متافیزیک حضور را شناسایی کرد و با پس راندن سوژه دکارتی، نخست، دازاین را جایگزین آن کرد، و سپس از تاریخمندی و زمانمندی با عبارت «من هستم، تا آنجا که من نیستم» رونمایی کرد؛ دازاین، از دل آغازگاه‌های ابهام‌آلود در گذر زمان به «حضور» رسیده است و از حضور رو به «مرگ» دارد (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۴۴). این شالوده‌شکنی هایدگری است که به تحلیل گفتمان هم ریزش داشته است و لاکلاو و موفه نیز به موقت بودن و زمانمندی و البته آزاد شدن سوژه‌ها و مفصل‌بندی آن‌ها از یک گفتمان به گفتمان بعدی، رأی و نظر داده‌اند (تورفینگ^۲، ۱۹۹۹: ۱۴۹). در این مقاله نیز تلاش کرده‌ایم تا با الهام‌گیری از تحلیل گفتمانی که البته ریشه در سنت پدیدارشناختی هایدگری دارد، نشان دهیم که روند طبیعی شده گفتمان زنانه انقلاب اسلامی، «بعد تاریخمندانه و زمانمندانه» خود را به‌نمایش گذاشته است. اگر روزی گفتمان زنانه انقلاب، پاسخ‌گوی خواسته‌های زنانه بوده و این بعد، از آشکارگی برخوردار بوده است، اینک گشودگی‌های نوین نشان می‌دهد که این هویت، آرام‌آرام به نهان‌گاه رفته و شکل و شمایل نوینی در قالب انتظارات و توقعات نوین سر برآورده است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش، از روش کیفی استفاده کرده است. از آنجاکه هدف اصلی مقاله حاضر، تحلیل وضعیت زنان در منازعه هویت زنانه دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی در جامعه

1. Jorgensen & Phillips

2. Torfing

ایران است، نگارنده ابتدا با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، دال‌های شناور هویت زنانه در دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی را تحلیل کرده است. آن‌گاه با تحلیل مفهومی منازعه دو گفتمان بر سر پنج مسئله الزام حجاب اسلامی، ممنوعیت خوانندگی زنان، ممنوعیت دوچرخه‌سواری و موتورسواری زنان در فضاهای عمومی، ممنوعیت حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، و قانون ارث نابرابر زنان با مردان، روند حرکت وضعیت زنان را در چارچوب مفهوم «جنبش اجتماعی» ارزیابی کرده است.

این پژوهش، برای گردآوری داده‌ها در مرحله بررسی تعارض‌های هویت زنانه دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی با استفاده از روش تحلیل گفتمان، از منابع موجود که دربردارنده متن مقاله‌ها، کتاب‌ها، و سخنرانی‌های ارائه‌شده توسط اندیشمندان و صاحب‌نظران هر دو گفتمان بود، استفاده کرده است. در مرحله بعد که تحلیل مسائل موردمنازعه دو گفتمان است، افزون بر گفتار به رفتار و عملکرد وابستگان به دو گفتمان نیز به‌عنوان یکی از منابع گردآوری داده‌ها توجه شده است.

در مرحله تحلیل مفهومی، روند منازعه گفتمانی بر سر پنج مسئله موردبررسی (الزام حجاب اسلامی، ممنوعیت خوانندگی زنان، ممنوعیت دوچرخه‌سواری و موتورسواری زنان در فضای عمومی، ممنوعیت حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، قانون ارث نابرابر زنان با مردان) در چارچوب نظری مفهوم جنبش اجتماعی و با توجه به مفاهیمی مانند سیاست، امر سیاسی، فضای گفتمانی، و انتقال‌گرایی بررسی شده است.

با توجه به اینکه از مفاهیم «مسئله اجتماعی» و «جنبش اجتماعی»، معانی گوناگونی برداشت می‌شود، در این پژوهش، منظور نگارنده از «مسئله اجتماعی»، وضعیت نامطلوبی است که بر تعداد زیادی از افراد یک جامعه تأثیر می‌گذارد و افراد در این وضعیت، احساس می‌کنند که می‌توان شرایط نامطلوب را تغییر داد؛ به بیان روشن‌تر، منظور از مسئله اجتماعی، وضعیتی است که سه ویژگی دارد: نخست اینکه برای گروهی نامطلوب و رنج‌آور است؛ دوم اینکه عمومی است و تعداد زیادی از افراد از این شرایط رنج می‌برند؛ سوم اینکه ناراضیان احساس می‌کنند که این رنج، تقدیر آن‌ها نیست و می‌توان شرایط را تغییر داد (سوسمان^۱، ۱۹۶۴: ۲۱۵).

1. Sussman

منظور از «جنبش اجتماعی» نیز وضعیتی است که در آن، افزون‌بر اینکه یک یا چند مسئله اجتماعی وجود دارد که عده‌ای از آن رنج می‌برند، افراد آماده‌اند که برای بهبود یا تغییر این وضعیت رنج‌آور، از علل اصلی بروز چنین شرایطی آگاه شوند و خود را از طریق سازمان‌ها و شبکه‌های غیرحکومتی سازمان دهند و برای دستیابی به خواسته‌هایشان از چالش با مدافعان آن وضعیت رنج‌آور نهراسند؛ به بیان روشن‌تر، در «جنبش اجتماعی»، افراد حاضرند برای تحقق اهداف خود، هزینه پردازند (جلائی‌پور، ۱۳۸۵: ۴۳).

امروزه در مباحث پدیدارشناختی پسامدرن، وجود تضادها و تعارض‌ها به‌مثابه ساحت سیاست، پذیرفته شده است. سیاست، آوردگاه اضداد است. لاکلاو و موفه، مانند اندیشمندان دیگر عصر پسامدرن، ازجمله میشل فوکو، نسبتی با نظریه‌های انقلاب و جنبش‌های سیاسی مدرن ندارند و به‌همین دلیل، حدود و مرزهای سیاست به‌مثابه آوردگاه اضداد را در متن تحلیل گفتمانی خویش تعیین کرده‌اند و برای رهایی از کمند پرخطر اضداد و در نتیجه، یک جنبش رادیکال، امر سیاسی را پیش کشیده‌اند. از دیدگاه آنان، امر سیاسی، به‌معنای مذاکره‌پذیر کردن فضای خصومت‌آمیز سیاسی است (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۱۴۵). اگر بپذیریم که دوگانه گفتمان انقلاب اسلامی و روشنفکری دینی، بر ساحت سیاست دلالت می‌کند، امر سیاسی، به‌معنای شروع جدی گفت‌وگو و مذاکره بر سر موضوع‌های مناقشه‌انگیز جدید است تا شاید بتوان اصلاح و امر سیاسی را بر جنبش، خیزش، و انقلاب ترجیح داد.

با توجه به اینکه ظهور و گسترش گفتمان نواندیشی دینی می‌تواند به‌گونه‌ای ناخواسته، هزینه ورود به یک جنبش اجتماعی را تحمیل کند، این مقاله بر انتقال‌گرایی گفتمانی، به‌عنوان یک راه‌حل میانه، تأکید می‌کند؛ به این معنا که از یک جنبش ویرانگر و پرهزینه اجتماعی پرهیز شود (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۱۳۸).

۴. تعارض هویت زنانه گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی

در دگرگونی‌های یکصد سال اخیر ایران، هویت زنانه تعریف‌شده در چارچوب گفتمان‌های گوناگون شبه‌مدرن، انقلاب اسلامی، و نواندیشی دینی، وضعیت زنان در جامعه ایران را به‌گونه‌ای بنیادین دستخوش تغییر کرده است. دگرگونی‌های حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی‌ای که زنان در معرض آن بوده‌اند، گاهی در چارچوب گفتمان هژمون جامعه قرار داشته و گاهی نیز به‌عنوان خواسته زنان در چارچوب یک گفتمان رقیب در برابر گفتمان

هژمون، مطرح شده است.

در مسیر این دگرگونی‌ها، وضعیت زنان و حرکت جمعی آنان در برهه‌هایی از زمان، در سطح یک مسئله اجتماعی بوده و تعداد زیادی از افراد جامعه، شرایط زنان را شرایط نامطلوبی دانسته و احساس کرده‌اند که می‌توانند این شرایط نامطلوب را در چارچوب ساختار موجود اصلاح کنند. در دوره‌هایی نیز وضعیت زنان و حرکت جمعی آنان، فراتر از سطح یک مسئله اجتماعی، به‌سوی شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی حرکت کرده و افراد، ضمن تلاش برای آگاهی از دلایل اصلی وضعیت رنج‌آوری که در آن قرار گرفته‌اند، می‌کوشند خود را از طریق نهادها و شبکه‌های غیرحکومتی، سازمان‌دهی کنند و برای دستیابی به خواسته‌هایشان حاضر به پرداخت هزینه و چالش با حکومت یا مدافعان وضعیت رنج‌آور نیز شده‌اند.

دوران سی‌ساله اخیر، یکی از مقاطع زمانی‌ای است که در آن، خواسته‌های نوین زنان در چارچوب گفتمان نواندیشی دینی، به‌عنوان یک گفتمان رقیب در برابر گفتمان هژمون انقلاب اسلامی، مطرح شده و ظهور تنش‌ها و شکاف‌های پرشمار در متن جامعه را به‌همراه داشته است: زمانمندی و تاریخمندی گفتمان‌ها.

هویت زنانه گفتمان انقلاب اسلامی که بر محور دال مرکزی «حفظ عفت و دین‌داری» مفصل‌بندی شده و زن مسلمان را زنی دانسته است که ضمن رعایت قوانین و قواعد اسلامی، حضور مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در اجتماع دارد، در آغاز دهه دوم نظام جمهوری اسلامی، با ظهور دگرگونی‌های اندیشه‌ای انتقادی، به‌چالش کشیده شد. نماینده این دگرگونی‌های اندیشه‌ای انتقادی، یکی از جریان‌های روشنفکری دینی، با عنوان «نواندیشی دینی» است. در بحث‌های مطرح‌شده توسط نواندیشان دینی، «عدم قطعیت احکام اجتماعی اسلام» تنها قید مؤثر بر همه مباحث مطرح‌شده در حوزه مسائل زنان است.

براین اساس، نواندیشان درصدد ارائه فقهی نوین برای زنان برآمدند که در آن، توجه به مقتضیات زندگی معاصر، سبب تغییرات بنیادینی در احکام زنان می‌شود. تفاوت نواندیشان دینی با دیگران، در «شیوه نگرش» آن‌ها به دین است. آن‌ها بر این نظرند که مشکلات زنان از طریق اجتهاد در مبانی دینی حل خواهد شد و دستیابی به این هدف را از طریق تأثیرگذاری علمی در دو مرحله «گردآوری» و «داوری» امکان‌پذیر می‌دانند. در مرحله گردآوری، می‌توان از آیه‌ها و احادیث موجود درباره مسائل زنان، استنباط‌های جدیدی داشت؛ افزون‌براین، بسیاری از احادیث را می‌توان تنها ویژه یک موقعیت خاص دانست و حکم کلی‌ای از آن‌ها

استخراج نکرد. در مرحله داورى، زمان و مکان به صورت پیش فرض های استدلال فقهی درآیند و در استنباط احکام فقه، تأثیر بنیادینی به جای گذارند. در مجموع به نظر نواندیشان دینی، بخش عمده بحث های مربوط به زنان در متون دینی، بازتاب فرهنگ زمان نزول وحی است؛ ازاین رو، می بایست متناسب با شرایط کنونی جوامع، تغییر یابد (علوی تبار، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۷). در پی نشر این اندیشه، تاکنون صدها کتاب، مقاله، رمان، قصه، و فیلم تولید شده است که با ادبیاتی نسبی اندیشه، همه مناسبات گذشته زن و مرد را شخم زده و بذر پدیدارشناختی نوینی را درمی افکنند^(۱).

فعالیت های نواندیشان دینی در حوزه اندیشه، به تدریج زمینه تغییر در تفکرات مردم را فراهم کرد و شرایط موجود حوزه زنان، به عنوان شرایط نامطلوب تعریف شد؛ به بیان روشن تر، جریان نواندیشی دینی تلاش کرد با واسازی هویت زنانه گفتمان انقلاب اسلامی، هویت زنانه ای بر محور دال مرکزی «عدم قطعیت احکام اجتماعی اسلام» مفصل بندی کند. براین اساس، درخواست تغییرات در قوانین حوزه های گوناگون، از جمله تغییر قانون حجاب اجباری به حجاب اختیاری، رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، رفع ممنوعیت دوچرخه سواری و موتورسواری زنان در فضاهای عمومی، رفع ممنوعیت حضور زنان در ورزشگاه ها برای تماشای ورزش مردان، تغییر قانون ارث نابرابر زنان با مردان، و ده ها خواسته دیگر، مطرح شد. با مقاومت وابستگان به گفتمان انقلاب اسلامی در برابر خواسته های نوین حوزه زنان و تلاش جریان نواندیشی دینی در راستای تثبیت معانی موردنظر خود برای مفاهیم و دال های شناور هویت زنانه این گفتمان، تنش ها و شکاف های پرشماری در متن جامعه ایجاد شد. منبع این تنش ها و شکاف ها را می توان در دولت مستعجل گفتمان ها دید که هر گفتمانی پس از دورانی از سروری و طبیعی شدن، طعم شالوده شکنانه گشودگی های تاریخمندان نوین و سر برآوردن گفتمان های جدید را تجربه می کند (تورفینگ^۱، ۱۹۹۹: ۱۳۰).

وضعیت زنان و حرکت جمعی آنان در چارچوب خواسته های نوین، اگرچه در ابتدا مسئله ای اجتماعی بود و تعداد زیادی از افرادی که شرایط زنان را شرایط نامطلوبی می دانستند، بر این نظر بودند که می توانند این شرایط را در چارچوب ساختار موجود اصلاح کنند، اما فعالیت های انجام شده در راستای دستیابی به خواسته های نوین زنان در طول سال های گذشته،

1. Torfing

گویای این است که وضعیت زنان و حرکت جمعی آنان از سطح یک مسئله اجتماعی فراتر رفته و به ویژگی‌های یک جنبش اجتماعی نزدیک می‌شود. درک اینکه چرا جامعه، آرام‌آرام به یک جنبش بنیان‌کن نزدیک می‌شود، دست‌کم به لحاظ تحلیل گفتمان، دشوار نیست. لاکلاو و موفه با پیروی از هایدگر که دازاین را همواره در نسبت با هستی‌اش می‌بیند و آن را کرانمند و پایان‌پذیر به تصویر می‌کشد، بر این نظرند که گفتمان‌ها نیز کرانمند و تاریخمند هستند (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۴۴). همین وجه تاریخمندی گفتمان‌هاست که در این مقاله، اهمیت دارد تا در پرتو آن، ظهور گفتمان روشنفکری دینی توجیه شود و افزون‌براین، بتوان از انتقال‌گرایی گفتمانی در غیاب امر سیاسی دفاع کرد؛ بنابراین، انتقال‌گرایی و سر فرود آوردن در برابر منطق آن، تجویزگرایی اثباتی نیست، بلکه در غیاب امر سیاسی، تنها امید به رهایی از درغلطیدن به یک جنبش اجتماعی بی‌حاصل است.

۵. دال‌های شناور هویت زنانه گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی

در اندیشه لاکلاو و موفه، فقر هویتی، مهم‌ترین عاملی است که فاعلان کارگزار را به میدان تقابل می‌کشد؛ ازاین‌رو، همواره یک بازی دائمی میان نقص و هویت‌یابی در جریان است. در میدان تقابل‌ها و کشمکش‌های سیاسی، هر گفتمانی تلاش می‌کند با ایدئولوژی‌سازی و تولید معنا، نقص هویتی خود را برطرف کرده و معنای خود را، هرچند به‌گونه‌ای موقت، بر دیگری یا غیر، برتری دهد (گلینوس و استاوراکاکیس^۱، ۲۰۰۲: ۲۰۱-۲۰۸). در تقابل دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی نیز گفتمان انقلاب در جایگاه گفتمان هژمون قرار دارد و گفتمان نواندیشی دینی تلاش می‌کند با ایدئولوژی‌سازی و تولید معنا برای دال‌های مطرح در گفتمان انقلاب، هویت جدیدی ایجاد کند و به ساخت جهان اجتماعی برپایه این معانی نوین در قالب گفتمان نواندیشی دینی بپردازد. در ادامه دو مورد از مهم‌ترین دال‌های شناور هویت زنانه دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی را بررسی کرده‌ایم.

۱-۵. عدالت جنسیتی

عدالت جنسیتی، دال شناوری است که در گفتمان‌های انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی، مفاهیم متفاوتی دارد. در گفتمان انقلاب اسلامی، «عدالت جنسیتی» بر مبنای تعریف این دال در اسلام، نه

1. Glynos & Stavrakakis

به معنای تشابه حقوق زنان با مردان، بلکه به معنای بهره‌مندی زنان از حقوق انسانی متناسب با وضع فطری و رسالت یک زن، تعریف شده است (مطهری، ۱۳۸۲: ۲۰-۱۶).

موضوع «یکسان بودن منبع آفرینش زن و مرد» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۴)، «اصالت روح و فرعیت جسم» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۷۸)، و «عدم برتری انسان‌ها بر یکدیگر، مگر به واسطه برتری در تقوا»^(۲)، مهم‌ترین دلایلی است که برپایه آن‌ها در گفتمان انقلاب بر عدالت جنسیتی تأکید شد و تلاش شد تا ضمن واسازی دال‌های «پایین بودن جایگاه زنان نسبت به مردان» در گفتمان سنتی و «شعاری بودن برابری به معنای تشابه» در گفتمان مدرنیته، مفهوم موردتأیید درباره عدالت جنسیتی تثبیت شود.

با ظهور جریان نواندیشی، برای دال عدالت جنسیتی، تعریف متفاوتی با آنچه در چارچوب گفتمان انقلاب برای آن تعریف شده بود، ارائه شد و بار دیگر، مفهوم عدالت در حقوق به تشابه حقوق نزدیک شد.

به نظر ایدئولوگ‌های نواندیش، درحالی‌که برابری انسان‌ها به عنوان یک ارزش اخلاقی از ذاتیات دین اسلام است (سروش، ۱۳۷۸: ۳۲)، بسیاری از احکام اسلامی زنان، ورای انتسابشان به شارع، چنانچه توسط عرف عقلای جامعه بررسی شوند، عادلانه ارزیابی نمی‌شوند (کدیور، ۱۳۸۲: ۵۴) و منشأ این نابرابری‌ها، پیش‌فرض‌های فقها از دین است (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۷۸: ۲۰-۱۹).

به نظر نواندیشان، نخستین عامل تأثیرگذار، تفکرات مردسالارانه‌ای است که فقهای دین، آیات و روایات را با تأثیرپذیری از آن‌ها تفسیر می‌کنند؛ بنابراین، احکام دینی زنان در موضع ظلم به زنان قرار می‌گیرند (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۳). همچنین، فقهای دین برپایه این پیش‌فهم که نظام روابط زن و مرد، نظامی طبیعی است، به سراغ دین می‌روند و احکام دین را آنچنان‌که در صدر اسلام مطرح شده است، بدون کوچک‌ترین تغییری مطرح می‌کنند. به نظر نواندیشان باید به قرآن و سنت با دیدی تاریخی مراجعه کرد (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۷۸: ۲۱-۱۹). آیات قرآن نشان می‌دهد که احکام، به ترتیب تکاملی و متناسب با آمادگی ذهنی و عینی جامعه صادر شده و گاهی نزول آیه‌ای سبب منسوخ شدن احکام پیشین شده است (همتی، ۱۳۷۹: ۵۰)؛ بنابراین، آیه‌های قرآن و روایت‌های معصومین (ع)، پاسخی برای حل مشکلات جامعه زمان پیامبر (ص) و ائمه (ع) بوده و قرار دادن آن‌ها به عنوان منبع صدور احکام زنان جامعه امروز، نتیجه‌ای جز تضعیف حقوق زنان نداشته است (کدیور، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۴).

چنان‌که پیداست، این نویسندگان، روند طبیعی‌شده و سروری‌یافته گفتمان انقلاب اسلامی را واسازی کرده و تاریخ‌مندان در پی سروری‌بخشی به گفتمان روشنفکری دینی بوده‌اند. ظهور پس از پوشیدگی و حرکت به‌سوی ظهور گفتمان جدید، بنیانی شالوده‌شکنانه می‌یابد که طی این ظهور است که کرانمندی و تاریخ‌مندی گفتمان حاکم — گفتمان زنانه انقلاب اسلامی — افشا می‌شود.

به‌نظر نواندیشان، پیامبر اسلام (ص) برای بهبود بخشیدن به وضع زنان، بسیاری از مقررات ظالمانه مربوط به زنان عصر خود را تغییر داد و متناسب با شرایط جامعه آن روز، از نابرابری‌ها به‌سوی عدالت حرکت کرد (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۲). برپایه این تفکر، تغییر احکام نابرابر زنان در جامعه ایران، ادامه روند آغازشده توسط پیامبر اسلام (ص) در رفع ظلم علیه زنان است: تاریخ‌مندی.

۲-۵. آزادی زنان

آزادی زنان، دال دیگری است که در دو گفتمان انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی از مفاهیم متضادی برخوردار است.

در گفتمان انقلاب، آزادی زنان از دو مفهوم آزادی اجتماعی و آزادی معنوی در اسلام تأثیر می‌پذیرد. آزادی اجتماعی، به این معناست که نوع بشر از ناحیه افراد دیگر اجتماع، آزادی داشته باشد و آزادی معنوی، به‌معنای رهایی انسان از غرایز درونی است که در زبان دین به آن «تقوا» گفته می‌شود. آزادی معنوی از الزامات تحقق آزادی اجتماعی است و آزادی اجتماعی، بدون آن میسر نیست (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۳)؛ بنابراین، آزادی حقیقی به‌معنای رها شدن از نفس است و تلاش برای دستیابی به آن، تکلیفی شرعی است که خدا به‌عهده انسان گذاشته است. با این نگاه، آزادی و تکلیف با هم همراهی دارند و آزادی، به‌معنای رهایی از هر تکلیف و وظیفه‌ای نیست (سعیدیان جزئی و یراقی، ۱۳۹۳: ۱۴). براین‌مبنا، آزادی زنان در گفتمان انقلاب بر محور دال «حفظ عفت و دین‌داری»، به‌عنوان موهبتی تعریف شده که برای انجام تکالیف الهی به زنان داده شده است.

اما جریان نواندیشی دینی، آزادی زنان را رهایی آنان از محدودیت‌های تکلیف‌گرایی دینی تعریف می‌کند. استدلال آنان در این‌باره مبتنی بر چهار گزاره است؛ نخست اینکه ایمان از جنس عشق است و به‌همین سبب، ایمان دینی با تکلیف‌گرایی دینی محقق نمی‌شود. براین‌اساس،

زنان از حق انتخاب سبک زندگی برخوردارند و کسی حق ندارد امری را به نام تکلیف دینی بر آنان تحمیل کند (حاجی وثوق و داودی، ۱۳۹۷: ۲۴).

دوم اینکه، آزادی از ذاتیات دین اسلام است و پیام حرکت پیامبر درباره زنان، رهایی از قیدوبندهای ناعادلانه نظام‌های بشری بوده است؛ بنابراین، امروزه دین‌شناسان می‌بایست هرکجا آزادی زنان در معرض تهدید قرار می‌گیرد، برای رفع آن اقدام کنند (مجتهدشستری، ۱۳۷۸: ۲۲-۲۱).

سوم اینکه، در جهان جدید، انسان‌ها بیش از آنکه در پی شناخت تکالیف خود باشند، خواهان کشف حقوق خود هستند و به عبارتی، انسان عصر جدید، برخلاف انسان گذشته که «انسان مکلف» بودف «انسان محق» است و لذا برخلاف گذشته که تکلیف‌گرایی برای او اهمیت داشت، آنچه برای او اهمیت دارد، حق‌مداری است (سروش، ۱۳۷۶: ۴۳۱). براساس این روحیه حق‌مداری، عمل به بسیاری از تکالیف دینی برای انسان عصر جدید امکان‌پذیر نیست و خداوند نیز این تکلیف‌گرایی را از انسان عصر جدید نمی‌خواهد (سروش، ۱۳۷۸: ۳۴).

چهارم اینکه بر مبنای اصل سهولت دین اسلام، احکام و قوانین دین باید به گونه‌ای قابل فهم و پذیرش برای مردم باشند، اما وجود برخی تکالیف دینی سخت برای زنان، سبب نپذیرفتن آن قوانین می‌شود؛ بنابراین می‌بایست در احکام دینی‌ای که برای مردم، قابل پذیرش نیست و سهولت دین اسلام را خدشه دار ساخته، بازنگری شود (مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین، ۱۳۹۷: ۲۴۷).

بر پایه این چهار گزاره، آزادی زنان از محدودیت‌های تکلیف‌گرایی دینی، نه تنها با اسلام در تضاد نیست، بلکه در راستای عمل به روح کلی دین و پیام حرکت پیامبر اسلام (ص) است.

۶. یافته‌های پژوهش

۱-۶. حرکت جمعی زنان به سوی خواسته‌های نوین: فضای گفتمانی نواندیشی دینی از دیدگاه تحلیل گفتمان، گفتمان‌ها ظهور یافته، سپس توسعه می‌یابند، و پس از مدتی از سروری به فروپاشی می‌رسند. با پیدایش نشانه‌های تزلزل سیاسی در گفتمان حاکم، بیشتر آن‌ها «فضای گفتمانی» خود را به عنوان بدیل مطرح می‌کنند: کرانمندی گفتمان‌ها. مراد از فضای گفتمانی، طرح افکنی روشن‌فکرانه و روشن‌گرانه‌ای است که با توسل به راهبردهای گفتمان‌ساز مفصل‌بندی/مفصل‌زدایی تلاش می‌کند تا هویت خویش را از سطح کلمه‌ها،

عبارت‌ها و شعارها به سطح عمل و هژمونی گفتمانی برساند (نوروال^۱، ۱۹۹۶: ۶۵). انتقال از فضای گفتمانی پیشین به گفتمان نوین، همیشه آسان نیست؛ زیرا گفتمان حاکم نیز در برابر تحولات جدید، بی تفاوت نیست. این گفتمان تلاش می‌کند تا با رویکردهای مقاومت، سرکوب، و احتمالاً انتقال‌گرایی، ابتکار عمل را در دست گرفته و مسیر شکل‌گیری فضاهای گفتمانی مخالف را سد کند.

در فضای تقابل گفتمانی، وجود هویت‌هایی که توان قرار گرفتن در ساحت هژمونی حاکم را ندارند و در حاشیه مرزهای غیریت تلاش می‌کنند حدود و مرزهای گفتمان را روشن کنند، بیانگر این است که ساختار گفتمانی، در بخشی از موجودیت خود، همواره باز و دچار گسیختگی است. این گسیختگی و فروپاشی گفتمانی که نوعی گسیختگی نیم‌بند در سطح سامان سیاسی است، زمینه‌ساز تزلزل و بی‌قراری می‌شود (لاکلاو، ۱۹۹۰: ۴۰-۳۰). خروج سوژه‌ها که از دریچه همیشه‌گسیخته و ترمیم‌ناپذیر ساختار انجام می‌شود، ناپایداری ساختار گفتمانی را آشکار می‌کند. افزون‌براین، سوژه‌های فعال‌شده در مرزهای غیریت، فقر و ناتوانی ساختار را در تعیین خویش آشکار کرده و با انتقام از سوژه‌های حاکم، پرچم‌دار آزادی و رهایی می‌شوند (هوارث^۲، ۲۰۱۳: ۱۱۶).

براین‌اساس، بررسی و تحلیل روند حرکت جمعی زنان به‌سوی خواسته‌های نوین حوزه زنان در چارچوب ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی مشخص می‌کند که بی‌قراری ایجادشده در هویت زنانه جامعه به چه سمت و سویی در حرکت است و در چه سطحی است. دراین‌راستا، عملکرد وابستگان به گفتمان نواندیشی دینی در برابر خواسته‌های نوین زنان در چارچوب ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی، بررسی و تحلیل می‌شوند.

آگاهی از وجود ایدئولوگ‌های نواندیش، سامان‌یابی تدریجی نگاه روشنفکری دینی، و چالش‌های گاه‌وبیگاه با حکومت، حاکی از شکل‌گیری سیاست به‌معنای آوردگاه تعارض میان گفتمان‌های حاکم و غیریت‌های آن در یک فضای واحد است. اما آیا امکان عبور از سیاست به‌مثابه شکل‌گیری مقدمات تبدیل تعارض‌های سیاسی به امر سیاسی در ایران امروز وجود دارد؟ آشتی‌ناپذیری گفتمان‌ها و میدان ندادن به امر سیاسی می‌تواند مفصل‌زدایی گفتمان حاکم را به‌گونه‌ای رادیکال به‌همراه داشته باشد.

1. Norval

2. Howarth

هرچند کشور ما نیز در شرایط فعلی، آبستن چنین جنبش رادیکالی است، اما هنوز نمی‌توان از روشنفکران سازمانی‌ای بحث کرد که در پیوند با ناراضیان، دال مرکزی را در فضای سیاسی طنین افکن شده و مفصل‌بندی خواسته‌های آن‌ها را تعقیب می‌کنند. چهره‌هایی مانند عبدالکریم سروش، مجتهد شبستری، و روشنفکران دیگر عرصه زنان، در حکم ایدئولوگ‌هایی هستند که مختصات رقابت‌آمیز گفتمان روشنفکری دینی را در برابر گفتمان انقلاب ایجاد کرده‌اند، اما بهتر است که آنان را با روشنفکران اندام‌واری که دال‌های برآمده از این جمع را در میدان عمل سازماندهی می‌کنند، درنیامیزیم؛ به بیان روشن‌تر، گرفتگی شرایط موجود و بی‌میلی به انتقال گرایی می‌تواند روشنفکران اندام‌وار جنبش نوینی را در قالب خواسته‌های تحقق نیافته بیافریند.

براین اساس، در ادامه، رخ‌نمایی فضای دوگانه در قالب محورهای یادشده را که می‌تواند یک جنبش رادیکال پرهزینه را ایجاد کند، بررسی کرده‌ایم. یک‌بار دیگر باید یادآوری کنیم که گسترش طرح یک جنبش اجتماعی، سویه‌ای مدرن است که می‌تواند ضمن داشتن هزینه‌های فراوان، زمینه‌ساز بازسازی شرایط پیش از جنبش شود. در مقابل، پذیرش دیگری، مفاهمه، و هم‌پذیری سیاسی می‌تواند سبب بلوغ یک جامعه سیاسی در دریافت پدیدارشناختی امر سیاسی شود. بنابراین، بحث و تحلیل درباره روان شدن جامعه ایرانی در پس یک جنبش سیاسی، به معنای پشت‌نویسی و پذیرش آن نیست، بلکه به معنای گوشزد کردن خطری است که می‌تواند موجودیت جمعی یک جامعه را با دشواری‌های سیاسی - امنیتی روبه‌رو کند. در غیاب امر سیاسی در مشرق‌زمین، به‌طورکلی، و ایران، به‌شکل خاص، تنها طنین‌رهایی‌بخش در شرایط موجود، انتقال‌گرایی است که از یک‌سو، خطر فروپاشی اجتماعی را برطرف می‌کند و از سوی دیگر، راه را برای پذیرش نسبی گفتمان روشنفکری دینی می‌گشاید.

۱-۶. آگاهی بخشی توسط ایدئولوگ‌های نواندیش

نخستین ویژگی یک جنبش اجتماعی این است که ناراضیان از وضعیت موجود، درصدد آگاهی از دلایل ایجادکننده شرایط نامطلوب باشند و درباره وجود یا رد شرایط، به آن‌ها آگاهی داده شود. این کار توسط ایدئولوگ‌ها انجام می‌شود. در منازعه گفتمانی نواندیشی دینی با گفتمان انقلاب اسلامی، نواندیشان تلاش کرده‌اند تا با محوریت دال «عدم قطعیت احکام اجتماعی اسلام»، دلایل پرشماری را درباره عدم ضرورت اجرای احکام اجتماعی مطرح‌شده

درباره هویت زنانه گفتمان انقلاب، به عنوان عوامل ایجادکننده نارضایتی از وضعیت موجود، مطرح کنند. ایدئولوگ‌های نواندیش تلاش کرده‌اند با ارائه انبوهی از مقاله‌ها و سخنرانی‌ها، در قالب سه مضمون، یک فضای فکری را در راستای مفصل‌زدایی از گفتمان انقلاب اسلامی و مفصل‌بندی راهبردهای خویش شکل دهند.

نخستین مضمون مورد تأکید نواندیشان این بود که درباره دین، قرائت‌های گوناگونی وجود دارد و آنچه اکنون در مورد احکام اجتماعی اسلام در گفتمان انقلاب اسلامی مطرح است، یک قرائت انسانی ناقص از دین اسلام است که به همه ساحت‌های وجود آدمی توجه ندارد و لذا نمی‌توان صرفاً به این یک قرائت اکتفا کرد (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۸۳-۸۲). دومین مضمون این بود که تجربه دینی، معیار دین و دین‌داری است و به دلیل ویژگی تکرارشوندگی تجربه دینی، محتوای ایمان ثبات ندارد؛ بنابراین، به تعداد متدینان، الهیات و دین قابل عرضه وجود خواهد داشت (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۳۲۷) و سوم اینکه، احکام اجتماعی اسلام براساس ضرورت عصر پیامبر (ص) بوده و نمی‌توان از آن‌ها احکام شرعی دائمی برای تمام دوران‌ها استنباط کرد (یوسفی اشکوری، ۱۳۷۹).

در فضای فکری ایجادشده، نواندیشان دینی با بهره‌گیری از دو دال «برابری حقوق زنان با مردان» و «آزادی زنان از تکلیف‌گرایی دینی» تلاش کرده‌اند بی‌توجهی به این دو دال در مفصل‌بندی هویت زنانه گفتمان انقلاب را عامل شکل‌دهنده بخش زیادی از نارضایتی‌های ایجادشده از وضعیت موجود زنان معرفی کنند و با انگشت نهادن بر نارضایتی‌ها از یک‌سو، و خواسته‌های نوین از سوی دیگر، «ماهیت تاریخمندانه» هستی و جهان را به رخ بکشند. بررسی و تحلیل روند حرکت جمعی زنان به سوی خواسته‌های نوین آنان نشان داد که نواندیشان دینی بر مبنای سه گزاره مقدماتی، خواسته‌های نوین زنان در زمینه آزادی از محدودیت‌های ایجادشده در زمینه مسائل اجتماعی حجاب، خوانندگی، دوچرخه‌سواری، حضور در ورزشگاه‌ها و تغییر قانون ارث نابرابر زنان با مردان را نه تنها در تضاد با دین اسلام و قرآن ندانسته‌اند، بلکه تأکید کرده‌اند که پاسخ مثبت به این خواسته‌ها عین تحقق ارزش‌های اسلامی و قرآنی، و ادامه روند آغازشده توسط پیامبر اسلام (ص) در راستای رفع ظلم و نابرابری علیه زنان است.

گزینه‌های مقدماتی مطرح‌شده توسط نواندیشان عبارت‌اند از: نخست اینکه آزادی، از ذاتیات دین اسلام است و پیام کلی حرکت پیامبر اسلام (ص) درباره زنان، رفع ظلم از زنان و رهایی آنان از قیدوبندهای ناعادلانه نظام‌های بشری بوده است (شبستری، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۱)؛

دوم اینکه، انسان عصر جدید، برخلاف انسان گذشته که «انسان مکلف» بود، «انسان محق» است و به همین سبب، برخلاف گذشته که تکلیف‌گرایی برایش اهمیت داشت، آنچه برای او اهمیت دارد، حق‌مداری است (سروش، ۱۳۷۶: ۴۳۱). براساس این روحیه حق‌مداری، پذیرش تکلیف‌گرایی دینی و عمل به بسیاری از تکالیف دینی برای انسان عصر جدید، امکان‌پذیر نیست (سروش، ۱۳۸۷: ۳۴) و سوم اینکه، سهولت دین اسلام با وجود برخی تکالیف دینی سخت برای زنان هماهنگ نیست و سبب نپذیرفتن آن قوانین و در نتیجه، تضعیف باور زنان به دین می‌شود (صانعی، ۱۳۸۷).

با توجه به اینکه از دیدگاه لاکلاو و موفه، در کشمکش‌های سیاسی ایجادشده در عرصه گفتمان، هویتی که به‌عنوان غیریت یا منازعه‌گر حضور دارد، نقص و فقر هویتی خود را ناشی از عملکرد هویت مستقر مورد منازعه می‌داند و می‌پندارد که هویت مقابل، اجازه سرشاری و دستیابی به هویت کامل را از او دریغ می‌دارد (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۱۱۳). در این منازعه گفتمانی نیز نواندیشان دینی برای رهایی از نقص و فقر هویتی خود تلاش کرده‌اند از هویت زنانه گفتمان انقلاب اسلامی، مفصل‌زدایی کرده و هویت زنانه گفتمان انقلاب اسلامی را به‌عنوان دلیل ایجادکننده شرایط نامطلوب معرفی کنند و با برکشیدن گفتمان نواندیشی، هم تاریخ‌مندی و هم شالوده‌شکنی را پشت‌نویسی نمایند. براین اساس، لازم است بر این نکته تأکید شود که الزاماً آگاهی از وجود ایدئولوگ‌های ترسیم‌کننده یک طرح گفتمانی جدید، به‌معنای ورود به عرصه عملیاتی روشنفکران اندام‌وار نیست. این کار، اقتضاهای گفتمانی خود، از جمله «رخداد یا رخدادهایی»^۱ را دارد که روشنفکران اندام‌وار بر مبنای آن، راهبردهای مفصل‌بندی/مفصل‌زدایی را به‌کار می‌بندند.

۲-۱-۶. سامان‌یابی تدریجی ناراضیان

دومین ویژگی جنبش‌های اجتماعی، سازماندهی شدن ناراضیان در سازمان‌های غیردولتی و نهادهای مدنی است. بررسی و تحلیل روند حرکت جمعی زنان به‌سوی خواسته‌های نوینشان نشان داد که اگرچه شکل‌های غیردولتی به‌طور رسمی برای بیان خواسته‌های نوین زنان وارد نشدند، اما تعداد انگشت‌شماری از زنان تلاش کردند در راستای برخی از خواسته‌های نوین خود، از جمله مخالفت با الزام حجاب، رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، رفع ممنوعیت

1. Event or Events

دوچرخه‌سواری زنان در فضاهای عمومی، و تغییر قانون ارث نابرابر زنان با مردان، با استفاده از فضای مجازی و پیوستن به پویش‌های اعتراضی، همچون پویش‌های «آزادی‌های یواشکی» و «چهارشنبه‌های سفید» که نیروهای مدافع حقوق زنان در خارج از ایران ایجاد کرده بودند، یا پویش‌های «حمایت از حضور بانوان در استادیوم‌های ورزشی»، «خسونت علیه زنان»، و «یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» که توسط فعالان زن نواندیش داخل کشور شکل گرفته بود، حرکت خود را سامان‌دهی کرده و صدای اعتراض خود را از حالت مخالفت فردی خارج کنند.

اقدام هماهنگ تعدادی از دختران در بر سر چوب بستن روسری خود و ایستادن بر سکوهای چند خیابان و میدان پررفت‌وآمد شهر تهران نشان داد که فعالیت‌هایی در راستای سازماندهی مخالفان مسئله الزام حجاب انجام شده است. این حرکت زنان ناراضی را می‌توان مقدمه‌ای برای سازماندهی مخالفت آن‌ها در برابر نهادهای مدنی دانست.

در زمینه رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، برخی افراد و تشکل‌های غیردولتی در شهرهای بزرگ و بیشتر در تهران، برای بهبود وضعیت زنان در این راستا فعالیت می‌کنند، اما هنوز نهادهای مدنی‌ای که این ناراضی‌ها را سازمان‌دهی کنند و افراد، ناراضی‌ها را در چارچوب مدیریت و سازماندهی آنان ابراز کنند، شکل نگرفته است؛ به عنوان نمونه، اگر حرکت زنان در این زمینه، سازماندهی شده بود، صدای اعتراض آن‌ها، پس از اینکه یک خواننده زن در اردیبهشت ۱۳۹۸ در یکی از محله‌های روستای تاریخی ایبانه اقدام به اجرای تک‌خوانی در فضای عمومی کرد، به دادگاه احضار شد و به یک سال حبس تعزیری محکوم شد، به گوش بخش قابل توجهی از جامعه می‌رسید؛ یا هنگامی که در اردیبهشت ۱۳۹۹، رئیس سازمان محیط زیست دولت دوازدهم، ویدیویی را با موضوع موافقت حضرت امام با آوازخوانی زنان به صورت تک‌خوانی منتشر کرد، از وی حمایت می‌کردند.

در مورد مسئله رفع ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان، مواردی از فعالیت زنان برای سازماندهی اعتراض‌ها رخ داده است. در سال ۱۳۹۵، در پویش «آزادی‌های یواشکی» هشتگی با عنوان «زنان ایرانی، دوچرخه‌سواری را دوست دارند»، ترند شد و پس از آن، جریان‌سازی رسانه‌های خارجی و رسانه‌های داخلی وابسته به جریان نواندیشی دینی، درباره این موضوع آغاز شد. تشکیل پویش بین‌المللی حمایت از دوچرخه‌سواری زنان در ایران، برگزاری تورهای دوچرخه‌سواری زنان در شهرستان‌ها، اعزام دختران دوچرخه‌سوار به استان‌ها

به عنوان مبلغان دوچرخه‌سواری (فیروزآبادی، ۱۳۹۹/۴/۲۷) از اقدامات دیگری است که گویای سازماندهی مخالفت‌ها با ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان است.

در اعتراض به ممنوعیت حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، تاکنون فعالیت‌های سازماندهی شده پرشماری انجام شده است. ساخت فیلم سینمایی با موضوع ممنوعیت حضور زنان ایرانی در ورزشگاه‌ها^(۳) در سال ۱۳۸۴، تشکیل پویش «حمایت از حضور بانوان در استادیوم‌های ورزشی» در فضای مجازی، ارسال نامه به کنفدراسیون فوتبال آسیا توسط گروهی از فعالان حقوق زنان و درخواست طرح و پیگیری رفع ممنوعیت حضور زنان ایرانی در ورزشگاه‌ها در سال ۱۳۸۷ (آباء، ۱۳۸۷: ۱)، برخی از اقداماتی بود که معترضان به ممنوعیت حضور زنان در ورزشگاه‌ها، به منظور تبدیل اعتراض‌های فردی و پراکنده خود به حرکتی سازمان‌یافته، انجام دادند. در شهریور ۱۳۹۸، در پی وقوع رویداد خودسوزی یکی از دختران هوادار تیم فوتبال استقلال تهران پس از بازداشت هنگام ورود به ورزشگاه آزادی برای تماشای بازی فوتبال، معترضان ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، با استفاده از فضای مجازی و ترند هشتگی با عنوان «دختر آبی» تلاش کردند تا با دیگر اعتراض خود را سازماندهی کنند و پس از آن جریان‌سازی رسانه‌ای گسترده‌ای توسط مخالفان نظام جمهوری اسلامی در خارج از کشور و رسانه‌های داخلی مرتبط با جریان نواندیشی دینی درباره موضوع محرومیت زنان ایرانی از حقوقشان انجام شد.

همچنین، در راستای مطالبه تغییر قانون ارث نابرابر زنان با مردان، فعالیت‌هایی انجام شده است که بیانگر سازماندهی اعتراض‌ها توسط فعالان زن است. برپایی سمینارها و کارگاه‌هایی در شهرهای مختلف توسط فعالان حوزه مسائل زنان وابسته به جریان نواندیشی دینی به منظور تشریح اهمیت پیوستن ایران به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان و تشویق زنان به حمایت از کنوانسیون در طول سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲، تشکیل پویش «خشونت علیه زنان» و «جمع هم‌اندیشی زنان» در سال ۱۳۸۲ و پویش «یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» در سال ۱۳۸۵، ازجمله فعالیت‌هایی بود که با هدف سازماندهی اعتراض‌ها به قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان، ازجمله قانون ارث نابرابر زنان، انجام شد.

با همه این اوصاف، این حرکت‌های تدریجی سازمان‌یافته را نمی‌توان شکل‌دهنده یک جنبش اجتماعی دانست. توجه به این مطلب که از یک سو، خواسته‌های نوین حوزه زنان برآورده نشده و همین موضوع میل و عطش سازمان‌یابی را برای ایجاد یک جنبش اجتماعی در دوسر ساز فراهم

می‌کند و ازسوی دیگر، هنوز اراده معطوف به التزام به اقتضاهای گفتمانی نوین (مانند پیدایش روشنفکران و نخبگان سازمانی مؤثر) ایجاد نشده است، فرصتی را در اختیار وابستگان به گفتمان انقلاب اسلامی قرار می‌دهد تا پیش از شکل‌گیری یک جنبش بنیان‌کن، علاج واقعه را پیش از وقوع تدبیر کنند. انجام این کار از دو جنبه تحلیلی اهمیت دارد؛ نخست اینکه، انتقال‌گرایی گفتمانی، خود به مثابه تمکین آگاهانه به شالوده‌شکنی گفتمانی است؛ زیرا بستر را برای نقد وضع موجود و اقبال به سوی مطالبات نوین می‌گشاید و دوم اینکه، اذعان به تاریخمندی و زمانمندی گفتمان‌هاست؛ زیرا واقعیت‌هایی که در اختفا بوده‌اند، اینک آشکار شده و آنچه آشکار بوده است، لباس اختفا به تن کرده است (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۴۳).

۳-۱-۶. چالش با حکومت

سومین ویژگی جنبش‌های اجتماعی، نه‌راسیدن افراد ناراضی از چالش با حکومت یا مدافعان وضعیت رنج‌آور و پذیرفتن هزینه‌های این رویارویی است. بررسی و تحلیل روند حرکت جمعی زنان به سوی خواسته‌های نوینشان نشان داد که اگرچه تعداد افراد ناراضی‌ای که از چالش با حکومت و بازداشت توسط پلیس نمی‌هراسند، بسیار کم است، اما این ویژگی جنبش‌های اجتماعی، در حرکت زنان ناراضی در حال شکل‌گیری است.

پیوستن تعدادی از زنان به دو پویش ایجادشده برای بیان مخالفت با الزام حجاب اسلامی و کشف حجاب در چند خیابان پررفت‌وآمد شهر تهران، در شرایطی انجام شد که زنان اقدام‌کننده اطمینان داشتند که این اقدام آن‌ها برایشان هزینه‌هایی خواهد داشت و نیروهای انتظامی کشور با آن‌ها برخورد می‌کنند. چنان‌که در گزارش مرکز اطلاع‌رسانی پلیس تهران اعلام شد، تعدادی از زنان مرتبط با پویش‌های آزادی‌های یواشکی و چهارشنبه‌های سفید و همچنین، دختران کشف حجاب‌کرده واقعه دختران خیابان انقلاب بازداشت شدند (خبرآنلاین، ۱۳۹۶/۱۱/۱۲).

در مسئله رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، سخنان جنجالی سخنگوی خانه موسیقی درباره لزوم آزاد شدن خوانندگی زنان، اجرای تک‌خوانی زنی به نام مهدیه محمدخانی در کنسرتی با حضور مردان در تالار وحدت و فرهنگسرای نیاوران تهران و انتشار فیلم تک‌خوانی وی با نام «قهرمان شکست طلسم ۳۵ ساله جمهوری اسلامی»، تهیه کلیپی با نام «با من برقص» با آوازخوانی زنی به نام «فرآواز» و نشر آن در فضای مجازی، انتشار قطعه‌ای از قرائت ربنا با

صدای یک خواننده زن در فضای مجازی توسط یکی از اعضای شورای شهر تهران، اجرای تک‌خوانی یک خواننده زن در یکی از محله‌های روستای تاریخی ابیانه در فضای عمومی و نشر فیلم ویدیویی آن توسط خود خواننده در شبکه‌های اینستاگرام و تلگرام، همگی اقداماتی هستند که سبب چالش با حکومت و وابستگان به گفتمان انقلاب اسلامی شدند و برخورد پلیس، دستگاه قضایی، یا انتقاد شدید مدافعان ممنوعیت خوانندگی زنان را به همراه داشتند و نشان دادند که نهراسیدن از برخورد پلیس در حرکت زنان ناراضی در حال شکل‌گیری است.

در مسئله رفع ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان در فضای عمومی، دوچرخه‌سواری گروهی از پسران و دختران تهرانی در خیابان‌های ولی‌عصر و انقلاب در سوم شهریور ۱۳۹۵، برگزاری تورهای دوچرخه‌سواری زنان در برخی از شهرستان‌ها، اعزام دختران دوچرخه‌سوار به استان‌های مختلف به‌عنوان مبلغان دوچرخه‌سواری زنان، حضور زنان دوچرخه‌سوار در سطح شهر برخی از شهرهای بزرگ مانند تهران، اصفهان، و مشهد، در شرایطی انجام شده و می‌شود که در بسیاری از استان‌ها، مسئولان استانی و شهری، به‌ویژه امامان جمعه، در این باره موضع گرفته و مخالفت خود را اعلام کرده‌اند و بارها خبرهایی درباره برخورد پلیس با زنان دوچرخه‌سوار در چندین شهر منتشر شده است. نهراسیدن ناراضیان از برخورد پلیس و حکومت در شرایطی که موضع‌گیری‌های شدیدی درباره دوچرخه‌سواری زنان انجام می‌شد و در برخی از استان‌ها، مخالفت با این مسئله در خطبه‌های نماز جمعه مطرح شد، یا اینکه برخی از ایستگاه‌های دوچرخه‌سواری شهری به دلیل امانت دادن دوچرخه به زنان پلمپ شد، حاکی از این است که سومین ویژگی جنبش‌های اجتماعی که همان نهراسیدن افراد ناراضی از چالش با حکومت و پذیرفتن هزینه‌های این تقابل است، در مورد مسئله ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان، در حال شکل‌گیری است.

در مسئله رفع ممنوعیت حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان، اقدام تعدادی از دختران به گریم مردانه و حضور در ورزشگاه‌ها در شرایطی انجام شد که تاکنون این دختران معروف به «دختران ریش‌دار»، بارها بازداشت شده‌اند. همچنین، پوشیدن تی‌شرت‌های سیاه با عنوان «دختر آبی» توسط بازیکنان تیم فوتبال استقلال تهران در نخستین دیدارشان پس از فوت دختر آبی، یکی دیگر از اقداماتی بود که نشان داد، ناراضیان از برخورد پلیس و چالش با حکومت هراسی ندارند.

در مطالبه تغییر قانون ارث نابرابر زنان، تجمع بدون مجوز گروهی از زنان وابسته به

تشکل‌های گوناگون در مقابل دانشگاه تهران برای اعتراض به برخی اصول تبعیض‌آمیز در قانون اساسی از جمله قانون ارث زنان در خرداد ۱۳۸۴ و برخورد پلیس با تجمع‌کنندگان، تشکیل پویش یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز و احتمال برخورد پلیس با اعضای این پویش، از جمله اقداماتی بود که نشان داد، ناراضیان از قانون ارث نابرابر زنان از برخورد پلیس و چالش با حکومت، هراسی ندارند.

در تمام مصداق‌های مطرح‌شده، می‌توان به‌طور جدی از این نگاه دفاع کرد که امروز، گفتمان روشنفکری دینی با تأکید بر حقوق شهروندی یا در قالب خواسته‌های برآورده‌نشده بخشی از جامعه، از جمله زنان، به‌عنوان یک واقعیت وجود دارد: کرانمندی و تاریخمندی گفتمان‌ها؛ بنابراین، ساحت سیاست به‌مثابه منازعه بر سر درک نوینی از حقوق سیاسی-اجتماعی، نه تنها ایجاد شده، بلکه به لبه‌های یک جنبش اجتماعی نیز رسیده است. اگرچه این جنبش هنوز بی‌سر است و از روشنفکران اندام‌واری که بتوانند سویه‌های گفتمان جدید را طرح‌افکنی سازمانی کنند، خبری نیست، اما خطر شکل‌گیری یک فضای دوگانه تعارض‌آلود که در نتیجه یک حادثه می‌تواند سروری خود را بر سریر صواب بنشانند، بسیار در دسترس است. چه باید کرد؟

۲-۶. پادگفتمان انتقال‌گرایی، پاسخی به گفتمان نواندیشی دینی

تا آنجا که به مباحث نظری گفتمان مربوط می‌شود، ظهور و پیدایش گفتمان نواندیشی دینی در حوزه زنان، یک واقعیت است. حتی اگر تعداد قابل‌قبولی از جامعه دینی با این روند موافق نباشند، این فضای گفتمانی در عرصه‌های گوناگون دفاع از حقوق زنان مطرح شده است. در این مقاله نشان داده شد که روشنفکران دینی، دست‌کم در پنج حوزه بحث‌شده، در قالب ایدئولوگ، امر مفصل‌بندی فضای گفتمانی نواندیشی دینی را به‌عهده گرفته و در حال تلاش برای بسط و گسترش آن هستند. تحلیل گفتمان نشان می‌دهد که مبادرت یک فضای گفتمانی، مانند فضای نواندیشی دینی به مفصل‌بندی دقیق این گفتمان، به قیمت مفصل‌زدایی از گفتمان رقیب انجام می‌گیرد.

در برابر ظهور و گسترش تدریجی گفتمانی مانند گفتمان نواندیشی دینی چه می‌توان کرد؟ پاسخ به این پرسش از دو چشم‌انداز قابل‌بحث است. چشم‌انداز نخست، عبور از سیاست به ساحت امر سیاسی است. با وجود دوگانه انقلاب اسلامی/ روشنفکری دینی، هنوز

اراده‌ای برای ورود آسان به امر سیاسی وجود ندارد. پیدایش یک جنبش مخرب اجتماعی را می‌بایست در همین فقدان چشم‌اندازی روشن از سیاست به امر سیاسی برآورد کرد. امروزه در مردم‌سالاری‌های غربی، امر سیاسی، مساوی با پسادموکراسی به‌شمار می‌آید که اندیشمندان رادیکالی مانند لاکلاو و موفه، نوعی زنجیره هم‌ارزی را با مرکزیت یک دال مرکزی مانند سوسیال دموکراسی پیشنهاد کرده‌اند (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۱۳۹). این آرزو هنوز در مغرب‌زمین نتوانسته است بستر رشد و ارتقای خود را بیابد و به طریق اولی، در شرق، به‌ویژه در ایران، نتوانسته است از سطح تحلیل‌های پراکنده عده‌ای از اندیشمندان فراتر رود و به‌شکل جدی وارد حوزه عمومی جامعه شود.

چشم‌انداز دومی که تحلیل گفتمانی بر آن تأکید می‌کند و جامعه را از کمند جنبش یا انقلاب اجتماعی رهایی می‌بخشد، «انتقال‌گرایی» است. امروزه چه‌بسا ممکن است که کنشگران، به‌ویژه روشنفکران ایدئولوگ، با انتقال‌گرایی موافق نباشند، اما در وضعیت فقدان امر سیاسی و گرفتاری در کمند یک جنبش اجتماعی هزینه‌ساز، صرفه و صلاح در انتقال‌گرایی است. در فضای تقابل گفتمانی هویت زنانه انقلاب اسلامی و نواندیشی دینی، فعالیت جریان نواندیشی دینی در مرزهای غیریت گفتمان هژمون انقلاب، سبب شده است تا بی‌قراری گفتمانی در فضای جامعه بروز کند. از یک‌سو، جریان نواندیشی دینی که درصدد ایجاد هویت زنانه نوین است و نظم گفتمانی هویت زنانه مستقر را به‌چالش می‌کشد، هنوز بی‌قرار است و از سوی دیگر، نوعی بی‌قراری هرچند محدود در ارکان گفتمان مسلط انقلاب ایجاد شده است. این شرایط که گویای ضرورت بازاندیشی نخبگان و روشن‌اندیشان گفتمان انقلاب در تعریف دال‌ها و مرزبندی‌های هویت زنانه است، بر فضای جدید انتقال‌گرایی گفتمانی، تأکید می‌کند و امر تاریخ و زمانه را بااهمیت می‌سازد.

در انتقال‌گرایی گفتمانی، ریزش هویت‌ها و تبدیل آن‌ها به عناصر شناور، سبب می‌شود که نخبگان و روشنفکران خارج از گفتمان هژمون، خواهان جانشین مناسبی باشند. پیدایش فضاها گفتمانی جانشین، بی‌درنگ خود را در سطح راهبردهای قدرت حاکم نشان می‌دهد و روشنفکران بلوک قدرت، متقاعد می‌شوند که در تعریف مرزبندی‌های سیاسی بازاندیشی کنند و برای بقای خود، مرزهای جدیدی را بازتعریف و بازتولید و عناصر شناور در حوزه مشروعیت و هژمونی خود را جایابی کنند (آقاحسینی، ۱۳۹۹: ۱۲۹). به‌نظر می‌رسد، وابستگان به گفتمان انقلاب نیز بایستی برای عناصر شناور در حوزه زنان که مشروعیت و هژمونی‌شان را به‌خطر

می‌اندازد، چاره‌جویی کنند. مراد از انتقال‌گرایی گفتمانی، اتخاذ برخی تدابیر راهبردی به‌منظور عقیم گذاشتن راهبردهای مفصل‌زدا و مفصل‌بندی رقیب است که برپایه آن، در مرزهای دوستی/دشمنی بازنگری شده، تداوم گفتمان را در برابر رقیبان، امکان‌پذیر کند. در وضعیتی که اولاً گفتمان رقیب در سپهر سیاسی در حال رشد است و ثانیاً با مفصل‌زدایی خویش، گفتمان انقلاب را در معرض ضعف و تزلزل قرار داده است، انتقال‌گرایی، تنها راهبرد ممکن است که می‌تواند با خلاقیت نوین برخی از تدابیر، راهبری حریفان و رقیبان را از آن خود کرده و با بی‌اثر کردن برخی دیگر، راه را برای انتقال به شرایط نوین هموار کند.

نویسندگان این مقاله، کلیت این دگرگونی گفتمانی را طرح‌افکنی کرده‌اند، اما اینکه مختصات این تغییر و تحول چگونه است، در ساحت عملکردی نخبگان دینی گفتمان انقلاب قرار می‌گیرد که با کوشش اسلام‌شناسانه خویش و با توجه به اقتضاهای نوین، راه را برای خواسته‌های نوین جامعه زنان باز کنند. ماهیت و شیوه این دگرگونی، تمکین و کوتاه آمدن در برابر کلیت تمام‌عیار گفتمان روشنفکری دینی نیست، بلکه کاربست عنصر اجتهاد همراه با خلاقیت در طرح‌افکنی سبک نوینی از زیست‌بوم زنانه است که در آن، بی‌قراری‌های به‌وجودآمده در جامعه زنان و به تبع آن، گفتمان روشنفکری دینی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

انتقال‌گرایی، پیامد چهره نمودن شرایط جدید است. این شرایط جدید، گشودگی گفتمانی را ایجاد کرده است که یک ضلع آن، گفتمان نواندیشی دینی در قالب موارد فراوانی، از جمله تک‌خوانی بانوان، کشف حجاب، و دوچرخه‌سواری بانوان است؛ اما این گشودگی نوین انتقال‌گرایانه می‌تواند سویه‌های عالمانه و دین‌مدارانه‌ای بیابد و علمای دین، ده‌ها راهبرد بدیل را پیشنهاد کنند؛ بنابراین، گشودگی انتقال‌گرایانه، هم تهدید است و هم فرصت. تهدید است، تا آنجاکه جامعه دینی در برابر این موج نواندیشی دینی، رویکردی انفعالی یا سلبی اتخاذ کند و در نتیجه، راه را برای رویکردهای رادیکال و ناخواسته هموار کند؛ یک جنبش اجتماعی نوین با شکست دو چشم‌انداز یادشده، به‌ویژه انتقال‌گرایی گفتمانی، راه را برای یک گفتمان رادیکال در قالب یک حرکت جمعی-اجتماعی که آرام‌آرام تور خویش را برای جایابی دال‌های ریزش کرده و شناور می‌گسترده، می‌گشاید. با انسداد سیاسی گفتمان حاکم است که روشنفکران اندام‌وار، راهبردهای هم‌زمان مفصل‌زدایی/مفصل‌بندی را در دستورکار خواهند داشت و چه‌بسا شرایطی به‌مراتب خطرتر از گذشته را ایجاد کنند. نباید فراموش کرد که هیچ‌یک از اندیشمندان پسااستارگرا، از جمله لاکلاو و موفه، دیگر انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی بنیان‌کن را

ترویج نمی‌کنند، بلکه تلاش آن‌ها در راستای عبور از سیاست به امر سیاسی است: ورود به پسادموکراسی (آقاحسینی، ۱۹۹۹: ۱۴۱). در وضعیتی که شکل‌گیری امر سیاسی در منظومه ملت‌های شرقی، از جمله ایران، امکان‌پذیر نیست، انتقال‌گرایی، تنها راه خروج عادلانه از شرایط نامطلوب موجود است. این راه‌حل را نباید به مثابه نسخه‌پیچی‌ها و آموزه‌های تجویزی حوزه جامعه‌شناسی به‌شمار آورد. نخست اینکه، انتقال‌گرایی، حاکی از وجود فشارهای متراکم برای تغییر آن‌گونه‌که در این مقاله مطرح شد است که انجام آن می‌تواند به شالوده‌شکنی گفتمانی میدان بدهد و این باور را تثبیت کند که با وجود هویت زنانه انقلاب، تداوم سروری گفتمانی امکان‌پذیر نیست. دوم اینکه، انتقال‌گرایی و پذیرش آن، دال بر پذیرش تاریخمندی پدیدارشناختی است که بستر را برای آفرینش نوعی دیگر از گفتمان فراهم می‌کند. در فقدان امر سیاسی، انتقال‌گرایی، ضمن تأکید بر ناکارآمدی گفتمان زنانه انقلاب اسلامی، آغوش خود را برای آشتی با گفتمان روشنفکری دینی می‌گشاید. سوم اینکه، منطق قدرت/مشروعیت، دیر یا زود نشان خواهد داد که در وضعیت ظهور شالوده‌شکنانه گفتمان رقیب (روشنفکری دینی) کم‌هزینه‌ترین راهبرد می‌تواند انتقال‌گرایی گفتمانی باشد. چهارم اینکه، امروزه طنین این انتقال‌گرایی در دستگاه قضایی کشور به‌وضوح قابل مشاهده است. اصلاحات آغازشده در این دستگاه از سر تفنن نیست، بلکه دستگاه قضایی در برابر درخواست‌های پاسخ‌داده‌نشده در گذر زمان، حساس شده و راه‌حل را در انتقال‌گرایی تدریجی از گفتمان حاکم به‌سوی جذب عناصر گفتمان رقیب یافته است. بی‌تردید، این انتقال‌گرایی می‌تواند در آینده نه‌چندان دور در چارچوب اصلاحات قوای دیگر نیز ظهور و بروز یابد.

شاید انتقال‌گرایی و پذیرش آن برای گفتمان حاکم و همچنین برای گفتمان رقیب، دشوار و نپذیرفتنی باشد، اما بین پذیرش پیامدهای یک انسداد سیاسی جانکاه که فروپاشی گفتمانی را به‌عنوان وضعی به‌مراتب دشوارتر از گذشته، نوید می‌دهد و فقر و فقدان امر سیاسی مبتنی‌بر هم‌پذیری دموکراتیک انتقال‌گرایی، شاید تنها گزینه قابل‌اعتماد برای عبور از کرانمندی‌های گفتمان حاکم و جذب و حل نسبی عناصر گفتمان رقیب باشد.

نتیجه‌گیری

تلاش پژوهش حاضر بر این بود که به این پرسش پاسخ دهد که «آیا وضعیت زنان ایران را می‌توان در مسیر تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی ارزیابی کرد؟» روند پیموده‌شده در

شکل‌گیری منازعه دو گفتمان بر سر پنج مسئله عدم الزام حجاب اسلامی، رفع ممنوعیت خوانندگی زنان، رفع ممنوعیت دوچرخه‌سواری و موتورسواری زنان در فضاهای عمومی، حضور زنان در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزش مردان و تغییر قانون ارث نابرابر زنان با مردان به عنوان خواسته‌های نوین زنان، گویای این است که حرکت زنان در رابطه با این پنج موضوع، به آستانه یک جنبش اجتماعی نزدیک می‌شود. تحلیل گفتمان نیز متافیزیک حضور را برنمی‌تابد و بر کرانمندی و تاریخمندی گفتمان‌ها مهر تأیید می‌زند. پیدایش و تکوین خواسته‌های نوین زنان، نه تنها شالوده‌شکنانه است، بلکه ضرورت راهبرد انتقال از وضع موجود به سوی گفتمان‌های نوین را نوید می‌دهد.

بررسی و تحلیل روند حرکت جمعی زنان به سوی خواسته‌های نوین حوزه زنان در چارچوب ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی نشان داد که در حرکت زنان، هر سه ویژگی جنبش‌های اجتماعی، یعنی تلاش ناراضیان برای آگاهی از دلایل ایجادکننده شرایط موجود، سازماندهی در قالب سازمان‌های غیردولتی و نهادهای مدنی، نه‌راسیدن از چالش با حکومت یا مدافعان وضعیت رنج‌آور، و حاضر شدن به پرداخت هزینه برای این تقابل، در مراحل مقدماتی شکل‌گیری است؛ به بیان روشن‌تر، اگرچه این سه ویژگی در بخش بزرگی از جامعه زنان ناراضی وجود ندارد، اما تنها وجود آن در مقیاس کم نیز بیانگر فاصله گرفتن حرکت زنان از سطح یک مسئله اجتماعی و فراهم شدن بستر برای تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی رادیکال است؛ موضوعی که می‌تواند برای همگان دردسرساز و پرهزینه باشد.

با این تحلیل، در برابر تفسیرهای رادیکال‌شده باید بر دو نکته تأکید کرد؛ نخست اینکه باید پذیرفت که در قالب معرفت‌شناسی ضعیف و ناتوان، پاسداشت ارزش‌ها امکان‌پذیر نیست. با ناکارآمدی سویه‌های معرفت‌شناسی، اینک لازم است که به درک پدیدارشناختی توجه شود. چشم‌انداز پدیدارشناختی، نخستین راه‌حلی است که وجود فضای سیاسی به دوگانه انقلاب و روشنفکری را پشت‌نویسی می‌کند. با اینکه این دوگانه، توسط ایدئولوگ‌های جریان روشنفکری گسترش یافته است، اما «رخداد یا رخدادهایی» که بتواند به کنشگران میدانی در قالب روشنفکران اندام‌وار کمک کند تا آنان زنجیره هم‌ارزی نیرومندی را ایجاد کنند و یک جنبش اجتماعی را رقم بزنند، فراهم نیست.

دوم اینکه در غیاب عبور راحت و آسان از سیاست به مثابه آوردگاه اضمداد به امر سیاسی به معنای مفاهمه قانونمند و هم‌پذیری سیاسی، انتقال‌گرایی گفتمانی به مثابه پاسخی به شرایط

نوین می‌تواند جایگزین دگرگونی‌های رادیکال یک جنبش پرهزینه اجتماعی شود. انجام این کار در چارچوب صلاحیت مراجع و مجتهدان هر دو گفتمان است که با اجتهاد و گفت‌وگوهای انتقادی خویش می‌توانند بستر را برای انتقال از وضع موجود به وضعیت نوین فراهم کنند. قیام در برابر این گشودگی‌ها، به معنای پذیرش نوعی از تک‌خوانی بانوان یا سبک پوشش جدید بانوان یا صحنه نهادن بر نوع خاصی از دوچرخه‌سواری ایشان نیست، بلکه با ظهور گشودگی‌های گفتمانی، این امکان وجود دارد تا ده‌ها جایگزین راهبردی که از عمق آموزه‌های دینی برآمده است، بتواند بر تارک جامعه بنشیند: کرانمندی و تاریخمندی. بی‌توجهی به انتقال‌گرایی و درجا زدن، از یک سو می‌تواند مشروعیت دین در پاسخ‌گویی به مقتضیات زمانه را با بحران روبه‌رو کند و از سوی دیگر، راه را برای خواسته‌های مهارناپذیر پوپولیستی و ورود به یک جنبش اجتماعی پرهزینه هموار کند.*

یادداشت‌ها

۱. فیلم‌های سینمایی «دوزن»، «قرمز»، «نیمه پنهان»، «سگ‌کشی»، «شوکران»، «آبی»، «چتری برای دو نفر»، «کاغذ بی خط»، «من ترانه ۱۵ سال دارم»، «دختر ابرونی»، «واکنش پنجم»، و کتاب‌های «زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش»، «زنان موسیقی ایران از اسطوره تا امروز» از جمله این تولیدات فرهنگی بودند.
۲. سوره حجرات، آیه ۱۳
۳. فیلم سینمایی «آفساید»

منابع

- آباء، شیوا (۱۳۸۷)، «شکایت گروهی از زنان به کنفدراسیون فوتبال آسیا»، روزنامه اعتماد، ۱۳۸۷/۶/۳۱، شماره ۱۷۷۷.
- آقاحسینی، علیرضا (۱۳۹۹)، گفتمان و پذیرش دیگری، انتشارات دانشگاه اصفهان.
- باقری، شهلا؛ سلیمی، ناهید (۱۳۹۳)، «بررسی جریان‌های فکری و فرهنگی مؤثر بر مطالبات حقوقی زنان در ایران پس از انقلاب اسلامی»، فصلنامه زن در فرهنگ و هنر، دوره ۶، ش ۳.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، فرهنگ گفتمان.
- جلانی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۵)، «چهار ارزیابی جامعه‌شناختی از موقعیت زنان ایران (۱۳۸۴-۱۳۷۶)»، فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، شماره ۲۱.
- جوادی آملی، عبدا... (۱۳۸۵)، زن در آینه جلال و جمال، نشر اسراء.
- حاجی‌وثوق، ندا؛ داودی، علی‌اصغر (۱۳۹۷)، «چارچوب‌های معرفتی-روش‌ی نواندیشی اسلامی در نگرش به حقوق سیاسی و اجتماعی زنان؛ مطالعه موردی محسن کدیور و محمد مجتهد شبستری»، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۳، شماره ۴.
- خبرآنلاین (۱۳۹۶)، «بازداشت ۲۹ نفر در ارتباط با کمپین آزادی‌های یواشکی و چهارشنبه‌های سفید»، خبرگزاری تحلیلی خبرآنلاین، ۱۳۹۶/۱۱/۱۲، کد خبر ۷۵۱۳۱۷، در دسترس در: <https://www.khabaronline.ir/news/751317>
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، «قبض و بسط حقوق زنان»، ماهنامه زنان، دوره ۸، شماره ۵۹.
- _____ (۱۳۷۶)، مدارا و مدیریت، مؤسسه فرهنگی صراط.
- سعیدیان جزی، مریم؛ یراقی، سعیده (۱۳۹۳)، «تحلیل نسبت زن و آزادی در اسلام در مقایسه با غرب براساس آراء آیت‌آ... خامنه‌ای»، پژوهشنامه حکمت اهل بیت (علیهماالسلام)، دوره ۲، شماره ۳.
- سلیمی، ناهید؛ کاظمی، سیدحسین (۱۴۰۰)، «گفتمان‌ها و روایت‌های خط‌مشی‌گذاری عدالت جنسیتی در ایران؛ واکاوی علل و جهات تکرر برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها»، زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۹، شماره ۲.
- طاهری دمنه، محسن؛ حیدری دارانی، زهرا (۱۳۹۸)، «زنان و دگرگونی‌های آینده؛ تحلیلی بر تصاویر ذهنی دختران متولد دهه ۱۳۷۰ از آینده»، زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۷، شماره ۴.
- عابدی اردکانی، محمد؛ عظیمی، پروین (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های جریان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب نسبت به مشارکت سیاسی زنان در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۴-۱۳۷۶)»، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، دوره ۷، شماره ۱۲.
- علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۷۸)، «نواندیشی دینی و فقه زنان»، ماهنامه زنان، دوره ۸، شماره ۵۸.
- فیروزآبادی، متین (۱۳۹۹)، «همه با هم برای دوجرخه‌سواری بانوان»، پایگاه خبری رسانه‌وز، ۱۳۹۹/۳/۲۷، در دسترس در: <https://rasanews.ir/fa/news/655310>
- کدیور، محسن (۱۳۸۲)، «نواندیشی دینی و حقوق زنان»، بازتاب اندیشه، شماره ۴۷.

_____ (۱۳۸۷)، «همایش زن و نواندیشی دینی برگزار شد»، خبرگزاری دانشجویان ایران، ۱۳۸۷/۴/۳، در دسترس در:

<https://www.isna.ir/news/8704-01340>

مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۸)، «زنان، کتاب و سنت»، ماهنامه زنان، دوره ۸، شماره ۵۷.
_____ (۱۳۷۹)، نقدی بر قرانت رسمی از دین (بحران‌ها، چالش‌ها، راه‌حل‌ها)، طرح نو.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، نظام حقوق زن در اسلام، صدرا.
_____ (۱۳۸۷)، آزادی معنوی، صدرا.

ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹)، «نواندیشی دینی و مسئله زنان»، بازتاب اندیشه، شماره ۴.
مؤسسه فرهنگی فقه‌الثقلین (۱۳۹۷)، رویکردی به حقوق زنان؛ مروری کوتاه بر زندگی، مبانی، و فتاوی حضرت آیت‌الله العظمی صانعی، فقه‌الثقلین.
همتی، مراد (۱۳۷۹)، «با نگاه یک‌بعدی زنان را به دین بدبین نکنید»، ماهنامه زنان، دوره ۹، شماره ۶۶.

یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۷۹)، «نواندیشان دینی و کلی‌گویی درباره زنان»، ماهنامه زنان، دوره ۸، شماره ۶۲.

Dabirimehr, A & Tabatabai Fatemi, M. (2014), "LACLAU and Mouffe's Theory of Discourse", *Journal of Novel Applied Sciences*, 3 (11), 1283-1287.

Glynos, J & Stavarakakis, Y. (2002), *Lacan and Science*, Karnac Books Ltd.

Howarth, D. (2013). *Postmodernism and after: Structure, Subjectivity and Power*, Palgrave Macmillan.

Jorgensen, M and Phillips, L (2002), *Discourse Analysis as Theory and Method*, London: SAGE Publications.

Laclau, E. (1990). *New Reflections on the Revolution of Our Time*. London: Verso.

Mir-Hosseini, Z. (2002), *Religious Modernists and the "WomanQuestion": Challenges and Complicities*, Twenty Years of Islamic Revolution: Political and Social Transition in Iran since 1979, Syracuse University Press.

Norval, A (1996), *De-Constructing Apartheid*, London: Verso.

Sedghi, H. (2007), *Women and Politics in Iran (Veiling, Unveiling and Reveiling)*, New York: Cambridge University Press.

Sussman, M. (1964), *The Social Problems of the Sociologist*, Social Problems, Vol. 11, Issue 3, pp. 215-225.

Thomassen, L. (2016), *Hegemony, Populism and Democracy: Laclau and Mouffe Today (review article)*, Revista Espanola Ciencia Political. Vol. 40, pp. 161-176.

Torring, Y. (1999), *Theories of Discourse*, Blackwell Publishers Ltd.



Research Paper

A Critical and Practical Study of the Civil Society and Economic Corruption and Transparency in Iran

*Khalilallah Sardarnia¹  Maryam Bonei² 

1. Professor of Political Sciences, Shiraz University

2. M.A. Graduated in Political Sciences, Shiraz University

DOI: 10.22034/ipsa.2021.441

Receive Date: 21 July 2021

Revise Date: 14 December 2021

Accept Date: 15 January 2022



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

Economic transparency is one of the most important indexes in democracies, so failing in control of economic corruption will lead to the political legitimacy of government, trust crisis to civil society and assemblies and cleavage between state and nation. Transparency and incorruptibility of government, governmental and civic elites has important role in healthy, dynamism and consolidation of democracies. Today, corruption or none economic transparency especially from institutionalized one, is the important challenges of democracies or semi democracies. Civil society and their assemblies are as the most important agencies in furthering of transparency, legality, supervision of government and combat with corruption. If civil society infringe of this tasks, then will lead to power based and political- or uncivil society. So, civil society can do important role in preventing of institutionalized and systematic corruption. Economic corruption is one of the important challenges of today Iran's government. Economic corruption diminishes the government's legitimacy and efficiencies and in turn jeopardizes the society's stability and national security. Today, many intellectuals and professional and civic activists participate in anti- corruption demonstrations; governments' reaction to social movements and protests has been various. Mass media as organizational bodies of social forces and civic society can role in articulating of challenges and critiques, law breakings, corruptions and infringe of citizenships rights and exposed to corrupt individuals and groups in public opinion's monitoring and evaluations. In practice, if there is free circulation of information and independent civil society and assemblies, then more the political cost and scandal of corruption. In 2021, Iran's rank in economic transparency was 149; this score shows the low level of transparency. If there isn't real and serious anti-corruption action and surveillance, then more



* Corresponding Author:

Khalilallah Sardarnia, Ph.D.

E-mail: kh_sardarnia@yahoo.com





possibility for increased systematization of corruption in Iran. In this study, the authors have tried to answer this question “to what extent, the civil society performance on tackling the economic corruption and institutionalizing the economic transparency has been satisfactory and acceptable, and why? In this study, has been used from two levels of analysis: structural level (by emphasis on government) and Agency level by attention to malfunctions of civil society and civil assemblies.

Methodology

This study has been done with structured interview method with 15 questionnaires with important items follow that: actions of civil society in demanding and economic transparency, achievements and successfulness of civil society, the extent of their faithfulness and serious endeavors in combat on corruption, socio-political and economic impediments and challenges and the extent of attitude – intellectual, cultural and practical supports of society with civil actors and assemblies. In this study, having adopted a qualitative method, through interviewing with university professors- elites and civic activists. The samples of this research composed of: 20 persons of famous civil activists and 20 persons of universities elites and professors and in four specialized course: Political sciences, law, Economics and social sciences. In gender perspective, males are 23 and females are 17 persons. 22 persons have Ph.D. and 18 samples are M.A and Ph.D. candidates.

Results and Discussion

The main question was the evaluation of civil society’s acts and achievement. The majority of interviewees (2 thirds samples) believed that principally there isn’t vigorous civil society in Iran and without serious achievement in combat on corruption and institutionalizing of transparency. The few of interviewees (1 thirds) believe that civil society and assemblies has had good achievements in awakening and informing on economic, causes, contexts and it’s agents especially by using of ICT’s capacities and social networks, but it’s achievements was at the level of awakening and not beyond of that. Civil societies partly have been successful in emphasis on combating on corruption as a public demanding.

In structural perspective, the majority of interviewees believe that the structural – governmental impediments located in the first position in preventing of economic transparency, follow that: political centralism, absence of admirable political pluralism, little independence of civil society, in serious willing in sovereignty, relative economic centralism and absence of serious independence in professional and civil assemblies. In agency perspective, little of semi interviewees believe that civil society hasn’t willing to activity on emphasis on corruption combatting, but partly more than semi of them believe that civil society are eager for this aim but has not yield serious role and action for transparency and combat on corruption due to absence of consensus, common sense, none economic independence and governmental impediments, meanwhile, the structural governmental impediments are more role than agency level (civil

society) in preventing of economic transparency.

In pathological perspective, the absolute majority of samples in this study believe in no transparency, politicization, no faithfulness and serious commitment of civil society in economic transparency. The repercussion of this situation is public in-trust to institutions or trust gap between citizens and civil society. In absence of general trust, no trust to serious public demanding, protection of public opinion and the genesis of public movement for transparency and combat on corruption. The majority of civil society and assemblies has been politicized and couldn't institutionalize corruption counter and transparency as a behavioral culture. Of course, they believe in civil assemblies such as professional and university students unions, media activists and non-governmental organizations (NGOs) as faithful and transparent agents or actors in awakening and furthering of justice and transparency. So, they believe in difference and divide between these actors and parties. In sociological perspective, none companion of masses and social body with civil society is the one most important factor in absence of real achievement for transparency, the most important reasons follow that: none-serious action in civil society to public education and citizenship building, power-based of them and the much political repercussion of companion to civil society in transparency.

Conclusion

Economic corruption is one of the most important challenges of democracies and none- democracies, economic transparency is one of the important indexes in determination of political systems healthy and their legality. Study of economic corruption and transparency needs to multi-level of analysis: macro (governmental), micro (individuals) and intermediate level (civil society and assemblies). Realistic analysis and evaluation the role and performance of civil society in preventing of corruption necessitate a systemic analysis with emphasis on their weakness and achievements, governmental opportunities and limitations and society's supports. The general finding of this study the unacceptable performance of civil society at preventing of economic corruption. The main finding of this study shows the poor performance of the Iranian civil society including Governmental impediments, and lack of legal, potential and encouraging opportunities. On other hand, it is due to the weak and dismal performance of the civil society such as failure in determining priority and demonstrating seriousness to transfer the economic transparency to a public demand and create an effective and continuous social movement, and ultimately, that, due to the deference of opinion between the public and the civil society, has had an effect here as well. In conclusion, some practical recommendations are put forth to foster the supervisory and anti-corruption role of the civil society in theoretical-thought, practical, governmental, and organizational domains.

In final conclusion, the important recommendation for institutionalizing of economic transparency in Iran follows that:

A) In level of civil society and assemblies

1. Education and awakening by civil society with these elements: education and socializing with civic values such as: justice, participation, responsibility,



accountability, incorruptibility, transparency and legality to youth and teenagers
2. Citizenship making with legal, civic and aware to citizenship rights^۳.
Forming of overarching social movement for legal, transparent and anticorruption as highest aim in public education by civil society. 4. using of cyberspace capacities such as: communication-exchange, identity making and mobilization with the aim of combat against of economic corruption and mobilization of public opinion. 5. Empowerment of inter and intra organizational ties and relations for shaping of transparent culture and anti- corruption actions
6. Increasing and extension of institutional offices and membership in country for gaining of masses, citizen and public opinion's protections for transparency, legality and forming an anti- corruption social movement

B) Recommendations in governmental level follows that:

1. Serious will and endeavor in government for give hope and legal, political and fiscal opportunities to civil society with priority to economic transparency and anti-corruption. 2. Realistically, government ought to expose its politics, performance and surveillance institutions for pathology and critique of civil society's elites and activists 3. Much necessity for increased independence of administrative and bureaucratic system from political main-streams for serious combat to economic corruption and rent- seekers. 4. Decrease of state's tenure or enterprise in economy but by manners such as: step by step and gradual, more transparency and public auction, closing of conduits to information rents for rent-seeker and opportunists individuals and groups and continuous monitoring on them 5. Government must pay attention to civil society's monitoring as well as formal and governmental monitoring 6. Realistically attention of civil society and civil activists to logic and necessities of development, civic commitment and responsibility irrespective of political mainstream or wing and party interests.

Keywords: Iran, Civil Society, Political Society, Transparency, Economic Corruption

نگاه انتقادی و کاربردی به جامعه مدنی و مسئله شفافیت و فساد اقتصادی در ایران

*خلیل اله سردارنیا^۱ ID، مریم بنهیی^۲ ID

۱. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/61C15248CF067EFA/6%

20.1001.1.1735790.1400.16.4.1.0

چکیده

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های مربوط به مردم‌سالاری و دموکراسی، شفافیت اقتصادی است و به تبع آن، عدم کنترل فساد اقتصادی، موجب تضعیف مشروعیت سیاسی حکومت می‌شود. در این پژوهش تلاش شده است با استفاده از روش تبیینی کیفی از طریق مصاحبه با نخبگان و فعالان مدنی دانشگاه شیراز به این پرسش پاسخ داده شود که «جامعه مدنی تاجه‌اندازه در عرصه مبارزه با فساد اقتصادی و نهادینه کردن شفافیت اقتصادی موفق بوده است و چرا؟» یافته و برابند کلی، حاکی از ضعیف بودن کارنامه جامعه مدنی در راستای پیشگیری از فساد و شفافیت اقتصادی بود. این کارنامه از یک‌سو، ریشه در موانع و محدودیت‌های حکومتی و فقدان فرصت‌سازی‌های مؤثر قانونی، عملی، و تشویقی مطلوب برای ایفای نقش بهتر جامعه مدنی دارد و از سوی دیگر، نتیجه ضعف و کاستی‌ها در خود جامعه مدنی، اعم از عدم اولویت‌گذاری و تلاش جدی برای تبدیل شفافیت اقتصادی به درخواست عمومی و ایجاد یک جنبش اجتماعی مؤثر و مستمر است. سرانجام اینکه در سطح گسترده‌تر، عدم همراهی افکار عمومی و جامعه با جامعه مدنی در این کارنامه نسبتاً مردود، تأثیرگذار بوده است. در پایان، پیشنهادهاى عملی‌ای برای تقویت نقش نظارتی و ضدفساد جامعه مدنی در ساحت‌های نظری-فکری، نهادی، اقدامی، و حاکمیتی طرح شده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۳۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران، جامعه مدنی، جامعه سیاسی، شفافیت، فساد اقتصادی

* نویسنده مسئول:

خلیل اله سردارنیا

پست الکترونیک: kh_sardarnia@yahoo.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های مربوط به مردم‌سالاری و دموکراسی، شفافیت اقتصادی است و اگر فساد اقتصادی کنترل نشود، دموکراسی با چالش‌ها و کاستی‌های جدی روبه‌رو می‌شود. فساد اقتصادی، به‌شدت بر اعتماد سیاسی مردم به حکومت یا اعتماد نهادی تأثیر می‌گذارد و سبب ایجاد شکاف دولت-ملت و بحران مشروعیت حکومت می‌شود. شفافیت و فسادناپذیری حکومت، نخبگان حکومتی، و کنشگران غیرحکومتی، در سلامت، پویایی، و تحکیم مردم‌سالاری یا دموکراسی، نقش مهم و سازنده‌ای دارد. امروزه فساد یا عدم شفافیت اقتصادی، به‌ویژه از نوع سیستمی و نهادینه‌شده، مهم‌ترین چالش دموکراسی‌ها یا نیمه‌دموکراسی‌ها است. به‌طورطبیعی، گسترش آگاهی‌ها و افشاگری‌های سیاسی-اجتماعی و انقلاب‌های خاموش فکری و نگرشی و شکاف نسلی ناشی از جهانی‌شدن، انقلاب ارتباطات و اطلاعات، و نوسازی، در ایجاد این چالش برای کنشگران حکومتی و غیرحکومتی بسیار تأثیرگذار بوده‌اند.

جامعه مدنی و نهادهای مدنی تشکیل‌دهنده آن، کارگزاران و کنشگران بسیار مهمی برای پیشبرد شفافیت، قانونمندی، نظارت‌پذیرسازی حکومت، و جلوگیری از فساد اقتصادی به‌شمار می‌آیند. از دهه ۱۹۹۰ به‌این‌سو، در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی جدید، بر محوریت نقش جامعه مدنی در پیشبرد اخلاق و اصول مدنی-دموکراتیک، ازجمله حقوق بشر، قانونمندی، شفافیت، و فسادناپذیری در عرصه‌های حاکمیتی و اجتماعی، توجه و تأکید زیادی شده است. اگر جامعه مدنی از این وظایف خود فراتر رود، به‌سوی جامعه شبه‌مدنی یا «جامعه سیاسی قدرت‌بنیاد»، سوق خواهد یافت. رسانه‌های جمعی، به‌عنوان زبان نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی، می‌توانند نقش چشمگیری در بیان چالش‌ها و نقدها، قانون‌شکنی‌ها، فساد و نقض حقوق شهروندی داشته باشند و قانون‌شکنان و مفسدان، اعم از دولتی و غیردولتی، را در معرض نقد و در تیررس افکار عمومی قرار دهند. درواقع، اگر گردش آزاد اطلاعات و نهادهای مدنی مستقل وجود داشته باشد، هزینه عمل مفسدانه بالا خواهد بود؛ بنابراین، گرایش‌ها و بسترهای جرم‌خیز فساد، کمتر خواهد شد؛ درغیراین‌صورت، با کاهش رسوایی و هزینه عمل مفسدانه، این پدیده زشت به فرهنگ و رفتاری عادی و نهادینه در جامعه تبدیل خواهد شد. جامعه مدنی می‌تواند نقش مهمی در جلوگیری از نظام‌مند شدن فساد داشته باشد.

در ایران از دهه ۱۳۷۰ به‌این‌سو، شاهد گسترش و تحول نسبی در عرصه جامعه مدنی، نهادهای مدنی تشکیل‌دهنده آن، و رسانه‌های جمعی، به‌عنوان زبان جامعه مدنی بوده‌ایم.

در واقع، رسانه‌های جمعی و مطبوعات، موضوع‌های گوناگون جامعه، از جمله شفافیت و فساد اقتصادی را در دستورکار خود قرار داده و بخش مهمی از ادبیات خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. نقش چالشگرانه و آگاهی‌دهنده مطبوعات و جامعه مدنی در زمینه قانون‌شکنی‌ها، فساد اقتصادی، و رانت‌جویی را نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا خود این چالشگری، سرچشمه نظارت‌پذیرسازی و ایجاد چالش در حاکمیت برای انجام اقدامات جدی در راستای مبارزه با فساد بوده است. باوجوداین، نهادهای مدنی و جامعه مدنی به دلایلی در انجام وظیفه و نقش خود به‌عنوان سپر دفاعی-نظارتی و حامی عدالت و مصالح جمعی، با نقطه مطلوب فاصله زیادی دارند و در مواردی، خود رهبران و مدیران تشکلهای حزبی و برخی دیگر از تشکلهای جامعه مدنی دچار فساد اقتصادی بوده‌اند.

مسئله و پرسش مهم این است که «چرا جامعه مدنی در ایجاد شفافیت اقتصادی و چالشگری حقیقی و صادقانه با فساد اقتصادی و جلوگیری از قانون‌شکنی در عرصه اقتصاد، چندان موفق نبوده و با نقطه مطلوب فاصله زیادی دارد؟» در این پژوهش تلاش کرده‌ایم در قالب دو سطح تحلیل ساختارگرا (در سطح حکومتی) و کارگزارگرا یا کنشگرا (کاستی‌های عملکردی در خود نهادهای مدنی) به این پرسش پاسخ دهیم. این پژوهش از نوع تبیینی-تحلیلی و همچنین، اکتشافی است که با روش مصاحبه انجام شده است. استادان و دانشجویان تحصیلات تکمیلی در حوزه علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی، و حقوق و همچنین، فعالان مدنی باسابقه، نمونه آماری این مطالعه را تشکیل می‌دهند.

۱. پیشینه پژوهش

جامعه مدنی و فساد و شفافیت اقتصادی، از مهم‌ترین موضوع‌های موردتوجه پژوهش‌های علوم سیاسی و علوم اجتماعی به‌شمار می‌آیند. باوجوداین، در ایران کمتر پژوهشی یافت می‌شود که ارتباط این دو مقوله با یکدیگر را بررسی کرده باشد.

در بحث نظری مربوط به جامعه مدنی، کتاب‌ها و مقاله‌های فراوانی وجود دارد که در ادامه برخی از مهم‌ترین آن‌ها را بررسی کرده‌ایم.

نیرا چاندوک (۱۳۷۷) در کتاب «جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی» که یکی از منابع پرستند در این زمینه به‌شمار می‌آید- مفهوم جامعه مدنی را در نظریه‌های اندیشمندان کلاسیک و معاصر به تفصیل بررسی کرده است.

هوشنگ امیراحمدی، در کتابی با عنوان «جامعه سیاسی، جامعه مدنی، و توسعه ملی» (۱۳۸۱)، رابطه بین جامعه مدنی و توسعه را مطالعه و واکاوی کرده است. نویسنده در این کتاب، به موضوع‌هایی همچون تحولات اجتماعی و توسعه ملی و نقش جامعه مدنی و نهادهای آن در پیشبرد توسعه در ایران پرداخته است.

در حوزه فساد اقتصادی نیز کتاب «زنده باد فساد»، نوشته علی ربیعی (۱۳۸۳)، از جمله کتاب‌های مهم در این حوزه به‌شمار می‌آید. نویسنده در این کتاب، پس از مرور نظری رویکردهای مختلف درباره فساد، علل فساد در جهان سوم و رابطه آن با ابعاد مختلف اداری، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی را بررسی کرده و سپس، وضعیت چندین کشور جهان‌سومی را در این زمینه به بحث گذاشته است.

در کتاب «دولت، فساد، فرصت‌های اجتماعی، تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه» که توسط حسین راغفر (۱۳۹۵) گردآوری شده است، گروهی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان علوم اجتماعی از نحله‌های چپ، راست، و میانه، از جمله چامسکی، نورث، والشتاین، و فوکو کوشیده‌اند پاسخ‌های جدیدی به پرسش‌های قدیمی فراروی جوامع پرتحول کنونی بدهند.

سعید صفری و حمیدرضا نائی (۱۳۸۰) در مقاله‌ای با عنوان «رویکردهای مختلف در مبارزه با فساد»، رویکردهای گوناگون در این زمینه، از جمله نقش جامعه مدنی و افکار عمومی را از زاویه نظری بررسی کرده‌اند.

سیدمحمد معصومی (۱۳۸۶) در نوشته‌ای با عنوان «پیشگیری اجتماعی از فساد» راهکارهای اجتماعی مبارزه و پیشگیری از فساد، همچون دسترسی آزاد به اطلاعات برای همگان، آموزش عمومی و ارتقای سطح آگاهی، تجهیز رسانه‌ای، گزارش‌دهی عمومی و حمایت از افشاکنندگان فساد، و سرانجام، نهادهای مدنی را به‌گونه‌ای مبسوط و نظری بررسی کرده است. معصومی در این پژوهش تأکید کرده است که نهادهای مدنی با اتخاذ راهکارهایی همچون کمک به روند آموزش عمومی، برقراری فرهنگ قانون‌مداری و پیشگیری از فساد، بیان‌سازوکارها و دیدگاه‌های اصلاحی می‌توانند از فساد پیشگیری کنند. با وجود برخی نکات مشترک در این مطالعه با مطالعه پیش‌رو در زمینه توجه به نقش نهادهای مدنی در مبارزه با فساد به‌شکل نظری، معصومی در پژوهش خود به شرایط جامعه ایران و نهادهای مدنی آن و دلایل ریشه‌ای کارنامه ناپذیرفتنی جامعه مدنی در مبارزه با فساد اقتصادی در ایران توجهی نداشته است.

یحیی کمالی (۱۳۹۲) در گزارش پژوهشی «تأثیر شفافیت اقتصادی در پیشگیری و مبارزه با فساد اقتصادی»، تأثیر شفافیت مالی و اداری را بر پیشگیری، کنترل، و سرانجام، مبارزه با فساد اقتصادی بررسی کرده است. در این پژوهش به نقش جامعه مدنی در مبارزه با فساد اقتصادی توجه نشده است.

محسن رنانی و رزیتا مؤیدباقر (۱۳۹۴) در کتابی با عنوان «افول اخلاق و اقتصاد، سرمایه اجتماعی، و توسعه در ایران»، تأثیر کاهش سرمایه اجتماعی را بر افول اقتصادی و فساد اقتصادی بررسی کرده و سپس، راهکارهایی را برای جلوگیری از افول اخلاق و اقتصاد در ایران ارائه کرده‌اند، اما به‌طور خاص، بر نقش جامعه مدنی متمرکز نشده‌اند و بحث و تحلیل آن‌ها بیشتر مبتنی بر شاخص‌های اقتصادی بوده است.

سرانجام، سردارنیا (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «تبیین ساختارگرایی سیاسی-اقتصادی از فساد اقتصادی در ایران در دوره پهلوی دوم»، ساختار فساد اقتصادی در دوره پهلوی دوم را با محوریت ساخت سلطانی یا نوپاتریمونیال حکومت و ساخت اقتصاد و دولت رانته‌بر بررسی کرده است که با موضوع این نوشتار به‌لحاظ زمانی و محتوایی متفاوت است.

در مجموع، به دلایل زیر، انجام این پژوهش ضروری و بااهمیت به‌نظر می‌رسد.

۱. نبود پژوهشی با محوریت مستقیم جامعه مدنی و فساد اقتصادی در ایران؛
۲. نظری بودن پژوهش‌های انجام‌شده یا حداکثر، طرح کلی راهکارهای مبارزه با فساد با نگاه سطحی به نقش جامعه مدنی در این‌باره در ایران؛
۳. رویکرد میدانی با ماهیت اکتشافی با روش مصاحبه در این پژوهش؛
۴. بی‌توجهی به نظرهای تخصصی صاحب‌نظران دانشگاهی و نیز خود فعالان مدنی در نهادها و جامعه مدنی برای ارزیابی تخصصی و همه‌جانبه عملکرد و دستاوردهای جامعه مدنی در راستای شفافیت اقتصادی در ایران، کاستی‌ها یا چالش‌های فراوری جامعه مدنی در مبارزه با فساد اقتصادی، و ارائه راهکارهای سازنده برای بهبود عملکرد جامعه مدنی.

۲. چارچوب نظری پژوهش

«جامعه مدنی»^۱ ازجمله مفاهیمی است که از تاریخچه دیرینه و کهنی در علم سیاست و جامعه‌شناسی برخوردار است و در طول زمان، همگام با ظهور و بروز اندیشه‌های متفاوت،

1. Civil Society

دستخوش تغییرات بسیاری شده است. در تفکر کلاسیک در یونان باستان، به جای «جامعه مدنی» از مفهوم دولت شهر استفاده می شد. در اندیشه ارسطو، بین دولت و جامعه، تمایز و تمایزی نبود. او جامعه یا دولت شهر را شکل تکامل یافته خانواده ها می دانست که در آن، تمام نیازهای شهروندان برآورده می شد. معادل لاتین دولت شهر، "polis" بود. در یونان باستان، زیست سیاسی و اجتماعی در دولت شهر متمرکز بود، آزادی، پدیده ای جمعی بود، و بین حوزه خصوصی و عمومی جامعه، تمایزی وجود نداشت. نخستین بار مفهوم جامعه مدنی در نوشته های سیاسی رم باستان به کار رفته است. معادل انگلیسی این مفهوم، "civil"، برگرفته از واژه لاتین "civis" بود. در این دوره، جامعه مدنی، به معنای «جامعه شهروندان» بر مبنای توافق آزاد مردم یا شهروندان، اندیشه مقاومت و حق شکایت از یکدیگر و دولت در دادگاه ها به کار می رفت.

در عصر رنسانس، با شکل گیری ذهنیت مدرن و انسان گرایی به جای خدامحوری و در پی آن، در سده هفدهم با وقوع جنبش های پروتستانی بر ضد استبداد دینی کلیسا و شکل گیری مکتب لیبرالیسم، مفهوم جامعه مدنی، حیات فلسفی جدیدی یافت. مهم ترین اصول لیبرالیسم عبارت اند از: مصون بودن حریم خصوصی، آزادی فردی، امنیت جانی، و مالکیت. اندیشه های جان لاک به بن مایه اصلی ایدئولوژی لیبرالیسم کلاسیک تبدیل شد. با گسترش دولت و دموکراسی، تعریف جامعه مدنی بر پایه «وضع طبیعی»، به سوی تعریف جامعه مدنی بر اساس «وضع مدنی» تغییر و گسترش یافت. الکسی دو توکویل، برداشت «خودسازماندهی انجمنی» از جامعه مدنی را ارائه داد (کالدور^۱، ۲۰۰۳: ۱۹-۱۷).

آیا جامعه مدنی، غایت و امر خوب است یا اینکه تنها توصیفی از آنچه هست، چه خوب یا بد؟ به نظر متفکران یونان باستان، این مفهوم، محتوای نیرومند اخلاقی داشت؛ یک جامعه قانونمند که قانونمندی و فسادناپذیری بر مبنای توجه به مصالح عمومی را فضیلت عمومی می دانست. به نظر ارسطو، معیار حکمرانی یا حکومت خوب، همانا قانونمندی و توجه به مصالح عمومی و پرهیز از فساد، یعنی توجه به مصالح فردی و گروهی بود (کالدور، ۲۰۰۳: ۲۳). برداشت سیسرونی یا رمی از جامعه مدنی، یک برداشت هنجاری مبتنی بر قانونمندی بود. برای متفکران سده هفدهم نیز، اقتدار مدنی افراد، ریشه در حقوق طبیعی (حق حیات، آزادی، امنیت جانی، و حرمت مالکیت) داشت؛ بنابراین، تا سده هجدهم، برداشت ها از

1. Kaldor

جامعه مدنی بر مبنای رویکرد هنجاری، اخلاق بنیاد و غایت محور بودند که امروزه بنیان نظری قانونمندی و شفافیت یا عدم فساد اقتصادی را تشکیل می‌دهند.

از عصر روشنگری به این سو، متفکران اسکاتلندی، برای نخستین بار، رویکرد توصیفی و واقع‌نگرانه به جامعه مدنی را مطرح کردند. در این رویکرد، حلقه پیوند طبیعت، حقوق طبیعی، و اخلاق عمومی قطع شد و روش‌های علوم طبیعی برای مطالعه واقعیت‌های جامعه انسانی به کار برده شدند. در این رویکرد، به حقایق، تاریخ، اقتصاد، و واقعیت‌ها توجه شد، نه به نظریه‌پردازی ذهنی ایدئالیستی. مطالعه هگل درباره جامعه مدنی بورژوازی، مطالعه مارکس درباره سیر تطور تاریخی و پژوهش‌های اسمیت و ریکاردو در عرصه اقتصادی، از این دسته پژوهش‌ها به‌شمار می‌آیند (کالدور، ۲۰۰۳: ۲۴). در رویکرد توصیفی، جامعه مدنی بر پایه قانون طبیعی، اخلاق، و ایده کلی از پیش موجود که مورد نظر اصحاب قرارداد اجتماعی بود مطرح نمی‌شد، بلکه در عوض، یک فرایند تاریخی و واقعی به‌شمار می‌آمد که دست‌کم تاحدی، بازتاب فشارهای عمومی، ضرورت پذیرش تدریجی طبقات و بازیگران جدید، و سازش بین طرف‌های رقیب بود.

البته رویکرد توصیفی مکتب اسکاتلندی، بدون پاسخ نماند و کانت در اواخر سده هجدهم، بار دیگر، برداشت هنجاری از جامعه مدنی را مطرح کرد. در این باره، «قاعده کلی کانتی» می‌تواند مبنایی برای حقوق بنیادین و رفتارهای بشری به‌عنوان کانون اهداف یا غایت‌ها باشد (کالدور، ۲۰۰۳: ۲۵). به نظر کانت، تنش بین انسان به‌عنوان موجودی خودخواه و غیراجتماعی با انسان به‌مثابه یک موجود اخلاقی، به ناچار منجر به تن دادن فرد به کلیت یا قاعده کلی اخلاقی می‌شود. متفکران معاصر، دو برداشت توصیفی و هنجاری را ترکیب کردند که البته بعد هنجاری آن، به‌عنوان غایت، بر بعد توصیفی و عینی‌گرایانه آن برتری داشته است. کوهن و آراتو، دو رویکرد توصیفی و هنجاری را ترکیب کرده و سرانجام، برای جامعه مدنی، جنبه‌رهایی‌بخشی و مبنای اخلاقی‌تری قائل شده‌اند. هابرماس و نوکانتی‌ها نیز رویکرد غایت‌گرایانه به این مفهوم را گسترش دادند. در اروپای شرقی، جامعه مدنی به‌مثابه یک شکل از روشنگری به‌شمار آمد که افراد می‌توانند بر پایه حقیقت‌ها و اخلاق مستدل و نه اصول دیکته‌شده از سوی دولت، عمل کنند (کالدور، ۲۰۰۳: ۲۷). هابرماس، آراتو، و کوهن، مدافع نوعی گفت‌وگوی سیاسی و مدنی هستند که آزادی و استقلال فردی را به مصالح جمعی پیوند می‌زنند. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مصالح عمومی، مسئله شفافیت و عدم انحراف مصالح عمومی به‌سوی مصالح خصوصی، گروهی، و جناحی است.

از دید لاری دیاموند، جامعه مدنی، حوزه زندگی اجتماعی سازمان‌یافته، ارادی، خودجوش، و مستقل از دولت است که گستره‌ای از نهادهای صنفی، اجتماعی، گروه‌های مدنی، اقتصادی، فرهنگی، آگاهی‌دهنده، آموزشی، گروه‌های معطوف به توسعه، معطوف به هدف خاص، مطبوعات، و انجمن‌های داوطلبانه در عرصه عمومی و حفاصل بین عرصه خصوصی و دولت‌ها را دربر می‌گیرد (دیاموند^۱، ۱۹۹۵: ۴). فیلیپ اشمیتز، جامعه مدنی را متشکل از انجمن‌ها، گروه‌ها، و نهادهای میانجی مستقل از دولت و در حفاصل بین خانواده‌ها و دولت می‌داند که مستقل از مقامات عمومی شکل می‌گیرند، قادر به گفت‌وگو و سازمان‌دهی برای اقدام به کنش جمعی برای پیگیری خواسته‌ها و تقاضاهایشان هستند، و فعالیتشان در چارچوب قانون است. او چهار ویژگی یا عنصر را برای جامعه مدنی مطرح می‌کند که عبارت‌اند از: (۱) استقلال دوگانه (هم در شکل‌گیری و هم ایفای نقش)؛ (۲) کنش جمعی هماهنگ؛ (۳) عدم تعدی به حقوق و مصالح دیگری؛ (۴) مدنی بودن؛ برای مثال، گروه‌های مافیایی، ویژگی‌های سوم و چهارم را ندارند (وایتهد^۲، ۲۰۰۴: ۳۰).

از دیدگاه قدرت، جامعه سیاسی بر فرایند کسب، حفظ، و به‌کارگیری قدرت در عرصه روابط سیاسی، سلطه سیاسی، و قدرت سیاسی دلالت دارد، ولی جامعه مدنی، با حوزه عمومی جامعه و پیگیری خواسته‌ها و تقاضاهای گروهی، صنفی، و انجمنی ارتباط دارد نه به‌شکل مستقیم برای کسب قدرت سیاسی. در جامعه سیاسی، گروه‌های سیاسی بیشتر به کسب قدرت سیاسی و کرسی‌های پارلمانی توجه دارند تا پیگیری خواسته‌های اعضا و مصالح جمعی. گوردن وایت، جامعه سیاسی را عرصه رقابت برای کسب قدرت سیاسی به‌عنوان هدف مستقیم تعریف می‌کند و در مقابل، جامعه مدنی را عرصه اخلاق، قانونمندی، و فضایل اجتماعی، حوزه آزادی و استقلال در مقابل سرکوب، حوزه کثرت‌گرایی در مقابل یکدستی، حوزه خودانگیختگی در مقابل دستکاری، و حوزه پاکی و خلوص در مقابل فساد می‌داند (وایتهد، ۲۰۰۴: ۱۲؛ سردارنیا، ۱۳۹۰: ۷۹). به‌نظر برخی، تعدادی از اجزای جامعه مدنی یا جامعه سیاسی مانند احزاب در منطقه خاکستری بین دولت و انجمن‌های مدنی قرار می‌گیرند و چنانچه هدف اصلی آن‌ها، نگاه ابزاری به قدرت نباشد، بخشی از جامعه مدنی به‌شمار می‌آیند؛ اما اگر به قدرت‌طلبی و تأثیر فاسدکننده سیاست و قدرت آلوده باشند، جزو جامعه

1. Diamond

2. Whithead

سیاسی خواهند بود (ادواردز^۱، ۲۰۰۴: ۲۶).

به نظر لورنس وایتهد، ویژگی‌های جامعه به ظاهر مدنی، اما در عمل غیرمدنی عبارت‌اند از: (۱) مشارکت غیرفراگیر و محروم‌سازی اقلیت‌ها و برخی گروه‌ها از این فرایند (استیلاي اکثریت بر اقلیت)؛ (۲) دست‌اندازی دولت و مقامات حکومتی به جامعه مدنی و جلوگیری از استقلال نهادهای مدنی (دولت سلطه‌جو)؛ (۳) عدم تساهل نهادهای مدنی و تجاوز آن‌ها به حقوق و منافع گروه‌های دیگر؛ (۴) فاصله‌گیری جدی نهادهای مدنی و اعضای آن‌ها از اخلاق مدنی، قانونمندی، و فضایل اخلاقی؛ (۵) دولت ضعیف و تسخیر آن توسط گروه‌های خاص (وایتهد، ۲۰۰۴: ۳۱-۳۴)؛ (۶) اراده معطوف به قدرت سیاسی در گروه‌ها و نهادهای مدنی و گسترش فساد و زدوبند بین آن‌ها و مقامات حکومتی؛ (۷) عدم مسئولیت‌پذیری مدنی رسانه‌ها و عدم انعکاس نقدها و خواسته‌های واقعی مردم؛ (۸) خارج شدن گفت‌وگوها در حوزه عمومی از چارچوب‌های قانونی، برابری، و منطق متقاعدسازی (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۷۹).

۳. جامعه مدنی و فساد اقتصادی

«فساد»^۲، یکی از مهم‌ترین چالش‌های دموکراسی‌ها و حکومت‌ها در جهان امروز است و شفافیت و نبود یا سطح پایین فساد، یکی از مهم‌ترین مبانی پویایی و سلامت نظام‌های سیاسی و دموکراسی‌ها به‌شمار می‌آید. فساد به معنای بدبهره‌گیری از مقام و منصب و قدرت عمومی برای منافع و اهداف خصوصی، جناحی، قومی، و طبقاتی و انحراف مقامات حکومتی از مقررات و قوانین با انگیزه‌های شخصی و گروهی، مانند کسب ثروت، قدرت، و منزلت است (تریسمن^۳، ۲۰۰۰: ۹۰-۳۱). این تعریف از فساد، تمام سطوح آن، همچون فساد سیاسی، اداری، و اقتصادی را دربر می‌گیرد. در اختیار داشتن قدرت عمومی و سیاسی، سبب وسوسه شدن برای بدبهره‌گیری از آن می‌شود. برخی از مهم‌ترین مصداق‌های فساد اقتصادی عبارت‌اند از: اعطای امتیازات و تسهیلات به دوستان و نزدیکان، رشوه و اخاذی، فساد گمرکی، بانکی، فساد در بورس سهام، اختلاس، و فساد مالیاتی.

نهادهای مدنی به مثابه دروازه‌بانان و سازمان‌های مردم‌بنیاد مدنی و نظارتی برای به‌چالش

1. Edwards
2. Corruption
3. Treisman

طلبیدن حکومت‌های ناپاسخ‌گو و فاسد هستند. اگر سطح توسعه‌یافتگی و نهادینگی نهادهای مدنی، فرهنگ، و اخلاق مدنی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و همچنین، پیوستگی و ارتباط شهروندان با این نهادها بالا باشد و نهادهای مدنی تلاش جدی و کارویژه‌های مدنی، نظارتی، شفافیت، و قانونمندی داشته باشند، سطح فساد اقتصادی و گونه‌های دیگر فساد، کاهش یافته و به پدیده‌ای سازمان‌یافته و سیستمی تبدیل نخواهد شد؛ اما درغیراین صورت، به پدیده‌ای سازمان‌یافته و سیستمی و نوعی فرهنگ رفتاری برای حاکمان، نهادهای مدنی، و شهروندان تبدیل می‌شود. فساد نهادینه‌شده از ویژگی‌های جامعه‌ی شبه‌مدنی فاسدشده یا جامعه‌ی سیاسی قدرت‌بنیاد است که پیشتر به آن اشاره شد. نقش نهادهای مدنی و مشارکت آنان در شکل‌دهی به سازوکارهای کنترل اجتماعی با هدف پیشگیری از فساد می‌تواند بسیار ارزشمند باشد.

انجمن‌ها و نهادهای مدنی به چند روش می‌توانند روند پیشگیری و مبارزه با فساد را به‌پیش ببرند: ۱) آگاه‌سازی، آموزش، و بسیج افکار عمومی شهروندان علیه فساد و نتایج زیان‌بار آن؛ ۲) نظارت عمومی بر روند تصویب، اجرا، و قضاوت قوانین ضدفساد؛ ۳. تلاش برای وارد کردن نخبگان مورداعتماد و کارآمد در امور.

۴. نمای کلی شفافیت و فساد اقتصادی در ایران کنونی

سازمان «بین‌المللی شفافیت» هر سال کشورها را به‌تفکیک مناطق گوناگون جهان، رتبه‌بندی می‌کند. در سال ۲۰۱۹، در قاره آمریکا، کانادا (با نمره ۸۲ و رتبه جهانی ۸)، ایالات متحده آمریکا (نمره ۷۵ و رتبه جهانی ۱۶) و اروگوئه (نمره ۷۰ و رتبه جهانی ۲۳) به‌عنوان «پاک‌ترین» و ونزوئلا (با نمره ۱۸ و رتبه ۱۶۹)، هائیتی (با نمره ۲۲ و رتبه ۱۵۷)، و نیکاراگوئه (با نمره ۲۶ و رتبه ۱۵۱) به‌عنوان «فاسدترین» کشورها معرفی شده‌اند. در منطقه اروپا و آسیای مرکزی، دانمارک (با نمره ۸۸ و رتبه ۲)، فنلاند، نروژ، و سوئیس (با نمره ۸۵ و رتبه ۳) و سوئد (با نمره ۸۴ و رتبه ۶) به‌عنوان «پاک‌ترین»، و ترکمنستان (با نمره ۱۹ و رتبه ۱۶۷)، تاجیکستان (با نمره ۲۱ و رتبه ۱۶۱)، و ازبکستان (با نمره ۲۲ و رتبه ۱۵۷) به‌عنوان «فاسدترین» کشورها شناخته شده‌اند. در خاورمیانه و شمال آفریقا، امارات متحده عربی با رتبه جهانی ۲۱ به‌عنوان پاک‌ترین کشور منطقه در «شاخص فساد» در جایگاه نخست و قطر در رده دوم پاک‌ترین کشور منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا قرار گرفته است. در این منطقه، کشورهای سوریه (با نمره ۱۴ و رتبه ۱۷۸) و یمن و سودان (با نمره ۱۶ و رتبه ۱۷۵) به‌عنوان فاسدترین کشورها، در پایان فهرست قرار گرفته‌اند (رضایی، ۱۳۹۷: ۳).

در این میان، ایران با نمره ۲۶ در کنار کشورهای آنگولا، بنگلادش، گواتمالا، هندوراس، موزامبیک، و نیجریه قرار گرفته است که همگی رتبه ۱۴۶ را از میان ۱۸۰ کشور به خود اختصاص داده‌اند. این درحالی است که در سال ۲۰۱۸، رتبه ایران ۱۳۸ و نمره آن ۲۸ بود که حکایت از ۸ پله افت رتبه و ۲ نمره کاهش جایگاه دارد. این در شرایطی است که در سال ۲۰۱۷، رتبه ایران ۱۳۰ و نمره آن ۳۰ بود. به این ترتیب، جایگاه و نمره ایران در مبارزه با فساد، در طول این سال‌ها به طور پیوسته در حال تنزل بوده است (<https://www.transparency.org>).

جدول شماره (۱). نمره و رتبه ایران در شاخص ادراک فساد از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰

سال	نمره شاخص ادراک فساد ایران	رتبه ایران در جهان
۲۰۱۱	۲۷	۱۲۰
۲۰۱۲	۲۸	۱۳۳
۲۰۱۳	۲۵	۱۴۴
۲۰۱۴	۲۷	۱۳۶
۲۰۱۵	۲۷	۱۳۰
۲۰۱۶	۲۹	۱۳۱
۲۰۱۷	۳۰	۱۳۰
۲۰۱۸	۲۸	۱۳۸
۲۰۱۹	۲۶	۱۴۶
۲۰۲۰	۲۵	۱۴۹

منبع: اندیشکده شفافیت برای ایران

یکی از مهم‌ترین دلایل چالش‌های کنونی نظام سیاسی جمهوری اسلامی، فساد اقتصادی است که رابطه آن با جامعه مدنی نیز مشهود است. فساد اقتصادی، از درجه مشروعیت و اثربخشی دولت‌ها می‌کاهد؛ تاجایی که می‌تواند دولت‌ها و نظام‌های سیاسی را با بحران مشروعیت و مقبولیت روبه‌رو کند. فساد از هر نوع آن که باشد، ثبات و امنیت جوامع را به خطر می‌اندازد و تهدیدی جدی برای امنیت ملی به‌شمار می‌آید. فساد، ارزش‌های اسلامی، اخلاقی، و آزادی سیاسی را مخدوش کرده و از این طریق، مانع توسعه سیاسی و اجتماعی جامعه می‌شود.

واقعیت این است که مبارزه با فساد اداری به مثابه گذر کردن از لبه تیغ است؛ زیرا از یک سو، چنانچه مبارزه انجام نشود، فساد روز به روز ریشه‌دارتر می‌شود و از سوی دیگر، اگر مبارزه به گونه‌ای غیرمنطقی انجام شود، ترس سرمایه‌گذاران و برهم خوردن امنیت سرمایه‌گذاری را به همراه می‌آورد. هرچه اطلاعات دردسترس‌تر باشد، معاملات پنهان، توافق‌های غیررسمی، و بده‌بستان‌های غیرقانونی کمتر شکل می‌گیرد؛ بنابراین، دولت باید برای بهبود سلامت اداری، از هیچ کاری غافل نشود و هرچه زودتر، استفاده از فناوری‌های نو را با

سرمایه‌گذاری در جامعه، نهاده‌ها کند؛ زیرا به‌کارگیری این فناوری‌ها در گمرک و پلیس، تأثیر بسزایی بر کاهش تخلفات داشته است.

۵. روش پژوهش

این مطالعه با روش «مصاحبه ساختاریافته» متشکل از ۱۵ پرسش انجام شده است. مهم‌ترین موضوع‌های موردبررسی پژوهش عبارت‌اند از: «اقدامات و کنش‌های جامعه مدنی در راستای مطالبه‌گری و چالش‌گری درباره شفافیت اقتصادی، دستاوردها و موفقیت‌های جامعه مدنی، میزان صداقت و تلاش جدی برای مبارزه با فساد، موانع و چالش‌های سیاسی-حاکمیتی و اقتصادی، کاستی‌ها و ضعف‌های خود جامعه مدنی و کنشگران مدنی، میزان همراهی فکری-نگرشی و عملی جامعه یا بدنه اجتماعی با کنشگران و نهادهای مدنی و سرانجام، پیشنهادها و عملی-کاربردی نخبگان دانشگاهی شیراز در راستای مبارزه با فساد اقتصادی و نهادهای شفافیت اقتصادی».

به تناسب سه سطح خرد^۱، میانی^۲ و کلان سیاست^۳، و به منظور واقع‌بینانه بودن و لزوم جامعیت تحلیل، در این پژوهش تلاش شده است که پرسش‌ها، در راستای ارزیابی نقش یا عملکرد، دستاوردها و چالش‌های جامعه مدنی در زمینه مبارزه با فساد و شفافیت اقتصادی در سه سطح یادشده، یعنی بسترها، فرصت‌ها و چالش‌ها یا کاستی‌ها در سطوح خرد (شهروندان)، میانی (خود کنشگران و نهادهای یا تشکلهای مدنی)، و کلان حاکمیتی (حکومت و نهادهای حکومتی، سیاست‌ها، فرصت‌ها، و محدودیت‌های موجود برای نهادهای و جامعه مدنی) طرح و تحلیل شوند. سرانجام، پیشنهادهایی در راستای تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی بهتر نهادهای مدنی و جامعه مدنی با در نظر گرفتن سه سطح یادشده، طرح شده‌اند.

نمونه آماری این پژوهش را ۲۰ نفر از فعالان مدنی با سابقه و ۲۰ نفر از نخبگان و استادان دانشگاهی در چهار رشته علوم سیاسی، حقوق، اقتصاد، و علوم اجتماعی تشکیل داده‌اند. از آنجاکه فساد و شفافیت اقتصادی، موضوعی بین‌رشته‌ای و دارای زمینه‌های تخصصی در ابعاد حقوقی، سیاسی، اقتصادی، و جامعه‌شناختی است، افراد و نخبگان مصاحبه‌شونده، از

1. Micro Level of Politics
2. Meso Level of Politics
3. Macro Level of Politics

بین این ۴ رشته در مجموعه علوم اجتماعی انتخاب شده‌اند تا موضوع به گونه‌ای همه‌جانبه مورد کنکاش و آسیب‌شناسی تحلیلی قرار گیرد. به لحاظ ترکیب جنسیتی، ۲۳ نفر از مصاحبه‌شوندگان، مرد و ۱۷ نفر از آن‌ها، زن و به لحاظ مدرک دانشگاهی، ۲۲ نفر دارای مدرک دکترا و ۱۸ نفر دارای مدرک کارشناسی ارشد بوده‌اند.

۶. تحلیل داده‌ها و نتایج به دست آمده از مصاحبه

در این بخش، در چارچوب سطوح تحلیل خرد، میانی، و کلان، عنوان‌های مرتبط با پرسش‌ها، طرح و داده‌ها و نتایج مصاحبه در قالب جدول، طرح و سپس تحلیل شده‌اند.

۱-۶. ارزیابی اقدامات عملی و میزان موفقیت جامعه مدنی

هدف اصلی این پژوهش، بررسی اقدامات یا عملکرد و میزان موفقیت جامعه مدنی در راستای ایجاد شفافیت اقتصادی و پیشگیری از فساد اقتصادی است. در جدول شماره (۲)، نظر نخبگان دانشگاهی به گونه‌ای بسیار فشرده ارائه شده است.

جدول شماره (۲). ارزیابی میزان موفقیت جامعه مدنی و اقدامات عملی آن در راستای مبارزه با فساد و ایجاد شفافیت

مصاحبه‌شوندگان	تعداد	نوع ارزیابی	توضیحات
دیدگاه استادان و دانشجویان نخبه تحصیلات تکمیلی دانشگاهی	۱۲ نفر	عدم موفقیت	فقدان جامعه مدنی در ایران، فقدان دستاورد مهم و تأثیرگذار
	۶ نفر	نسبتاً موفق	شفافیت و افشای روابط پنهانی در نشریه‌ها و فضای مجازی، افزایش نسبی هزینه عمل مفسدانه، تقدس‌زدایی از مسئولان
	۲ نفر	موفق	تبدیل مبارزه با فساد به مطالبه عمومی، افزایش هزینه عمل مفسدانه، بسیج افکار عمومی در فضای مجازی
دیدگاه فعالان مدنی	۱۳ نفر	عدم موفقیت	فقدان دستاورد فکری و عملی جدی به دلایل ساختاری و کارگزاری موجود
	۵ نفر	نسبتاً موفق	موفقیت در مبارزه منفی مانند امکان شکایت حقوقی نهادهای مدنی از نهادهای دولتی براساس قانون آیین دادرسی کیفری جدید، آگاه‌سازی نسبی قشر متوسط و استفاده نسبی از فضای مجازی
	۲ نفر	موفق	ایجاد مطالبه عمومی در فضای مجازی برای مبارزه با فساد، فعالیت قابل توجه روزنامه‌نگاران مستقل، ایجاد نهادهایی انگشت‌شمار برای مبارزه با فساد مانند دیده‌بان شفافیت، مجمع عدالت‌خواهان، فشار برای تصویب قانون دسترسی آزاد به اطلاعات

بیشتر مصاحبه‌شوندگان (دو سوم) بر این نظر بوده‌اند که اساساً در ایران، جامعه مدنی نیرومندی وجود ندارد و جامعه مدنی موجود نیز فاقد دستاورد و موفقیت جدی در مبارزه با فساد و نهادینه کردن شفافیت بوده است. تعداد کمی از مصاحبه‌شوندگان (یک سوم) بر این نظر بوده‌اند که جامعه مدنی و

تشکل‌های مدنی، به‌ویژه در استفاده از ظرفیت‌های سایبری-اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی در راستای روشنگری و افشاگری‌های مربوط به فساد اقتصادی، علل، و زمینه‌ها، و عاملان آن، دستاوردهای خوبی داشته‌اند، اما بیشتر اقدامات انجام‌شده، در حد روشنگری و افشاگری بوده است نه فراتر از آن. همچنین، نهادهای مدنی تاحدی در تبدیل مطالبه مبارزه با فساد به یک خواسته عمومی موفق بوده‌اند. در مجموع، تشکل‌های مدنی در زمینه تلاش برای نهادینه‌سازی شفافیت و پیشگیری از فساد، به‌جز روشنگری، کارنامه قابل قبولی نداشته‌اند؛ به‌ویژه اینکه نتوانسته‌اند افکار عمومی را به‌گونه‌ای جدی و در قالب یک جنبش فراگیر برای اعمال فشار به حکومت به‌منظور ایجاد شفافیت، بسیج کنند.

۲-۶. عوامل و بسترهای ساختاری مؤثر بر فعالیت جامعه مدنی

در اینجا ابتدا لازم است، مسئله ساختار-کنشگر^۱ در دیدگاه گیدنز را به اختصار بررسی کنیم. «ساخت یا ساختار» برای اشاره به ویژگی‌های نهادی‌شده جوامع یا نظام‌های اجتماعی-سیاسی به کار می‌رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. ساخت، عبارت از نهادهای سازوکارهای کنترلی، قواعد و منابعی است که در ایجاد و مفصل‌بندی نظام‌های اجتماعی دخالت دارند (گیدنز^۲، ۱۹۸۴: ۱۷۹). در تحلیل نهادی، ویژگی‌های ساختاری یا نهادینه‌شده، به‌مثابه ویژگی‌های همواره بازتولیدشده نظام‌های اجتماعی بررسی می‌شوند (گیدنز، ۱۹۸۴: ۲۲۰). در رویکرد ساختارگرا، بر نقش قواعد و منابع محدودساز یا تشویق‌کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تأکید می‌شود و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی، مهم و تعیین‌کننده به‌شمار می‌آیند. از این منظر، عدم نقش‌آفرینی کنشگران و نهادهای مدنی تشکیل‌دهنده جامعه مدنی، با توجه به خطوط قرمز و محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی-اجتماعی ساختارهای نهادینه‌شده مربوطه تحلیل می‌شود. در جهت دیگر، وقوع دگرگونی‌های دموکراتیک و نقش‌آفرینی مطلوب و مؤثر جامعه مدنی و کنشگران در روند دموکراسی و شفافیت اقتصادی می‌تواند در ارتباط با تسهیلات و فرصت‌های ساختاری و اراده سیاسی حاکمیت برای تحقق این هدف و فرصت‌سازی برای کنشگران دموکراتیک و پذیرش تدریجی خواسته‌های اصلاح‌طلبانه آن‌ها تحلیل شود. برخی از نظریه‌پردازان، مانند لاری دیاموند^۳،

1. Structure- Agency

2. Giddens

3. L. Diamond

بر نقش هر دو سطح کنشگری نیروهای اجتماعی و نخبگان حکومتی و مدنی تأکید و توجه دارند، اما در این بین، تاحدی به نقش فرهنگ و نهادهای مدنی و نیروهای اجتماعی بیشتر توجه می‌کنند. همچنین، با رویکردی کنشگرایانه‌تر بر عواملی همچون اعمال فشارهای پیوسته کنشگران مدنی بر حکومت، انسجام و پیوندهای افقی بین آن‌ها، و یاری‌جویی از نهادهای مدنی جهانی در گذار به دموکراسی و تحکیم آن تأکید می‌کند (دیاموند، ۱۹۹۷: ۴۵).

جدول شماره (۳). ارزیابی تأثیر شرایط ساختاری حاکمیتی بر فعالیت جامعه مدنی

مصاحبه‌شوندگان	تعداد	میزان تأثیرگذاری	توضیحات
دیدگاه استادان و دانشجویان نخبه تحصیلات تکمیلی دانشگاهی	۱۴ نفر	زیاد	عدم تکررگویی و نظارت‌ناپذیری و ناپاسخ‌گویی حاکمیت، نگاه جناحی و سیاسی حاکمیت به فساد، فاصله‌گیری از رکن جمهوریت، دولت رانتیر و تمرکزگرایی، کنترل کامل دولت بر اقتصاد و عدم شفافیت اقتصادی، عدم استقلال و توانمندی اقتصادی-مالی جامعه مدنی، محدودیت شدید امنیتی جامعه مدنی
	۴ نفر	متوسط	نبودن فرصت‌های کافی برای نهادهای مدنی، استقلال محدود سیاسی و عدم استقلال اقتصادی
	۲ نفر	کم	بی‌انگیزگی و بی‌مهارتی جامعه مدنی، نقش محدود موانع ساختاری و عمدتاً عدم تمایل جدی جامعه مدنی به فعالیت در راستای ایجاد شفافیت اقتصادی و مبارزه با مفاسد اقتصادی
دیدگاه فعالان مدنی	۱۵ نفر	زیاد	دور شدن از معیارهای جمهوریت، فقدان استقلال اقتصادی نهادهای مدنی، فشار قضایی و سیاسی حاکمیت بر فضای فعالیت مدنی، نبودن استقلال قوا به‌طور واقعی، فقدان تمایل جدی به مبارزه با فساد در هسته قدرت مرکزی
	۳ نفر	متوسط	فرایندهای غیرشفاف و غیرپاسخ‌گو در حاکمیت، بی‌طرف نبودن قضات، اقتصاد رانتیر
	۱ نفر	کم	اعضای جامعه مدنی، به‌ویژه در زمان فشارهای موجود باید فعالیت کنند و چنانچه قواعد کار مدنی را بلد باشند، قادر به نقش‌آفرینی خواهند بود.

به‌نظر می‌رسد، جامعه مدنی و فعالیت آن به‌شدت تحت تأثیر شرایط ساختاری حاکمیتی و اقتصادی است. در چارچوب نظریه ساختار-کنشگر که پیشتر مطرح شد، استادان و دانشجویان مصاحبه‌شونده بر این نظر بوده‌اند که برتری محدودیت‌های سیاسی، کنترلی، و تقنینی بر فرصت‌سازی‌ها برای کنشگران مدنی و نهادهای مدنی در ایران سبب شده است که نقش جامعه مدنی در پیشگیری از فساد، پذیرش‌ناپذیر و ناموفق باشد. اکثریت مصاحبه‌شوندگان بر این نظرند که تمرکزگرایی سیاسی، عدم کثرت‌گرایی سیاسی قابل قبول، استقلال کم جامعه مدنی، نبود اراده جدی در حاکمیت، تمرکزگرایی اقتصادی نسبی و عدم استقلال جدی

نهادهای مدنی و صنفی، از مهم‌ترین موانع ساختاری و حکومتی در مسیر پیشگیری مستمر از فساد و نهادینه کردن شفافیت اقتصادی بوده‌اند. همان‌گونه که گفته شد، در اینجا منظور، انکار پاره‌ای از اقدامات دستگاه‌های قضایی در مبارزه با فساد نیست، بلکه عدم استمرار و نهادینه‌سازی قاعده‌مند در راستای ایجاد شفافیت اقتصادی است. البته سه نفر از پاسخ‌گویان برای موانع ساختاری حکومتی ایراد و نقص محدودی قائل شده و کاستی را در ضعف و فقدان اراده‌ی جدی در جامعه‌ی مدنی دیده‌اند که درصد آن‌ها، نسبت به نظر مقابل، بسیار کم است.

۳-۶. ارزیابی موانع پیش روی جامعه‌ی مدنی برای مبارزه با فساد

در این قسمت، نخست موانع پیش روی جامعه‌ی مدنی برای پیشگیری از فساد بیان و سپس توضیح داده شده است.

جدول شماره (۳). ارزیابی عوامل دلسردکننده و مانع فعالیت و تأثیرگذاری جامعه‌ی مدنی بر شفافیت و فساد اقتصادی

مصاحبه‌شوندگان	تعداد	موانع	توضیحات
دیدگاه استادان و دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاهی	۱۰ نفر	داخلی	عدم انسجام درونی، فردمحوری و فقدان رویه‌ی دموکراتیک درونی، فقدان درک مشترک و تئوری مشخص، گرایش‌های قدرت‌طلبانه‌ی رهبران و فعالان مدنی، نیم‌بندی و ضعف تاریخی و نهادی جامعه‌ی مدنی، نظریه‌محور بودن و غفلت از اقدامات عملی و بسیجی ضدفساد یا عدم اراده‌ی جدی برای مبارزه، عدم اولویت‌دهی به شفافیت‌سازی
	۶ نفر	حاکمیتی	محدودیت‌های سیاسی و کنترلی حکومت و عدم استقلال مالی، فقدان تعریف دقیق حوزه‌ی عمومی و خصوصی در ایران
	۴ نفر	داخلی و حاکمیتی	تمام عوامل یادشده در کنار یکدیگر در انفعال جامعه‌ی مدنی نقش داشته‌اند و هیچ‌یک از عوامل داخلی و حاکمیتی را به‌تنهایی نمی‌توان زمینه‌ساز بی‌تفاوتی جامعه‌ی مدنی به مسئله فساد دانست
دیدگاه فعالان مدنی	۱۱ نفر	داخلی	فقدان ابتکارات و راه‌حل‌های عملی برای مبارزه با فساد، اتحاد نداشتن نهادهای مدنی گوناگون با یکدیگر، کم‌کاری نخبگان و چهره‌های تأثیرگذار، تمرکز بر فعالیت سیاسی به‌جای فعالیت اجتماعی و آموزشی
	۴ نفر	حاکمیتی	مشکلات مربوط به صدور مجوز برای فعالیت، ناامن بودن فضای گزارش‌دهی علیه مفسدان و سایر عوامل ذکرشده در قالب مشکلات و فشارهای ساختاری
	۵ نفر	داخلی و حاکمیتی	تمام عوامل ذکرشده در کنار یکدیگر در انفعال جامعه‌ی مدنی نقش داشته‌اند و هیچ‌یک از عوامل داخلی و حاکمیتی را به‌تنهایی نمی‌توان زمینه‌ساز بی‌تفاوتی جامعه‌ی مدنی به مسئله فساد دانست

از پاسخ مصاحبه‌شوندگان این‌گونه برداشت می‌شود که کمتر از نیمی از آنان، بر این نظر بوده‌اند که جامعه‌ی مدنی، به‌هیچ‌روی اشتیاقی به فعالیت با تمرکز بر فسادستیزی ندارد، اما بیش

از نیم دیگری از مصاحبه‌شوندگان بر این نظر بوده‌اند که جامعه مدنی، خواهان مبارزه با فساد است، اما به دلیل وجود مشکلات درونی‌ای مانند فقدان اجماع نظر و درک مشترک و عدم استقلال مالی و محدودیت‌های حکومتی، نتوانسته است اقدام جدی و همه‌جانبه‌ای را در راستای فسادستیزی و شفافیت انجام دهد. در این بین، نقش محدودیت‌های ساختاری سیاسی و اقتصادی یا حاکمیتی را به مراتب مهم‌تر از کاستی‌های موجود در جامعه مدنی و عدم انسجام فکری، عدم اتحاد درونی، و عدم درک مشترک درباره فسادستیزی، به‌شمار آورده‌اند.

۴-۶. شفافیت و صداقت جامعه مدنی در ارتباط با مسئله شفافیت اقتصادی

یکی از معیارهای تعیین‌کننده و تمایزدهنده جامعه مدنی از جامعه سیاسی، بحث صداقت، شفافیت در جامعه مدنی و به تبع آن، تعهد عملی، به دور از منفعت و جناح‌محوری برای نهادهایسازی شفافیت و جلوگیری از فساد است. در واقع، جامعه مدنی به دلیل ناشفاف بودن و عدم صداقت، اعتماد عمومی به نهادهای مدنی را از دست می‌دهد و شهروندان، آن‌ها را در زمره جامعه شبه مدنی و سیاسی قدرت‌بنیاد قرار می‌دهند.

جدول شماره (۴). ارزیابی صداقت و شفافیت در عملکرد جامعه مدنی ایران

مصاحبه‌شوندگان	تعداد	صداقت	توضیحات
دیدگاه استادان و دانشجویان نخبه تحصیلات تکمیلی دانشگاهی	۱۸ نفر	عدم شفافیت و صداقت	سیاست‌زده، عدم شأنتی و تعهد مدنی، وابستگی به قدرت و حاکمیت، درگیرشدگی برخی در فعالیت‌های فسادآمیز اقتصادی، فقدان قانون ملزم‌کننده شفافیت، کم‌توجهی به خواسته‌های واقعی مردم، در برخی موارد، منابع درآمد غیرقانونی، تمرکز بر قدرت‌یابی به جای فعالیت اجتماعی
	۲ نفر	صداقت و شفافیت	شفاف است؛ چون اصلاً تراکنش مالی قابل توجهی در این نهادها وجود ندارد؛ صداقت دارد، چون به دلیل هزینه بالای عمل مدنی هنوز پایبند به این فعالیت است.
دیدگاه فعالان مدنی	۱۶ نفر	عدم صداقت و شفافیت	فقدان فرهنگ شفافیت در تاریخ ایران، ازهم‌گسیختگی نظری، عدم درخواست مردم و دولت از این نهادها برای شفاف‌سازی عملکردشان
	۴ نفر	صداقت و شفافیت	شفافیت وجود دارد، چون حاکمیت در مورد تأمین مالی این تشکلهای به‌ویژه از خارج کشور حساس است؛ وجود شفافیت به دلیل نیاز به عبور از فیلترهای قضایی؛ صداقت در عمل مدنی به دلیل اجباری نبودن ذات این اعمال

اکثریت قاطع جامعه آماری مورد مصاحبه در این پژوهش، بر شفاف نبودن، سیاست‌زدگی، و عدم صداقت و تعهد جدی در جامعه مدنی در ایران برای شفافیت اقتصادی باور دارند. نتیجه چنین وضعیتی، بی‌اعتمادی عمومی به نهادها یا شکاف اعتمادی بین شهروندان و نهادها یا

جامعه مدنی است. در نبود اعتماد یا گسترده‌گی شکاف، نمی‌توان به مطالبه‌گری جدی عمومی، پشتیبانی افکار عمومی، و ایجاد جنبش یا کنش جمعی برای شفافیت و فسادستیزی اقتصادی امیدوار بود. مصاحبه‌شوندگان بر این نظر بوده‌اند که بیشتر نهادها و کنشگران مدنی، دچار سیاست‌زدگی شده‌اند و از ارزش‌های مدنی فاصله گرفته و به‌سوی قدرت بنیادی و گاهی حتی به درگیرشدگی در فساد و رانت‌خواری سوق یافته‌اند و درعمل، نتوانسته‌اند فرهنگ رفتاری و کنش جمعی ضدفساد را خلق و نهادینه کنند.

اما مصاحبه‌شوندگان بر این نظر بوده‌اند که تمام نهادهای مدنی، ناصادق و ناشفاف یا سیاست‌زده نیستند. دراین‌بین، از کنشگران و نهادهای مدنی‌ای همچون اتحادیه‌های صنفی، انجمن‌های دانشجویی، فعالان رسانه‌ای، سازمان‌های مردم‌بنیاد، و... به‌مثابه کنشگرانی شفاف و متعهد در روشنگری و پیشبرد عدالت‌خواهی و فسادستیزی و ضرورت تبدیل آن به مطالبه عمومی برای اعمال فشار به حکومت برای نهادهای شفافیت و جلوگیری از فساد اقتصادی تلقی و برداشت شده است؛ بنابراین، حساب این کنشگران و نهادهای مدنی واقع در جامعه مدنی را از تشکلهای حزبی و جناحی جدا کرده‌اند.

۵-۶. ارزیابی تأثیر همراهی جامعه و شهروندان بر عملکرد جامعه مدنی

یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر موفقیت نهادها و جامعه مدنی در پیشبرد دموکراسی، عدالت‌خواهی، و فسادستیزی، مسئله ارتباط دوسویه و همراهی فکری-نگرشی و عملی شهروندان یا بدنه اجتماعی و جامعه با نهادهای مدنی است. طبقاً این همراهی، تابعی از تلاش جدی جامعه مدنی برای آگاه‌سازی شهروندان، تحول نگرشی، جامعه‌پذیری سیاسی، توجه جدی به خواسته‌های برحق مردم، و... است. در نبود این همراهی اجتماعی، جامعه مدنی، ضعیف و رنجور و فاقد قدرت تأثیرگذاری بدون پشتوانه عمومی خواهد بود.

جدول شماره (۵). ارزیابی تأثیر جامعه و شهروندان بر عملکرد جامعه مدنی

مصاحبه‌شوندگان	تعداد	همراهی جامعه	توضیحات
دیدگاه استادان و دانشجویان نخبه تحصیلات تکمیلی دانشگاهی	۶ نفر	همراهی و آگاهی جامعه	قشر متوسط آگاه و همراه است؛ جامعه به دلیل دلزدگی و گسترده‌ی فساد آماده یک حرکت اعتراضی است.
	۱۴ نفر	عدم همراهی و آگاهی جامعه	عدم همراهی جامعه و بدنه اجتماعی با نهادهای مدنی؛ محدود ماندن همراهی به عده کمی از تحصیلکردگان رده بالای جامعه؛ بی‌اعتمادی عمومی جامعه به نهادهای مدنی و حزبی؛ روحیه انتظار برای یک منجی؛ عدم ایجاد انگیزش در مردم توسط نهادهای مدنی؛ عدم آگاهی‌رسانی واقعی به مردم؛ عدم عضوگیری منظم، عدم آموزش مدنی به توده‌ها؛ عدم ارتباط مستمر نهادی با توده‌های مردم؛ سردرگمی جامعه مدنی؛ سطح پایین فرهنگ مدنی در اعضای عادی جامعه؛ عدم مقبولیت عملکردی نهادهای مدنی در شهروندان؛ عدم تلاش جدی نهادهای مدنی برای جنبش و اقدام جمعی ضدفسادی؛ هزینه بالای سیاسی همراهی در فعالیتهای ضدفساد برای توده‌های مردم
دیدگاه فعالان مدنی	۵ نفر	همراهی و آگاهی جامعه	آگاهی قشر متوسط و جوان؛ تأثیر زیاد فضای مجازی بر همراه‌سازی مردم؛ شکل‌گیری حرکت‌های اعتراضی با کوچک‌ترین جرقه ممکن
	۱۵ نفر	عدم همراهی و آگاهی جامعه	اعتماد به جامعه مدنی؛ بالا بودن هزینه فعالیت مدنی؛ اعتقاد به بی‌نتیجه بودن فعالیت ضدفسادی در ایران؛ نبودن فرصت کافی به دلیل مشغله معیشتی زیاد؛ فقدان روند شهروندسازی مناسب؛ پیاده نشدن کامل اصول دموکراتیزاسیون؛ نبود حس ملی‌گرایی در بین قشر جوان به اندازه کافی

برپایه داده‌های جدول شماره (۵) می‌توان به این جمع‌بندی رسید که یکی از دلایل اینکه جامعه مدنی، دستاورد چشمگیری در عرصه شفافیت اقتصادی نداشته است، عدم همراهی توده‌ها و بدنه اجتماعی با جامعه مدنی است که مهم‌ترین دلایل آن عبارت‌اند از: عدم توجه جامعه مدنی به آموزش عمومی و شهروندسازی، قدرت بنیادین آن‌ها و هزینه بالای همراهی در فسادستیزی.

نتیجه‌گیری

فساد اقتصادی و گونه‌های دیگر فساد، مهم‌ترین چالش دموکراسی‌ها و غیردموکراسی‌ها به‌شمار می‌آیند و شفافیت اقتصادی، یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها برای تعیین سلامت و قانونمندی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی است. تحقق یا عدم تحقق شفافیت اقتصادی و پیشگیری از فساد، نیازمند رویکرد سیستمی و چندعلتی با سطوح خرد (افراد)، میانی (گروه‌ها و نهادهای مدنی)، و کلان (حکومتی) است. برپایه رویکرد سیستمی، یکی از

مهم‌ترین کنشگران در عرصه قانونمندی، شفافیت، و پیشگیری از فساد، جامعه مدنی، نهادهای مدنی، و فعالان مدنی هستند. تحلیل و ارزیابی واقع‌بینانه عملکرد و نقش جامعه مدنی در پیشگیری از فساد، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد دیده‌بان و نظارتی، مستلزم بررسی نقش آن با رویکرد سیستمی و با توجه به میزان قوت و ضعف موجود در خود آن‌ها، فرصت‌ها و محدودیت‌های حاکمیتی-حکومتی و همراهی یا عدم همراهی جامعه است. از این منظر در این مقاله، رابطه جامعه مدنی و فساد اقتصادی با نظرخواهی تخصصی از نخبگان و فعالان دانشگاهی و مدنی بررسی شد.

درمجموع، یافته و برآیند کلی این پژوهش، حاکی از کارنامه نپذیرفتنی جامعه مدنی در پیشگیری از فساد و شفافیت اقتصادی بود. این کارنامه نپذیرفتنی، از یک‌سو، پیامد و دستاورد موانع و محدودیت‌های حکومتی و فقدان فرصت‌سازی‌های مؤثر قانونی، عملی، و تشویقی مطلوب برای ایفای نقش بهتر جامعه مدنی، از جمله روشنگری، به‌ویژه خلق و آفرینش جنبش اجتماعی با همراهی افکار عمومی و مردم برای نهادینه کردن شفافیت اقتصادی بود. در سطح میانی، این کارنامه، ناشی از ضعف‌ها و کاستی‌های موجود در خود جامعه مدنی، اعم از عدم تلاش جدی برای آموزش نظری، بینشی، فکری و عملی مردم؛ اولویت درجه سوم قائل شدن برای کارکرد شفافیت اقتصادی؛ عدم تلاش جدی برای تبدیل شفافیت اقتصادی به یک مطالبه عمومی و آفرینش یک جنبش اجتماعی مؤثر و مستمر برای عدالت‌خواهی و پیشگیری از فساد اقتصادی بود. سرانجام اینکه در سطح گسترده‌تر، عدم همراهی افکار عمومی و جامعه با جامعه مدنی، بر این کارنامه نسبتاً مردود، تأثیرگذار بوده است که این عدم همراهی، هم ناشی از بی‌اعتمادی توده‌ها و شهروندان به صداقت جامعه مدنی و دلایل و کاستی‌های طرح‌شده در ارتباط با حکومت و جامعه مدنی بوده است.

در پایان، ابتدا جدول مربوط به پیشنهادها، استادان و دانشجویان تحصیلات تکمیلی درباره بایسته‌های لازم برای شکل‌گیری عملکرد و کارنامه‌ای پذیرفتنی برای جامعه مدنی در راستای پیشگیری از فساد اقتصادی و ایجاد جامعه شفاف، طرح و سپس جمع‌بندی می‌شود.

جدول شماره (۶). پیشنهادهای مطرح شده برای اثرگذارتر شدن جامعه مدنی در ایجاد شفافیت اقتصادی

مصاحبه‌شوندگان	پیشنهادهای	توضیحات
استادان و دانشجویان نخبه تحصیلات تکمیلی دانشگاهی	حاکمیتی	چندبلوکه شدن قدرت، ایجاد اراده مبارزه با فساد در میان نخبگان سیاسی، تقویت دستگاه نظارتی با کمک نهادهای مدنی، درخواست انتشار شفاف اطلاعات تمام نهادهای کشور، اصلاح کردن و روزآمد کردن و نظارت‌پذیرسازی کل نظام سیاسی کشور، تمرکز بر تقویت احزاب سیاسی کشور، حذف نگرش دیگر دشمنی در حاکمیت
	نهادهای مدنی	تمرکز بر آگاهی‌بخشی از طریق شبکه‌های اجتماعی، تلاش برای تغییر دیدگاه مردم از طریق آموزش، تمرکز بر توسعه سیاسی به عنوان لازمه مبارزه با فساد، تمرکز بر آموزش همه مردم جامعه به عنوان اساسی‌ترین حرکت لازم، تلاش برای نهادینه کردن فرهنگ عمومی پاسخ‌گویی، افزایش حمایت قانونی از افشاکنندگان و جلوگیری از خطر حکومتی شدن فسادستیزی، آموزش شهروندی با استفاده از ارزش‌های مدنی و دینی، همکاری با نهادهای بین‌المللی مبارزه با فساد
دیدگاه فعالان مدنی و حزبی	حاکمیتی	تلاش و اعمال فشار برای قبولانیدن گردش آزاد نخبگان در قدرت، اعمال فشار به حاکمیت و دستگاه قضایی برای بالا بردن هزینه عمل فساد با اختصاص مجازات سنگین برای فاسدان و قانون حمایت از افشاکنندگان، ایجاد یک نهاد مشخص با مدیریت افراد دانشگاهی برای نظارت بر تمام قوا به‌ویژه قوه قضائیه
	نهادهای مدنی	ایجاد یک دستگاه نظارتی واحد به جای نهادهای پراکنده و حرکت به سوی خصوصی‌سازی، حذف نگرش دیگر دشمنی در جامعه و سیاست ایران و استفاده از نشریه‌ها برای آگاهی‌بخشی و روشنگری، ایجاد دپارتمان‌های تخصصی مبارزه با فساد در دانشگاه‌ها و تلاش برای ایجاد اجماع ملی در میان نخبگان سیاسی منصف از هردو جناح کشور، ایجاد یک شبکه فکری دانشگاهی برای مبارزه با فساد، تلاش برای ایجاد روحیه ملی در راستای مبارزه با فساد و تبدیل آن به یک مطالبه ملی با همراه‌سازی افکار عمومی و آفرینش بسیج و جنبش فراگیر ضدفسادی

در مجموع، مهم‌ترین پیشنهادهای این پژوهش برای نهادینه کردن شفافیت اقتصادی و پیشگیری از فساد اقتصادی با محوریت جامعه مدنی با رویکرد سیستمی عبارت‌اند از:

الف) آموزش، روشنگری و فرهنگ‌سازی توسط جامعه مدنی با مولفه‌هایی همچون: (۱) آموزش و جامعه‌پذیرسازی برپایه ارزش‌های مدنی همچون عدالت، مشارکت، مسئولیت‌پذیری، پاسخ‌گویی، فسادناپذیری، شفافیت، قانونمندی، و... به نوجوانان و جوانان از طریق عضوپذیری، جلسه‌ها و همایش‌ها، بروشورها و نشریه‌ها، و فضای اطلاعاتی در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی؛ (۲) شهروندسازی قانون‌گرا، مدنی، شفاف، آگاه به حقوق شهروندی با محوریت نوجوانان و جوانان از طریق برگزاری نشست‌ها و کارگاه‌های تخصصی برخط اینترنتی و در فضای فیزیکی؛ (۳) تلاش برای علمی کردن آموزش شهروندی از طریق اصرار بر گنجاندن این برنامه و هدف در کتاب‌های درسی، تمرکز انجمن‌های دانشگاهی و مدارس بر برگزاری دوره‌های آموزشی با محوریت حقوق شهروندی، مبانی مبارزه با فساد اقتصادی، قانون اساسی و اصول شفافیت و استفاده از تجربه‌های هم‌تایان بین‌المللی در فضای

جامعه مدنی جهانی؛ ۴) تلاش برای آشنا کردن اصناف گوناگون با حقوق صنفی خود به وسیله انجمن‌های صنفی؛ ۵) ایجاد یک جنبش اجتماعی فراگیر قانون‌گرا، شفافیت‌جو، و فسادستیز به عنوان بالاترین هدف آموزش عمومی توسط جامعه مدنی؛

ب) استفاده از ظرفیت‌های ارتباطی-تعاملی، هویت‌سازی، و بسیجی فضای مجازی از طریق: ۱) تشکیل شورای هماهنگی فضای مجازی در بین فعالان و گروه‌های مدنی که اهداف مشابهی دارند تا از این طریق، فرصت مناسبی برای نشر نظرها، هویت‌سازی مدنی و عدالت‌خواهی ضدفسادی و سرانجام، هماهنگ‌سازی برنامه‌ها و اقدامات برای تشکیل پیشبرد جنبش یا کنش جمعی شفافیت‌خواه فراهم شود. در این راستا، می‌توان از نظریه پل زنی و چارچوب نظری گافمن و اسنو استفاده کرد. این دو جامعه‌شناس بر این نظرند که برای موفقیت هر جنبش اجتماعی از جمله فسادستیزی و عدالت‌خواهی سه شرط لازم است که عبارت‌اند از: «پل زنی چارچوب»، در این فرایند، چارچوب‌هایی که به لحاظ ایدئولوژیک، سازگار و مشابه و به لحاظ ساختاری بی‌ارتباط هستند، به هم پیوند می‌خورند (اوپ^۱، ۲۰۰۹: ۲۳۸). این پیوند زنی بین فعالان جنبش و مردم رخ می‌دهد. فعالان جنبش سعی می‌کنند، برداشت و باورها و ارزش‌های افراد و اعضای بالقوه را با تفسیرهای سازمان جنبش پیوند بزنند؛ بنابراین، کنش جمعی هنگامی رخ می‌دهد که پیام‌های سازمان جنبش با مخاطبان همانند شود. «تقویت چارچوب»، که بر مبنای تقویت ارزشی و عقیدتی، انطباق و کاربست آن برای رویدادهای مشابه به کار می‌رود (اوپ، ۲۰۰۹: ۲۳۸). «بسط و تغییر و تحول در چارچوب»، اگر چارچوب کنونی در یک یا چند مورد انطباق نداشت، با کمی تغییر می‌توان آن را حفظ کرد. ۲) استفاده از ظرفیت فضای مجازی به گونه‌ای مدیریت‌شده و مدون برای آشکارسازی فسادهای اقتصادی؛ ۳) بسیج افکار عمومی علیه مسدودسازی و سانسور فضای مجازی به عنوان یکی از اصلی‌ترین ابزارهای مبارزه با فساد؛

ج) اقدام جامعه مدنی به نهادسازی برای شکل‌گیری انسجام درون‌سازمانی و برون‌سازمانی به منظور ایجاد فرهنگ شفافیت و اقدامات ضدفسادی با مؤلفه‌هایی همچون: ۱) ایجاد «شورای عالی جامعه مدنی» برای برقراری ارتباطات افقی و تعاملی بین همه نهادها و کنشگران مدنی، تعریف و هماهنگ‌سازی وظایف، اقدامات، رسیدن به اجماع نظری، تعریف

1. Opp

راهبردها، ...؛ ۲) تشکیل و برقراری یک شبکه فکری دانشگاهی برای تبیین و آموزش مصداق‌های فساد و اولویت‌های مبارزه با فساد به منظور هماهنگ کردن تحرکات ضدفساد؛ ۳) تمرکز بر درخواست ایجاد یک نهاد واحد در راستای مطالبه شفافیت؛ ۴) تلاش برای پوست اندازی و بازتعریف مناسبات تشکیلاتی به منظور کارآمدسازی درونی نهادهای مدنی با الگو گرفتن از نهادهای مدنی جهانی؛ ۵) تلاش برای دستیابی به استقلال اقتصادی با منابع درآمدی مستقل به ویژه در میان مطبوعات به منظور کاهش وابستگی به دولت و حاکمیت؛ ۶) گسترش دفاتر نهادی و سازمانی نهادهای مدنی و عضوگیری در سراسر کشور برای همراه سازی و جلب پشتیبانی توده‌ها، شهروندان، و افکار عمومی با اولویت شفافیت و قانون خواهی و ایجاد جنبش و کنش جمعی در این راستا؛

د) پیشنهادها در سطح حکومتی: ۱) افزایش خوش بینی، سعه صدر، و امید به جامعه مدنی و فرصت سازی قانونی، مالی، و سیاسی برای گسترش نهادهای مدنی با اولویت شفافیت اقتصادی و اقدام مستقل و برگزاری نشست‌ها برای مطالبه گری قاعده مند، روشنگری، طرح اعتراض‌های مدنی و ضدفسادی و اعتراض‌های دیگر. در این راستا، اشاره به نظریه «حکمرانی خوب» مفید است که به پویش‌ها یا فرایندهای تصمیم گیری، چگونگی اعمال قدرت و تعامل دولت و شهروندان (افراد و گروه‌ها) اشاره دارد. به طور بنیادین، حکمرانی، به اعمال قدرت، تعامل و پاسخ گویی مربوط می شود و با این پرسش‌های مهم سروکار دارد که چگونه تصمیم‌ها اتخاذ می شوند؟ تصمیم گیرندگان، چه کسی یا کسانی هستند؟ تعامل دولت و شهروندان باید چگونه باشد؟ در این نظریه، رابطه تعاملی با جامعه مدنی، نه به عنوان مزاحم، بلکه به عنوان مکمل و همراه حکومت در زمینه‌های گوناگون، از جمله برقراری شفافیت اقتصادی در نظر گرفته می شود (پلامپتر^۱، ۱۹۹۹: ۳). گفتنی است که برای تحقق حکمرانی خوب نه تنها نقش آفرینی دولت، بلکه تعامل حکومت، جامعه مدنی، بخش خصوصی، و شهروندان ضروری است؛ ۲) در جهانی درهم تنیده و به سرعت در حال جهانی شدن به سر می بریم که مرزهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی کشورها با سرعت چشمگیری در حال رنگ باختن است؛ از این رو، لازم است که خود حکومت، سیاست‌ها و عملکردهای خود و دستگاه‌های نظارتی را در معرض آسیب شناسی نخبگان حکومتی و جامعه مدنی قرار دهد تا از این طریق،

چالش‌های کوچک یا نسبتاً بزرگ، گسترده‌تر نشوند. ضرورت دارد که حکومت، زمان‌شناسی، واقع‌بینی، و انتقادپذیری علمی و منطقی در سیاست‌گذاری‌ها را با جدیت بیشتری در نظر داشته باشد تا از این طریق، پیوسته مشروعیت سیاسی خود را بر مبنای حکمرانی خوب، قانونمندی، شفافیت، و کارآمدی، بازسازی و ترمیم کند.

۳) ضرورت استقلال بیشتر نظام اجرایی و بوروکراتیک کشور از جریان‌های سیاسی حاکم به منظور پیگیری جدی مبارزه با مفاسد اقتصادی و رانت‌جویی افراد سودجو: یکی از ملزومات جدی حکمرانی بهتر در ایران، تقویت اراده جدی برای مبارزه با فساد، صرف نظر از جریان‌های سیاسی و بدون تبعیض و با شفافیت بیشتر است؛ ۴) کاهش تصدی‌گری دولت در اقتصاد یک امر ضروری است، ولی برای تحقق آن می‌بایست به اجرای گام‌به‌گام آن با شفافیت بیشتر از طریق مزایده عمومی و بستن منافذ رانت‌های اطلاعاتی برای افراد و گروه‌های سودجو و نظارت پیوسته بر نحوه عملکرد آن، بیشتر توجه شود؛ ۵) حکومت برای مبارزه جدی‌تر با فساد بایستی در کنار سازوکارهای نظارتی دولتی یا رسمی، به سازوکارهای نظارتی جامعه مدنی نیز بیش از پیش توجه داشته باشد؛ ۶) جامعه مدنی و کنشگران مدنی نیز می‌بایست واقع‌بینی، منطق، ضرورت‌های توسعه کشور، تعهد مدنی، و مسئولیت‌پذیری را، صرف نظر از نوع جریان سیاسی و منافع گروهی و جناحی، در نظر داشته باشند. متأسفانه همان‌گونه که در طول پژوهش توضیح داده شد بخش قابل توجهی از بازیگران مدنی به شاخص‌های یادشده در حد انتظار توجه نداشته‌اند و اراده‌های معطوف به قدرت و منافع جناحی و گروهی بر منافع عمومی، صرف نظر از منافع جناحی، برتری داشته است؛ به گونه‌ای که مفاسد اقتصادی گروه مقابل را پررنگ‌تر کرده و در مقابل، فسادهای اقتصادی خود و گروه یا جریان سیاسی خود را پنهان یا کم‌رنگ کرده‌اند.*

منابع

امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی، تهران: انتشارات نقش ونگار.
اندیشکده شفافیت برای ایران، در دسترس در:

www.tp4.ir

چاندوک، نیرا (۱۳۷۷)، جامعه مدنی و دولت: کاوش هایی در نظریه سیاسی، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران، نشر مرکز.

خبرگزاری جمهوری اسلامی (۱۳۹۹)، «شفافیت؛ ابزار مبارزه عملی دولت با فساد»، کد خبر ۸۳۸۳۸۶۶۶.

راغفر، حسین (۱۳۹۵)، دولت، فساد و فرصت های اجتماعی، تهران: انتشارات نقش ونگار.
ریبیعی، علی (۱۳۸۳)، زنده باد فساد: جامعه شناسی فساد در دولت های جهان سوم، تهران: انتشارات طبع و نشر.

رنانی، محسن؛ مؤیدباقر، رزیتا (۱۳۹۴)، افول اخلاق و اقتصاد، سرمایه اجتماعی و توسعه در ایران، تهران: انتشارات طرح نقد.

سردارنیا، خلیل الله (۱۳۸۶)، «تبیین ساختارگرایی فساد اقتصادی در ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۱.

_____. (۱۳۹۰)، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی جدید، تهران: نشر میزان.
صفری، سعید؛ نائی، حمیدرضا (۱۳۸۰) «رویکردهای مختلف در مبارزه با فساد»، همایش ملی نظارت و بازرسی، دانشگاه شاهد.

کمالی، یحیی (۱۳۹۲)، گزارش تأثیر شفافیت اقتصادی در پیشگیری و مبارزه با فساد اقتصادی، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش های سلامت اداری و مبارزه با فساد، قوه قضائیه.

معصومی، سیدمحمد (۱۳۸۶)، «راه های اجتماعی مبارزه با فساد»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۱.

هادی زنوز، بهروز (۱۳۸۴)، تجربیات صنعتی در ایران، تهران: مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.

Diamond, Larry. (1997), "Rethinking Civil Society", *Journal of Democracy*, Vol. 5, No 03.

Giddens, A. (1984), *The Constitution of Society*, Cambridge: Polity press.

Edwards, Michael (2004), *Civil Society*, Cambridge: Polity Press.

Kaldor, Mary (2003), *Global Civil Society*, UK: Blackwell Publishing.

Opp, Karl Dieter (2009), *Theories of Political Protests and Social Movements*, London & Newyok, Routledge.

Plumptre, Tim & Graham, John. (1999), "Governance & Good Governance", *Institute on Governance*, December.

Transparency International (2006). "International Corruption Perceptions Index", Available at: www.transparency.org.

Treisman, Daniel (2000), "The Causes of Corruption", *Journal of Public Economics*, Vol. 76.

Whitehead, Laurence (2004), "The Uncivil Interstices Between Civil and Political Society", in: Peter Bunell & Peter Calvert (eds), *Civil Society in Democratization*, USA: Frankass Publication.



Research Paper

The Lived Experience of Women Fighters in the Iran-Iraq War and Rethinking their Traditional Political and Social Roles

*Elaheh Koolae¹ Simin Behbahani²

1. Ph.D. in International Relations, Professor at Regional Studies Department, University of Tehran
2. Ph.D. in Political Science

DOI: 10.22034/ipsa.2021.443

Receive Date: 28 July 2021

Revise Date: 05 October 2021

Accept Date: 31 October 2021



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

The main purpose of this article is to answer the question of how the presence of women fighters in the Iran-Iraq war affected their perception about traditional socio-political roles. We believe that the direct presence of women in war is a major factor that has led women to question these traditional roles, and this has led to fundamental changes in their demands. The transfer of these experiences in the form of memoirs, films, stories, and other social tools paved the way for the spread of change among other women. To investigate and prove this claim, we conducted in-depth interviews with women fighters and used the content analysis method to explain how and what these developments are.

Methodology

Reflection theory, which follows the conflict between structure and action, can be a suitable template for this research. Theorists in this field know the structure in the minds of individuals, which is the knowledge and rules that are used in social practice. Thus, a change in the mentality of individuals can lead to changes in social relations and action, and neglect in recognizing it can leave irreparable socio-political consequences. Usually in social crises and certain historical periods, and as necessary, the mental structures of the social actors change, so that wars can cause these crises and necessitate changes in social action. The Iran-Iraq war also brought about sweeping changes in this area, with a change in the mentality of women about their socio-political roles being one of these profound changes.

Interviews with women who were directly involved in the war well illustrated the evolution of these women's mentality, and the content analysis method helped us to substantiate our claims by extracting the concepts and themes needed for research from the text of these interviews. Both quantitative and



* Corresponding Author:
Elaheh Koolae, Ph.D.
E-mail: ekoolae@ut.ac.ir



qualitative content analysis methods have been used in this research. That is, sometimes we interpret the interviews (qualitative content analysis) and sometimes we show its repetition element in the interviews to confirm it. In this case it should be said that the repeatability feature in quantitative content analysis. This is how a list of keywords is created to count them, which can help measure variables. In fact, at this stage, by coding, recognizing the underlying themes and categories is targeted. Repetition and any reference to the desired code or content that confirms this code can be a way to achieve the desired answers. In fact, the method of this research is a combination of qualitative method and interpretation and also quantitative analysis.

Conclusion and Analysis

We followed the background of this research in Persian and English sources. In English Language Sources: Keshab Giri (2021) in her article "Do All Women Fighters Experience War and Peace Uniformly?" She was closer to our research than any other source. Complex and cross-sectional (transverse) women warriors deal with war and believe that war can be a transformative. Experience for women that opens the door to new knowledge and opportunities for them. Among Persian sources, Gholamreza Jamshidiha (2007) in the article "Women's experience of war" has a different view on the role of women in war. The article "Women's Experience of War" takes a different view of the role of women in war, The similarity of his work to this research is in highlighting the different experiences of women fighters in war that are not in line with their traditional roles. She writes: Different groups of women have been present on the battlefield in different ways and have touched it closely. The various roles of nurse, rescuer, reporter, logistics manager, warrior driver, burial guard and guardian of martyrs' graves are other roles that besides the role the wife, mother and child of the warriors are and have been less discussed so far. Koolae and Abedi (2012) in their article entitled "The Impact of Genie Iraq and Iran on the Social Roles of Iranian Women have examined the effects of the war on the status of women.

In this study, six women fighters were interviewed, which were conducted in the form of semi-structured interviews. In the sense that the questions were prepared in advance, but the answers were open. These women, who were generally from traditional families, cited in their interviews topics that provided the basis for our argument. For example, in the data analysis, the two words urgency and patriarchy appeared in different ways, leading us to the conclusion that during the patriarchal war period, families and society ruled, but there was a shortage of manpower in the first months. War and urgency paved the way for the presence of women. The ability of women to perform their duties on the fronts has cast doubt on the taboo of women's presence on the fronts, leading women to reflect on their traditional roles. In post-war society, because of the privileges (though discriminatory of men of war) given to these women, conditions were created for them to attend universities and workplaces. These developments accelerated the process of reflection in these women. Women fighters expanded the scope of reflection on traditional roles in society by transferring their experiences to other women in various ways, such as by recording their memories. Changes in socio-



political demands were evident in interviews with women fighters. The repetition of the code of discrimination and the demand for gender equality in all private and social spheres, and even in the application of concepts such as hero or politically appropriate, such as the ministry, can be considered as the results of this reflection.

Keywords: Iran, Iraq, War, Women, Traditional Discourse, Political and Social Roles, Reflection and Rethinking.

تجربه زیسته زنان رزمنده در جنگ ایران و عراق و بازاندیشی در نقش‌های سنتی سیاسی و اجتماعی آنان

* الهه کولایی^۱ سیمین بهبهانی^۲

۱. استاد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/92BA910140495CDC/2%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/92BA910140495CDC/2%20.1001.1.1735790.1400.16.4.3.2)

20.1001.1.1735790.1400.16.4.3.2

چکیده

هدف این نوشتار، بررسی تجربه زیسته زنان رزمنده در جنگ و تأثیر آن بر زندگی روزمره آنان و تحول در ذهنیت و مطالبات سیاسی-اجتماعی آنان است. جنگ ایران و عراق و مشارکت زنان در آن، عامل مهمی برای بازاندیشی زنان درباره نقش سیاسی-اجتماعی‌شان در ایران پس از انقلاب اسلامی بوده است. اساس پژوهش حاضر، مصاحبه با چند تن از زنان رزمنده و روش این پژوهش، تحلیل محتوای این مصاحبه‌ها بوده است. این زنان بیشتر از خانواده‌های سنتی برخاسته‌اند و حضورشان در جبهه‌های جنگ، بسیاری از هنجارهای سنتی آن‌ها را با چالش روبه‌رو کرده است. آن‌ها از بایدها و نبایدها درباره جنسیت در دوره هشت‌ساله جنگ و در جامعه پساجنگی از تبعیض میان زنان رزمنده و مردان در نهادهای رسمی، سخن گفته‌اند. پرسش اصلی این نوشتار این است که «حضور زنان رزمنده در جنگ ایران و عراق در بازاندیشی در نقش‌های سنتی آنان چه تأثیری داشته است؟» پس از تحلیل محتوای مصاحبه‌ها، نتایج به‌دست‌آمده نشان داده است که مشارکت آنان در جنگ و موفقیتشان در انجام وظایف واگذارشده در جبهه‌های جنگ، عاملی برای بازاندیشی در نقش‌های سنتی‌شان و چالش گفت‌وگو سنتی بوده است. این شرایط آنان را برای ورود به عرصه عمومی آماده، و خواسته‌هایشان را در حوزه‌های سیاسی-اجتماعی گسترده و متفاوت کرده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۷/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۹

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران، عراق، جنگ، زنان، گفت‌وگو سنتی، نقش‌های سیاسی و اجتماعی، بازاندیشی

* نویسنده مسئول:

الهه کولایی

پست الکترونیک: ekolaee@ut.ac.ir

مقدمه

جنگ، پدیده‌ای بسیار پر قدرت است که ساختارهای همه جوامع را به شدت دستخوش تغییر و هنجارها و ارزش‌ها را جابه‌جا می‌کند. در این روند، ذهنیت کنشگران اجتماعی و نگاه آنان به مسائل و واقعیت‌های زندگی نیز دگرگون می‌شود؛ همان‌گونه که دو جنگ جهانی، ساختارهای اجتماعی، سیاسی، و اخلاقی جوامع غربی را تغییر داد. در این روند، زنان در نبود مردان، توانستند تجربه‌های جدیدی را در فضاهای عمومی به دست آورند و با توجه به این تجربه‌ها، دستاوردهای اجتماعی مهمی مانند حق رأی را نیز به دست آورند. در هشت سال جنگ ایران و عراق نیز، مشارکت زنان در جبهه و پشت جبهه و تجربه‌های زیسته آنان، که در جهانی واقعی رخ داد، اثبات کرد که ایده ناتوانی زنان در حوزه‌هایی که مردانه برآورد می‌شدند (و هنوز هم می‌شوند: مانند جنگ یا سیاست)، غیرحقیقی و زائیده گفتمان سنتی حاکم بر جامعه و نهادهای رسمی است. براین اساس، می‌توان گفت، برای زنان در ایران، به‌ویژه زنان دارای خاستگاه‌های سنتی، جنگ به عاملی برای به‌چالش کشیدن گفتمان مردسالار و نقش‌های اجتماعی-سیاسی حاصل از آن تبدیل شد. این زنان توانستند توان خود را در عرصه‌هایی که مردانه خوانده می‌شدند، به اثبات برسانند و به حوزه عمومی قدم بگذارند.^(۱)

بنابراین، فرضیه پژوهش حاضر این است که «جنگ و مشارکت زنان در آن، عاملی برای بازاندیشی زنان درباره جایگاهشان در ایران پس از انقلاب بود. در این پژوهش، تأکید ما بر زنان رزمنده^(۲) است. گفتنی است که زنان ایرانی پس از انقلاب مشروطه و حتی پیش از آن^(۳) بازاندیشی در نقش‌های سیاسی و اجتماعی خود را آغاز کرده بودند، اما به دو دلیل، مشارکت زنان در جنگ، سبب شد که بازاندیشی در طیف گسترده‌تری انجام شود و فضاهای نوینی را برای زنان ایرانی بگشاید؛ نخست اینکه، حوزه جنگ در همه فرهنگ‌های سنتی و حتی فرهنگ‌های در حال نوشتن، برای زنان تابو به‌شمار می‌آید و ورود به آن، رخنه عمیقی در ساختارهای مردسالار است؛ دوم اینکه، این بار، بازاندیشی توسط زنانی از طبقات سنتی انجام شده است که در سال‌های آغاز جنگ، به لحاظ کمی، بیشترین جمعیت جامعه زنان را تشکیل می‌دادند.

انتقال این بازاندیشی و تجربه‌های زیسته زنانی که در جنگ مشارکت فعال^(۴) داشتند به زنان دیگر، بذل شکل‌های جدیدی از واقعیت‌های اجتماعی را، که از آگاهی نوینی سرچشمه می‌گرفت، در جامعه کاشت^(۵). این آگاهی نوین که دیگر جایگاه فروستنی زنان را نمی‌پذیرفت، خواستار حقوقی برابر با مردان در عرصه عمومی است؛ خواسته‌ای که راه را برای توسعه انسانی باز خواهد

کرد. آگاهی نوین، ساختارهای واقعیت را در جامعه ما متحول کرده است و به رسمیت شناختن جایگاه برابر مورد مطالبه زنان امروز، که زاینده همین ساختارهای نوین آگاهی است، می‌تواند در رفع بسیاری از بحران‌ها و آسیب‌های سیاسی-اجتماعی تأثیرگذار باشد.

در این مقاله، نخست با استفاده از تجربه‌های زنان رزمنده نشان داده می‌شود که چگونه زنان پایه‌پای مردان جنگیدند، در کمک‌رسانی شرکت کردند، از جبهه‌ها پشتیبانی کردند، و در مجموع جنگ را به پیش بردند و در این روند موفق بودند^(۶). سپس، با استفاده از نظریه بازاندیشی و به وسیله تحلیل محتوای مصاحبه‌های انجام شده با زنان رزمنده، که بیشتر از گروه‌های سنتی جامعه برخاسته‌اند، چگونگی گرایش این زنان به این آگاهی نوین و نقد گفتمان حاکم بر دفاع مقدس بررسی می‌شود. این زنان موفق شدند در نقش‌های اجتماعی خود، بازنگری کنند و برخی از تابوها را نیز بشکنند؛ به این معنا که بازنگری و بازاندیشی در نقش‌های سنتی به زنان، قدرت و توانایی جدیدی داد تا در جامعه پساجنگ بتوانند برای اداره امور زندگی خود، تصمیم‌گیری کنند و خودشان مشکلاتشان را حل کنند. همچنین، سبب شد که خواسته‌های آن‌ها در حوزه‌های سیاسی-اجتماعی تغییر شکل داده و گسترده‌تر شود. شیوه نمونه‌گیری این پژوهش، انطباق این زنان با تعریف رسمی از واژه رزمنده بوده است؛ به بیان روشن‌تر، این زنان از نگاه قوانین جاری، دارای شرایط رزمندگی هستند و به‌طور رسمی، رزمنده به‌شمار می‌آیند. در مورد تعداد مصاحبه‌شوندگان، مشکلات بسیاری وجود داشت. با ۳۰ زن رزمنده تماس گرفتیم که به دلایل گوناگونی، از جمله بی‌اعتمادی به هرگونه مصاحبه^(۷)، تنها شش تن از آن‌ها حاضر به مصاحبه شدند.

رفتار سیاست‌گذاران با این زنان، موضوع دیگری است که بررسی خواهیم کرد. این رفتار، مبهم و گاهی همراه با انکار یا سکوت است. از یک سو، آنان را تکریم می‌کنند و از سوی دیگر، ورود آنان را به عرصه مدیریت خانواده و عرصه عمومی سد می‌کنند؛ هم آنان را به عنوان رزمنده در دفاتر رسمی خود ثبت می‌کنند و هم در مورد آنان بی‌اعتنایی و تبعض روا می‌دارند؛ زیرا می‌دانند که این گروه از زنان، با الگوی حاکم در مورد زن مطلوب، فاصله زیادی دارند؛ برای نمونه، در بیشتر نقاشی‌های دیواری شهرها، عکس‌ها، و برنامه‌های رسمی، مشارکت زنان در جنگ را به پشتیبانی در پشت جبهه‌ها و در برخی مکان‌های امن، محدود کرده‌اند. پشتیبانی نزد آنان، به معنای پختن مربا، دوختن و شستن لباس‌های رزمندگان مرد، و روانه کردن آنان به جبهه‌های جنگ است؛ درحالی‌که برای زنان رزمنده، مشارکت معنی‌های دیگری نیز داشته و دارد. آنان بر این نظرند که در همه

عرصه‌های جنگ، نقشی برابر با مردان داشته‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که با اینکه در ماه‌های نخست جنگ، جنسیت، معنای خود را در جبهه‌ها از دست داده بود، اما بسیار زود، دوباره تقویت شد و سیاست‌گذاری‌ها را تحت تأثیر قرار داد. در جامعه پسا جنگی، این تبعیض‌ها در رفتار نهادهای رسمی به گونه‌ای عمیق و گسترده دیده می‌شود.

۱. گفتمان^(۸) مردسالاری و جنگ

پیش از ورود به بحث، لازم است که معنای سنت را روشن کنیم. به نظر مانه‌ایم، هر جامعه‌ای دانش و آگاهی اجتماعی خود را بر پایه تجربه‌هایش سامان می‌دهد. این آگاهی اجتماعی، تصور فرد از خود، زمان، و مکان، ارتباط‌ها و تعامل افراد را شکل می‌دهد. هر نوع آگاهی قدیم (سنت) در بستر و شرایط ویژه تاریخی اجتماعی ویژه‌ای شکل گرفته و سخت و منجمد می‌شود. طرفداران این آگاهی، با توجیه و بازتولید آن، وجهی هنجاری و مطلق به آن می‌بخشند و آن را به امری بدیهی و طبیعی تبدیل می‌کنند؛ به بیان روشن‌تر، آن را به هستی جامعه و افراد تبدیل می‌کنند (مانه‌ایم، ۱۳۸۰: ۵۸ و ۵۹). از این رو، تغییر آن بسیار دشوار است. گفتمان مردسالاری نیز گفتمانی سنتی است که در بستری اجتماعی شکل گرفته است. این گفتمان که زنان را فرودست می‌داند و برتری جنس مردان بر زنان را باور دارد، تابعی از ساختارهای اجتماعی است که کم‌وبیش در همه جوامع بشری وجود داشته است. مردسالاری، یک نظام جهانی است. البته در فرهنگ‌های مختلف، میزان قدرت و سلطه مردان بر زنان متفاوت است. این گفتمان، زنان را به وسیله نهادهای اجتماعی-سیاسی-اقتصادی زیر سلطه مردان قرار داده و میان آنان، نابرابری اجتماعی ایجاد می‌کند. در واقع، نهادهای جوامع مردسالار، فرهنگ، آداب و رسوم و شعائر این نابرابری‌ها را توجیه می‌کنند. می‌توان گفت که فرهنگ، جنسیت و نقش‌های جنسیتی را می‌سازد و آداب و رسوم و شعائر، آن را تأیید و بازتولید می‌کنند. نهادها نیز آن‌ها را در حوزه‌های گوناگون زندگی روزمره به کار می‌گیرند. این گفتمان، مرد را قدرت اصلی خانواده و مسئول همه تصمیم‌گیری‌های مهم و حیاتی می‌داند و زن در همه‌جا، حتی در محیط خانواده، استقلالی ندارد و زیر سیطره مردان است.

گفتمان مردسالار برای تثبیت فرودستی زنان، توجیه‌ها و استدلال‌های فراوانی دارد؛ برای نمونه، از جنبه‌های زیست‌شناختی، بر تفاوت‌های فیزیکی زنان و مردان تأکید می‌کند و مدعی است

1. Masculinism

که همین تفاوت‌های فیزیکی، دلیل تفاوت در نقش‌ها و رفتارهای اجتماعی دو جنس است. این تأکید بر تفاوت‌ها با وجود اینکه در جوامع گوناگون شکل و شدت متفاوتی دارند، اما در همه فرهنگ‌های مردسالار، تأیید شده‌اند و نقش‌های اجتماعی و همچنین، بایدها و نبایدها بر پایه آن‌ها تعریف می‌شود؛ برای نمونه، تقریباً در همه فرهنگ‌ها، تنها مردان در شکار و جنگ شرکت می‌کنند^(۹) (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۲۱). طبیعی جلوه دادن الگوها و نقش‌ها، به‌ویژه هنگامی که به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود، آغاز شکل‌گیری ساختارها، نهادها، و ایدئولوژی در یک جامعه است. در روند جامعه‌پذیری، فرد الگوهای ساختاری را درونی می‌کند. او می‌پذیرد که این الگوها طبیعی و ذاتی هستند. برای کودکان، به‌ویژه در مرحله آغازین اجتماعی‌شدن، این ساخت‌ها به‌عنوان «واقعیتی داده‌شده» جلوه می‌کند (لوکمان و برگر: ۱۳۷۵، ۸۹)؛ به‌همین دلیل می‌توان گفت که وضعیت فیزیکی برتر مردان نسبت به زنان، نخستین دست‌مایه تحمیل گفتمان مردسالار بوده است. درواقع، برتری مردان، طبیعی نمایانده شده و به تدریج، ایدئولوژیک می‌شود. در جوامع مردسالار، ارزش‌های مردسالار، ارزش‌های طبیعی، مشروع، و انکارناپذیر است و هرگونه مقاومت در برابر آن، به معنای سرپیچی از هنجارها و عرف اجتماعی قلمداد می‌شود (یزدخواستی، ۱۳۸۷: ۵۷).

براساس جنسیت است که تعیین می‌شود، نقش زنان و وظیفه آنان در داخل ساخت‌ها و نهاد‌های اجتماعی چیست؟ نقش و وظیفه مردان کدام است؟ ساخت‌ها، نقش‌های افراد، یعنی وظایفی را که هرکس باید به‌عهده بگیرد، تعیین کرده و الگوهای رفتار اجتماعی را مشخص و آن‌ها را بازتولید می‌کنند و تلاش برای تغییر آن با مقاومتی بسیار سخت روبه‌رو می‌شود. حتی ممکن است، نسل‌ها طول بکشد تا یک ساخت جدید بتواند جای ساخت پیشین را بگیرد. معمولاً ساختارهای جامعه مردسالار، الگوهای رفتاری برای زنان را به‌گونه‌ای بازتولید می‌کنند که امکان حرکت‌های اجتماعی و کنش در سطح عمومی فراهم نیست. تقسیم کار در این جوامع، کلیشه‌ای و به‌گونه‌ای است که مشاغل خانگی، مناسب زنان و مشاغل بیرون از خانه مناسب مردان دیده می‌شود و کنش و حضور اجتماعی زنان، تنها باید در نقش مادر، همسر، و خواهر مردان باشد و نه بیش از آن (کولایی، ۱۳۸۲: ۲۳۸-۲۱۷). در گفتمان مردسالار، تنها مرد به‌عنوان نان‌آور خانواده شناخته می‌شود؛ قواعد حجب و حیا که شرف و منزلت خانواده را بر آبروی زن استوار کرده است، محدودیت‌هایی را برای روابط مردان و زنان ایجاد می‌کند. این موازنه نابرابر قدرت، در حوزه خصوصی نیز در قانون‌های خانواده بازتاب می‌یابد (کولایی و حافظیان، ۱۳۸۵: ۱۱۲). از این نگاه، الگوی زن مطلوب، زنی است که وظایف سنتی خود را

در حوزه خصوصی به خوبی انجام دهد؛ یعنی انجام امور داخلی، مانند زایش و پرورش فرزندان و جلب رضایت پدر، همسر، یا برادر و البته با مدیریت مرد در خانه. همان گونه که گفته شد، در دیدگاه مردسالار، جنگ، کنشی مردانه است و زنان در آن سهمی ندارند. بهتر است بگوییم که جنگ، مردانه ترین حوزه در این گفتمان است. میدانی است که مردان، خود را در برابر مردان دیگر و در برابر زنان و به طور کلی در جهان هستی، مردتر نشان می دهند. مردان می توانند سال ها از مردانگی خود در جبهه های جنگ سخن بگویند و از آن به عنوان سرمایه ای فرهنگی بهره ببرند. زنان، به عنوان فرودستان، در حاشیه این میدان می مانند و هرگز پایشان به این میدان ها نمی رسد. اگر هم زنانی را در میدان های جنگی ببینیم، نه به عنوان کنشگر، بلکه قربانیانی منفعل خواهند بود. نگاه مردانه، سهم زنان در جنگ را هماهنگ با نقش های سنتی آنان می داند؛ یعنی همان زایش و پرورش سربازان و نیروهایی که به جنگ می روند، یا در نبود آنان، پاسداری از حریم خصوصی خانه و نگهداری از فرزندان. در بهترین شکل، سهم زنان در پشت جبهه، فراهم کردن کالاهای مورد نیاز در جبهه ها مانند لباس، خوراک، و کالاهای دیگر است؛ وظیفه ای که با نقش سنتی آنان همساز است.

۲. بازاندیشی^(۱۰)

«تغییر»، ویژگی آشکار واقعیت اجتماعی است و هر نظریه علمی اجتماعی، دیر یا زود به آن گرایش می یابد. در همین حال، توجه به این نکته ضروری است که روش های شناسایی تغییرهای اجتماعی در تاریخ اندیشه بسیار متفاوت بوده است. سرانجام اینکه تغییر در ساختارها و شیوه نگرش جامعه نسبت به یک مسئله، نمی تواند تک عاملی باشد. اما این گستردگی در پژوهش باید تنها با یک یا چند عامل محدود تحلیل شود؛ از این رو، تغییرهای ایجاد شده در وضعیت زنان در جامعه ایران پس از جنگ را که مسئله ای چندبعدی است، با تکیه بر مفهوم بازاندیشی می آید که یکی از عوامل مهم تغییر است. جنگ، عامل مهمی برای تغییر نگرش زنان درباره خودشان بوده و زنان، به ویژه زنانی که بیشتر از دیگران درگیر جنگ بوده اند، به سوی تغییر و بازاندیشی در نگرش درباره خودشان و ساختارهای موجود واداشته است. این نگرش جدید در عصر ارتباطات^(۱۱)، به سرعت به زنان دیگر انتقال می یابد و چالش در نگاه مردسالارانه جامعه را شدت می بخشد.

بازاندیشی، جدالی میان کنش و ساختار است. ساختار، به یک معنا، در ذهن افراد وجود دارد؛ آن هم به منزله دانش عملی درباره اینکه چه قواعد و چه منابعی برای عمل اجتماعی در

موقعیت‌های گوناگون ضروری است. اگرچه فرد در جهان و درون ساختارها به‌سر می‌برد، ولی به‌وسیله این ساختارها تعین پیدا نمی‌کند (معینی، ۱۳۸۵: ۶۳). زندگی اجتماعی، توسط کنشگران اجتماعی شکل گرفته که درباره زندگی روزمره و عملکردهای خود فکر و صحبت می‌کنند و این تأمل و گفتار سازنده می‌شود؛ یعنی آن‌ها جهان اجتماعی خود را (براساس همان تأمل و گفتار) می‌سازند. نو شدن زندگی اجتماعی، افراد را قادر می‌کند تا درباره وجود و تغییر خود تأمل کنند و زندگی موردنظر خویش را بسازند. این مفهوم از جنبه نظری، یک روند گفت‌وگوی درونی است که در طول زمان تغییر می‌کند و همچنین، در میان افراد، متفاوت است. مارگارت آرچر می‌گوید، بازاندیشی، «تمرین منظم توانایی ذهنی است که توسط همه افراد عادی انجام می‌شود تا خود را در رابطه با موقعیت‌های اجتماعی در نظر بگیرند (گلوب^۱، ۲۰۱۹) و رفتارشان را براساس آن تنظیم کنند و هم‌زمان، ذهنیت آنان نیز تغییر می‌کند.

به بیان روشن‌تر، ساختارها طبیعی و ذاتی نیستند و در ذهن افراد یک جامعه وجود دارند و برای تغییر آن‌ها لازم است که ذهنیت افراد تغییر کند. تغییر ذهنیت هم به‌آسانی رخ نمی‌دهد. این تغییر، تنها در فرصت‌های تاریخی و در بحران‌هایی که جامعه با آن‌ها روبه‌رو می‌شود، شکل می‌گیرد. گاهی در شرایط بحرانی، ساختارهای جامعه برای کنش اجتماعی و برآوردن نیازهای جدید، به‌اندازه کافی ظرفیت ندارند؛ بنابراین، کنش بازیگران که از روی نیاز انجام می‌شود، ساختارها را پشت سر می‌گذارد و جدالی میان ساختار و کنش‌های جدید موردنیاز جامعه رخ می‌دهد. کنش‌های جدید، به‌معنای شکستن قالب‌های ذهنی پیشین است که تا این زمان، طبیعی و تغییرناپذیر به‌نظر می‌رسیدند. کنشگرانی که تاکنون در نقش‌های سنتی دست به عمل اجتماعی می‌زدند، به تفکر واداشته می‌شوند و این، آغاز بازاندیشی فرد درباره جایگاهش در جامعه است. این کنشگر دیگر به نقش‌های پیشین خود بسنده نخواهد کرد؛ زیرا درباره کارآمدی آن‌ها تردید پیدا می‌کنند.

گیدنز بر این نظر است که همه انسان‌ها با زمینه‌های کنش خود به‌عنوان عنصر جدانشدنی عملکردشان، پیوسته در تماس هستند که می‌توان آن‌را «نظارت بازاندیشانه کنش» نامید (گیدنز، ۱۳۸۷: ۴۵). درواقع، بازاندیشی، بازتاب اعمال فرد است که به خود او باز می‌گردد و از خرد انتقادی سرچشمه می‌گیرد. به‌همین سبب در محیط پیرامون، تغییر ایجاد کرده، معادلات و ساختارها را برای اقدام‌های بعدی جابه‌جا می‌کند. به‌نظر گیدنز، بازاندیشی، روندی آگاهانه نیست و تنها زمانی رخ

1. Golob

می‌دهد که موقعیت ایجاب می‌کند و نیاز به آن برای غلبه بر بحران احساس می‌شود؛ اما افرادی مانند جهانگیر معینی بر این نظرند که فرد در طول زندگی خود همواره درباره کنش‌هایش به بازاندیشی می‌پردازد تا روند زندگی خود را هرچه بیشتر پیش ببرد. فرد بازاندیش، همواره درباره یافته‌های خود تردید می‌کند و به نوعی قطعی نبودن شناخت اعتقاد دارد. ذهن با مراجعه پیوسته به واقعیت و بازسازی پیوسته ارتباط خود با جهان، همواره به درک جدیدی دست می‌یابد و به‌عنوان فاعل شناسا، پیوسته ارتباط خود را با موضوع شناسایی تغییر می‌دهد و در موقعیت جدید قرار می‌گیرد (معینی، ۱۳۸۵: ۶۲). از دیدگاه بازاندیشی، هیچ ساختاری ثابت و همیشگی نیست. همه‌چیز بر ساخته است و فرد، به‌عنوان فاعل اجتماعی، پیوسته در حال بر ساختن خود و موقعیت خویش است. بسیاری بازاندیشی را رویکردی انتقادی درباره خود می‌دانند. همان‌گونه که در اینجا قابل درک است، یک فرایند خودتعریف است که به مسیرهای احتمالی زندگی و فرصت‌های جدید برای شکل دادن به زندگی بستگی دارد (دی کروز^۱، ۲۰۱۹: ۷۴). در موقعیت بازاندیشی، نگاهی از بالا به کنش فردی شکل می‌گیرد، رفتار و موقعیت با دیدی متفاوت دیده می‌شود، موقعیت و جایگاهی برتر برای کنش و موقعیت در نظر گرفته می‌شود و از آن‌پس، فرد، دیگر همان کنشگر پیشین نیست.

در جریان تلاش‌های زنان برای رسیدن به حقوق انسانی‌شان، دو جنگ جهانی به دلیل گستردگی و عمق تأثیرگذاری آن‌ها، اهمیت زیادی داشته‌اند. با گسیل مردان به جبهه‌های جنگ، ناگزیر، مشاغل آنان در اختیار زنان قرار گرفت. زنان با نشان دادن توانایی خود در انجام کارها، توانستند راه‌های ورود به عرصه عمومی را هموار کنند. این دو جنگ، مبارزه زنان برای رسیدن به موقعیت برابر با مردان را سرعت بسیاری بخشید. آنان توانستند توانایی خود را محک بزنند و روند بازاندیشی در نقش‌های اجتماعی زنان را در میان اقشار مختلف سرعت بخشند.

گیدنز این نظر را نیز مطرح کرده است که حرکت به‌سوی فرهنگ پسااستی، افراد را به درک هویت شخصی خود، به‌عنوان یک طرح بازاندیشی پیش می‌برد و در آن، فرد به‌جای اینکه خود را وارث یک هویت قطعی و غیرفعال بداند، خود را فعالانه شکل می‌دهد و در خود تأمل و بر آن نظارت می‌کند. او در طول زندگی‌اش روایت‌های زیستی خود را می‌سازد. فرد با هویت خود به‌عنوان یک طرح رفتار می‌کند که به‌گونه‌ای فعال ساخته می‌شود و خودش مسئول آن است (outledgesoc.com, 2016). همان‌گونه که اشاره شد، بازاندیشی در ذات خود، انتقادی است؛ بنابراین، هنگامی که موضوع

1. D'Cruz

بازاندیشی زنان ایران درباره نقش‌های اجتماعی‌شان در جریان جنگ و پس از جنگ مطرح می‌شود، درواقع، گفتمان پدرسالاری که گفتمانی محافظه‌کارانه است، در معرض نقد قرار می‌گیرد. می‌توان گفت که بازاندیشی می‌تواند به‌عنوان یک روش انتقادی به‌کار برده شود.

در برابر این روند، مک گریت و دانلپ^۱ از یک جنبش ضدبازاندیشی سخن می‌گویند و ضد آن را در محافظه‌کاری امریکایی جست‌وجو می‌کنند. این محافظه‌کاری از هرگونه بازاندیشی در مدرنیته (یا هرگونه بازاندیشی در امور و پدیده‌های اجتماعی) جلوگیری می‌کند. همچنین، گیدنز و باومن نیز هشدار می‌دهند که بحران‌ها (بحران‌های اجتماعی)، به‌خوبی می‌توانند به دیدگاه‌های مختلف تنگ‌نظرانه و ایدئولوژی‌های بنیادگرا از جمله ملی‌گرایی، بیگانه‌هراسی، و تروریسم منجر شوند (باسترام^۲، ۲۰۱۷: ۷). به‌این‌ترتیب، محافظه‌کاری می‌تواند در مقابل بازاندیشی تعریف شود. محافظه‌کاران تلاش می‌کنند تا از بازاندیشی و انتقاد از وضع موجود جلوگیری کنند. بازگشت روندهای بازاندیشانه به دیدگاه‌های بنیادگرایانه نیز امکان‌پذیر است؛ ازاین‌رو، باید هشدار داد که خطر محافظه‌کاری همیشه در کمین دستاوردهای زنان در عرصه عمومی است.

بازاندیشی، به‌عنوان روش پژوهش، در حوزه‌هایی مانند روانشناسی و امور تربیتی به‌کار برده شده است؛ یعنی هنوز از این روش در پژوهش حوزه‌های دیگر استفاده نشده است؛ به‌همین دلیل، با وجود استفاده از بازاندیشی به‌عنوان چارچوب نظری، روش این پژوهش، روش تحلیل محتوا^۳ خواهد بود.

۳. روش پژوهش

در سال‌های اخیر، روش تحلیل محتوا به‌سبب انعطاف‌پذیری زیاد آن، موردتوجه پژوهشگران قرار گرفته است. همین ویژگی، آن را برای استفاده در شرایط متغیر و متفاوت مناسب کرده است. در روش تحلیل محتوا، پژوهشگر، پیام‌هایی را که افراد تولید کرده‌اند، تجزیه و تحلیل می‌کند؛ به‌بیان‌روشن‌تر، تحلیل محتوا، مفاهیم و مضمون‌های موردنیاز پژوهش را از متن مورد مطالعه بیرون می‌کشد. می‌توان گفت، تحلیل محتوا، کاری است که همواره در مورد محتوای مطالب روزنامه‌ها،

1. McKnight and Dunlap

2. Boströmm

3. Content Analysis

برنامه‌های رادیو و تلویزیون، سخنرانی‌ها و... انجام می‌شود، اما غیرعلمی و نامنظم است. مک نامارا به نقل از کیمبرلی نئوندروف می‌گوید: برنارد برلسون بر این نظر است که تحلیل محتوا باید از چهار ویژگی برخوردار باشد: عینی، منتظم، آشکار و کمی بودن. تحلیل محتوای کمی، بیشتر بر کمی کردن متن موردبررسی استوار است. در این روش، تجزیه و تحلیل داده‌ها، برپایه آمار، ارقام، فراوانی، و درصدها انجام می‌شود (بدیعی، ۱۳۷۶: ۴۲). کیمبرلی نئوندروف می‌گوید: تحلیل محتوا باید دربردارنده «توجه به عینیت بین‌الذهانی، طراحی پیشین، قابلیت اطمینان، اعتبار، قابلیت تعمیم، تکرارپذیری و آزمون فرضیه» باشد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که تحلیل محتوا در این حالت، به گونه‌ای کمی انجام می‌شود و درواقع، تبدیل ایده‌ها به آمار و امور عینی است. اما طرفداران رویکرد تحلیل محتوای کیفی بر این نظرند کاهش حجم زیادی از متن به داده‌های کمی، تصویر کاملی از آن را ارائه نمی‌دهد؛ زیرا نمی‌تواند زمینه‌ای را که متن در آن قرار دارد، به تصویر بکشد؛ برای نمونه، برخی کلمه‌ها می‌توانند در زبان روزمره کاربرد داشته باشند یا بخشی از نام تجاری و... باشند؛ از همین رو، شناخت زمینه به کارگیری کلمه، الزامی است. آنان تحلیل محتوای کیفی را پیشنهاد می‌کنند (مک نامارا^۱، ۲۰۱۸: ۴). به نظر این تحلیلگران، بدون شناخت زمینه محتوا، یعنی جامعه‌ای که متن در آن شکل گرفته است، نمی‌توان دست به تحلیل محتوای متن زد. تحلیل محتوای کمی، بیشتر توصیفی است و نمی‌تواند پاسخ پرسش‌های چرایی را بدهد، درحالی‌که تحلیل محتوای کیفی می‌تواند در پاسخ به پرسش‌های «چرایی» و تجزیه و تحلیل ادراک‌ها مفید باشد (گیون^۲، ۲۰۱۸: ۱۲۰). افزون‌براین، کیفی‌گرایان بر این نظرند که تحلیل کمی نمی‌تواند ذهنیت انسان‌ها را بیان کند؛ به بیان روشن‌تر، روش کمی تنها در پی هدف‌های عینی است، درحالی‌که روش کیفی در پی هدف‌های ذهنی است. در تحلیل محتوای کمی به لایه‌های بیرونی پیام یا متن توجه می‌شود و روش کیفی تلاش می‌کند افزون‌بر توجه به لایه‌های درونی‌تر واقعیت‌های اجتماعی، به معناکاوی، درک و تفسیر موضوع پژوهش پردازد (قاعدی، ۱۳۹۵: ۶۶). در پژوهش حاضر، از هر دو روش کیفی و کمی استفاده شده است؛ یعنی گاه به تفسیر مصاحبه‌ها می‌پردازیم و گاهی برای تأیید یک عنصر در مصاحبه‌ای، تکرار آن را در مصاحبه‌های دیگر نشان می‌دهیم (تکرارپذیری). در ضمن، به زمینه شکل‌گیری متن نیز توجه داشته‌ایم. درواقع، روش این پژوهش، ترکیبی از روش‌های کیفی و تفسیر و نیز تحلیل کمی است.

1. Macnamara

2. Given

۴. پیشینه پژوهش

درباره بازاندیشی زنان در نقش‌های جنسیتی و اجتماعی‌شان، پژوهش‌های سودمندی انجام شده است، اما در بسیاری از این آثار، به بسط نظریه بازاندیشی توجه زیادی نشده و گاهی نیز این بازاندیشی در قالب مفاهیمی مانند تغییرهای هویتی زنان بیان شده است. همچنین، زنان رزمنده، هیچ‌گاه مورد توجه پژوهشگران حوزه جنگ نبوده‌اند؛ از این رو، ناچار شدیم، افزون‌بر مقاله‌هایی که مفهوم بازاندیشی را در عنوان خود به کار برده‌اند، به سراغ مقاله‌ها و کتاب‌هایی با عنوان‌هایی مانند «تغییرهای نقشی و هویتی زنان» و همچنین، «زنان و جنگ» برویم که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

کشاب گیری^۱ (۲۰۲۱) در پژوهشی با عنوان «آیا همه زنان مبارز، جنگ و صلح را به گونه‌ای یکنواخت تجربه می‌کنند؟»، تجربه پیچیده و متقاطع (عرضی^۲) زنان رزمنده از جنگ را بررسی کرده و بر این نظر است که جنگ می‌تواند تجربه‌ای دگرگون‌کننده برای زنان باشد و درهای دانش و فرصت‌های جدیدی را برای آنان بگشاید. او بر این نظر است که شورش ده‌ساله مائوئیسم در نپال (۲۰۰۶-۱۹۹۶)، بنیان جدیدی را در روابط جنسیتی به وجود آورده است. کشاب گیری، تجربه‌های پنج زن مبارز را در دوره‌های زمانی (پیش، در هنگام، و پس از شورش مائوئیستی در نپال) دنبال می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه هویت‌های پرشمار و موقعیت‌های ذهنی آن‌ها متحول، متقاطع^(۱۲)، و پیچیده شده است.

استفان نوراندز^۳ (۲۰۱۱) در مقاله‌ای با عنوان «بازاندیشی در عمل؛ چالش‌ها و ظرفیت‌های سازمان‌دهی فراملی^۴» (۲۰۱۱) سازمان غیردولتی «کت‌ک^۵» را به عنوان یک سازمان مرتبط با گروه‌های اجتماعی زنان در جوامع پس از جنگ معرفی کرده است. این سازمان می‌کوشد فضاهایی را برای اقدام‌های سیاسی دوباره زنانی که پیش، در هنگام، و پس از درگیری‌ها (مانند جنگ یا درگیری‌های داخلی در یک کشور) به حاشیه رانده شده‌اند، بازسازی کند. کار نوراندز بیشتر جنبه توصیفی دارد.

1. Keshab Giri
2. Intersectionality
3. Stephanie Norander
4. Reflexivity in Practice: Challenges and Potentials of Transnational Organizing
5. Kvinna till Kvinna

غلامرضا جمشیدی‌ها (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «تجربه زنانه از جنگ»، نگاه متفاوتی به نقش زنان در جنگ دارد. او می‌نویسد: گروه‌های مختلفی از زنان به راه‌های گوناگون در صحنه جنگ حاضر شده و آن را از نزدیک لمس کرده‌اند. نقش‌های مختلف پرستار، امدادگر، خبرنگار، مسئول تدارکات، راننده رزمندگان، مسئول کفن و دفن، و پاسدار قبرهای شهیدان، از نقش‌های دیگری است که در کنار نقش همسری و مادری و فرزند رزمندگان قرار دارد و تاکنون کمتر به آن توجه شده است. جمشیدی‌ها، تجربه این نقش‌ها در جنگ را تجربه زنانه می‌نامد و آن را در یک تقسیم‌بندی واحد با مردان قرار نمی‌دهد.

لیزا بوندی^۱ (۲۰۰۹) در مقاله‌ای با عنوان «آموزش بازاندیشی: واگرد یا بازنویسی عادت‌های جنسیتی؟»^۲ نشان می‌دهد که چگونه می‌توان دانش‌آموزان را با روش‌های بازاندیشی در بحث‌های جنسیتی و آشنایی با رویکردهای فمینیستی آشنا کرد. این مقاله نشان می‌دهد که بازاندیشی می‌تواند یک مهارت پژوهشی و تربیتی نیز به‌شمار آید. نویسنده همچنین این موضوع را بررسی کرده است که چگونه بحث‌های انتقادی و تأمل درباره جنسیت، مفروض‌های هنجاری را لغو و مفروض‌های جدیدی را ثبت می‌کند.

پاتریشیا یانسی مارتین^۳ (۲۰۰۶) در پژوهشی با عنوان «تمرین جنسیت در محل کار: اندیشه‌های بیشتر در مورد بازاندیشی»^۴ تلاش کرده است جنبه‌هایی از نقش‌های جنسیتی در محیط کار را مشخص کند که به آسانی تن به بازاندیشی نمی‌دهند. او نوشته خود را با فراخوانی برای یافتن راه‌های نوآورانه به‌منظور «از بین بردن جنسیت در عمل» دنبال می‌کند و مقاله خود را با تأکید بر نقش بازاندیشی در نقش‌های جنسیتی در محل کار به پایان می‌رساند.

لاکشمین ویمالاسنا^۵ (۲۰۱۷) در مقاله‌ای با عنوان «بازاندیشی و کارگزاری (عاملیت) زنان: کاوش مورفورتیک؛ انتقادی واقع‌گرایانه به تجربه زندگی زنان سریلانکایی»، موضوع بازاندیشی زنان در سریلانکا را بررسی کرده است. او جنبه‌های نهفته کارگزاری زنان در زمینه اجتماعی پسااستعماری جهان سوم را آشکار می‌کند؛ جایی که یک نظام اجتماعی مردسالار

1. Liz Bondi

2. Teaching Reflexivity: Undoing or Reinscribing Habits of Gender?

3. Patricia Yancey Martin

4. Practising Gender at Work: Further Thoughts on Reflexivity

5. Wimalasena, Lakshman

پایدار با مدرنیته تلاقی می‌کند و زنان را در شرایط پیچیده اجتماعی و شغلی قرار می‌دهد. این مقاله با نشان دادن اینکه چگونه رویکرد مورفوتیک می‌تواند مشکل نظریه‌پردازی در دانش‌پژوهی فمینیستی را حل کند، به حوزه مطالعات زنان کمک می‌کند.

رحمانی و طیبی‌نیا (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «فرایند تحول هویت اجتماعی در تجربه گفتمان نهاد دانشگاه» می‌نویسند، فضای دانشگاه با تأثیرگذاری بر ساختار فکری، هویتی، و شخصیتی زنان، نقش سازنده‌ای در آگاهی‌بخشی و ساخت صورت‌بندی جدید و هویت زنانه داشته است. این تحول به ایجاد هویت بازاندیشانه منجر شده است؛ هویتی که همواره بازنگری انتقادی دارد.

افراسیابی و مرادی‌فرد (۱۳۹۴) در مقاله خود با عنوان «مطالعه زمینه‌ها و شرایط بازاندیشی زنان در ارزش‌های خانواده»، نوشته‌اند که زنان به‌عنوان کنشگران اجتماعی در یک فرایند فعال و از راه تعامل‌های معنادار و براساس نیازها و شرایط خود برای درک و تغییر ارزش‌ها اقدام می‌کنند. آن‌ها این درک و بازاندیشی را در زنان یاسوج بررسی کرده‌اند.

سهراب‌زاده و همکاران (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «بازاندیشی نقش‌های جنسیتی زنانه» بر این نظر بوده‌اند که در چند دهه اخیر، زنان با به‌چالش کشیدن نقش‌های سنتی و بازتعریف نقش‌های جنسیتی جدید، در پی یافتن هویتی فراتر از نقش‌های مربوط به خانه و خانواده هستند. آنان، هویت‌های جافتاده و سنتی خود را بازبینی کرده‌اند و برای دستیابی به راه‌های برابری‌جویانه‌تر تلاش می‌کنند و می‌خواهند هویتی بیش از زندگی خانگی و خانوادگی داشته باشند.

کولایی و عابدی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر جنگ عراق و ایران بر نقش‌های اجتماعی زنان ایرانی» آثار جنگ را بر موقعیت زنان بررسی کرده‌اند. آنان بر این نظرند که جنگ، پیامدهای مثبت و منفی بسیاری داشت که یکی از آن‌ها، فعال شدن زنان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی بوده است. آن‌ها دگرگونی در نقش‌های زنان در جنگ هشت‌ساله، از مشارکت مستقیم و غیرمستقیم در جنگ یا حضور آنان در عرصه عمومی پس از جنگ را نیز بررسی کرده‌اند.

تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های مورداشاره این است که جنگ به‌عنوان عامل بازاندیشی زنان، مقوله جدیدی است که در میان مقاله‌ها و کتاب‌های فارسی و انگلیسی کمتر می‌توان از آن اثری یافت. تنها مقاله‌ای که این مسئله را بررسی کرده است، مقاله کشاب‌گیری است که از تجربه‌های زنان در جنگ به‌عنوان عاملی برای بازاندیشی در نقش‌های سنتی آنان

سخن گفته است. این مقاله شاید نزدیک‌ترین مقاله، به لحاظ هدف و محتوا، به این نوشتار باشد. جمشیدی‌ها نیز تجربه زنانه از جنگ را بررسی کرده و بر این نظر است که این تجربه با تجربه مردان از جنگ متفاوت است؛ اما تفاوت این پژوهش با پژوهش جمشیدی‌ها این است که او تنها به این تجربه متفاوت اشاره کرده و مشخص نکرده است که این تجربه‌ها چه تأثیرهای بازاندیشانه‌ای بر باورهای آنان از نقش‌های اجتماعی‌شان داشته است. کولایی و عابدی نیز به دگرگونی نقش‌های زنان در جامعه پساجنگی توجه داشته‌اند، اما آنان نیز تجربه این زنان را بررسی نکرده‌اند. پژوهشگران دیگر، به جنگ به عنوان عامل بازاندیشی توجهی نداشته‌اند و مسائل دیگری را در تغییرهای نقشی زنان در جامعه دخیل دانسته‌اند. تازگی این پژوهش، به دلیل توجه به اهمیت عامل جنگ به عنوان عنصر اصلی در بازاندیشی زنان، به‌ویژه زنان رزمنده، در نقش‌های اجتماعی‌شان است که در منابع بررسی شده دیده نمی‌شود.

۵. جنگ، عاملی مهم در بازاندیشی زنان

جورج سورس^۱ بر این نظر است که یک حلقه بازخورد دوسویه میان تفکر و واقعیت وجود دارد. واقعیت و تفکر پیوسته با هم در ارتباط هستند و این دو مفهوم باید همواره به عنوان اصل قطعیت نداشتن در نظر گرفته شوند (سورس، ۲۰۱۴)؛ به این معنا که واقعیت‌ها، تفکر و ذهنیت ما را می‌سازند و آن‌ها را تغییر می‌دهند. در مقابل، این اندیشه و تفکر ماست که جهان ما و واقعیت را می‌سازد؛ از این رو، واقعیت جنگ و حضور زنان در جبهه‌های جنگ، عاملی برای تفکر و بازاندیشی زنان است. تأثیر جنگ بر بازاندیشی زنان، ویژه ایران نبوده و کل زنان را دربر می‌گیرد؛ برای نمونه، واقعیت جنگ و نقش زنان در جنگ‌های جهانی سبب شد که آنان در جامعه پس از جنگ، خواسته‌های خود را در عرصه عمومی با قدرت بیشتری دنبال کنند و در واقع، ذهنیت جدید آنان، واقعیت‌های جدیدی را خلق کرد.

تا سال ۱۹۱۴ جنگ، پدیده‌ای بسیار مردانه بود. حتی تصور اینکه زنان در کنار مردان بجنگند هم دور از ذهن بود؛ اما با پایان جنگ جهانی اول روشن شد که بیش از ۲۰۰ هزار زن به طور رسمی برای کشورهاشان خدمت کرده‌اند. در آن زمان، با اینکه بیشتر زنان از جبهه و خط آتش دور نگه داشته می‌شدند، اما تعداد قابل توجهی از زنان موفق شدند خطوط تقسیم جنسیتی را از میان بردارند. این زنان در ماه‌های نخست درگیری، واحدهای داوطلبانه‌ای را

1. Soros

تشکیل دادند و لباس نظامی پوشیدند و خدمات پشتیبانی بسیار گرانبهایی را از رانندگی آمبولانس تا ایجاد آشپزخانه‌ها و پایگاه کمک‌های اولیه در سنگرها برای ارتش ارائه دادند (شیپتون^۱، ۲۰۲۱). مشارکت زنان در جنگ سبب شد که پس از صلح ورسای و پایان جنگ، دادن حق رأی به زنان با مخالفت کمتری نسبت به دوره پیش از جنگ روبه‌رو شود (وحیدی‌راد، ۱۳۹۷: ۱۵۷). در جنگ جهانی دوم نیز به سبب کمبود شدید نیروی کار در دوران جنگ، به زنان در صنایع دفاعی و حتی نیروهای مسلح نیاز بود. هنگامی که زنان، ورود به نیروی کار مردانه و صنایع مهمات را آغاز کردند (که پیشتر در سیطره مردان بود) جداسازی جنسیتی در اشتغال کاهش یافت (wdl.org, nd).

۶. زنان در جنگ ایران و عراق

در ماه‌های نخست جنگ، هجوم ناگهانی نیروهای عراق به خاک ایران با آشفتگی‌های زیادی در ساختار قدرت در مرکز همراه بود. همین مسئله، سبب غافلگیری نیروهای ایران شد و زمینه‌های محاصره دو شهر مهم مرزی خرمشهر و آبادان و به خطر افتادن شهرهای غربی ایران را فراهم کرد. در این شرایط، نیاز به نیروهای رزمنده برای جلوگیری از ورود دشمن به داخل شهرها یا مقابله با آنان، زنان را به عنوان نیروهایی بالقوه مطرح کرد. در این میان، زنان در همه موقعیت‌ها، حتی در مبارزه رودررو توانستند وظایف خود را به خوبی انجام دهند. یکی از جانبازان به نام ایران‌خواه می‌گوید:

خانم فاطمه نواب صفوی، نوه شهید نواب صفوی، به عنوان دیده بان به طرف بهمن شیر رفته بود. او با اطلاعات مؤثر و مفیدی که از موقعیت دشمن می‌داد، در موفقیت عملیات، نقش تعیین کننده‌ای را ایفا کرد. در آخرین دیدار، او را در حالی دیدم که پیکر شهیدی را با خود حمل می‌کرد. معلوم شد که از یک عملیات موفق چریکی بازمی‌گردد (همشهری آنلاین، ۱۳۹۱).

بر پایه آمار رسمی، ۵۰۰ زن رزمنده در جریان عملیات و در خطوط مقدم جبهه به شهادت رسیدند و ۷۰۰ زن دیگر نیز دچار معلولیت شدند. در طول ۸ سال دفاع مقدس، ۲۲۸۰۸ امدادگر و ۲۲۷۶ پزشک زن به جبهه‌ها اعزام شدند. این پدیده در تاریخ ایران بی سابقه بود. متنو محمد

1. Shipton

فرزانه^(۱۴) در کتاب خود با عنوان «زنان ایرانی و جنسیت در جنگ ایران و عراق»^۱، هجده نقش را برای زنان در جنگ برمی‌شمارد؛ از راننده، پرستار، دکتر، و جراح تا مدافع انبار مهمات و محافظ فرماندهان عراقی اسیر. او اضافه می‌کند که ما خلبان زنی به نام شهلا ده‌بزرگی داشتیم که برای مدت کوتاهی، پروازهای تجسسی‌ای را انجام داد که به دلیل فرهنگ زن‌ستیز و نادیده گرفتن توانایی زنان در هر زمینه‌ای، آنان را نادیده گرفته‌اند. فرزانه می‌گوید، از اول مهر ۱۳۵۹ تا آتش‌بس، در تمام مجله‌های چاپی ایران حدود ۲۰ هزار و ۱۸۷ مقاله درباره جنگ منتشر شده بود؛ اما در این مقاله‌ها، تنها ۹۳ بار واژه‌هایی مانند زنان، بانوان، و خواهران به کار رفته‌اند که ۰/۰۴ درصد از واژه‌ها را تشکیل می‌دادند و در حدود ۸۳ درصد از این ۹۳ واژه، درباره حس شهیدپروری آنان سخن گفته شده است. او می‌افزاید، حتی یک عکس از زنانی که در خرمشهر به‌خاطر دفاع از شهر کشته (شهید) شدند، بر دیواره مسجد جامع شهر^(۱۵) نبود (آپارات، ۱۳۹۹).

در آغاز جنگ، زنان در خرمشهر، آبادان، اهواز، سوسنگرد، بستان، گیلان‌غرب و شهرهای دیگر جنوب و غرب پیشگام شدند تا با جان و مالشان از شهرها و خانه‌هایشان پاسداری و دفاع کنند. آنان در مناطق جنگی مانند جنوب و غرب، به‌گونه‌ای خودجوش و پابه‌پای مردان در دفاع از خانه و زندگی خود با دشمن مبارزه می‌کردند. مشارکت مستقیم و مسلحانه زنان در محورهای مختلف جبهه‌های نبرد مانند خرمشهر، آبادان، سوسنگرد، و هویزه بسیار برجسته بود. در استان‌های غربی کشور نیز زنان، نقش مؤثری را در مقاومت و عقب راندن دشمن به‌عهده گرفتند. در ادامه، با طولانی شدن جنگ و لزوم تقویت و پشتیبانی از عرصه‌های نبرد، پای زنان شهرهای دیگر نیز به خط مقدم کشیده شد. بررسی اسناد موجود نشان می‌دهد، زنان در طول ۸ سال جنگ ایران و عراق، گذشته از اینکه فرزندان، همسران، برادران و پدران خود را به شرکت در دفاع از میهن تشویق می‌کردند، از دورترین نقاط ایران برای پشتیبانی و انجام فعالیت‌هایی مانند نگهداری از مهمات، تحویل کمک‌های مردمی، پر کردن گونی‌های سنگری، و ساختن سلاح‌های گرم و ساده‌ای مانند کوکتل مولوتف یا دیده‌بانی به رزمندگان پیوستند^(۱۶). درواقع، این زنان با شرکت در بسیج نظامی-اجتماعی-رزمی، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های حضور مستقیم و سازمان‌یافته زنان ایرانی در این جنگ را رقم زدند. حضور زنان (که بیشتر آنان از گروه‌های سنتی و اقشار متوسط و کم‌درآمد جامعه بودند)، در سازمان

1. Iranian Women and Gender in the Iran-Iraq War

بسیج مستضعفین، تأثیر عمیق و بسیار پرنفوذی بر دگرگونی در نقش‌های زنان ایرانی داشت. این گروه از زنان، کارهای دیگری را نیز به‌عهده گرفتند که مراقبت از پیکر شهیدان و پخش کردن سلاح در میان رزمندگان، از آن‌جمله بود.

برخی از زنان، حتی مسئولیت فرماندهی نیز داشتند. مرضیه حدیدچی (دباغ)، به‌دلیل تجربه مبارزه مسلحانه و چریکی پیش از انقلاب، در طول جنگ مدتی فرماندهی سپاه منطقه غرب را به‌عهده داشت^(۱۷). وی در خاطرات خود درباره تشکیل سپاه همدان می‌گوید: «آیت‌الله مدنی به من گفت که فعلاً خود شما مسئولیت سپاه همدان را به‌عهده بگیرید، تا بعد ببینیم چه می‌شود و آقای منصوری به‌عنوان فرمانده کل سپاه نیز موافقت کرد و من مسئولیتی سنگین را به‌عهده گرفتم». سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همدان، کانون مرکزی سپاه غرب کشور بود و شهرهای کردستان، کرمانشاه، و ایلام، زیر نظر این واحد بود. به‌گفته خانم دباغ، وی پس از تصدی فرماندهی سپاه همدان، با برگزاری نشست‌های پرشمار و برنامه‌ریزی، حدود ۷۰ نفر را جذب سپاه منطقه کرد و به هریک مسئولیتی داد (دنیای اقتصاد، ۱۴۰۰).

۷. مصاحبه‌ها

در این پژوهش با شش تن از زنان رزمنده در قالب مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته^(۱۸) مصاحبه کردیم؛ به‌این‌معنا که پرسش‌ها از پیش آماده شده بود، اما پاسخ‌ها باز بود. درواقع، طرح پرسش‌ها به‌این‌دلیل بود که مصاحبه‌شونده در چارچوب هدف‌های پژوهش سخن بگوید^(۱۹)؛ یعنی با اینکه پرسش‌های مشابهی از همه پرسیده شد، آن‌ها آزاد بودند که پاسخ خود را به هر طریقی که مایل بودند، ارائه دهند. در برخی موارد، پاسخ یک پرسش، بیش از بیست دقیقه یا بیشتر طول کشیده است. درمجموع، هریک از مصاحبه‌ها، بیش از دو ساعت زمان را به خود اختصاص داد و نتیجه آن به روش تحلیل محتوا بررسی شد. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، معیار انتخاب این زنان، انطباق آنان با تعریف رسمی رزمنده بود؛ یعنی زنانی که برپایه تعریف قانونی، دارای شرایط رزمندگی هستند. جز این مورد، می‌توان گفت که نمونه‌گیری تصادفی بوده است.

در تحلیل محتوای کمی، فهرستی از واژگان اصلی با هدف شمارش آن‌ها، که می‌تواند به اندازه‌گیری متغیرها کمک کند، تهیه می‌شود. در این مرحله در راستای شناخت مضمون‌ها و مقوله‌های زیربنایی، اقدام به رمزگذاری می‌کنیم. رمزگذاری برپایه مفهوم‌ها و معنی‌های موردنظر انجام می‌شود. سپس، مفهوم‌ها پالایش شده و ارتباط میان آن‌ها مشخص می‌شود و

بررسی محتوا از راه رمزگذاری یا طبقه‌بندی مفهومی‌های موردنظر انجام می‌شود (کرسول، ۲۰۱۷)؛ به این معنا که باید بر پایه این رموزها از لابه‌لای متن‌های موردنظر، متغیرهای هدف را پیدا کنیم. هرگونه اشاره به رمز موردنظر یا محتوایی که این رمز را تأیید کند، می‌تواند راهی برای رسیدن به پاسخ‌های مطلوب باشد؛ بنابراین، در این بخش، رموزهای موردنظر به دقت انتخاب شده و داده‌ها براساس آن‌ها مرتب می‌شوند. این رموزها در متن یک موضوع و عنوان قرار می‌گیرند. در این پژوهش، تحلیل محتوای ما آمیزه‌ای از تحلیل کمی و کیفی است.

۸. تحلیل داده‌های مصاحبه‌ها

بر پایه آنچه گفته شد، با رمزگذاری و شناخت محتواها و مقوله‌های زیربنایی، مسیر تحلیل محتوای گفت‌وگوها و مصاحبه‌های زنان رزمنده هموار و تحلیل انجام می‌شود. در آغاز، داده‌ها براساس متغیرها و هدف‌های پژوهش از متن مصاحبه‌ها استخراج شده و سپس، رمزگذاری شدند تا پایه تحلیل قرار گیرند. هر دسته از رموزها زیر یک موضوع قرار گرفت که درواقع فرضیه‌های فرعی پژوهش هستند.

۹. استخراج داده‌ها

در این پژوهش از دو دسته داده استفاده کرده‌ایم. نخست، داده‌هایی به شکل رسمی و مشخص در تحلیل از آن‌ها بهره بردیم و دیگری، داده‌هایی که در جریان مصاحبه‌ها به دست آمدند. به دلیل شکل مصاحبه، یعنی مصاحبه نیمه ساختاریافته، امکان تحلیل از راه استقرا محدود بود؛ زیرا این زنان، پاسخ هر پرسشی را آن گونه که دوست داشتند می‌دادند. گاهی در جریان گفت‌وگو پاسخ پرسش‌های بعدی را هم می‌دادند، یا اصلاً پاسخی به پرسش نمی‌دادند و بحث را به جای دیگری می‌بردند؛ بنابراین، دسته‌بندی پاسخ‌ها بر پایه پرسش‌ها دشوار بود؛ به همین سبب، گرایش این پژوهش به سوی تحلیل محتوای کیفی و استنباطی است. همچنین، همراه با آوردن داده‌هایی که از مصاحبه‌ها به دست آمده و زیر عنوان «موضوع» قرار می‌گیرند، تحلیل هم می‌شوند.

۹-۱. داده‌های رسمی و مشخص

زنان مصاحبه‌شونده در هنگام جنگ در سنین جوانی (۱۶ تا ۲۵ سال) بودند و همه با معیارهای نهادهای رسمی، رزمنده به شمار می‌آیند. خاستگاه این زنان در اوایل جنگ بیشتر از

خانواده‌های سنتی بود. آنان اینک دوران میانسالی خود را می‌گذرانند. تحصیلات پنج نفر از آنان، کارشناسی و بالایی کارشناسی و یک نفر هم دوره ابتدایی بوده است.

موضوع: حضور زنان در خطوط اول: عبور از تابوها^(۲۰) و بازاندیشی در نقش‌های اجتماعی: موضوع بالا می‌تواند یکی از فرضیه‌های ما در پژوهش باشد که متغیر مستقل آن، حضور زنان در خطوط اول جنگ و متغیر وابسته، بازاندیشی در نقش‌های اجتماعی است. رمزهای موردنظر را نیز براساس موضوع و از طریق تحلیل کیفی به دست آورده‌ایم که در ادامه به آن اشاره کرده‌ایم. رمز: بحران، اضطراب و عقب‌نشینی گفتمان مردسالار^(۲۱): در این بخش، رمز ما دو کلمه «اضطراب» و «مردسالاری» است که در لابه‌لای سخنان مصاحبه‌شوندگان به شکل‌های مختلف خودنمایی می‌کرد. این رمز، زیر موضوع حضور زنان در خطوط اول قرار می‌گیرد^(۲۲). مصاحبه‌شوندگان، کلمه اضطراب یا مردسالاری را به‌طور مستقیم به کار نبرده‌اند؛ از این رو، ترجیح دادیم رمز به شکل یک مضمون و یک جمله‌واره درآید که نه تنها هر دو مفهوم موردنظر را در خود جای دهد، بلکه اشاره‌ای هم به شیوه استدلال ما داشته باشد.

در همه جوامع، تابوها هنگام بحران و در حالت اضطراب می‌توانند شکسته شوند و فرصتی برای بازاندیشی فراهم شود. حضور زنان در جبهه‌های جنگ، تابویی بود که به دلیل غافلگیر شدن نیروهای ایرانی بر اثر یورش یک‌باره نیروهای عراقی و هرج و مرج در نیروهای مقاومت ایرانی شکسته شد. درواقع، بحران یورش دشمن به خاک کشور که با آشوب‌های پساانقلابی همراه بود، در نیروهای نظامی نوعی سردرگمی ایجاد کرده بود و نیاز به نیروهای بیشتر، زنان را هم به میدان‌های جنگ کشاند؛ به بیان روشن‌تر، در ماه‌های نخست جنگ ایران و عراق، به ویژه در خوزستان، با محاصره خرمشهر و آبادان و به دلیل اضطراب، مفهوم جنسیت معنای خود را از دست داده بود. همین موضوع، فضایی را برای بازاندیشی زنانی که بیشتر از خانواده‌های سنتی بودند، فراهم کرد. یکی از زنان در مصاحبه خود، درباره آشتی‌نگی نیروهای ایرانی در این دوره می‌گفت که اول جنگ، هنوز عملیات اسم نداشت: «بچه‌ها خصوصی می‌رفتند. اول جنگ هرکی آشنا بود، می‌گفتیم بیا برویم، نهاد خاصی نبود؛ سازماندهی نبود؛ ناهماهنگی بود و هرکس خودش راه می‌افتاد می‌رفت. برگه مرگه نبود». یکی دیگر از زنان رزمنده می‌گوید: «دوران سختی بود. با امکانات کم مقابل دشمن ایستادن جگر شیر می‌خواد؛ مخصوصاً برای ما در آن سنین؛ اما خرمشهر شهرمان بود، کشورمان بود». با توجه به این نیاز، مسیر حضور زنان در جبهه‌ها هموار شد. مصاحبه‌شونده دیگری می‌گفت: «مناطق جنگی و جبهه تا

خانه‌های مردم آمده بود، پس کسانی که از خانه بیرون می‌رفتند، نمی‌دانستند که آیا برمی‌گردند یا نه؟» به این ترتیب باید گفت که ورود زنان به عرصه‌های نبرد را هم در همین چارچوب می‌توان ارزیابی کرد؛ یعنی هرج و مرج و اضطراب.

با وجود هرج و مرج حاکم بر فضای جنگ و نیاز بسیار به نیروی زنان، مردسالاری نیز وجود داشت؛ به این معنا که جدال میان نیاز شدید به نیروی زنان در جبهه‌ها از یک سو و تعصب‌های مردسالار از سوی دیگر، در جریان بود. در همان زمان، زمزمه‌هایی برای اخراج زنان از خطوط مقدم شنیده می‌شد. برای نمونه یکی از زنان مصاحبه‌شونده می‌گوید: «بسیاری از آقایان با حضور زنان در جبهه مخالف بودند؛ در حالی که امام در همان زمان خانم دباغ را فرمانده سپاه کرد. این‌ها هیچ‌کدام راه امام را ادامه نمی‌دهند». زن رزمنده دیگری می‌گفت: «در اول با حضور زنان مخالف بودند؛ اما ما میدان را خالی نکردیم». رزمنده‌ای که در خرمشهر جنگیده بود، نیز می‌گفت: «اول جنگ آقایون مخالف حضور زنان در جبهه بودند، اما فرمانده ما (جهان‌آرا) موافق بود».

از گفته‌های زنان مصاحبه‌شونده مشخص بود که این فضای مردسالار بر خانواده‌ها و جامعه نیز حاکم بود. یکی از زنان مورد مصاحبه می‌گفت: «اوایل، خیلی مردم تعجب می‌کردند. توی فامیل پشت سر می‌گفتن، چرا یک دختر باید به جبهه برود. مادرم مثل کوه جلوی این حرف‌ها ایستاد. یک دفعه خودم این را از مادرم پرسیدم^(۳۳). او گفت، می‌ترسم جلوی تو را بگیرم، در آن دنیا نتوانم جواب بدهم. تو باید پویا باشی». این سخنان، افزون بر نشان دادن فضای مردسالار حاکم بر خانواده‌ها، نشان‌دهنده نقد نقش‌های سنتی زنان، به‌ویژه در خانواده‌های سنتی است. به بیان روشن‌تر، نوعی جدال میان ارزش‌های سنتی و اضطراب در خانواده‌ها وجود داشت.

سرانجام، گفتمان مردسالاری ناچار به عقب‌نشینی موقتی شد. زنان موفق شدند توانایی خود را در همه کارهایی که به آن‌ها واگذار شده بود، نشان دهند. در واقع، زنان در جبهه‌ها همان کارهای مردان را انجام می‌دادند.

در اینجا مروری بر وظایف این زنان در جبهه‌ها از زبان زنان رزمنده مصاحبه‌شونده سودمند است. زن رزمنده خرمشهری می‌گفت: «در گروه، ما ۲۲ زن بودیم و نیروهای آزاد هم بودند که برای دفاع آمده بودند». حرف‌های این زن نشان می‌دهد که آن‌ها حتی در مواقع لزوم به‌طور مستقیم در مقابل عراقی‌ها می‌ایستادند و می‌جنگیدند. او می‌گفت، تا چهار ماه خانواده‌اش از زنده بودن او خبر نداشتند. یکی دیگر از زنان از پست‌های نگهبانی شبانه می‌گفت: «یک‌بار شهید همت را به‌خاطر

اینکه اسم شب را نمی دانست، خلع سلاح کرده بودیم». او از همکاری خود و هم‌زمانش با شهید چمران هم ماجراهای زیادی می گفت. یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان از جایگاه‌های مدیریتی خود در سال‌های خدمتش سخن می گفت. او دو سال مدیر یک بیمارستان در مناطق جنگی بود. آن‌گونه که خودش می گوید: «در مدت مدیریتم هیچ شهید یا مجروحی ناشناخته و گمنام نماند و این زمانی بود که کردستان وضع خاصی داشت و از ساعت ۴ بعدازظهر به بعد، به‌خاطر مسائل امنیتی، امکان انتقال مجروحین وجود نداشت». تحصیلات این زن در حد ابتدایی بود. یکی از زنان رزمنده می گفت: «من در سوریه با یک خانم که در جبهه راننده آمبولانس بود، آشنا شدم. چادرش را که تماماً ترکش بود، برای حضرت زهرا آورده بود. با همراهانش می رفتند توی عملیات با آمبولانس تا وسط جبهه و مجروحان را می آوردند».

فعالیت‌های اطلاعاتی زنان در جبهه‌های غرب کشور، یکی دیگر از نقش‌هایی بود که زنان ایرانی در جنگ هشت‌ساله عراق با ایران به‌عهده داشتند. در غرب کشور، آن‌گونه که این رزمندگان می گفتند، نیروهای اطلاعاتی امنیتی عراقی، برای اختلاف‌افکنی میان شیعه و سنی و تضعیف نیروهای دفاعی در داخل ایران، تلاشی آشکار و پیگیر داشتند. نمونه‌های فراوانی از فعالیت‌های تبلیغی و اطلاعاتی زنان رزمنده ایرانی برای مبارزه با این تلاش‌ها، در کردستان ثبت و ضبط شده است. یکی از زنان رزمنده در این مصاحبه‌ها می گفت: «من مسئول دختران دبیرستانی بودم و در دبیرستان کار می کردم. آن‌ها (دختران دبیرستانی) از کارهای گروهک‌ها به ما اطلاعات می دادند و ما نقش دیگرمان این بود که این اطلاعات را به سپاه می دادیم و نفوذ افراد را در سپاه خنثی می کردیم». به این ترتیب، در شرایط بحران و اضطراب، جامعه در حال جدال با تابوهای گوناگونی بود که البته یکی از آن‌ها همین حضور زنان در عرصه‌های جنگی بود. نتیجه این جدال، عقب‌نشینی گفتمان مردسالاری، البته به‌طور موقت بود؛ زیرا به‌محض اینکه نیروهای ایرانی توانستند بر اوضاع مسلط شوند، مقاومت‌های بسیاری در برابر حضور زنان در جبهه شکل گرفت. یکی دیگر از زنان می گفت: «پس از اینکه مدتی از جنگ گذشت، ما اجازه نداشتیم به خط مقدم برویم؛ حتی امدادگران زنی که اسیر شدند، نمی دانستند که قدم به خط مقدم گذاشته‌اند. به رگ غیرتشان برمی خورد که ما به خط مقدم برویم؛ اما تا پایان جنگ، زنان همچنان در قالب راننده، امدادگر، پزشک و مانند آن در جبهه حضور داشتند». همین رزمنده می گوید: «من در مجموعه امدادگران می دیدم که ۹۰ درصد خانم بودند و یک درصد هم به این نقش پرداخته نشده است».

خاطره‌های زنان رزمنده دیگر هم حاکی از این جنگ‌وگریزهای میان زنان رزمنده برای

باقی ماندن در خطوط اول جنگ با تابوهای مردانه است؛ برای نمونه، زهرا حسینی در کتاب خاطراتش با عنوان «دا» می‌نویسد: «از روز هشتم، نهم مهر که تانک‌های عراق تا فلکه راه‌آهن جلو آمده بودند، مردها به فکر افتادند در خلال تخلیه خانواده‌ها، دخترها (دخترهای رزمنده) هم از شهر خارج شوند. شیخ شریف قنواتی تنها کسی بود که اعتقاد داشت، وجود خواهرها ضرورت دارد و آن‌ها سهم عمده‌ای در انجام کارها دارند. اما پس از مدتی او هم با رفتن دخترها موافقت کرد...». در ادامه خانم حسینی به شیخ شریف قنواتی می‌گوید: «ما اینجا می‌مونیم تا روزی که بدونیم می‌تونیم کاری از پیش ببریم. شیخ شریف گفت، پس با مسئولیت خودتون می‌مونید» (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۹۷ تا ۴۰۲). به این ترتیب با پادرمیانی این روحانی سرانجام موافقت شد که زنان در منطقه بمانند.

حسینی در جای دیگری از کتابش، خاطره رفتن به آبادان پس از سقوط خرمشهر و دیدار با محمد جهان‌آرا و مخالفت او با رفتن زنان به منطقه عملیاتی را مطرح می‌کند و وعده او که: «اگر به نیروی شما نیاز بود، برایتان امریه صادر می‌کنیم و خبرنگاران می‌کنیم»؛ این درحالی است که شهید جهان‌آرا در محاصره خرمشهر و نیاز به نیروی زنان در گروه خود از ۲۲ زن استفاده کرده بود. «هرکسی چیزی می‌گفت؛ یک دفعه پاسدار دیگری که توی ماشین نشسته بود و ناراحت به نظر می‌رسید، رو به ما کرد و نگاه تندی به ما انداخت. عصبانیت از نگاهش می‌بارید؛ طوری که من ترسیدم و عقب رفتم... وقتی مطمئن شدیم که رفته‌اند و دیگر از توی آینه ما را نمی‌بینند، عقب‌گرد کردیم و درحالی که می‌خندیدیم، به طرف اسکله دویدیم. نمی‌دانم کدام یک از دخترها گفت: جهان‌آرا و پاسدارها خودشون تو منطقه‌اند به ما می‌گویند نیایید. انگار منطقه فقط برای ما جا ندارد» (حسینی، ۱۳۸۷: ۵۸۱ تا ۵۸۳).

موضوع: بازاندیشی و تغییر مطالبات زنان رزمنده در جامعه پساجنگی ایران: پیشتر درباره مشارکت مستقیم زنان در جبهه‌ها بحث کردیم. این مشارکت در جامعه پساجنگی ایران، راه را برای ورود زنان به حوزه عمومی باز کرد. نهادهای مهمی مانند دانشگاه و اداره‌ها برای به کارگیری این زنان آغوش گشودند و زنان رزمنده را در خود پذیرفتند. ورود به این عرصه عمومی، روند بازاندیشی این زنان را سرعت بخشید. خواسته‌های زنان تغییر کرده بود. وقتی فرمانده سپاه بتواند یک زن باشد، بی تردید زن دیگری هم می‌تواند سمت‌هایی مانند وزارت را در اختیار بگیرد^(۲۴). در این بخش، این تغییر خواسته را بررسی کرده‌ایم. درواقع، این موضوع فرضیه فرعی دیگری است که با فرض شکل‌گیری روند بازاندیشی در زنان رزمنده دنبال می‌شود و به منظور تحلیل بهتر

داده‌ها، آن‌ها را در قالب سه رمز سامان‌دهی کرده‌ایم.

رمز: تحصیلات و اشتغال: در جوامع مردسالار، زن مطلوب، زنی خانه‌دار است و وظیفه نان‌آوری و مدیریت منزل نیز در حیطه اختیار مردان است. حق مرد در مدیریت خانواده باید مورد احترام قرار گیرد و اعضای خانواده باید سرپرستی وی را بپذیرند. درواقع، مردان، زنان را در حوزه عمومی و خصوصی در کنترل دارند؛ به همین دلیل، اشتغال زنان در خارج از خانه، یکی از تابوهای مردسالاری و پایه اصلی برای ورود زنان به حوزه عمومی است. افزون‌بر اشتغال، تحصیلات، عامل مهم دیگری برای رهایی زنان به شمار می‌آید. یونسکو در نشست سال ۱۹۹۵ با عنوان «تحصیلات زنان، راهی به سوی توانایی»، دستاوردهای زنان در حوزه تحصیلات را شامل مواردی مانند: گسترش خودباوری و اعتمادبه‌نفس، به دست آوردن دانش بیشتر درباره رفتار باروری، توانایی تصمیم‌گیری و چانه‌زنی، افزایش مهارت برای به دست آوردن درآمد، آگاهی از حقوق مدنی و مشارکت مؤثر می‌داند. تحصیلات عالی زنان در حوزه‌های فردی به شدت با میزان مشارکت آن‌ها در فرایند تصمیم‌گیری در خانواده ارتباط دارد. کارشناسان «دفتر برنامه‌ریزی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری» نیز تقاضای گسترده زنان برای ورود به دانشگاه را نشانه رشد آگاهی و شناخت عمیق آن‌ها از توانایی‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی‌شان و عزم جدی آن‌ها برای تعیین سرنوشت خود می‌دانند (سفیری، ۱۳۸۶: ۱۰۴)؛ بنابراین، پیش فرض ما در این بخش این است که تحصیلات و اشتغال زنان در جوامع مردسالار دو مقوله‌ای هستند که می‌توانند به طور مستقیم و غیرمستقیم بر توانمندی زنان و تغییرهای هنجاری، تأثیرهای زیادی داشته باشند. درواقع، این دو عنصر، پایه‌های اصلی ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی-اقتصادی به شمار می‌آیند.^(۲۵)

امتیازهایی که به زنان رزمنده برای ورود به دانشگاه یا اشتغال داده شد^(۲۶)، عامل مهمی برای ورود زنان به این دو حوزه بود. پنج نفر از زنان رزمنده مورد مصاحبه، مدارک دانشگاهی داشتند^(۲۷) و تنها مدرک تحصیلی یکی از آنان زیر دیپلم بود. آنان تحصیلاتشان را پس از جنگ ادامه دادند و شاغل شدند. حتی خانمی که تحصیلات ابتدایی داشت نیز پس از جنگ شاغل شده است^(۲۸). به هیچ‌یک از این زنان به سبب موقعیت رزمندگی‌شان در زمان حضورشان در جبهه یا زمان حال، حقوقی تعلق نگرفته است؛ زیرا داوطلبانه به جبهه رفته بودند. برخی از این زنان، افزون‌بر اینکه خود رزمنده بوده‌اند، همسر شهید یا جانباز هم هستند. زنان رزمنده در هر دو عامل تحصیلات و اشتغال دست بالا را دارند و از آنجاکه تحصیلات و اشتغال، دو عامل مهم در توانمندسازی زنان است، می‌توان گفت که از توان تصمیم‌گیری درباره مسائل و

مشکلات خود و اطرافیانشان برخوردارند. درواقع، اعتمادبه‌نفسی که آنان از حضورشان در جبهه به‌دست آورده بودند، به‌همراه امتیازهایی که پس از جنگ به آن‌ها تعلق گرفت، ورود آنان را به عرصه دانشگاه و اشتغال، آسان کرد و اشتغال و تحصیلات نیز عاملی برای افزایش توانایی آنان در حوزه‌های گوناگون زندگی‌شان بود. همه آنان در پاسخ به این پرسش که: «آیا می‌توانید هر زمان که مشکلی پیش آید، با آن مقابله کنید؟» با قدرت، پاسخ مثبت داده و گفته‌اند که همان‌گونه که تا به حال مقابله کرده‌اند، باز هم می‌توانند به‌تنهایی از پس مشکلات خود برآیند. تنها در یک مورد بود که یکی از زنان، سن و ناتوانی بدنی را دلیل کمک خواستن از دیگران دانسته است. در پاسخ به پرسش دیگر یعنی اینکه: «دوست دارید در یک گروه که عضو آن هستید و همه امور مربوط به آن را می‌شناسید، چه نقشی داشته باشید؟» پنج نفر گفتند، مایلند عضوی فعال برای گروه باشند و یکی از آنان گفت که مایل است رهبر گروه باشد.

رمز: خواسته‌های جدید (مطالبات سیاسی-اجتماعی): زنان مورد مصاحبه با افزایش منزلت و اعتبار اجتماعی خود، دیگر به مدیریت سیاسی-اجتماعی در رده‌های میانی راضی نیستند. آن‌ها خواسته‌های جدیدی دارند. یکی از این زنان می‌گفت: «در جریان وزیر شدن زنان، من زنگ زدم به مسئولین و گفتم اگر کمک‌های زنان در جبهه و حمایت پشت جبهه آن‌ها نبود، شما نمی‌توانستید جلو بروید. اون موقع که زنان کار در جبهه و پشت جبهه را می‌گرفتند، حرام نبود؛ حالا چطوره که فتوای حرام‌بودن وزارت زنان را می‌دهید. امام، خانم دباغ را فرمانده سپاه کرد». یکی دیگر از زنان رزمنده برای مشروعیت این مطالبه، سابقه‌ای از دوران جنگ را مطرح کرده و می‌گفت: «از طرف دفتر امام ما رفتیم شمال. بچه‌های مدرسه از من خواستند معاون آموزش و پرورش بشوم. نماینده امام قبول کرد؛ اما مدیرکل آموزش و پرورش نپذیرفت». یکی دیگر از زنان گفت: «حق من و امثال من ادا نشد. چرا امروزه من باید معیشت‌بگیر باشم. من هم‌دوره و هم‌ردیف آقای... و آقای... بودم (که پست‌های بسیار بالای کشوری دارند). در آن موقع هم حق من ادا نشد، اگر من زن نبودم، الان موقعیتی مانند آن‌ها داشتم».

افزون بر خواسته‌های مادی، آنان خواسته‌های معنوی‌ای هم دارند؛ خواسته‌هایی که آنان را در رتبه قهرمان ملی قرار دهد. یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید: «ما می‌خواهیم مؤسسه‌هایی شکل بگیرد که خاطرات ما را ثبت کند و به نسل آینده منتقل کند. می‌خواهیم بدانند که ما زنان، چطور خاک مملکت را حفظ کردیم». سه تن از آنان خواستار ساختن فیلم‌ها و کارتون‌هایی با محوریت زنان رزمنده در جنگ ایران و عراق بودند. حتی یکی از آنان می‌گفت که می‌خواسته نزد پوران درخشنده برود و طرح

فیلمی از قهرمانی های زنان رزمنده را به او پیشنهاد کند. یکی دیگر از زنان رزمنده می گفت که صداوسیما می تواند به جای کارتون های خارجی، مانند کارتون فلورانس نایتینگل، از نقش زنان خودمان در جنگ بگوید و کارتون بسازد. او در ادامه می گوید: نشان دادن نقش زنان در جنگ باعث می شه که نسل بعدی ما، به خصوص دختران، بتوانند بفهمند که چه کارهایی می توانند بکنند. ما هزاران فلورانس نایتینگل داشتیم؛ مثل خانم دکتر... که همه اش در جنگ بودند و خدمت می کردند». نام فلورانس نایتینگل در صحبت های دو تن از رزمندگان، در غیاب دیگری تکرار شد. این نشان می دهد که آنان خود را با قهرمانان ملی یا جهانی مقایسه می کنند.

رمز: تبعیض: زنان رزمنده بر این نظرنند که مشارکتی برابر با رزمندگان مرد در جنگ داشته اند؛ به همین دلیل، خواستار رفتاری برابر با آنان هستند. همه آنها نهادهای رسمی را به سبب آنچه تبعیض میان زن و مرد می دانستند، مقصر می دانند و جایگاه خود را بسیار بالاتر از آن چیزی می دانند که در حال حاضر دارند. درک نابرابری در تقسیم امتیازهای سیاسی و اجتماعی، خود نشانه ای از بازاندیشی در نقش های اجتماعی این زنان است و این یعنی، ذهنیت برابری، که نبود آن می تواند آنان را خشمگین کند.

یکی از زنان رزمنده مورد مصاحبه می گوید: «چرا خانم های رزمنده حتی جایی ندارند که از آنها حمایت بشود. برای آقایان رزمنده گردان سقز امکاناتی فراهم شده تا در حسینیة سقز جمع شوند و یک مرتبه ما هم همراه آنان رفتیم کردستان و سقز؛ خیلی خوب بود. یاد خاطرات گذشته و دوستانمان به ما حس خوبی می داد. چرا در مورد خانم ها این کارها نشده است». رزمنده دیگری می گفت: «گردهمایی سالانه برای امدادگران و ایثارگران به وجود بیاید. مثل مؤسسه... یا ستاد آزادگان که خودشان پول می گذارند بزرگداشت و مراسم مختلف برگزار می کنند. ما حکومتمان فقط بودجه اختصاص می دهد، اما پول ها توی مسیرهای تودرتوی اداری به هدف نمی رسه. حتی ستاد رزمندگان مخصوص خواهران نداریم و اگر هم داشته باشیم، معمولاً به آن انگ سیاسی می زنند». یکی دیگر از مصاحبه شوندگان می گفت: «برای طرح رحیم صفوی که رزمندگانی که پنج سال خدمت کرده بودند بازنشسته می شدند، من به خاطر اینکه زن بودم و سرپرست خانواده نبودم، نتوانستم از طرح استفاده کنم». بیشتر نقدهای این زنان (با اینکه به نظر می رسد بیشتر نقدها اجتماعی باشند)، بخش های سیاسی را هدف قرار داده است؛ برای نمونه، نقد رزمندگان به فساد در دستگاه های اداری، به طور مستقیم ساختارهای سیاسی را هدف قرار می دهد. آنان گفته اند که مسائل سیاسی موجب آزار آنها می شود، اما اخبار سیاسی را دنبال می کنند.

نتیجه‌گیری

داده‌های گردآوری شده از مصاحبه با چند تن از زنان رزمنده، همراه با داده‌های کتابخانه‌ای، دستمایه تحلیل نویسندگان این نوشتار شد. داده‌های پژوهش در قالب دو موضوع تقسیم‌بندی شدند و رمزهای زیرشان برای تأیید فرضیه به کار رفتند. همان‌گونه که استدلال شد، حضور زنان در جبهه‌های جنگ، عاملی برای بازاندیشی آنان در نقش‌های سنتی‌شان بود. این بازاندیشی، پیامدهایی مانند تغییر مطالبات داشت که از آن هم سخن گفته شد. این مطالبات در بخش‌های سیاسی بسیار چشمگیر بود. در این بخش، زنان رزمنده گفتند که چگونه با بهره‌گیری از یک فرصت تاریخی توانستند در جنگ، یعنی مردانه‌ترین حوزه فرهنگ و گفتمان مردسالاری، مشارکت گسترده‌ای داشته باشند و هم‌پای رزمندگان مرد، در جبهه‌ها از کشور دفاع کنند. درواقع، اضطراب، بحران، و آشفتگی‌های ایران پس‌انقلاب و غافلگیری نیروهای نظامی، زمینه را برای مشارکت زنان در جنگ فراهم کرد. این بخش از پژوهش و تحلیل محتوا که بر پایه مفهوم اضطراب انجام شد، نشان داد که این زنان با استفاده از همین اضطراب توانستند گفتمان مردسالار را هرچند به‌طور موقت، در مورد حضور زنان در جبهه‌ها عقب برانند. توانایی آنان برای مشارکت مستقیم در جبهه‌ها، سبب بازاندیشی در نقش‌های جنسیتی‌شان شد؛ به بیان روشن‌تر، سرمایه اجتماعی حضور موفقشان در جنگ و بازاندیشی حاصل از آن، راه را برای ورودشان به حوزه عمومی در جامعه ایران پس‌انگاز کرد. این بخش با تکیه بر سه رمز تحصیلات و اشتغال، مطالبات جدید، و تبعیض در چارچوب موضوع بازاندیشی و تغییر مطالبات بررسی شد.

می‌توان گفت که تحصیلات و اشتغال بر اعتبار زنان افزود. آنان مطالبات جدیدی مانند مدیریت در بخش‌های بالایی قدرت سیاسی را برای خود و جامعه زنان صورت‌بندی کردند. دست‌کم در صحبت‌های دو تن از این زنان، واژه وزارت برای زنان تکرار شد. همچنین، آنان خواستار رفع تبعیض میان زن و مرد در نهادهای دولتی و حوزه سیاست شدند. اعتراض به تبعیض میان زن و مرد و مطالبه برابری، نشان‌دهنده آگاهی جدید ناشی از بازاندیشی این زنان است. این زنان حتی خواستار برابری در اعتبار و موقعیت‌های سیاسی، تاریخی، و معنوی زنان هستند؛ برای نمونه، سه تن از آنان، خواستار ساختن فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی با محوریت زنان رزمنده بودند و دو تن از آنان نیز خود را با فلورانس نایتینگل مقایسه می‌کردند.*

یادداشت‌ها

۱. حوزه عمومی، دربردارنده حوزه سیاست و اقتصاد است.
۲. رزمنده براساس تعریف قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران (مصوب جلسه مورخ ۱۳۸۶/۴/۳ کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی)، کسی است که در راه تکوین، دفاع، و حفظ ارزش‌ها و کیان جمهوری اسلامی ایران، استقلال و تمامیت ارضی کشور، مقابله با تهدیدها و تجاوزهای دشمن و عوامل ضدانقلاب و اشرار با تأیید مراجع ذیصلاح به‌طور فعال حضور یافته باشد.
۳. ارتباط جامعه سنتی ایران با غرب، نخستین جرقه‌های بازاندیشی را در ذهنیت جامعه و همچنین، زنان ایجاد کرد.
۴. این مشارکت به شکل‌های مستقیم و غیرمستقیم بوده است. حضور زنان در بخش‌های تدارکات و حمایت معنوی از رزمندگان، تنها بخشی از این حضور است؛ برای نمونه، در جامعه پسا جنگی، زنان در نقش همسران شهیدان یا جانبازان، مدیریت خانواده را در دست گرفتند و رفت‌وآمدهایشان به فضاهای عمومی، بسیار گسترده شد. همین رفت‌وآمد به فضاهای عمومی، راه دیگری برای بازاندیشی این زنان شد که البته بحثی گسترده و جداگانه است و در این نوشتار نمی‌گنجد.
۵. باید یادآوری کنیم که پدیده انقلاب که در جامعه ایران به‌تازگی رخ داده بود، خود در تشکیل این آگاهی نقش مهمی داشت. از آنجاکه تمرکز ما بر پدیده جنگ است، مجالی برای بحث درباره آن نداریم و آن را به نوشتار دیگری محول می‌کنیم.
۶. باید به این فهرست، نقش زنان در پشت جبهه‌ها را هم افزود. همسران ایثارگران و همسران شهدا و جانبازان، سختی‌های بسیاری را در مدیریت خانواده متحمل شدند و برای گذران امور به عرصه‌های عمومی وارد شدند که این بحث بسیار گسترده است؛ اما در این مقاله، بر نقش زنان رزمنده تأکید می‌شود؛ یعنی زنانی که به‌طور مستقیم با جبهه‌ها در ارتباط بوده‌اند.
۷. خود این موضوع نیز دلایل متفاوتی داشت. بسیاری می‌گفتند، بارها به آن‌ها برای ثبت خاطره‌ها یا مصاحبه مراجعه شده است، اما آن‌ها احساس می‌کنند که این فعالیت‌ها، فایده‌ای برای آنان نداشته است.
۸. گفتمان، در این نوشتار به معنای هنجارها و ارزش‌ها، جریان، راه و روش، گفت‌وگو و مکالمه، عمل، و قانون به‌کار برده می‌شود؛ یعنی منظومه‌ای که شیوه زندگی، نقش‌ها، رفتارهای اجتماعی را در حوزه‌ای خاص تعیین می‌کند؛ برای نمونه، گفتمان مردسالار، شیوه زندگی در جامعه‌های مردسالار، نقش‌ها، رفتارهای اجتماعی را مشخص می‌کند.
۹. تنها پس از دو جنگ جهانی بود که ناتوانی زنان در حوزه جنگ به‌چالش کشیده شد. در ادامه به این مسئله می‌پردازیم.
۱۰. گاهی بازتابندگی هم ترجمه می‌شود.
۱۱. از دهه ۱۹۸۰، مفهوم عصر ارتباطات برای گسترده‌سازی ارتباطات به مفهوم امروزی رایج شد. پیش از آن، سخن از امپراتوری چند رسانه محدود مانند روتر، آسوشیتدپرس، و یونایتدپرس بود. گسترده‌سازی ارتباطات از این دهه و هم‌زمانی آن با پایان جنگ نیز می‌تواند عاملی برای این بازاندیشی به‌شمار آید.
۱۲. به هویتی اشاره دارد که در آن، محورهای پیچیده و پویا از نژاد، طبقه، و جنسیت با یکدیگر تعامل

دارند و هویتی چندبعدی را شکل می‌دهند.

۱۳. آمار از سایت معاونت امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری و همچنین، از سایت نوید شاهد (بنیاد شهید) گرفته شده است. در دسترس در:

<https://women.gov.ir/fa/news/11099>

۱۴. استاد تاریخ ایران دانشگاه نورث‌ایسترن ایلینوی آمریکا

۱۵. مسجدی در مرکز شهر خرمشهر که در جریان مقاومت ۳۶ روزه خرمشهر قرارگاه نیروهای مردمی بود.

۱۶. در میان زنان مورد مصاحبه، رزمندگانی از شهرهای غیر مرزی مانند اصفهان نیز دیده می‌شوند.

۱۷. با وجود اینکه خانم دباغ به‌قولی در جبهه به‌طور مستقیم حضور نداشتند، اما تأثیر ایشان در سازماندهی سپاه همدان، در دوره جنگ به‌حدی زیاد است که نمی‌توان وجود ایشان و تعلیم نظامی افراد را که در نتیجه عملیات درون جبهه‌ها تأثیر داشته، نادیده گرفت. بسیاری از فرماندهان رده‌بالای نظامی (مردان) بدون آنکه به‌طور مستقیم در جبهه حضور داشته باشند، این نیروها را هدایت می‌کردند.

۱۸. در مصاحبه سازمان‌یافته، پرسش‌ها از پیش طرح‌ریزی شده‌اند و شیوه کار بیشتر شبیه پرسش‌نامه است؛ یعنی مصاحبه‌کننده پرسش‌هایی می‌پرسد و پاسخ‌نامه را بر مبنای پاسخ‌های مصاحبه‌شونده علامت می‌زند.

۱۹. با این حال، در بسیاری از موارد، مسائلی جز اهداف مصاحبه نیز مطرح می‌شد.

۲۰. قانون و مسائل ممنوعه که شکستن آن‌ها همراه با احساس شرم و گناه باشد. مثل تابوهای اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، قانونی؛ برای نمونه در جایی مصرف الکل تابوست، در جایی پوشش زنان و در جایی حضور زنان در عرصه‌های عمومی.

۲۱. رمز ما در این بخش، به‌جای کلمه، یک مضمون است که در بالا آورده شده است.

۲۲. در تحلیل محتوا، رمزها زیر موضوع قرار می‌گیرند و دلایلی برای اثبات موضوع هستند.

۲۳. این جمله را می‌توان این‌گونه تکمیل کرد: یک‌دفعه خودم از مادرم این را پرسیدم که چرا به من اجازه حضور در جبهه را داد؟ همان صحبت‌های زن رزمنده آورده شده است. سعی شده که از جمله‌های خود این زنان در متن استفاده شود.

۲۴. زنان مصاحبه‌شونده به کلمه وزارت اشاره کرده‌اند.

۲۵. روشن است که خانه‌داری به‌معنای بی‌کاری نیست، بلکه کاری است بسیار پرزحمت و مرارت و شبانه‌روزی؛ با این حال، خانه‌داری با همه سختی‌هایش، هرگز شغل به‌شمار نیامده و حقوق و مزایایی به آن تعلق نگرفته است.

۲۶. تحصیلات به‌عنوان یک متغیر کنترل در مورد یکی از زنانی که تحصیلات ابتدایی داشت، به‌طور تلویحی به‌کار برده شده است. به این صورت که با وجود تحصیلات کم توانسته است راه ورود به عرصه عمومی را بیابد. او برایمان از سال‌هایی گفت که به‌عنوان سرویس مدرسه مسافرکشی می‌کرد یا در حراست بیمارستان مشغول به‌کار بود. او حتی ادعا می‌کرد که اگر تحصیل کرده بود و اگر زن نبود، باید درجه‌ای مانند... و... می‌داشت.

۲۷. درواقع، می‌توان تحصیلات را متغیر واسطه نیز دانست.

۲۸. البته این زن در سال‌های جنگ در جبهه به‌عنوان رئیس بیمارستانی در کردستان دو سال به کار مشغول بود، اما او هم تنها به‌عنوان رزمنده داوطلب این وظیفه را به‌عهده داشت؛ بنابراین، می‌توان گفت

که او در این سال‌ها شاغل نبوده است.

منابع

- افراسیابی حسین؛ مرادی فرد، طاهره (۱۳۹۵)، «مطالعه زمینه‌ها و شرایط بازاندیشی زنان در ارزش‌های خانواده»، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۲(۱)، ۱۰۳-۱۱۸ (شماره: ۲۰۶۹۷).
- بدیعی، نعیم (۱۳۷۶)، «روش تحلیل محتوا»، نمایه پژوهش، شماره ۴.
- برگر، پیترو؛ لوکمان، توماس (۱۳۷۵)، ساخت واقعیت اجتماعی، انتشارات علمی فرهنگی.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا؛ حمیدی، نفیسه (۱۳۸۶)، «تجربه زنانه از جنگ»، زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، دوره ۵، شماره ۲ (پیاپی ۱۸).
- حسینی، سیده زهرا (۱۳۸۷)، دا؛ خاطرات سیده زهرا حسینی، چاپ هفتادوسوم، انتشارات سوره مهر.
- رحمانی، جبار؛ طیبی‌نیا، مهری (۱۳۹۷)، «فرایند تحول هویت اجتماعی در تجربه گفتمان نهاد دانشگاه»، فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، دوره پنجم، بهار و تابستان.
- سفیری، خدیجه (۱۳۸۶)، «زنان و تحصیلات دانشگاهی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه خوارزمی)، (ویژه‌نامه علوم اجتماعی ۳).
- سهراب‌زاده، مهرباب و همکاران (۱۳۹۸)، «بازاندیشی نقش‌های فرهنگی‌های جنسیتی زنانه و تعیین‌کننده‌های فرهنگی-اجتماعی مرتبط با آن»، نشریه علمی فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، دوره ۱۴، شماره ۴۹.
- قاعدی، محمدرضا؛ گلشنی، علیرضا (۱۳۹۵)، «روش تحلیل محتوا، از کمی‌گرایی تا کیفی‌گرایی»، فصلنامه روش‌ها و مدل‌های روان‌شناختی، دوره ۷، شماره ۲۳.
- کولایی، الهه؛ حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۵)، نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کولایی، الهه؛ عابدی عقیقه (۱۳۹۱)، «تأثیر جنگ عراق-ایران بر نقش‌های اجتماعی زنان در ایران»، فصلنامه زن: حقوق و توسعه، سال اول، شماره دوم.
- کولایی، الهه (۱۳۸۲)، «زنان در عرصه عمومی، مورد جمهوری اسلامی ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۱.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۰)، ایدئولوژی و یوتوپیا، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات سمت.
- وحیدی‌راد، میکائیل (۱۳۹۷)، «کنش اجتماعی زنان در جنگ جهانی اول و دستاوردهای آنان پس از جنگ در غرب (با تأکید بر حق رأی زنان)»، پژوهشنامه زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، شماره دوم.
- یزدخواستی، بهجت؛ شیر، حامد (۱۳۸۷)، «ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان»، فصلنامه مطالعات زنان، سال ۶، شماره ۳.
- یعقوبی، علی (۱۳۹۳)، نظریه‌های مردانگی با تأکید بر رویکردهای جامعه‌شناختی، تهران: نشر پژوهش‌پژواک.

- Bondi, Liza (2009), "Teaching Reflexivity: Undoing or Reinscribing Habits of Gender?", *Journal of Geography in Higher Education*, Vol.33, Issue 3.
- Boström, Magnus; Lidskog, Rolf & Ugglä, Ylva (2017), "A Reflexive Look at Reflexivity in Environmental Sociology", *Environmental Sociology*, Vol. 3, Issue. 1.
- D'Cruz, Heather, Gillingham, Philip and Melendez, Sebastian (2007), "Reflexivity, its Meanings and Relevance for Social Work: A Critical Review of the Literature", *British Journal of Social Work*, Vol 37, No.1.
- Elster, Julius (2017-11-06), "The Temporal Dimension of Reflexivity: Linking Reflexive Orientations to the Stock of Knowledge", *Distinktion: Journal of Social Theory*. 0 (3).
- Gazeley, Ian (2008), "Women's Pay in British Industry during the Second World War", *The Economic History Review*, New Series, Vol. 61, No. 3.
- Giri, Keshab (2021), "Do All Women Combatants Experience War and Peace Uniformly?", *Intersectionality and Women Combatants' Global Studies Quarterly*, Vol. 1, Issue. 2.
- Given, Lisa M (2008) *The SAGE Encyclopedia of Qualitative Research Methods*.
- Golob, Tea & Makarovi, Matej (2019), "Reflexivity and Structural Positions: The Effects of Generation, Gender and Education", *Jurnal Social Science, Contemporary Politics and Society*.
- Lakshman, Wimalasena (2017), "Reflexivity and Women's Agency: A Critical Realist Morphogenetic Exploration of the Life Experience of Sri Lankan Women", *Journal of Critical Realism*, Vol. 16, Issue 4.
- Macnamara, Jim (2018), "Content Analysis", *De Gruyter Mouton*.
- Martin, Patricia Yancey (2006), "Practising Gender at Work: Further Thoughts on Reflexivity", *Journal of Gender, Work and Organization*, Vol. 13, Issue. 3.
- Norander, Stephanie & Harter, Lynn M. (2011), "Reflexivity in Practice: Challenges and Potentials of Transnational Organizing", *Management Communication Quarterly*, Vol. 26, issue. 1.
- Richard, Edwards; Ranson, Stewart & Strain, Michael (2010), "Reflexivity: towards a Theory of Lifelong Learning", *International Journal of Lifelong Education*, 21(6).
- Schreier, Margrit (2012), *Qualitative Content Analysis in Practice*, SAGE Publications Ltd.
- Soros, George (2014), "Fallibility, Reflexivity, and the Human Uncertainty Principle", *Journal of Economic Methodology*, 13 Jan.
- Wimalasena, Lakshman (2017), "Reflexivity and Women's Agency: A Critical

Realist Morphogenetic Exploration of the Life Experience of Sri Lankan Women", *Journal of Critical Realism*, Vol. 16, Issue. 4.

<https://www.hamshahrionline.ir/news/185509>, یکشنبه ۲ مهر ۱۳۹۱

<https://www.theguardian.com/world/2018/nov/11/women-first-world-war-taste-of-freedom>, 20 Aug. 2021.

<https://www.thoughtco.com/women-in-world-war-1-1222109>, Wilde Robert (2019), *Women in World War I: Societal Impacts*, Updated May 06, 2019.

https://americanhistory.si.edu/collections/search/object/nmah_538122, 20Aug, 2021.

<https://www.wdl.org/en/item/2733/> 20 Aug 2021.

<https://donya-e-eqtesad.com>, ۱۹ شهریور ۱۴۰۰، اولین فرمانده زن در سپاه که ۸ فرزند داشت

<https://www.thehistorypress.co.uk/articles/the-role-of-women-in-the-first-world-war/> 18Aug 2021.

<http://routledgesoc.com/category/profile-tags/reflexivity> 11Aug 2021

<https://www.aparat.com/v/CBZmA/%D9%۱۴۰۰> ۱۷ مرداد ۱۴۰۰

<https://www.thoughtco.com/women-in-world-war-1-1222109#women-in-the-armed-forces-and-the-front-line>, 12Aug 2021

https://www.researchgate.net/publication/327910121_Content_Analysis 12 Aug 2021



Research Paper

Political Reconciliation and Development in Iran; Investigation of Some Theoretical and Practical Propositions

* Mojtaba Maghsoudi¹ 

1. Associate Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch

DOI: 10.22034/ipsa.2022.4445.3861

Receive Date: 31 August 2021

Revise Date: 16 January 2022

Accept Date: 04 February 2022



©2021 by the authors, Licensee IPISA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

The present study seeks to examine the relationship between "reconciliation and political reconciliation" and "development and national development" in Iran.

In this article, he first deals with development as a national and all-encompassing ideal in the world. It then goes on to outline theories and views that claim that development will be achieved in a context of peace and a world free of violence and war.

In the framework of theoretical and approach considerations of this work; Communities, including society, social forces, elites and the political system in Iran, in order to achieve development, have to reduce the amount of internal and external conflicts and conflicts and their efforts in a conciliatory and peaceful context to achieve development. And aggregate progress.

The article then deals with the pathology of the issue of political reconciliation, and proposes 5 key propositions that address the concrete and strategic requirements for achieving political reconciliation and development. The most important innovation of this article is focused on the production, aggregation and representation of theoretical, practical and applied literature on the need for reconciliation and political reconciliation in Iran, which has seriously endangered national development.

Methodology

This research has been done in the framework of a qualitative-conceptual method, lived experience, close and researching researcher, monitoring developments and document-library data collection. The researcher tries to show the relationship between the variables of political reconciliation and development, especially from the perspective of political sociology, and to

* Corresponding Author:

Mojtaba Maghsoudi, Ph.D.

E-mail: maghsoudi42@yahoo.com





provide solutions appropriate to Iranian society within the framework of prescriptive, normative and strategic considerations.

Discussion

According to the author of the article, Iran today needs dialogue and reconciliation more than ever. Without reconciliation and dialogue, achieving growth and prosperity and relative social happiness is not possible; Because all positive activities take place in an atmosphere of peace, and no country has achieved its development goals under the influence of conflict and tension; In this regard, development requires a safe and peaceful environment. Therefore, this article, while examining the obstacles to political reconciliation in Iran, offers suggestions for removing these obstacles and preparing as much development as possible in Iran.

Political reconciliation is one of the concepts of content change in political culture. In our country despite the many capacities and necessities in using this concept, it is practically in a cycle of misunderstanding, misreading and individual and group interests; In this regard, not only has it not found a place in the political program and action of socio-political actors and activists; Rather, it has been attacked by critics and opponents, both theoretically and practically, as an anti-value.

By studying and reviewing various opinions, it can be said that political reconciliation is in fact a kind of reconciliation and active bilateral or multilateral complex politics in which the stakeholders, through or relying on accepting and recognizing each other; Dialogue, negotiation and bargaining, with rational calculation, expediency and insight and foresight to ensure the interests (individual, group, national and regional) and resolve problems and accept current trends based on existing laws and standards of political reconciliation.

Accordingly, political compromise is a kind of collective agreement of political actors on resolving problems and accepting future trends based on existing laws and standards and sometimes based on "consent". Reconciliation, specifically as a passage through the two paths of "negotiation" and "amnesty, forgiveness and self-sacrifice", has both the capacity to deepen and reversible, and thus, reconciliation in violent, ideological, revolutionary and insurgent societies. It is considered a kind of "courage" and "self-sacrifice". Thus, political reconciliation is a kind of moral and virtue-based action arising from the nature of human beings, which pursues cooperation, interaction, reconciliation and seeking peace, which in itself has a kind of virtue and courage with a moral approach.

Political development, as a multifaceted process, is also influenced by the capacities of the "political system" and the "society" in conducting political reconciliation. In other words; The capacity for political reconciliation is an indicator of the political development of a political system and society; from this point of view, the more the political society develops and institutionalizes the capacity for political reconciliation in itself and the institutions of power, society and social forces, civil institutions and in political culture, and internalizes and perpetuates reconciliation; Is more politically developed, Thus; Political development is not a one-way street, it is not only focused on the institution of

government and sovereignty, but also on the conciliatory action of society and social and civil forces. In this direction, the culture of adaptation, agreement and compromise with tolerance and the culture of dialogue, and especially critical dialogue among all forces and with the institution of power, is an important part of political development.

Pathology of political reconciliation in Iran: Political reconciliation in the political society of Iran faces various obstacles and bottlenecks, and the traces of these harms can be sought in political, economic, social, cultural dimensions, which will be briefly referred to.

- Hegemonic and antagonistic reading of the political sphere;
- Misunderstanding of political reconciliation as commitment, passivity and submission;
- Negative historical experiences of political reconciliation, especially in contemporary Iranian history;
- The approach of the Islamic Revolution and the content of the Constitution in promoting revolutionaryism, xenophobia, insurgency and the conflict of foreign policy with the existing international order as an unjust system;
- Lack of proper observance of citizenship rights along with weak civic responsibility and the existence of some discrimination between different ethnic and national groups, along with the intensification of socio-economic gaps and the declining trend of the middle class, the spread of marginalization and increasing poverty and destitution And the spread of individual and collective conflicts;
- Weakness of civil institutions and political organizations in peaceful and peace-building activities;
- Immoral competitions and recognition of another and rival's anonymity;
- Ideological approach to reconciliation and tabooing the subject of negotiation and political reconciliation and highlighting jihad and martyrdom;
- Weakness of education and promotion of peace and citizenship literature in the educational system, in public culture, in public and national media and from official tribunes;

Solutions for Reconciliation and Development in Iran: There is no doubt that the way to achieve national reconciliation in Iran is through political development and the institutionalization of free and fair participation of all parties, ethnicities and factions in elections and decision-making. Political in Iran will lead to the further development of the country. With regard to this, in the following, we will review some strategies for achieving this in the Islamic Republic of Iran:

- Leaving the misunderstanding of the issue of reconciliation;
- Turning negative discourses into positive and patterned discourses;
- Tolerant and comprehensive identification of actors;
- Capacity building for the development of civic institutions;
- Citizenship education and peace-building discourse;

Conclusion

Look at peace and reconciliation from every angle; Whether as a social phenomenon, or a social reality, whether peace as a social issue, whether peace

and reconciliation as a concern, an ideal and an ultimate goal, or as a basic need; Peace and reconciliation is a necessity today and tomorrow in Iranian society. In order to achieve this, although according to Morgenthau, the role of the government in ensuring and maintaining internal peace is a necessary condition, but in itself is not enough. Without government participation, internal peace is not possible, but peace in national societies cannot be achieved without government participation alone. Therefore, in the current situation in Iran, the pursuit of peace and reconciliation is the "common social responsibility" of all, including "social forces", "government", "elites" and "citizens".

Regarding the requirements and prerequisites for the expansion of peace and convergence, it can be said that political development, political participation, the establishment of the system and civil rights, political socialization, political trust, responsibility, accountability, efficiency, etc. are the product of political reconciliation. Adherence to the constitution, the existence of an independent judiciary, fair trial and equal access to the courts, respect for the rights of minorities, ethnic groups and women, and marginalized forces are also part of the reconciliation and development project. On the other hand; Equitable distribution of wealth and regional balance and product development are reconciliation. Also, reducing the feeling of relative deprivation, eliminating negative mentalities after reconciliation will be achieved, and undoubtedly, preserving the historical geography of Iran in the light of reconciliation of all ethnic groups and individuals will be achieved more than before. In addition to these issues, social trust, institutional trust (trust in the efficiency and performance of institutions by the people), social capital, social satisfaction, the existence of social institutions, etc. will also be achieved in the light of political reconciliation.

Therefore, the struggle for peace and reconciliation will have numerous consequences in various fields, which will appear in the process of its realization. Thus; Perhaps never before has there been a sense of the need for national solidarity, political reconciliation and universal national reconciliation. No time like today's conditions of the country in spite of apparent unity; It was not plural and yet dispersed. Never before in the country, as today, have the forces been in intellectual, structural and functional challenge and conflict, and there has never been such a division and conflict in the body of social forces.

Our society today suffers from many problems that, if left unchecked, may sooner or later turn into a crisis. These problems range from environmental issues such as water wastage, soil erosion and air pollution, to social anomalies such as addiction, divorce, the spread of violence, increased corruption and rent-seeking, and other immoralities we face on a daily basis, as well as poverty and discrimination. It includes class distance, and the experience of decades of revolution has shown that no faction alone can solve these problems.

In such circumstances, the use of the discourse of national reconciliation is an undeniable necessity for the Iranian society. Of course, the emergence of any discourse, including the discourse of peace and development in the productive society:

- The internal capacities and requirements of certain sections and periods of the

socio-political life of the society and the country,

- Interaction and weight of major actors in the political and social spheres of society,
- Position, function and weight of civil institutions,
- How to distribute scarce resources such as power, wealth and capital, land, work, prestige and status and the need to review and redistribute these resources (peace as a fair, equitable, moral management of scarce resources according to the two elements of "time and place" and "The weight of influential elements" through the law and the involvement of the country's economic system and its orientations,
- The nature and essence of government and the structure of government and the interests of the institution of power,
- The impact of foreign actors and regional and international developments,
- Type of relations between: institution of power within, institution of power with people, institution of power with groups, social forces, civil and political institutions, people with people and people with social and political institutions, and institutions and social and civil forces with each other,

Therefore, the process of development and fruition of the reconciliation discourse, even if it is quickly adopted in Iranian society, observes a long, sensitive and tortuous process, and the loss of any time, however small, will have worse consequences for Iranian society and the development process.

Keywords: Reconciliation, Political Reconciliation, Peace, Development, Iran.

مصالحة سیاسی و توسعه در ایران؛ بررسی چند گزاره نظری و انضمامی

* مجتبی مقصودی^۱

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکزی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/4CF94D36525F7835/2%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/4CF94D36525F7835/2%20.1001.1.1735790.1400.16.4.7.6)

 20.1001.1.1735790.1400.16.4.7.6

چکیده

پژوهش پیش‌رو، ضمن تأکید بر توسعه به مثابه آرمانی ملی و فراگیر در سطح جهان، با طرح و تشریح نظریه‌ها و دیدگاه‌های معطوف به نسبت میان «مصالحة و مصالحة سیاسی» با «توسعه و توسعه ملی»، به‌ویژه نظریه‌هایی که مدعی‌اند توسعه در بستر صلح و جهان‌عاری از خشونت و جنگ محقق خواهد شد، تلاش کرده است نسبت میان مصالحة سیاسی و توسعه ملی در ایران را بازنمایی و ضرورت و بایسته‌های آن را بررسی کند. در چارچوب ملاحظات نظری و رویکردی این مقاله، جوامع و ازجمله جامعه، نیروهای اجتماعی، نخبگان، و نظام سیاسی در ایران برای رسیدن به توسعه ناچارند از میزان تعارض‌ها و درگیری‌های درونی و بیرونی کاسته و توان و همت خود را در بستری مصالحة‌جویانه و آرامش‌طلبانه برای رسیدن به توسعه و پیشرفت تجمیع کنند. براساس این الگو و در قالب روشی کیفی-تفهیمی و تجربه زیسته و گردآوری اسنادی-کتابخانه‌ای داده‌ها، این مقاله با آسیب‌شناسی موضوع مصالحة سیاسی، ۵ گزاره کلیدی ناظر بر الزامات و بایسته‌های انضمامی و راهبردی برای دستیابی به مصالحة سیاسی و توسعه است را طرح کرده است. در وجوه ایجابی و سلبی، خروج از بدفهمی‌ها و کژفهمی‌ها درباره موضوع مصالحة، تبدیل گفتمان‌های سلبی به گفتمان‌های ایجابی و الگوبودگی، شناسایی حداکثری کنشگران، ظرفیت‌سازی برای توسعه نهادهای مدنی و آموزش شهروندی و گفتمان‌سازی درباره صلح، ۵ گزاره‌ای هستند که نویسنده در این مقاله بررسی و تحلیل کرده است. مهم‌ترین نوآوری این مقاله، معطوف به تولید، تجمیع، و بازنمایی ادبیات نظری و انضمامی درباره ضرورت مصالحة‌جویی و مصالحة سیاسی در ایران است که توسعه ملی را با دشواری‌های جدی‌ای روبه‌رو کرده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۰/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

مصالحة، مصالحة، سیاسی، صلح، توسعه، ایران

* نویسنده مسئول:

مجتبی مقصودی

پست الکترونیک: maghsoodi42@yahoo.com

مقدمه

توسعه و تمدن، محصول تعامل سازنده بین انسان‌ها و جوامع است. انسان‌ها در فضایی صالح‌آمیز و مسالمت‌جویانه با پذیرش و تحمل یکدیگر، آن‌گونه که هستند و مبادله خودجوش و آزادانه منابع و امکانات و سرمایه‌های خود می‌توانند زمینه‌ساز ترقی و پیشرفت و توسعه و تکامل یکدیگر شوند. از نظر آمارتیا سن^۱ دو برداشت از توسعه وجود دارد. نخست، برداشتی که توسعه را فرایندی «وحشی و خشونت‌بار» می‌بیند و دیگری، برداشتی که آن را فرایندی «دوستانه» در نظر می‌گیرد (سن، ۱۳۸۱: ۵۶-۵۷). در برداشت نخست، توسعه به صورت مکانیکی دنبال می‌شود، اما در برداشت دوم، همراه با توجه به اجتماع و ظرفیت‌های انسانی به دست می‌آید. نظریه‌های جدید توسعه نیز به برداشت دوم نزدیک‌ترند. این رویدادها باعث شده‌اند که پس از مدت‌ها اختلاف نظر، از دهه ۱۹۷۰ میلادی به این سو اجماع نسبی در مورد معنای توسعه به وجود آید که در این معنا، توسعه، فرایند تحول در راستای ایجاد تغییرات زیربنایی در نظام اجتماعی به شمار می‌آید که تنها شامل افزایش رشد اقتصادی نمی‌شود؛ بلکه جریانی چندبعدی است که در عرصه‌های مختلف زندگی انسان ظاهر می‌شود و رسیدن به آن، نیازمند تغییرات بنیادین در ساخت اجتماعی، طرز تلقی، باورهای عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری‌ها و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است؛ به بیان روشن‌تر، توسعه، به معنای ارتقای پیوسته کل جامعه و نظم اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی‌تر است؛ زندگی بهتری که براساس نظر مایکل تودارو، بر سه اصل و ارزش اساسی توان تأمین معاش (قدرت تأمین نیازهای اساسی و تداوم بخش زندگی مانند غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، و امنیت)؛ اعتمادبه‌نفس (احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران برای مقاصد شخصی واقع نشدن)، و آزادی (قدرت انتخاب) مبتنی است (تودارو، ۱۳۹۱: ۱۳۵).

این مفهوم از توسعه، بیش از هرچیز، توجه به موضوع‌هایی مانند فرهنگ، گفت‌وگو، دوستی، صلح، و... را ضروری کرده است. همچنین، جداسازی و تجزیه مفهوم توسعه را در قالب مفاهیمی همچون توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و... منع کرده و بر این نظر است که دستیابی جوامع به توسعه، تنها از طریق همراهی و هماهنگی ابعاد مختلف این مفهوم اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ، و... امکان‌پذیر است. این هماهنگی و هم‌نوایی پیش و بیش از هرچیز

1. Amartya Sen

مستلزم گفت‌وگو، مشارکت، و مصالحه است. از طریق گفت‌وگو و مصالحه است که همکاری و هماهنگی میان اجزای مختلف یک جامعه و سرانجام، توسعه در آن جامعه شکل می‌گیرد. مایکل آلن گلسپی^۱، فیلسوف معاصر امریکایی، با تأیید نظرات هابرماس این دیدگاه را مطرح می‌کند که از رهگذر گفت‌وگو، جهان به‌سوی عقلانیت حرکت کرده است. به‌نظر وی، وجود گفتمان به‌معنای گفت‌وگوی انتقادی درون یک جامعه، باعث می‌شود که سنت‌های متعصبانه و اشتباه، مورد نقادی قرار گیرند و در چنین فضایی، سنت‌هایی پابرجا می‌مانند که بتوانند پاسخ انتقاد را بدهند و زمینه توسعه را فراهم کنند (گلسپی، ۱۳۹۳).

پیگیری توسعه در قالب مفاهیمی همچون مشارکت، مصالحه، و گفت‌وگو و نقش انکارناپذیر آنان در بهبود وضعیت توسعه در کشورهای مختلف، نظریه‌پردازی و تدوین ادبیات مناسب برای این موضوع را ضروری می‌کند. این مقاله با پذیرش مفروض یادشده، تلاشی است برای تبیین رابطه میان مصالحه و توسعه و سپس، آسیب‌شناسی و ارائه پیشنهاد‌های مناسب برای کاربست مصالحه (سیاسی) به‌منظور پیشبرد فرایند توسعه در جمهوری اسلامی ایران.

طرح این مفروض، متأثر از وجود چالش‌های گسترده در حوزه توسعه اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در دو دهه اخیر است که درعمل، زیست کرامت‌مدار مردم ایران را دچار آسیب‌های جدی کرده است. رشد اقتصادی صفر درصدی، کاهش سطح رفاه عمومی، گسترش شکاف‌های درآمدی و فقر و حاشیه‌نشینی، تنزل جایگاه اقتصادی-اجتماعی بخش اعظم طبقه متوسط، کاهش سرمایه، اعتماد و رضایت اجتماعی (شورای اجتماعی کشور، ۱۳۹۵، سه جلد)، افول شاخص‌های حکمرانی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی (گرامیان، ۱۳۹۹)، که در ادامه مقاله به آن‌ها اشاره خواهد شد، در کنار سیاست داخلی و خارجی میدان‌محور، تعارض با بخش قابل‌توجهی از بازیگران بین‌المللی، منطقه‌ای، و کشورهای همسایه و ترویج انقلابی‌گری، به‌ویژه در سطح منطقه (وتنکا^۲، ۲۰۲۱)، شرایطی را رقم زده است که لازم است به‌گونه‌ای جدی بررسی و برای آن چاره‌جویی شود.

به‌نظر نویسنده مقاله، ایران امروز، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند و تشنه گفت‌وگو و مصالحه است. بدون مصالحه و گفت‌وگو، دستیابی به رشد و شکوفایی و خوشبختی نسبی اجتماعی امکان‌پذیر نیست. ما امروز، بیش از هر زمان دیگری به مصالحه و آشتی نیاز داریم؛

1. Micael Allen Gillespie
2. Vatanka

زیرا همه فعالیت‌های مثبت در فضای صلح انجام می‌شود و هیچ کشوری باوجود درگیری و تنش‌ها به اهداف توسعه دست نیافته است و توسعه، نیازمند بستری امن و آرام است؛ ازاین‌رو، این مقاله، ضمن بررسی موانع مصالحه سیاسی در ایران، پیشنهادهایی را برای رفع این موانع و فراهم کردن بستر توسعه در ایران ارائه کرده است. این پژوهش در چارچوب روشی کیفی-تفهیمی، تجربه زیسته از نزدیک و جست‌وجوگر پژوهشگر، رصد تحولات و گردآوری اسنادی-کتابخانه‌ای داده‌ها تلاش کرده است، نسبت میان متغیرهای مصالحه سیاسی و توسعه را به‌ویژه از منظر جامعه‌شناسی سیاسی بازنمایی کرده و در چارچوب ملاحظات تجویزی، هنجاری، و راهبردی، راه‌حلهایی متناسب با جامعه ایران را برای آن ارائه دهد.

۱. پیشینه و مطالعات مفهومی و نظری

دستیابی به صلح و آرامش از دیرباز از مهم‌ترین آمال بشری بوده است و به تبع این آرزوی بشری، از سده‌های پیش تاکنون ادبیات نظری گسترده‌ای تدوین و خلق شده است؛ اما مفهوم مصالحه و به‌ویژه مصالحه سیاسی در ادبیات رایج سیاسی ایران در دوران معاصر و باوجود ظرفیت‌ها و ضرورت‌های فراوان بهره‌گیری از آن، به‌گونه‌ای شایسته و بایسته مطرح و موردتوجه نبوده است. در این قسمت ضمن بررسی مختصر پیشینه موجود و همچنین، تعریف مصالحه و مصالحه سیاسی و طرح دیدگاه‌های برخی از صاحب‌نظران، ابعاد گوناگون آن را بررسی خواهیم کرد.

۱-۱. پیشینه و مروری بر ادبیات تحقیق

مفهوم مصالحه و به‌ویژه مصالحه سیاسی، ازجمله مفاهیم مهجور و مغلوب فرهنگ سیاسی است. در ادبیات رایج سیاسی ایران نیز باوجود ظرفیت‌ها و ضرورت‌های فراوان، بهره‌گیری از مفهوم مصالحه سیاسی، درعمل در چنبره بدفهمی، نافهمی، و منافع فردی و گروهی قرار گرفته و در برنامه و عمل سیاسی، نه‌تنها جایی درخور نیافته است، بلکه هم به‌لحاظ نظری و هم به‌لحاظ عملی، به‌مثابه یک ضدارزش مورد هجمه منتقدان و مخالفان قرار گرفته است؛ به‌همین دلیل، منابع زیادی دراین‌باره وجود ندارد. ازجمله اندک مطالب مرتبط با این موضوع می‌توان به مقاله «تحلیل الگو و سازوکارهای مصالحه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی» اثر محمدرضا پورقوشچی و مجتبی مقصودی اشاره کرد که در آن، نویسندگان با تأکید بر ماهیت خصومت‌آمیز گفتمان‌های حاکم بر جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب، بر این اندیشه‌اند که تازمانی که این رویکرد خصمانه به ماهیتی رقابت‌آمیز مبتنی بر مصالحه تغییر نیابد، مصالحه سیاسی در ایران شکل نخواهد گرفت.

مهدی کریمی و محمدرضا حافظ‌نیا در مقاله «تبیین نقش دولت محلی در صلح‌سازی»، ضمن برجسته‌سازی نقش دولت‌های محلی در مرحله پیش از منازعه، نقش دولت محلی در صلح محلی در سه مرحله پیش، هنگام و پس از ایجاد صلح را بررسی کرده و به این ترتیب کوشیده‌اند کارکرد نهاد دولت محلی را در راستای بنای صلح پایدار تبیین کنند.

«امکان یا امتناع مصالحه در فرهنگ سیاسی و گفتمان‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران»، عنوان مقاله دیگری از محمدرضا پورقوشچی و مجتبی مقصودی است که با بررسی نسبت میان مصالحه سیاسی با هریک از گفتمان‌های شکل گرفته در جمهوری اسلامی ایران، در پی ارائه راهکاری برای ایجاد مصالحه در جامعه ایران بوده است.

فریده محمدعلی‌پور و دیگران نیز در مقاله «تحول در نظام سیاسی آرتایید در افریقای جنوبی و صلح‌سازی»، ضمن بررسی فرایند ایجاد صلح در کشور افریقای جنوبی، بر این نظرند که به کارگیری برخی تجربه‌های این کشور، از جمله تقویت روحیه مصالحه‌جویی در زیست سیاسی و اجتماعی، فراهم کردن امکان مشارکت اپوزیسیون در قدرت، مدارای مذهبی، اصلاح ساختارها، و... می‌تواند برای ایجاد مصالحه در جامعه ایران مفید باشد.

«مصالحه‌جویی سیاسی در ایران و چالش‌های آن»، عنوان مقاله دیگر از نگارنده و سمانه کمالی دولت‌آبادی است که با بررسی موردی دولت چهارم قوام‌السلطنه طی سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ و دولت موقت مهندس بازرگان در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، چالش‌های مصالحه‌جویی سیاسی در دو دوره یادشده را برمی‌شمرد.

بخش عمده ادبیات موجود نیز بیش از آنکه مفهوم مصالحه (سیاسی) را بررسی کرده باشند، به مفهوم صلح، آن هم بیشتر در حوزه بین‌المللی اشاره دارند و در ضمن، کمتر به طور مستقیم به رابطه میان مصالحه سیاسی و توسعه اشاره کرده‌اند.

در عرصه بین‌المللی نیز با وجود ادبیات بسیار درباره رابطه میان جنگ و توسعه در سال‌ها و دهه‌های پیشین، تنها پس از پایان جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰ بود که رابطه میان توسعه و صلح، مطرح نظر پژوهشگران و تحلیلگران قرار گرفت و صلح‌سازی به عنوان یکی از عوامل اصلی ایجاد و پیشبرد توسعه، مورد بررسی قرار گرفت که از آن جمله می‌توان به مقاله «صلح‌سازی و توسعه»^۱ ماتس بردال^۲، کتاب «مصالحه سیاسی» اندریو اسکاپ^۱، کتاب «نظریه اخلاقی مصالحه» اثر کالین

1. Peacebuilding and Development

2. Mats Berdal

مورفی، و... اشاره کرد.

۲-۱. مصالحه و مصالحه سیاسی

امروزه یکی از موضوع‌های مهم در بسیاری از جوامعی که در آغاز یا میانه راه توسعه قرار دارند، مناقشات، کشمکش‌ها، درگیری‌ها، و تعارضاتی است که در نتیجه نبود نهادهای سیاسی مناسب و گاهی به دلیل نهادسازی‌های سیاسی نامناسب، اگرچه نه به شکل جنگ داخلی، ولی به عنوان مانعی اصلی، در مسیر توسعه این کشورها نمایان است و نتیجه آن، سنگ‌اندازی‌ها و کارشکنی‌های رقبا و طرفین درگیری در دستیابی طرف یا طرف‌های دیگر به موفقیت و محقق کردن بخشی از نیازهای جوامع است. نتیجه این وضعیت، تبدیل به خرابه کردن هر آنچه قبلی در امر توسعه و آبادانی نمود، توسط شخص بعدی‌ای است که بلافاصله پس از او به قدرت رسیده است. این کشاکش و درگیری‌ها نشان‌دهنده وضعیت ناصالح و نامصلحه‌آمیز حاکم بر این کشورهاست (فاضلی، ۱۳۹۸) و ضروری است که برای تسریع در روند توسعه، هرچه سریع‌تر، سنگ از پاهای رقیب برای رسیدن به توسعه برکنده و در یک فرایند مصالحه‌جویانه و مشارکت‌جویانه، گام‌های رسیدن به توسعه، بلندتر و بلندتر برداشته شود. هدف از توسعه ادبیات مصالحه، کمک به رفع بخشی از این مشکلات و ضرورت‌هاست؛ از همین رو، پژوهش‌های مربوط به مصالحه، در طول ۳۰ سال اخیر، فارغ از موضوع محل تعارض، رشد چشمگیری داشته و طی سال‌های گذشته، مصالحه به یک روند گریزناپذیر حقوقی، سیاسی، و فرهنگی جوامع تبدیل شده است.

۳-۱. مفهوم مصالحه

واژه مصالحه^۱، برآمده از صلح، صلاح، و مصلحت، از جمله مفاهیم مهم در مقابل واژه‌هایی مانند جنگ، مجادله، منازعه و مناقشه، کشمکش و مشاجره، پافشاری و عصیبت به‌شمار می‌آید. این واژه در بسیاری از متون، با بخشش^۲ مترادف تلقی می‌شوند (مقصودی، ۱۳۹۸)؛ به عنوان نمونه، فرهنگ معین آن را برابر با واژه صلح و آشتی دانسته و لغت‌نامه دهخدا نیز آن را به معنای بخشیدن و صلح کردن می‌داند. فرهنگ لغت وبستر، مصالحه را در یک تعریف ساده عبارت از برقراری دوباره

1. Andrew Schaap
2. Reconciliation
3. Forgiveness

دوستی و هماهنگی می‌داند؛ بنابراین، مصالحه به واژه‌هایی مانند صلح، مصلحت، و صلاح نزدیک بوده و در ادبیات سیاسی به مفهوم آشتی سیاسی، سازش، و تفاهم سیاسی به کار رفته است. اگرچه اصطلاح مصالحه، بسیار پیچیده و چندوجهی است و تنها با یک تعریف چندکلمه‌ای نمی‌توان درباره آن به اتفاق نظر رسید. مصالحه، مفهومی است که به گونه‌ای گسترده، قابل تفسیر است و بازیگران درباره اینکه «مصالحه درست چگونه باید باشد»، بسیار متفاوت می‌اندیشند؛ به عنوان نمونه، بازیگران مختلف در افریقای جنوبی، مصالحه را در گستره‌ای از مفاهیم متفاوت همچون، یک ایدئولوژی غیرنژادی که وحدت را در میان ملتی رنگین‌کمانی^۱ (همچون طیفی از رنگ‌ها) ارتقا می‌دهد، یا به عنوان یک فهم بین‌المللی که از هویت فرهنگ‌های مختلف محافظت می‌کند، یا یک ایدئولوژی مذهبی که خواستار توبه خطاکاران است، و همچنین یک رهیافت حقوق بشری که خواهان حاکمیت قانون برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی است، و البته به معنای ساخت جامعه‌ای که اعتماد اجتماعی را به شهرها و مناطق تقسیم‌شده باز می‌گرداند، تعریف و تفسیر کرده‌اند (اسکاپ^۲، ۲۰۰۵: ۱۱).

اما در یک تعریف مختصر و ابتدایی می‌توان منظور از «مصالحه» را اندیشه، تدابیر، سازوکارها، و روش‌هایی تعبیر کرد که مبتنی و معطوف بر فرایند تحقق صلح (ایجاد، حفظ، و توسعه آن) در جامعه باشد (ودان، ۲۰۱۳: ۸۷). اگرچه باید توجه داشت که مصالحه، تنها صلح نیست. درواقع، اگرچه هیچ صلحی بدون مصالحه به وجود نمی‌آید، اما مفهوم مصالحه، گامی فراتر از صلح است؛ زیرا مصالحه، هم‌زمان هم هدف است و هم یک فرایند؛ به بیان روشن‌تر، هم مقصد است و هم شیوه و روش رسیدن به آن مقصد! (هایس، برنز و بلوم‌فیلد^۳، ۲۰۰۳: ۷۴). مصالحه، به معنای به رسمیت شناختن حقوق برابر برای همه، و حتی فراتر از آن، هدف نهایی آن، دسترسی به آرامش است؛ جامعه‌ای که افراد آزاد و برابر را به رسمیت می‌شناسد، قادر به مقابله با خشونت تاریخی و از آن مهم‌تر، غلبه بر آن تاریخ است (ملی^۴ و دیگران، ۲۰۱۳: ۴). یک جامعه مصالحه‌یافته، به جای تبعیض، در کنار احقاق حقوق انسانی و قانونی همه شهروندان، تمام تلاش خود را صرف از بین بردن بیگانگی و ترس شهروندان و رشد

1. Rainbow Nation
2. Schaap
3. Huyse, Barnes & Bloomfield
4. Malley-Morrison

و گسترش همبستگی میان اتباع می‌کند تا از این طریق، با توسعه و گسترش امید، بهره‌وری اقتصادی و رفاه حاصل از تعاملات مسالمت‌آمیز افراد تحقق یابد (وایت تاکر^۱، ۱۹۹۹: ۹).

با این تعریف مختصر، در فرایند مصالحه باید امکان زیست در کنار یکدیگر - حتی در کنار دشمنان دیروزی - فراهم شود؛ هرچند ممکن است این همزیستی، الزاماً با دوست داشتن یا عفو همدیگر، یا حتی فراموش کردن گذشته همراه نباشد. نکته مهم این است که مصالحه، امکان مناسب‌تری از همزیستی و همکاری‌های موردنیاز برای مشارکت در جامعه را میان معارضان دیروز (با نظرداشت اینکه همه در کنار هم بهتر زندگی می‌کنیم، به جای اینکه متفرق باشیم) فراهم می‌کند.

از یک نقطه نظر، مصالحه در تقابل با سیاست است؛ چون مصالحه به نزدیکی، هارمونی، اجماع، و اتحاد، و سیاست، به گشودگی، آگونیسم، اختلاف، و تکرار گرایش دارد. در این دیدگاه، چون منطق مصالحه، به سوی حل و فصل نهایی متمایل می‌شود، این موضوع سیاست را به پایان می‌رساند (اسکاپ، ۲۰۰۵: ۸). ولی از نظرگاهی دیگر، از آنجاکه سیاست، فرایندی است که به رویارویی با پرسش‌هایی که ما را در گذشته از هم جدا کرده است، مجال می‌دهد، مصالحه، فرایندی موازی با سیاست است که بار دیگر درباره برقراری رابطه بین ما تأمل می‌کند (هایس، برنز و بلوم فیلد، ۲۰۰۳: ۷۸). شاید به همین دلیل است که شاهدیم که موضوع مصالحه، به کلیدواژه و محور اصلی گفتمان‌های سیاسی بسیاری از جوامع تقسیم و پراکنده شده تبدیل شده و همچون نسخه شفابخشی برای یک جامعه قطبی، زخمی، و تقسیم شده تجویز می‌شود؛ زیرا یک مصالحه مؤثر، بهترین تضمین برای گریز از ظهور و بروز خشونت گذشته است. از همین رو، عده‌ای بر این نظرند که مصالحه، نقطه تلاقی واقع‌گرایی با نوآوری و خلاقیت در رویارویی با درگیری‌های دنیای معاصر است (لدراچ^۲، ۱۹۹۹: ۲۵).

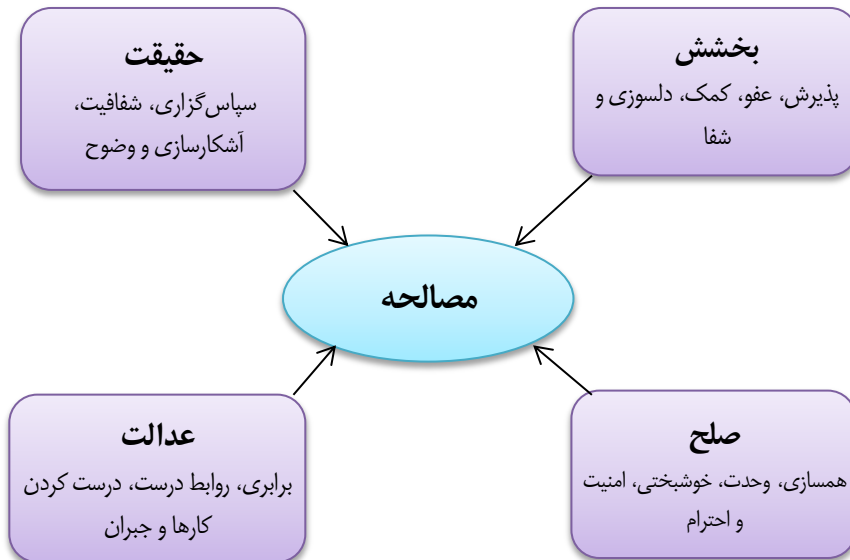
جان پل لدراچ^۳ (۱۹۹۹)، چهار مؤلفه مصالحه را عبارت می‌داند از: حقیقت، عدالت، بخشش (مهربانی)، و صلح. لدراچ، مصالحه را در قالب فضایی اجتماعی بازنمایی می‌کند که در آن، طرفین به جای تعارض و درگیری پیوسته برای کسب پیروزی یا جداسری و انفکاک از یکدیگر، به همدیگر پیوسته‌اند (لدراچ، ۱۹۹۹: ۲۹).

1. J. Whittaker

2. Lederach

3. John Paul Lederach

شکل شماره (۱). گرانیکاه‌های اصلی مصالحه از نظر جان پل لدارچ



۴-۱. مفهوم مصالحه سیاسی

مصالحه سیاسی^۱، ازجمله مفاهیم مهجور و مغلوب فرهنگ سیاسی به‌شمار می‌آید و حتی در ادبیات رایج سیاسی برخی کشورها در دوران معاصر، ازجمله در کشور ما باوجود ظرفیت‌ها و ضرورت‌های فراوان برای بهره‌گیری از آن—درعمل، در چنبره بدفهمی، نافهمی، و منافع فردی و گروهی قرار گرفته و در برنامه و عمل سیاسی کنشگران و فعالان سیاسی—اجتماعی، نه‌تنها جایی درخور نیافته است، بلکه هم به‌لحاظ نظری و هم به‌لحاظ عملی، به‌مثابه یک ضدارزش مورد حجه منتقدان و مخالفان قرار گرفته است.

مفهوم مصالحه سیاسی با مفاهیمی مانند آشتی سیاسی^۲، تفاهم سیاسی^۳ و توافق سیاسی^۴ همبسته است و درعین حال در تضاد با مفاهیمی نظیر منازعه سیاسی^۵، مجادله و

1. Political Reconciliation
2. Political Compromise
3. Political Understanding
4. Political Agreement
5. Political Conflict

مناظرهٔ سیاسی^۱ است. (مقصودی، ۱۳۹۸)؛ بنابراین، مصالحه اگرچه هم خانوادهٔ صلح، مصلحت، و صلاح و به مفهوم آشتی، سازش، و تفاهم سیاسی نزدیک است، اما دقیقاً معنای آن‌ها را به همراه ندارد.

کالین مورفی^۲، مسیر مصالحهٔ سیاسی را به روند بازسازی روابط سیاسی معطوف می‌داند؛ روابطی که عمدتاً به تعاملات عمومی میان افراد درون یک کشور اعم از شهروندان و گروه‌های اجتماعی و مقامات دولتی معطوف است. مورفی، مصالحهٔ سیاسی را دستاورد دوره‌ای طولانی از درگیری یا سرکوب می‌داند که برای تأسیس یا بازسازی روابط دموکراتیک، ضروری و برای ترغیب صلح‌سازی در جهان مهم و بنیادی است (مورفی^۳، ۲۰۱۰: ii).

اندرو شاپ، این دیدگاه را مطرح می‌کند که اگر می‌خواهیم مصالحه را به‌عنوان یک مفهوم سیاسی بفهمیم، باید نه تنها به این موضوع توجه کنیم که چگونه سیاست به مصالحه می‌انجامد و می‌تواند مصالحه‌جویانه باشد، بلکه باید این موضوع را نیز در نظر داشته باشیم که چگونه مصالحه می‌تواند سیاسی باشد (اسکاپ^۴، ۲۰۰۵: ۸). به نظر او، مصالحهٔ سیاسی، تعاملی متواضعانه با هدف آشکار کردن ویژگی‌های مشترک جوامع است. وعدهٔ مصالحه، به ایجاد فضایی باز برای سیاست از طریق شناخت و به رسمیت شناختن دیگری به‌عنوان سازندهٔ مشترک یک جهان عمومی و به‌عنوان یک مخالف سیاسی، و نه یک آنتاگونیست، وابسته است؛ بنابراین، مصالحهٔ سیاسی، گذشتهٔ یک جامعه را که بین اشتباه‌کنندگان و اشتباهاتشان گرفتار است، پیش‌فرض نمی‌گیرد، بلکه تنها پیش‌فرضش، وجود اراده‌ای برای زیست مشترک از طریق تعامل و گفت‌وگو است (اسکاپ، ۲۰۰۵: ۷۸).

پریسیلا هاینر^۵ (۲۰۰۰: ۱۶۱) مصالحه را به معنای نوسازی یا بازسازی روابط امروزی می‌داند که به وسیله تعارضات و نفرت‌های دیروز تخریب شده‌اند. در سیاست مصالحه، اشتباه‌های گذشته با گشادگی، به گونه‌ای علنی، و بدون آزرده‌گی عمومی می‌توانند مورد بحث قرار گیرند. چنان‌که روابط مخالفان و دشمنان امروز بایستی برپایهٔ واکنش به چالش‌های امروز بنا شود، نه براساس

1. Political Debate
2. Colleen Murphy
3. Murphy
4. Schaap
5. Priscilla Hayner

روابط گذشته! افزون‌براین، باید میزانی از توافق عمومی بر سر حقایق و واقعیت‌های بنیادی تاریخی در مورد اینکه چه اشتباه‌هایی مرتکب شده‌اند، وجود داشته باشد (هینر^۱، ۲۰۰۰: ۱۱)؛ بنابراین، مصالحه سیاسی با ایجاد فضایی برای سیاست، خط‌مشی‌ای را فراهم می‌کند که در آن شهروندان، به‌گونه‌ای آگاهانه برای بهبود وضعیت امروز در مقایسه با گذشته تلاش می‌کنند.

با بررسی دیدگاه‌های گوناگون می‌توان گفت، مصالحه سیاسی درواقع به‌گونه‌ای سیاست‌ورزی آشتی‌پذیر و فعالانه دو یا چندجانبه پیچیده‌ای گفته می‌شود که طرف‌های ذی‌نفع از طریق یا با ابتنای بر پذیرش و شناسایی یکدیگر، به گفت‌وگو، مذاکره، و چانه‌زنی با محاسبه عقلانی، مصلحت، و بصیرت، و آینده‌اندیشی برای تأمین منافع (فردی، گروهی، ملی، و منطقه‌ای) و حل‌وفصل مشکلات و پذیرش روندهای جاری به‌استناد قوانین و موازین موجود، به آن روی می‌آورند. براین اساس، مصالحه سیاسی، نوعی توافق جمعی بازیگران سیاسی برای حل‌وفصل مشکلات و پذیرش روندهای آتی به‌استناد قوانین و موازین موجود و گاهی مبتنی بر «رضایت» است. مصالحه، به‌طور مشخص از دو گذرگاه «مذاکره» و «عفو، بخشش، گذشت، و ایثار» می‌گذرد و هم‌زمان از ظرفیت تعمیق‌پذیری و برگشت‌پذیری برخوردار است و ازاین لحاظ، مصالحه در جوامع خشونت‌زده، ایدئولوژیک، انقلابی، و شورشی، نوعی «شجاعت» و «ایثار» به‌شمار می‌آید (مقصودی، ۱۳۹۸). به‌این ترتیب، مصالحه سیاسی، نوعی کنش‌گری اخلاقی و فضیلت‌محور برآمده از سرشت و طبع انسان‌ها است که همکاری، تعامل، مصالحه‌جویی، و آرامش‌طلبی را پیگیری می‌کند که در بطن خود، نوعی فضیلت و شجاعت با رویکردی اخلاقی را نیز به‌همراه دارد.

۵-۱. رابطه میان مصالحه و توسعه

دستیابی جوامع به تمدن و توسعه، دستاورد مبارزه آدمی با ترس بوده است و در این مبارزه — به تعبیر گاستون بوتول^۲ — «ترس‌آفرین» و «تهدیدکننده»، هردو به یک اندازه موردتوجه بوده‌اند (بوتول، ۱۳۸۸: ۴۵). بررسی‌های تاریخی حاکی از این است که زمینه اصلی توسعه و خاستگاه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، نقطه پایان جنگ‌ها، یعنی آغاز مصالحه‌ها و پابندی به معاهدات صلح بوده است؛ زیرا فقر و بی‌خانمانی ناشی از دشمنی و جنگ، هیچ ضمانتی را

1. Hayner

2. Gaston Bouthou

برای درخشش ارزش‌های انسانی دربر نداشته و آنچه امکان رشد و اعتلای معنوی و توسعه علمی و فناوریانه را به‌عنوان همراه و مددکار مؤثر زندگی جمعی برای معاصران و آیندگان تضمین می‌کند، تنها صلح و دستاوردهای آن است.

سن سیمون^۱، بین پدیده جنگ و صنعتی‌شدن جامعه، رابطه‌ای معکوس را شناسایی کرده است؛ زیرا جنگ‌ها پیشتر برای به‌دست آوردن بردگان و نیروهای کار رایگان رخ می‌داد؛ به‌مرور که جوامع، صنعتی می‌شدند، اندیشه و فناوری، جایگزین فرودستان و کارگران می‌شد؛ بنابراین، جنگ‌ها به‌مرور کم‌رنگ‌تر شده و توسعه صنعتی مبتنی بر تکامل فناوریانه ادامه پیدا می‌کند؛ دراین‌صورت تازمانی که ضرورت‌های فروش تولیدات و درآمدزایی‌های فراوان برقرار است، نیازی به جنگ نیست و بی‌تردید، انرژی و سرمایه‌ای که برای جنگ‌ها مصرف می‌شد می‌تواند هزینه یافتن بازارهای فروش شود (مظاهری، ۱۳۹۷: ۵۴).

به‌طور مشخص، اگرچه تلاش برای تبیین رابطه میان جنگ و توسعه در پژوهش‌های دانشگاهی، پیشینه‌ای طولانی دارد، اما توجه جدی به امر «صلح‌سازی» برای دستیابی به توسعه و توجه به مؤلفه صلح به‌عنوان یکی از لوازم و اسباب توسعه پایدار، تنها پس از پایان جنگ سرد، موردتوجه تحلیل‌گران این حوزه قرار گرفت (بردال^۲، ۲۰۱۳: ۱)؛ به‌عنوان مثال، مان هو و دینوف^۳ (۲۰۱۳: ۳۰) در پژوهشی با عنوان «مطالعه تجربی رونق اقتصادی و صلح»، این فرض را که صلح، تاریخ و فرهنگ و به‌طورکلی نهادها، نقش مکانیکی و تعیین‌کننده‌ای (همانند عوامل کار، سرمایه، و فناوری) در رشد اقتصادی ندارند، به‌آزمون گذاشته و نتیجه گرفته‌اند که رابطه مثبتی میان رشد اقتصادی و محیط صلح‌آمیز وجود دارد؛ اگرچه این رابطه، خطی و مکانیکی نیست (اسماعیل‌نیا و وصفی اسفستانی، ۱۳۹۵: ۱۴۰).

در پژوهش دیگری با عنوان «صلح و رشد اقتصادی در کشورهای درحال‌توسعه»، که توسط سانتیراز گرام^۴ (۲۰۰۸: ۸۰۷) انجام شده است نیز با استفاده از داده‌های آماری سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ برای ۷۰ کشور درحال‌توسعه جهان، ارتباط محیط صلح‌آمیز با رشد اقتصادی بررسی شده است. نتایج این پژوهش نیز نشان می‌دهد که صلح به‌طور مستقیم و

1. Henri de Saint-Simon

2. Berdal

3. Man Ho and Dinov

4. Selvarathinam Santhirasegaram

غیرمستقیم بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. صلح، موجب کاهش ریسک و نااطمینانی شده و تأثیر مثبتی بر انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی دارد. افزون‌براین، محیط صلح‌آمیز، با افزایش بهره‌وری کار و سرمایه، بهبود حکمرانی خوب، افزایش ورود گردشگران خارجی، و عملکرد مؤثر نهادها، به‌طور غیرمستقیم در افزایش رشد اقتصادی مشارکت می‌کند.

ازاین‌رو به‌نظر می‌رسد که مدیریت تعارض و درگیری و خشونت، ارتباط قوی‌ای با سیاست توسعه موفق دارد. تعارض، درگیری، و خشونت به‌این‌معناست که در این کشورها و مناطق، وضعیت سیاست و خط‌مشی‌ها می‌تواند به‌سرعت و به‌گونه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر تغییر کند (ولف^۱ و دیگران، ۲۰۱۳: ۸)؛ لذا باید شرایطی برای تحقق صلح فراهم آورد تا از این رهگذر بتوان بر معضله شقاوت و بدبختی و فقر و ناامنی فائق آمد.

امروزه دیگر تردیدی نیست که برای دستیابی به توسعه، وجود صلح امری ضروری است و بدون صلح و امنیت، توسعه، سربانی بیش نیست. آشکار است که دستاورد جنگ، نابودی و ویرانی است و تازمانی که در یک جامعه، جنگ و ناامنی و تعارض و درگیری حاکم است، آن جامعه، رنگ توسعه به‌خود نخواهد دید. درهمین راستا شاهد آنیم که در آغاز سومین دهه قرن بیست و یکم، سیاست‌گذاری صلح، آشتی، و مصالحه در همه ابعاد کنشگری سیاسی-اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه در سطوح ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، نه به‌مثابه یک تاکتیک، بلکه به‌عنوان یک راهبرد و الزام انسانی-عقلایی ارزیابی می‌شود. در جهان امروز، صلح، نه تنها یکی از نیازهای انسان‌ها و جوامع است، بلکه یک حق برای انسان‌ها به‌شمار می‌آید تا بتوانند در فضایی آکنده از صلح و آرامش زندگی کنند. این سلوک الهام‌گرفته از صلح، ناشی از یک عقلانیت توسعه‌گرا است و اندیشه و عمل مبتنی بر صلح، ساروج قوام، رشد و بالندگی جامعه است.

بنابراین، صلح در روابط خارجی و مصالحه و وفاق ملی در داخل کشور را می‌توان از مهم‌ترین عوامل دستیابی به توسعه در جوامع امروز دانست. شرط لازم برای توسعه جوامع، آشتی و مصالحه گروه‌های مختلف سیاسی در سطح ملی و صلح با جهان خارج باشد؛ زیرا وجود تعاملات بی‌تنش، سبب ایجاد فضایی آرام و هماهنگی و هم‌رأیی بین گروه‌های اجتماعی برای ایجاد عزم ملی می‌شود که به‌عنوان شرط لازم، زمینه توسعه را در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی فراهم خواهد کرد.

1. Wolff

توسعه سیاسی، به مثابه مفهومی بین‌رشته‌ای و پرکاربرد، ازجمله موضوع‌های بااهمیت در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی توسعه، و ادبیات سیاست‌گذاری به‌شمار می‌آید که کم‌وبیش پس از جنگ دوم جهانی، در دستورکار بسیاری از صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران در حوزه اندیشه‌ورزی، تصمیم‌سازی، و تصمیم‌گیری قرار گرفت و در کشورهای درحال توسعه، مخاطبان پروپاقرصی پیدا کرد. توسعه سیاسی را عمدتاً به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام برای پاسخ‌گویی به نیازها و خواسته‌های مردم و گروه‌های اجتماعی در راستای حل و فصل تضادهای متأثر از منافع فردی و جمعی، تنوع و تخصصی شدن ساختارها، استقرار ثبات درون‌زا و پویا و همچنین، افزایش مشارکت سیاسی به‌شمار می‌آورند. در این فرایند، خشونت و به‌ویژه خشونت سیاسی، به مثابه پدیده‌ای چندبعدی، مهم‌ترین مانع توسعه سیاسی ارزیابی می‌شود که این خشونت، درعمل، دولت، گروه‌های سیاسی، شهروندان، و نهادها و تشکلهای اجتماعی و مدنی را درگیر، مستحیل و مستهلک کرده و ضمن نقض حاکمیت سیاسی دولت، به لحاظ کارکردی نیز فرایند ثبات سیاسی را دچار اختلال کرده و نابهنجاری‌ها را گسترش می‌دهد، منتقدان را سرکوب و هزینه بالایی را به سرمایه اجتماعی، رضایت سیاسی، و اعتماد ملی وارد می‌کند. از این منظر، توسعه سیاسی به مثابه فرایندی چندسویه، متأثر از ظرفیت‌های «نظام سیاسی» و «جامعه» در انجام مصالحه سیاسی است. به بیان روشن‌تر، ظرفیت انجام مصالحه سیاسی، شاخصی برای سنجش میزان توسعه سیاسی یک نظام سیاسی و جامعه است. از این زاویه، هرچه جامعه سیاسی، ظرفیت مصالحه سیاسی را بیشتر در خود و نهادهای قدرت، جامعه، و نیروهای اجتماعی، نهادهای مدنی، و در فرهنگ سیاسی پرورش دهد و نهادهای کند و مصالحه‌گری و مصالحه‌جویی را درونی کرده و استمرار بخشد، به لحاظ سیاسی توسعه‌یافته‌تر است؛ بنابراین، توسعه سیاسی، مسیری یک‌سویه و تنها معطوف به نهاد دولت و حاکمیت نبوده و ناظر بر کنشگری مصالحه‌جویانه جامعه و نیروهای اجتماعی و مدنی نیز می‌شود. در این مسیر، فرهنگ سازواری، توافق، و سازش با تساهل و مدارا و فرهنگ گفت‌وگویی و به‌ویژه گفت‌وگوی انتقادی در میان همه نیروها و با نهاد قدرت همبسته است و بخش مهمی از توسعه سیاسی را تشکیل می‌دهد (مقصودی، ۱۳۹۹: ۵۷).

کالین مورفی در ابتدای کتاب «یک تئوری اخلاقی برای مصالحه سیاسی» مطرح می‌کند که پس از دوره‌های طولانی درگیری یا سرکوب، مصالحه سیاسی برای تأسیس یا بازسازی روابط دموکراتیک، ضروری و برای ترغیب صلح‌سازی در جهان، مهم و بنیادی است (مورفی،

۲۰۱۰: ii). به نظر مورفی، مصالحه سیاسی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها و چالش‌های جوامع درگیر دموکراتیزاسیونی است که دوره‌های حاکمیت‌های سرکوبگرانه و نقض گسترده حقوق بشر را گذرانده‌اند. مورفی اذعان می‌کند که وضعیت مطلوب و رفاه حال و آینده جوامع انتقالی، به میزان موفقیت‌های آنان در مصالحه سیاسی بستگی دارد.

دراین میان، باید توجه داشت که مصالحه سیاسی، نه تنها در تأیید، بلکه در ترجیح تفاوت‌ها در فضای عمومی سیاسی تحقق می‌یابد. احترام به گفتمان‌های حاشیه‌ای و تعریف گسترده از امر سیاسی در ایجاد صلح لازم است؛ به گونه‌ای که در کنار دولت‌ها، بازیگران دیگر جامعه مدنی نیز در پویش صلح مشارکت داشته باشند. در اینجا دیگر دولت، تنها شکل جامعه سیاسی یا تنها مرجع امنیت نیست و صلح، دستاورد تعامل ساختارهای اجتماعی و اقتصادی است (شهیدی، ۱۳۸۴: ۲۷۹).

توجه به تفاوت و امر محلی و همچنین بازی آزاد تفاوت‌ها که زمینه‌ساز و نتیجه صلح و مصالحه هستند، مفهوم صلح و مصالحه را به معنای احترام و رعایت دیگران یا همان مفهوم صلح مدنی و مصالحه سیاسی نزدیک می‌کنند. این صلح در جامعه مدنی متکثر تحقق می‌یابد. صلح مدنی، برآمده از نوعی جامعه مدنی است که در آن تفاوت‌ها بر مبنای محلی‌گرایی محترم شمرده می‌شود. درعین حال، مؤلفه عدالت می‌تواند متضمن فرصت‌هایی برای بازنمایی و مشارکت نزدیک باشد (شهیدی، ۱۳۸۴: ۲۹۹).

به این ترتیب، مصالحه سیاسی، روابط مؤثر و بستر ضروری توسعه سیاسی را استحکام می‌بخشد و آشکار است که توسعه سیاسی به تقویت مصالحه و آشتی می‌انجامد؛ بنابراین، استنتاج می‌شود که توسعه سیاسی و مصالحه سیاسی به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با هم گره خورده‌اند و درواقع، وابستگی درونی و متقابلی به هم دارند.

۲. مصالحه سیاسی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران

ایرانیان و نیاکان آنان — به تعبیر و سخن ذبیح‌الله صفا^(۱) — از همان روزگاران که پا به فلات ایران گذاشتند، اندیشه صلح و دوستی را با اندیشه آباد کردن زمین‌های بایر در ایران و گستراندن نیکی و پاکی و البته ثواب معنوی و خشنودی اهورامزدا در نظر داشته‌اند؛ از همین روست که زرتشت، پیامبر اسطوره‌ای ایران زمین، اساس تعلیمات خود را بر منش نیک و گویش نیک و کنش نیک نهاد و با اندیشه بد، یعنی اهریمن و همه مظاهر وجودی او به مبارزه برخاست

(صفا، ۱۳۴۶: ۴۰).

دین اسلام با ورودش به ایران، ریشه‌های خود را در خاک دیرپای این سرزمین استوار کرد و با نیرویی که در این سرزمین و براساس این بینش و فرهنگ یافت، تا سرزمین‌های شمالی چین و تا جزایر اندونزی پیش رفت. آزادمنشی و ویژگی صلح‌جویانه اسلام برای ایرانیان، به مراتب بیش از ملت‌های دیگر برجستگی داشت و به همین سبب —همچنان که در قرون بعدی شاهدیم— بزرگ‌ترین متکلمان و فقیهان و مفسران اسلام در این سرزمین ظهور کردند. ثمره تعلیمات اسلامی در ایرانیان و تلفیق آن با اندیشه‌های کهن، سبب شکل‌گیری بینش عمیقی شد که در آن، ظلم و خونریزی و ستیز، به منزله تخطی از نوامیس الهی تلقی شد. این اندیشه، اُلفت و همزیستی را از پیروان یک مذهب به مردمی که از مذاهب دیگر یا از ادیان دیگر باشند، نیز گسترش داد. در دنیایی که حتی افراد یک شهر و دیار، یکدیگر را تنها بر اثر اختلاف‌های کوچک به خاک و خون می‌کشیدند و برای تفتیش عقاید، جنایت‌های بزرگی را مرتکب می‌شدند، متفکران اسلامی ایران، مردم را به صلح و داد با معتقدان مذاهب دیگر و حتی ادیان دیگر فرامی‌خواندند. استقرار چنین اندیشه مصالحه‌گرانه و آزاداندیشانه‌ای در ایران‌زمین سبب شد که از ابتدای پیدایش دولت و امپراتوری‌های بزرگ در این سرزمین، همواره تمام اقوامی که در آن ساکن بودند، مورد احترام یکدیگر بوده و در آرامش و صلح به همزیستی با یکدیگر بپردازند.

اما با وجود چنین پیشینه تمدنی، تاریخی، و سنت دیرپایی درباره صلح‌دوستی و مداراپذیری ایرانیان، متأسفانه در سده اخیر به دلایل پرشماری همچون پیشینه تاریخی و عملکرد استعمارگران و استبداد سیاسی و فرهنگ و ذهنیت و منافع نخبگان، این اصل مصالحه‌جویی، آنچنان که باید و شاید، مورد قبول و استقبال و مشروعیت دولت‌ها و نیز گروه‌های قومی در حل و فصل معضلات و منازعات نبوده و در اندک دوره‌های زمانی ای هم که مصلحان توانسته‌اند به عرصه ظهور برسند، با چالش‌ها و معضلات فراوانی روبه‌رو بوده و به تجربه ماندگاری در حافظه و روح جمعی ایرانیان تبدیل نشده است.

در تأیید این موضوع می‌توان به وضعیت ایران در شاخص‌هایی همچون شاخص جهانی صلح، حکمرانی، و شکنندگی دولت در سال ۲۰۲۰ اشاره کرد که براساس آن، جایگاه ایران در هر سه موضوع، در دسته غیر صلح‌آمیزترین، ضعیف‌ترین، و دولت‌های شکننده قرار دارد. متناسب با این گزارش‌ها، مقدار شاخص صلح ایران که براساس مواردی چون میزان خشونت، دسترسی به سلاح، تعداد پناهنده‌ها، زندانیان، بی‌ثباتی سیاسی، ستیز داخلی، تعداد نیروها و مخارج نظامی،

اعتراض‌ها و جرایم خشن، وحشت سیاسی، روابط با همسایگان، و... ارزیابی و اندازه‌گیری می‌شود، از ۲/۵۳ واحد در سال ۲۰۰۸ به ۲/۶۷ واحد در سال ۲۰۲۰ رسیده است که به معنای تنزل در وضعیت صلح و آرامش در کشور است و در میان ۱۶۳ کشور مورد بررسی در رتبه ۱۴۲ قرار گرفته است. به این ترتیب، اگر کشورهای عضو نمونه شاخص صلح را برحسب عملکردشان به پنج گروه دسته‌بندی کنیم، ایران در گروه پنجم، یعنی غیر صلح‌آمیزترین گروه قرار می‌گیرد. در مورد شاخص‌های حکمرانی نیز رتبه ایران در میان ۲۰۲ کشور مورد بررسی، رتبه ۱۸۱ بوده است که پس از محاسبه شاخص‌هایی همچون فساد سیاسی، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، حق اظهار نظر و پاسخ‌گویی، ثبات سیاسی، نبود خشونت و تروریسم، و حاکمیت قانون به دست آمده است. بررسی تغییرات به وجود آمده در شاخص حکمرانی ایران در طول سال‌های گذشته نیز نشانگر این است که روند کلی حکمرانی در ایران، نزولی بوده و نمره ایران از ۰/۷۸- در سال ۱۹۹۶ به ۱/۱۴- در سال ۲۰۱۹ کاهش یافته است. اینکه شاخص حکمرانی در ایران در تمام این دوره، منفی بوده است، خود نشانگر این است که وضعیت حکمرانی در کشور ما مناسب نیست و اگر کشورهای مورد بررسی پروژه حکمرانی را برپایه عملکردشان در حکمرانی در پنج گروه دسته‌بندی کنیم، ایران در گروه پنجم، یعنی ضعیف‌ترین گروه قرار می‌گیرد. نگاهی به وضعیت ایران در زمینه موضوع «شکندگی دولت» نیز اگرچه بیان‌کننده اوضاع بهتری در این شاخص نسبت به دو شاخص پیشین است و در جدیدترین گزارش شاخص دولت شکنده، ایران در سال ۲۰۲۰، نمره ۸۳/۴ و رتبه ۱۳۵ از شاخص کل را کسب کرده است، اما نگاهی به چند شاخص اساسی تعیین‌کننده در این موضوع، از جمله چنددستگی نخبگان، اعتراض‌های گروهی، مشروعیت دولت و حقوق بشر و حاکمیت قانون، حاکی از این است که ایران در این موارد، بیشترین فاصله را با نخستین کشور در این شاخص (یعنی فنلاند) دارد^(۲).

یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر این موضوع، پراکندگی قدرت و سیاست، نه به مفهوم وجود نوعی فدرالیسم سیاسی منظم در جامعه، بلکه به معنای چندگانگی مراکز قدرت در ایران است که باعث فرسایش توان نیروها و نیز به هم‌ریختگی تصمیم‌گیری و گاهی تضاد آن‌ها با همدیگر می‌شود. ایران، سرزمین بزرگی است با پراکندگی زیاد، جمعیت نامتراکم، تنوع‌های قومی، فرهنگی و مدنی، لبه‌های تمدنی همیشه‌فعال با دیگر تمدن‌های داعیه‌دار، موقعیت ژئوپلیتیک، تاریخی بسیار طولانی و پرحادثه. برای چنین جامعه‌ای، بی‌تقارنی مزمنی به لحاظ منابع قدرت، ثروت، منزلت، معرفت، و... وجود داشته است (فراستخواه، ۱۳۹۷).

این موضوع، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران نمود بیشتری یافته است؛ به‌گونه‌ای که، برخلاف رویه‌های پساانقلابی، در ایران پس از انقلاب، یک دولت متمرکز، قدرتمند، و همساز ایدئولوژیک به‌وجود نیامد. همچنین، برخلاف انقلاب‌های مدرن، تفاوت‌های ایدئولوژیک و شکاف‌های سیاسی در ایران پساانقلابی، نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه به‌تدریج گسترش یافت (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۶). اگرچه در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ بیشتر نیروهای سیاسی ایرانی توانسته بودند در «ائتلافی بزرگ»، زیر چتر مذهب و رهبری آیت‌الله خمینی در مبارزاتشان علیه نظام پادشاهی به پیروزی برسند، اما هرگز نتوانسته‌اند در ۴ دهه گذشته از انقلاب، بنیان‌گذار ائتلافی تازه شوند؛ بنابراین، در عرصه تصمیم‌گیری با نهادهایی مواجهیم که هریک به‌تهایی می‌توانند تصمیم‌هایی را بگیرند یا دست‌کم، مانع اجرای تصمیم‌های دولت در معنای عام آن شوند. در این معرکه سیاسی، امکان تصمیم‌گیری وجود ندارد و هرکسی برپایه علاقه و منافع سیاسی خود و گروهش یا کاری را انجام می‌دهد یا مانع انجام کاری می‌شود. قدرت در ایران، چنان پراکنده شده است که گاه وجود دولت بی‌معنی است و انگار دولتی وجود ندارد؛ به‌سبب همین منازعات نهادهای تصمیم‌گیر در ایران پس از انقلاب، شاهد تناقض و ناکارآمدی در سیاست و موازی‌کاری کانون‌های پرشمار تصمیم‌گیر هستیم که نوعی اینرسی نهادی در سیاست در ایران را موجب شده است (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۱۰)؛ بنابراین، به‌نظر می‌رسد، در ایران بر سر هیچ موضوعی تفاهم وجود ندارد. حکمرانی غیرانباشتی، محدودیت افق‌های سیاسی، و ناهمزی‌گری سیاست‌های راهبردی از یک سو و قدرت و تئوی بازیگران غیرنهادی و فقدان مهندسی نهادی جناح‌های سیاسی در ایران از سوی دیگر، نه‌تنها ائتلاف جناحی را به‌تعویق انداخته، بلکه وفاق ملی را به یک گروگان تبدیل کرده است. در این معرکه که جناح‌های سیاسی در ایران، به‌جای مدیریت شکاف‌های سیاسی اجتماعی برای هم‌افزایی‌های صلح‌جویانه، به نمایندگان شکاف‌ها و قطب‌بندی‌های سیاسی اجتماعی تبدیل شده‌اند، ساختار تصمیم‌گیری به نسبت، متکثر و در مواردی حتی متعارض است. به این ترتیب، تضادهای آشکار گروه‌های مختلف سیاسی که هیچ‌یک منابع تسلط کامل بر اقتدار و حاکمیت را ندارد، به عامل بازدارنده‌ای در برساختن رویکرد واحد و مسلط سیاسی و اقتصادی غیرایدئولوژیک و غیرخصوصیت‌آمیز ملی در ایران تبدیل شده است.

۳. آسیب‌شناسی مصالحه سیاسی در ایران

مصالحه سیاسی در جامعه سیاسی ایران با موانع و تنگناهای گوناگون روبه‌رو است و ردپای

این آسیب‌ها را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی می‌توان جست‌وجو کرد که در ادامه، به اختصار به آن‌ها اشاره شده است.

- خوانش هژمونیک و آنتاگونیستی از سپهر سیاسی؛
- کژفهمی از مصالحه سیاسی به مثابه وادادگی، انفعال و تسلیم؛
- فقدان معنا و درک درستی از مفهوم مصالحه سیاسی و ضرورت‌های آن برای جامعه امروز ایران؛

- تجربه‌های منفی تاریخی از مصالحه سیاسی از جمله در قراردادهای گلستان، ترکمانچای، قرارداد ۱۹۱۹، ملی شدن صنعت نفت، و قرارداد کنسرسیوم؛
- رویکرد انقلاب اسلامی و محتوای قانون اساسی در ترویج انقلابی‌گری، بیگانه‌هراسی، شورشی‌گری، و تعارض سیاست خارجی با نظم موجود بین‌المللی به مثابه نظامی ناعادلانه؛
- عدم رعایت لازم حقوق شهروندی در کنار ضعف مسئولیت‌پذیری شهروندی (شیانی و صدیقی، ۱۳۹۵: ۵۷۶-۵۲۹) و وجود برخی تبعیض‌ها در میان گروه‌های مختلف قومی و ملی، در کنار تشدید شکاف‌های اقتصادی-اجتماعی و روند روبه‌افول وضعیت طبقات متوسط، گسترش حاشیه‌نشینی، و افزایش فقر و فاقه و گسترش منازعات فردی و جمعی (عبدی، ۱۳۹۵: ۲۶۵-۲۳۳)؛

- ضعف نهادهای مدنی و تشکلهای سیاسی در کنشگری‌های صلح‌جویانه و صلح‌سازانه؛

- رقابت‌های ناسالم و به‌رسمیت نشناختن دیگری و رقیب؛
- رویکرد ایدئولوژیک و مرزبندی‌های غیرمنعطف نسبت به مصالحه و نیز تابوسازی موضوع مذاکره و آشتی سیاسی و برجسته‌سازی جهاد و شهادت؛
- ضعف آموزش و ترویج ادبیات صلح و شهروندی در نظام آموزشی، در فرهنگ عمومی، در رسانه‌های عمومی و ملی و از تربیون‌های رسمی؛

۴. راهکارهای مصالحه و توسعه در ایران

تردید نیست که راه رسیدن به مصالحه ملی در ایران، از مسیر توسعه سیاسی و نهادینه کردن مشارکت آزادانه و عادلانه تمام احزاب، اقوام، و جناح‌ها در امر انتخابات و تصمیم‌گیری می‌گذرد و بدون شک، تحقق مصالحه ملی و سیاسی در ایران نیز زمینه‌های توسعه هرچه بیشتر

کشور را فراهم خواهد کرد^(۳). مصالحه ملی، یعنی همه‌باهم و با پذیرش تکثر و از موضع برابر در راستای توسعه و آبادانی کشور اقدام کنیم. این امر، به معنای به رسمیت شناختن این موضوع است که هیچ فرد، حزب، و جریانی نمی‌تواند بار سنگین آینده و ساختن ایرانی آباد و آزاد را به تنهایی به دوش بکشد. مراد و منظور از مصالحه ملی این است که ما نه تنها برای حل مشکلات موجود، بلکه برای جلوگیری از وقوع فجایع نوپدید، نیاز به جراحی‌های بزرگ در عرصه‌های گوناگون داریم که انجامشان نیازمند وفاق ملی است و هیچ کدام از جناح‌ها به تنهایی قادر به تحمل این بار بزرگ و اجرای این منویات نیست. مصالحه ملی معنایی ندارد جز اینکه نیروهای سیاسی، یکدیگر را به رسمیت بشناسند و جامعه و حکومت به هیچ‌روی به گونه‌ای تک‌صدایی اداره نشود و چندصدایی رسمیت یابد.

براین اساس، در ادامه، برخی از راهکارهای تحقق این امر در جمهوری اسلامی ایران را مرور می‌کنیم:

۱-۴. خروج از بدفهمی درباره موضوع مصالحه

نخستین گام برای مصالحه در میان گروه‌های مختلف در ایران، دریافت معنا و درکی درست از این مفهوم و ضرورت آن برای جامعه امروز ایران است. متأسفانه نه تنها مصالحه سیاسی در برنامه و عمل سیاسی کنشگران و فعالان سیاسی اجتماعی جای درخوری نیافته، بلکه هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی، به مثابه یک ضدارزش، مورد حمله منتقدان و مخالفان قرار گرفته است. گویا ماهیت و سرشت انقلاب و جمهوری اسلامی در پیوند با منافع برخی گروه‌ها و نیروهای درون حاکمیت، با انقلابی‌گری، شورشی‌گری و «نه» بزرگ، سرشته شده و استمرار یافته و با چنین بن‌مایه هویتی‌ای، مذاکره و گفت‌وگو، بده‌وبستان و سازش و مصالحه را به تابوی نظام تبدیل کرده است. در این عرصه، به نظر می‌رسد که ایران پس از انقلاب به نوعی وام‌دار رویکرد و روش لئون تروتسکی است که شعار انقلاب پیوسته در گستره جهانی را مطرح می‌کرد. به نظر تروتسکی، حرکت پیوسته ضدامپریالیستی و انقلابی‌گری، ضامن بقای انقلاب است؛ بنابراین، با چنین نگرشی می‌توان ادعا کرد که جمهوری اسلامی «فاقد استراتژی صلح» است (مقصودی، ۱۳۹۶: ۱۸).

با توجه به این وضعیت کاربست مصالحه در ساختار قدرت اجتماعی و سیاسی در ایران و ضرورت بازبینی خوانش هژمونیک آنتاگونیستی از سپهر سیاسی، اتخاذ چرخشی راهبردی به سوی مصالحه‌جویی و صلح‌گرایی در همه عرصه‌های داخلی و خارجی است که ضمن

تقویت بنیان‌های توسعه‌ای، وفاق اجتماعی و همبستگی ملی را برپایه مصالحه سیاسی و خوانش آگونیستی، بازترسیم و ترمیم خواهد کرد. در این راستا، لازم است که ابتدا در راستای الزام کاربست مفهوم مصالحه سیاسی در ایران امروز و نقش آن در حل معضلات جامعه و سپس، در ایجاد درک درست و مناسبی از این مفهوم، اقدام جدی‌ای انجام شود. در این راهبرد، صلح و مصالحه، نه به منزله وادادگی و انفعال و تسلیم، بلکه نوعی شجاعت، آینده‌اندیشی و به‌نوعی، یک راهبرد هوشمندانه تعریف و تلقی می‌شود که توسعه، منافع ملی، وفاق اجتماعی، و همبستگی ملی را در پی خواهد داشت.

۲-۴. تبدیل گفتمان‌های سلبی به گفتمان‌های ایجابی و الگوبودگی

اگرچه سیاست‌گذاری صلح، گفت‌وگو، و مصالحه در همه ابعاد کنشگری سیاسی-اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه در سطوح ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، در نخستین سال‌های سومین دهه قرن بیست و یکم، نه به مثابه تاکتیک، بلکه به‌عنوان یک راهبرد و یک الزام انسانی-عقلایی ارزیابی می‌شود، با این حال، در چهار دهه اخیر، تصویر ملی-هویتی از جمهوری اسلامی ایران متأثر از پیروزی انقلاب اسلامی، ساختار و محتوای قانون اساسی، بروز جنگ تحمیلی و نیز تنش در روابط با غرب، با انقلابی‌گری و ستیزه‌جویی نسبت به نظم منطقه‌ای و بین‌المللی و در یک معنا، با ادبیات سیاسی نفی همراه است (مقصودی، ۱۳۹۶: ۱۹). واقعیت این است که چه بپسندیم یا نپسندیم، انقلاب اسلامی با قرائت انقلابی‌گری و شورشی‌گری در برابر نظم موجود داخلی و نظام بین‌الملل در بهمن ۱۳۵۷ پا به عرصه حیات نهاد و این قرائت در طول چهل‌واندی سال گذشته، با نشیب‌و‌فرازهایی، پیگیری و به ابرگفتمان ملی تبدیل شد و بر زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی آحاد مردم و گروه‌های اجتماعی را تأثیر گذاشت. اما این گفتمان، با وجود ظرفیت‌های ایجاد اجماع سیاسی، اجتماعی، و تقویت همبستگی ملی از طریق تولید، بازتولید، و ترویج قرائت و هویت شورشی‌گری و انقلابی‌گری و غیریت‌سازی، دیگر ظرفیت بسیج‌گری‌ای چون گذشته را نداشته و استمرار این روند، فرایند کند توسعه را بیش‌ازپیش مختل خواهد کرد و اصطلاح نظام و سرمایه اجتماعی و ملی را در پی خواهد داشت و وفاق اجتماعی و همبستگی ملی را دچار اختلال خواهد کرد.

در این باره، نمایندگی سیاسی نامتوازن و بخشی، منصب‌محوری، و دوری از برنامه‌گرایی، تلقی شکاف‌های سیاسی به‌عنوان ارزش و هنجار، و درک انتخابات به‌عنوان تکنولوژی سیاسی از یک‌سو،

و وجود بازیگران غیرنهادی دارای قدرت و تو، سیاست‌زدگی موضوع‌های هویتی، فقدان ائتلاف ایجابی-سلبی، ناکارکردی سیاسی-نهادی، و اتخاذ دکترین جامعه ضعیف ازسوی دیگر، اصلی‌ترین عوامل بازدارنده مصالحه سیاسی در ایران به‌شمار می‌آیند. درواقع، جناح‌های سیاسی در ایران، به‌جای مدیریت شکاف‌های سیاسی-اجتماعی برای تولید صلح، به نمایندگان شکاف‌ها و قطب‌بندی‌های سیاسی-اجتماعی تبدیل شده‌اند (ذاکری، ۱۳۹۷: ۶۶).

در بررسی تاریخی-نهادی، برپایه ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی ایران و دیدگاه بخش زیادی از خبرگان و تدوین‌کنندگان قانون اساسی، جهان به دو بخش «خودی-دیگری» یا «ما-بیگانه» تقسیم می‌شود. این نگرش سبب شده است که از مقدمه تا اصول گنجانده‌شده در قانون اساسی، ادبیات نفی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشد. به‌کارگیری پیوسته واژه‌هایی مانند استکبار، استعمار، سلطه بیگانگان، جهان غرب، و... نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی با نگاهی بدبینانه به جهان خارج می‌نگرد. این رویکرد بر بسیاری از اصول قانون اساسی حاکمیت دارد. در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و نظامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جهان را از نگاه خودی و بیگانه ترسیم می‌کند. درواقع، قانون اساسی با غیریت‌سازی گسترده، دایره محدودی از امکانات و فعالیت‌ها را پیش‌روی کارگزاران و مجریان گذاشته است. نتیجه چنین جهت‌گیری‌ها و اصولی، ازیک‌سو، تولید گسترده ادبیات نفی و توطئه‌انگارانه درباره جهان خارج و نظام بین‌الملل (مقصودی و عرب، ۱۳۸۸: ۱۱۴ و ۱۱۵) و ازسوی دیگر، مسدودسازی و تابوسازی موضوع مذاکره و مصالحه، خبیث‌سازی رقیب و به‌حاشیه راندن ادبیات اثباتی، تأمل‌گرا، و سازنده است (مقصودی، ۱۳۹۶: ۲۰). بی‌تردید، تازمانی که حذف و نفی بر دایره گفتمانی سیاست در جمهوری اسلامی ایران حاکم است، سخن گفتن از مصالحه و گفت‌وگو امری بیهوده و باطل است.

۳-۴. شناسایی حداکثری کنشگران

ایده «شناسایی» از دهه ۱۹۹۰ تا امروز، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات علوم سیاسی از طریق شکوفایی ادبیات سیاست هویت، سیاست تفاوت، و چندفرهنگ‌گرایی در سطح داخلی و نیز تحلیل منازعات هویت‌پایه معاصر در سطح بین‌المللی، پیدا نموده است (حاجی‌یوسفی و ذاکری، ۱۳۹۶: ۸۸). شناسایی یا نقطه مقابل آن، عدم شناسایی، زمانی معنا می‌یابد که افراد یا سازمان‌ها در تعامل هستند یا این تعامل عقیم می‌ماند که ممکن است شکل‌های گوناگونی

داشته باشد. الکساندر ونت^۱، این مفهوم را در دو قالب حداقلی و حداکثری تحلیل کرده است: منظور از شناسایی حداقلی، به رسمیت شناخته شدن به مثابه یک موجودیت مستقل در چارچوب قانون است. در مقابل، شناسایی حداکثری، به معنای مورد احترام و توجه قرار گرفتن سوژه برای چیزی که آن را خاص و متفاوت می سازد، است (حاجی یوسفی و ذاکری، ۱۳۹۶: ۹۲). در واقع، منظور از شناسایی حداکثری، چیزی فراتر از حقوق قانونی است و به پذیرش تفاوت ها اشاره دارد؛ شناسایی حداکثری، به رسمیت شناختن و احترام گذاشتن به ویژگی های خاص و منحصر به فرد همه کنشگران است. این شکل از شناسایی بر ویژگی های هویتی تأکید دارد و مشخصات خاص بودگی هویت را برجسته می کند. به بیان روشن تر، برای ویژگی هایی که سوژه را خاص می کند، احترام قائل است.

گفتنی است که بسیاری از منازعات به دلیل عقیم ماندن فرایند شناسایی حداکثری هرگونه تفاوت زبانی، قومی، مذهبی، و هویتی کنشگران رخ می دهد که می توان آن ها را «برساخته های درون زای سیاسی - اجتماعی» نامید؛ زیرا در شرایط عدم شناسایی حداکثری، هرگونه هویت غرور آمیز کنشگر با ناامنی هستی شناختی روبه رو شده و این عدم شناسایی را به مثابه تهدید به شمار می آورد؛ بنابراین، ناگزیر از مبارزه برای آن خواهد بود. در مقابل، در وضعیتی که برساخته های درون زای سیاسی - اجتماعی کنشگران مورد تأیید و احترام کنشگران شناسنده قرار بگیرد، از شتاب شکل گیری منازعه به مثابه طرف مقابل صلح، کاسته خواهد شد (ذاکری، ۱۳۹۷: ۶۶).

گفته شد که جامعه ایرانی، به لحاظ فرهنگی قومی و مسلکی فکری، جامعه ای متکثر است؛ بنابراین، برای رسیدن به مصالحه ملی باید از هر آنچه موجب تبعیض و اجحاف میان گروه های مختلف قومی و ملی می شود، عبور کرد و ساختار نوین را بر روی دموکراسی های متکی بر حقوق شهروندی، بنا نهاد و تساوی حقوق افراد در برابر قانون را به مرحله اجرا در آورد؛ زیرا دموکراسی، توافق شهروندان آزاد و خودبنیاد یک واحد سیاسی بر سر میثاق (قانون اساسی) مشترک با حقوقی یکسان در برابر قانون برای همگان است؛ قانونی که با اتکا و پابندی به آیین الهی و رعایت حقوق بشر، تبعیض های حقوقی را کنار گذاشته و ساختار حکومت را عادلانه تنظیم می کند. صلح جز با مسئولیت پذیری حکومت ها در قبال اعمالی که انجام می دهند و شکل گیری وفاق عمومی امکان پذیر نیست. مشارکت، حاکمیت قانون، شفافیت،

1. Alexander Wendt

پاسخ‌گویی، شکل‌گیری وفاق عمومی، عدالت و حقوق مساوی، اثربخشی و کارایی، و مهم‌تر از همه مسئولیت‌پذیری در قبال اعمال و تصمیم‌های حکومتی، افزون‌بر تأمین حقوق شهروندی، می‌تواند در برقراری صلح مؤثر باشد.

۴-۴. ظرفیت‌سازی برای توسعه نهادهای مدنی

اگر بپذیریم که یکی از شاخص‌های مهم توسعه، افزایش مشارکت مردم، نیروهای اجتماعی و نهادهای مدنی است، در این صورت، یکی از راهکارهای توسعه سیاسی و مصالحه ملی در ایران، توسعه نهادهای مدنی است. نهادهای جامعه مدنی در توسعه آگاهی مدنی و سیاسی و ترویج ارزش‌های مشترک یک جامعه، نقش بسیار مهم و بنیادینی دارند. آن‌ها گفت‌وگو را نهادینه می‌کنند و وسعت می‌بخشند و زمینه‌ساز مشارکت قاعده‌مند همه گروه‌های جامعه در فرایند قدرت و امر سیاسی می‌شوند؛ بنابراین، تأثیر بی‌بدیلی نیز در مصالحه سیاسی جوامع، اجماع‌نخبگان، و رسیدن به توسعه در آن جوامع دارند.

با پذیرش این اصل مهم که مهم‌ترین کارکرد نهادها، ایجاد و ظرفیت‌سازی برای مصالحه است، نهاد خانواده، قانون و قانون اساسی، قرارداد اجتماعی، انتخابات، رسانه‌ها، نهادهای صنفی و علمی، نهاد آموزش و تعلیم و تربیت، نهادهای امنیتی، نیروهای مسلح، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، هریک، از طریق پذیرش الزامات و فرایندهای قانونی، نقش بنیادینی در پیشبرد فرایند مصالحه در ایران دارند؛ به‌عنوان مثال، انتخابات، یکی از شاخص‌های مهم نظام‌های مردم‌سالار است که با شرط آزاد، عادلانه، و شفافیت بودن، در بطن خود دربرگیرنده نوعی مصالحه سیاسی بین نیروها و نخبگان رقیب در یک جامعه است که در قالب پذیرش قواعد انتخاباتی و رفتارهای دموکراتیک ظهور و بروز می‌یابد و در بطن خود، سبب ثبات در بنیان‌ها و تغییر را در شاخ‌وبرگ‌ها و روبناها می‌شود. صندوق رأی، در عمل، مصالحه را بین نیروهای سیاسی رقم می‌زند و رقبای انتخاباتی باید بخت خود را در انتخابات بعدی بیازمایند. در این فرایند، بازیگران با پذیرش قواعد نبردهای انتخاباتی، اجازه می‌دهند که اکثریت، سکان قدرت را به‌دست بگیرد و اقلیت نیز با تضمین حقوق خویش، سیاست ظرفیت‌سازی را برای پیروزی در انتخابات دوره‌های بعد دنبال می‌کند (مقصودی، ۱۳۹۸؛ مقصودی، ۱۳۸۵: ۸۵).

احزاب، رقابت‌های حزبی، و ائتلاف‌های حزبی نیز اساساً تولیدکننده مصالحه ملی

هستند (موری^۱، ۲۰۱۳: ۱۱۷). احزاب سیاسی با تولید ائتلاف و مصالحه با احزاب دیگر، نه تنها عاملی بازدارنده در برابر منازعات احتمالی به‌شمار می‌آیند، بلکه از بی‌تصمیمی درباره سیاست‌های مشترک و بروز هرگونه ناهمسازی سیاستی جلوگیری می‌کنند.

جدای از نهادهای کلاسیکی همچون احزاب، رسانه‌ها، و...، انجمن‌های علمی نیز به‌مثابه نهادهای میانجی، با ایفای نقش متغیر میانگیر یا میانگین، می‌توانند به افزایش مشارکت، ثبات سیاسی-اجتماعی و گفت‌وگوی میان بخش‌های گوناگون جامعه کمک کنند. انجمن‌های علمی، یکی از بزرگ‌ترین و تخصصی‌ترین نهادهای مدنی و علمی و از مهم‌ترین اجتماع‌های علمی به‌شمار می‌آیند که با توجه به ماهیت وجودی خود، مسیر توسعه درون‌زا، پویا و دموکراتیک، داوطلبانه و غیرآمرانه را از طریق ایجاد مصالحه، مشارکت، و گفت‌وگوی انتقادی هموار می‌کنند.

اگر بپذیریم که به دلایل پرشماری، ازجمله پیشرفت‌های ارتباطی و انقلاب در عرصه‌های اطلاعاتی، عصر جامعه‌پذیری‌های سیاسی مهندسی‌شده، دستوری، تک‌سویه و تحمیلی از بالا به پایین به‌سر آمده است و افزون‌براین، تقلاهای راهبری آمرانه برای هنجارسازی‌ها، بارها با شکست روبه‌رو شده است، انتظار می‌رود که در دهه‌های اخیر، فرایند جامعه‌پذیری سیاسی در تعامل نهادی، چندسویه، و دموکراتیک و برپایه ارزش‌های مشترک تاریخی، به‌گونه‌ای درون‌زا تحقق یابد؛ این درحالی است که درعمل، نه‌تنها چنین نشد، بلکه در این مسیر با موانع جدی‌ای روبه‌رو شده است؛ به‌این‌شکل که در موارد پرشماری، نهادهای رسمی، حکومتی و حاکمیتی، باوجود مسئولیت اولیه در ایجاد آرامش، استقرار، و تعمیق انسجام اجتماعی و همبستگی ملی و کاهش تعارض‌ها، به‌لحاظ کارکردی، روندی معکوس را پیموده و با غیریت‌سازی پیوسته، تولید ادبیات پرخاشگرانه و نفرت، زمینه‌های مدارا، تساهل، و مصالحه را به‌حاشیه رانده‌اند.

در چنین شرایطی از بدکارکردی و ناکارکردی برخی از کارگزاران و عوامل سنتی جامعه‌پذیری و در مقابل، بروز مقاومت‌های اجتماعی، به‌ویژه از سوی نسل جوان، در مقابل جامعه‌پذیری‌های رسمی، بازیگران و کارگزاران جدیدی به این عرصه وارد شده‌اند و روش‌ها و شیوه‌های جامعه‌پذیری سیاسی تغییر کرده است؛ نهادهای مدنی و حوزه فضای عمومی، شبکه‌های اجتماعی، و فضای مجازی و حتی سلبریتی‌ها، جایگاه برجسته‌ای یافته‌اند و خود، به کنشگران عرصه جامعه‌پذیری سیاسی تبدیل شده‌اند.

1. Moury

در چنین آوردگاه و هنگامه‌ای، بخش قابل توجه و غیرقابل انتظاری از این نهادهای مدنی و نهادهای فعال در حوزه فضای عمومی، تلاش و تقلایی بیش از نهادهای رسمی حکومتی و حاکمیتی برای حفظ همبستگی، کاهش تنش‌ها و صلح را آغاز کرده و سعی کرده‌اند در فضای بحث و نظرها، گفت‌وگوهای انتقادی و تعاملات بین اعضا در فضای مجازی و در قالب آموزش آشکار و پنهان، بخشی از افراطی‌گری‌ها را به میانه‌روی، بردباری، و مدارا تبدیل کنند.

۴-۵. آموزش شهروندی و گفتمان‌سازی درباره صلح

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کشور با گفتمان‌های گوناگونی در سپهر سیاسی جامعه ایران روبه‌رو بوده است. اگر هریک از گفتمان‌های انقلابی، سازندگی، اصلاح طلبی، اصول‌گرایی، عدالت‌خواه، و اعتدال را محصول نیازها، ظرفیت‌ها، و الزامات داخلی دوره‌های خاصی از زیست سیاسی-اجتماعی جامعه و کشور در ایران پس از انقلاب بدانیم که بیش از همه، توسط ساختار سیاسی، پردازش، اشاعه، و بازتولید شد، به نظر می‌رسد که چشم‌انداز گفتمانی آینده ایران، بیش از هرچیز باید بر محوریت مصالحه و توسعه متمرکز باشد.

شاید در هیچ دوره‌ای از زیست اجتماعی-سیاسی کشور، مانند امروز، ضرورت کاربست سیاست صلح و دوستی به یک نیاز و الزام اجتماعی تبدیل نشده باشد. ادبیات رایج و برخی سیاست‌های اعلامی و اعمالی، گویای فضای دشمنی، ستیزه، و خشونت‌ورزی از سطوح خیابانی تا عرصه نخبگی و حتی در بین جناح‌ها و نهادهای سیاسی است که در تأثیر و تأثر با وضعیت نامناسب اقتصادی، قهر، دوری، دشمنی و کاهش آستانه تحمل و به عبارتی، تحمل‌ناپذیری را به عنوان وجه غالب مناسبات سیاسی-اجتماعی در تمام سطوح به صورت عمودی و افقی، داخلی و خارجی، رقم زده است.

این‌گونه سیاست‌ورزی، تنها با گفتمان مصالحه و توسعه، پایان خواهد یافت. سیاست صلح و دوستی، بخشی از هویت کهن و فرهنگ بارور ایرانی است که در شرایط کنونی، دچار انزوای مفرط و فرودستی گفتمانی و شاید به عبارتی، حذف شده است؛ بنابراین، لازم است که تلاش‌ها برای بازیابی سیاست و گفتمان صلح و دوستی از سر گرفته شده و در این عرصه، عنصر آموزش بیش از هر چیزی مهم و حیاتی است.

دراین‌باره، تمهید پیشاهنگ‌های صلح از منظر فکری و اندیشه‌ای در قالب نخبگان و اجتماع‌های نخبگانی، بیش از هرچیز ضروری است. ریل‌گذاری پژوهش‌های صلح از طریق

چرخه سیاست‌گذاری و اجرا، توجه به آموزش صلح، تأسیس اندیشکده‌های مطالعات صلح، اختصاص واحدهای درسی و گرایش‌های مطالعاتی در دوره‌های تحصیلات تکمیلی، تشویق انجام پژوهش‌ها، تدوین مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها، و... در حوزه صلح و مفاهیم مرتبط، سوژه‌یابی در حوزه صلح، همکاری‌های بین‌دانشگاهی در حوزه مطالعات صلح، راه‌اندازی نهادهای مطالعاتی در حوزه صلح، برگزاری همایش‌ها، نشست‌ها، سمینارها، سخنرانی‌ها و... با محتوای صلح، تشویق دانشجویان و پژوهشگران برای متمرکز کردن پایان‌نامه‌ها بر موضوع صلح و وجوه تاریخی، بومی، و...، تکریم و تجلیل از خادمان صلح، انجام اقدامات فوری برای تولید محتوای درسی دوره‌های پیش‌دبستانی، دبستان، متوسطه، و دانشگاه در حوزه ادبیات صلح، برگزاری مسابقات با محتوا و مضمون صلح به صورت ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی، و... می‌تواند تنها بخشی از تلاش‌ها برای آموزش گفتمان مصالحه و توسعه در جامعه ایرانی باشد.

شکل شماره (۲). الگوی نظری و انضمامی: راهکارهای مصالحه در ایران



نتیجه‌گیری

از هر چشم‌اندازی که به صلح و مصالحه بنگریم، چه به مثابه یک پدیده اجتماعی و یک

واقعیت اجتماعی، چه صلح به مثابه یک مسئله و موضوع اجتماعی، چه صلح و مصالحه به مثابه یک دغدغه، یک آرمان، و یک هدف غایی و چه به مثابه یک نیاز اولیه، صلح و مصالحه ضرورت امروز و فردای جامعه ایران است. در راستای تحقق این موضوع، اگرچه برپایه نظر مورگنتا، نقش دولت در تأمین و پایایی صلح داخلی، شرط لازم است، اما کافی نیست. بدون مشارکت دولت، تأمین صلح داخلی ممکن نیست، اما تنها با مشارکت دولت نیز نمی توان به صلح در جوامع ملی دست یافت؛ از این رو، در شرایط کنونی ایران، پیگیری موضوع صلح و مصالحه، «مسئولیت مشترک اجتماعی» همگان، اعم از «نیروهای اجتماعی»، «دولت»، «نخبگان»، و «شهروندان» است.

درباره بایسته ها، الزامات، و پیش نیازهای تعمیق صلح، وفاق، و همدلی می توان بیان کرد که توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی، استقرار نظام و حقوق شهروندی، جامعه پذیری سیاسی، اعتماد سیاسی، مسئولیت پذیری، پاسخ گویی، کارآمدی، و...، محصول مصالحه سیاسی است. پایبندی به قانون اساسی، وجود نظام مستقل قضایی، دادرسی عادلانه و دسترسی برابر به محاکم، رعایت حقوق اقلیت ها، اقوام و زنان و نیروهای حاشیه ای، نیز بخشی از طرح مصالحه و توسعه را دربر می گیرد. افزون بر این، توزیع عادلانه ثروت و توازن منطقه ای و توسعه، دستاورد مصالحه اند. همچنین، رفع احساس محرومیت نسبی، رفع تصورات قالبی و ناکامی ها پس از مصالحه، حاصل خواهد شد و بی تردید، حفظ پر قدرت جغرافیای تاریخی ایران زمین در پرتو مصالحه همه اقوام و افراد، بیش از پیش محقق خواهد شد. در کنار این موضوع ها، اعتماد اجتماعی، اعتماد نهادی (اعتماد مردم به کارآمدی و عملکرد نهادها)، سرمایه اجتماعی، رضایت اجتماعی، وجود نهادهای اجتماعی، و... هم در پرتو مصالحه سیاسی به دست خواهد آمد.

براین اساس، تقلاي صلح خواهی و مصالحه جویی، پیامدهای بی شماری در حوزه های گوناگون خواهد داشت که در فرایند تحقق آن ظهور و بروز خواهد یافت؛ بنابراین، شاید هیچ گاه چون امروز، احساس نیاز به همبستگی ملی، مصالحه سیاسی، و آشتی ملی، عمومی و فراگیر نشده باشد. هرگز شرایط کشور مانند امروز — به رغم وحدت ظاهری — متکثر و در عین حال متفرق نبوده است. هیچ گاه در کشور مثل امروز، نیروها در چالش و تعارض فکری، ساختاری، و کارکردی نبودند و هیچ وقت گسیختگی و تعارض در بدنه نیروهای اجتماعی، این گونه ظهور و بروز پیدا نکرده بود.

امروز، جامعه ما با مشکلات فراوانی روبه رو است که در صورت مهار نشدن، ممکن

است دیر یا زود به بحران تبدیل شوند. این مشکلات از مسائل و معضلات زیست‌محیطی چون هدر رفتن آب، فرسایش خاک و آلودگی هوا، تا ناهنجاری‌های اجتماعی همچون اعتیاد، طلاق، گسترش خشونت، افزایش فساد اقتصادی و رانت‌خواری، و دیگر بد اخلاقی‌هایی که به‌طور روزمره با آن روبه‌رو هستیم و همچنین، فقر و تبعیض و فاصله طبقاتی را دربر می‌گیرد و تجربه چند دهه پس از انقلاب نشان داده است که هیچ جناحی به‌تنهایی قادر به حل معضلات یادشده نیست.

در چنین شرایطی، کاربرست گفتمان مصالحه ملی، ضرورت انکارناپذیری برای جامعه ایرانی است. البته برآمدن هر گفتمانی ازجمله گفتمان صلح و توسعه در جامعه، دستاورد:
• ظرفیت‌ها و الزامات داخلی مقاطع و دوره‌های خاصی از زیست سیاسی-اجتماعی جامعه و کشور؛

- تعامل و وزن بازیگران عمده عرصه‌های سیاسی-اجتماعی جامعه؛
 - جایگاه، کارکرد، و وزن نهادهای مدنی؛
 - نحوه توزیع منابع کمیایی مانند قدرت، ثروت و سرمایه، زمین، کار، پرستیژ و منزلت و ضرورت‌های بازبینی و بازتوزیع این منابع (صلح به مثابه مدیریت عادلانه، منصفانه، و اخلاقی منابع کمیاب با توجه به دو عنصر «زمان و مکان» و «وزن عناصر اثرگذار» از طریق قانون و جلب مشارکت) سامان اقتصادی کشور و جهت‌گیری‌های آن؛
 - ماهیت و جوهره دولت و ساختار حکومت و منافع نهاد قدرت؛
 - تأثیر بازیگران خارجی و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی؛
 - نوع مناسبات و روابط میان:
 - نهاد قدرت در درون؛
 - نهاد قدرت با مردم؛
 - نهاد قدرت با گروه‌ها، نیروهای اجتماعی، نهادهای مدنی و سیاسی؛
 - مردم با مردم و مردم با نهادهای اجتماعی و سیاسی؛
 - نهادها و نیروهای اجتماعی و مدنی با یکدیگر؛
- است؛ بنابراین، روند توسعه و به‌ثمر نشستن گفتمان مصالحه —حتی در صورت اتخاذ آنی و سریع آن در جامعه ایران— روندی طولانی و حساس و پریچ‌وخم است و هدررفت هر زمانی هرچند کوچک، پیامدهای ناگوارتری برای جامعه ایران و فرایند توسعه خواهد داشت.*

یادداشت‌ها

۱. نگاه کنید به: صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۶)، «صلح و داد در عرفان و ادب ایرانی»، مجله مهر، سال سیزدهم، دوره دوم.

۲. نگاه کنید به: گزارش‌های رصدخانه توسعه؛ پویش فکری توسعه:

<https://pooyeshfekri.com/rasadkhane/indexes>

و گزارش شاخص‌های ۲۲ گانه صلح در مورد ایران در دوره زمانی ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۱.

۳. در همین زمینه نقل‌قولی از احمد میرفندرسکی، وزیر امور خارجه سابق ایران وجود دارد که می‌گفت: «کالسکه‌ای که بخواهد به وسیله اسب و شغال و گرگ و روباه به پیش کشیده شود، عاقبتی جز سرنگونی نخواهد داشت». تجربیات مختلف و متعدد نیروهای سیاسی ایرانی در نیم قرن اخیر و عدم موفقیت آن‌ها در ایجاد ائتلاف‌هایی سازنده و دوام‌پذیر، به نوعی بر صحت توصیف آمیخته با شوخی احمد میرفندرسکی گواهی می‌دهد.

منابع

- اسماعیل نیا، علی اصغر؛ وصفی اسفستانی، شهرام (۱۳۹۵)، «تأثیر امنیت بر رشد اقتصادی در ایران و برخی کشورهای منتخب»، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال شانزدهم، شماره ۶۱.
- بوتول، گاستون (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی صلح، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- تودارو، مایکل (۱۳۹۱)، توسعه در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: انتشارات کوهسار.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ ذاکری، مهدخت (۱۳۹۶)، «شناسایی حداکثری و منازعات بازفرجام خاورمیانه»، یک مدل نظری، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست‌وچهارم.
- ذاکری، مهدخت (۱۳۹۷)، «شناسایی حداکثری و امنیت هستی‌شناسانه به مثابه ابزار صلح‌سازی»، در کتاب: چکیده مقالات همایش چستی صلح، مبانی مفهومی-نظری و چشم‌اندازهای راهبردی، انجمن علمی مطالعات صلح ایران.
- ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۷)، «انتخابات؛ جناح‌های سیاسی و صلح پاراسیاسی در ایران؛ نمایندگان شکاف‌های سیاسی یا کارگزاران صلح؟»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره X، شماره XX، بهار.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه احمد موثقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شورای اجتماعی کشور (۱۳۹۵)، گزارش وضعیت اجتماعی کشور، تهران: شورای اجتماعی کشور و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سه جلد.
- شیانی، ملیحه؛ صدیقی، فاطمه (۱۳۹۵)، ضعف مسئولیت‌پذیری شهروندی، در گزارش وضعیت اجتماعی کشور، تهران: شورای اجتماعی کشور و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سه جلد، ج ۱.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۶)، «صلح و داد در عرفان و ادب ایرانی»، مجله مهر، سال سیزدهم، دوره دوم.
- عبدی، عباس (۱۳۹۵)، منازعات فردی و جمعی، در گزارش وضعیت اجتماعی کشور، تهران: شورای اجتماعی کشور و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سه جلد، ج ۱.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۸)، «چرا و چگونه علوم انسانی و اجتماعی در خدمت ناصح قرار می‌گیرد»، سومین همایش سالانه انجمن علمی مطالعات صلح ایران «علوم انسانی و اجتماعی و صلح»، تهران: <https://civilica.com/doc/976376>
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۷)، «کنشگران مرزی در ایران؛ و تقلاهای ناتمام صلح، وفاق و همبستگی اجتماعی» در همایش: در جستجوی صلح/ گزارش «سازندگی» از دومین همایش سالانه انجمن علمی مطالعات صلح ایران؛ منتشر شده در شماره ۳۱۵، ۹ اسفند.
- گرامیان، سعیده سادات (۱۳۹۹)، «آسیب‌شناسی نظام پاسخ‌گویی در ایران از منظر رئالیسم انتقادی با استناد به الگوی مطلوب در متون دینی»، فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۶، شماره ۳، پاییز.
- گزارش‌های رصدخانه توسعه؛ پویش فکری توسعه، دردسترس در: <https://pooyeshfekri.com/rasadkhane/indexes>

گلپسی، مایکل آلن (۱۳۹۳)، «گفت‌وگوی انتقادی منجر به رفاه و پیشرفت جوامع می‌شود/ نقش گفت‌وگوی انتقادی در توسعه جامعه»، خبرگزاری مهر، ۲۹ تیر، در دسترس در:

<https://www.mehrnews.com/news/۲۳۳۳۶۴۲>

مظاهری، سهراب (۱۳۹۷)، «صلح و جایگاه آن در حیات اجتماعی؛ مروری بر مفهوم جامعه‌شناختی صلح»، نشریه صفیر حیات، شماره بیست‌ودوم و بیست‌وسوم، مهر و آبان/ آذر و دی. مقصودی، مجتبی (۱۳۹۶)، «غلبه گفتمان ادبیات سیاسی نفی؛ مهم‌ترین مانع سیاست‌گذاری صلح در ایران»، در: چکیده مقالات همایش چستی صلح؛ مبانی مفهومی-نظری و چشم‌اندازهای راهبردی، انجمن علمی مطالعات صلح ایران.

مقصودی، مجتبی؛ عرب، منیره (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی جایگاه سیاست خارجی در قانون اساسی ایران، آمریکا، فرانسه، هند، ترکیه و افغانستان»، رهیافت سیاسی و بین‌المللی، سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز.

مقصودی، مجتبی (۱۳۹۸)، «چستی مصالحه و مصالحه سیاسی؛ تأملات نظری»، مجمع فلاسفه ایران، تابستان.

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۵)، «مشارکت انتخاباتی اقوام در ایران (بررسی موردی: انتخابات ریاست‌جمهوری)»، فصلنامه مطالعات ملی، سال هفتم، شماره ۲۸، زمستان.

مقصودی، مجتبی؛ کمالی دولت‌آبادی، سمانه (۱۳۹۵)، «مصالحه‌جویی سیاسی در ایران و چالش‌های آن (مطالعه موردی دولت چهارم قوام‌السلطنه ۱۳۲۶-۱۳۲۴ و دولت مهندس بازرگان ۱۳۵۸-۱۳۵۷)»، اولین همایش ملی همایش دولت‌پژوهی، واکاوی نظری، کاربردی و آسیب‌شناختی. مقصودی، مجتبی (۱۳۹۹)، «نقش و جایگاه انجمن علوم سیاسی ایران در مسیر ناهموار گفت‌وگوی انتقادی و مصالحه سیاسی در ایران»، در کتاب: نقشه راه دانش سیاست در ایران (به اهتمام دکتر مجتبی مقصودی)، تهران: خانه اندیشمندان علوم سیاسی.

ودان، فقیر محمد (۲۰۱۳)، مصالحه ملی؛ اندیشه سیاسی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، انتشارات بامیان، فرانسه.

Berdal, Mats (2013), "Peacebuilding and Development", available at: <https://idl-bnc-idrc.dspacedirect.org/handle/10625/51563>.

Dallmayer, Fred (2003), "Cosmopolitanism, Moral and Political", *Political Theory*, Vol. 31, No. 3, 421-442. DOI: 10.1177/0090591703251909.

<https://knoema.com/atlas/Iran/topics/World-Rankings/World-Rankings/Global-peace-index>

J. Whittaker, David (1999) *Conflict and Reconciliation in the Contemporary World*, London and New York.

Lederach, John Paul (1999), *Sustainable Reconciliation in Divided Societies*, Washington D.C: United States Institute of Peace Press.

Mackatiani, Caleb; Imbovah, Mercy & Imbova, Navin (2014), "Peace and Development in Africa: Prospects and Challenges", *International Affairs and*

Global Strategy, Vol.21.

Malley, Kathleen, Andrea Mercurio, Morrison & Twose, Gabriel (2013), *International Handbook of Peace and Reconciliation*, Springer-Verlag New York.

Murphy, Colleen (2010), *A Moral Theory of Political*, Cambridge university press.

Santhirasegaram, Selvarathinam (2008), "Peace and Economic Growth in Developing Countries: Pooled Data Cross-Country Empirical Study", *International Conference on Applied Economics- ICOAE*.

Schaap, Andrew (2005), *Political Reconciliation*, London & New York: Routledge, Washington D.C, Third printing.

Vatanka, Alex (2021), *The Battle of the Ayatollahs in Iran: The United States, Foreign Policy, and Political Rivalry since 1979*, London: I.B. Tauris.

Wolff, Jonas and etc, (2013), *Federal Ministry for Economic Cooperation and Development (2013)*, "Development for Peace and Security", BMZ Strategy Paper 4/2013 e: 8.



Research Paper

Sociological Analysis of Iran' 2019 Demonstrations

*Abdollah Valinejad¹  Abbas Kazemi² 

1. Ph.D. Student of sociology, Tarbiat Modares University

2. Associate professor, Sociology, Department of Cultural and Social Studies, Institute for Cultural and Social Studies, Ministry of science

DOI: [10.22034/ipsa.2021.444](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.444)

Receive Date: 28 July 2021

Revise Date: 08 October 2021

Accept Date: 31 October 2021



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

Understanding the underlying mechanisms of the occurrence of 2019 demonstrations in Iran is the purpose of this study, which has been conducted in the form of qualitative research in the tradition of cultural studies. Documentary studies, field observations, interviews and official statistics were the tools we have used in its processing. In the first stage, with the exploratory study of the region that was the context of this event; we identified poverty, inequality, marginalization, and the type of jobs prevailing in it as key concepts in this field. In the next step, in the light of later theories related to the concepts obtained, we found that neither poverty, nor inequality, nor marginalization; but job-instability was more closely linked to the occurrence of these events. However, reports indicate that we have not seen demonstrations in many areas where job-instability has been prevalent. This means that none of these cases (poverty, inequality, marginalization and instability) cannot be explanatory alone. Finally, with the support of the spatial diversity of the 2019 demonstrations by the conceptual tool of Precaria, we based the analysis of these events on the ideas of Standing and Rifkin. Finally, by critically applying the conceptual tool of "precaria" - while class analysis cannot be used in this context - we came to the conclusion that the occurrence of these demonstrations is traceable in the form of unintentional reaction through the formation and activation of a sense of "fear of poverty" among destabilizers of the active population.

After the formation of the Islamic Republic in Iran, this country has been plagued by demonstrations that with a little reflection on what happened - from the beginning of the Islamic revolution to the 90s - we will find that the nature what we saw in the 90s is different from all previous cases. The aspects that are essential about the 2019 demonstrations and its difference from previous events

* Corresponding Author:

Abbas Kazemi, Ph.D.

E-mail: Kazemi@iscs.ac.ir



are the scope of the cities involved (Madani, 2020: 28), the considerable presence of women (Madani, 2020: 131) youth (Madani, 2020: 115); Being located in mostly marginal (Mirzakhani, 2019; Madani, 2020: 91) and poor areas (Madani, 2020: 47) which reveals the need to find a logical answer for its analysis. We try to find out which factor or factors and how have they played a more decisive role in this field. Accordingly, the question of this article is why the events of 2019 in Iran occurred.

Methodology

Since a large proportion of the reports of 2019 Demonstrations are related to marginal areas (Madani, 2020) which are not belong to the dominant cultural current of society (Rezaei, 2009); This research has been done in the framework of "cultural studies" as part of popular culture (Rezaei, 2009). The purpose of such researches is not to present general or universal theories, but to shed new light on historical moments through the case under study. The researcher begins with a broad structural and theoretical framework that places specific research in a broader context and also validates the choice of a particular case study. According to the statistics related to the 2019 Demonstrations in Iran, we knew that although a large part of these incidents occurred in marginal areas, but we have also witnessed these events in the middle and affluent areas (see: Madani, 2020). Therefore, if we are to understand why these events occurred, we will need the data of at least three affluent, middle, and poor sections. In order to facilitate the research, we confined ourselves to one area which could be a representation of these three types of area. Using field observations, interviews, as well as official statistics about it, we came to the conclusion that instability (with intensity and weakness) throughout the region; and issues such as poverty, unemployment, inequality and marginalization prevail in some parts of it.

Conclusion and Analysis

In this study, we have shown that it is not defensible to regard 2019 demonstrations in Iran as a collective action or class struggle. Pursuing issues such as poverty, inequality, marginalization or instability on their own will prevent us from understanding what is behind these events. It seems that what can explain the mechanism of occurrence of these demonstrations is the feelings that was present on some of the precariates at that time. As a result, while distancing ourselves from the class-based analysis of these events, we believe that it makes more sense to attribute it to a section of destabilizers who belonged to different classes. In the precarious analysis of 2019 demonstrations in Iran, it should be considered that some of the precariates are trying to use this type of job as a way to progress, some are satisfied with the amount received from this type of work; and the ward is also dissatisfied (Standing, 2011: 59). The basis of our analysis is the dissatisfied precarites who have no hope of improving the situation and because of the lack of government support in these areas, they are afraid that the situation will probably get worse at any moment. By distributing these categories in different areas, we can expect to see severe reactions in areas where the level of dissatisfactions is high, and in other areas, as the dominance



of each category, this intensity will decrease or increase. From this point of view, demonstrations are more likely to occur in marginal areas where precarious occupations and, consequently, fragile living conditions prevail; and it will not be so strange in affluent areas. Actually, the number of precarious in non-marginal areas is less than in marginal. As a result, demonstrations are less likely to occur in affluent areas; and if they do, they are expected to be less severe than they are in the suburbs. The aggregation of these micro-individualistic reactions by some precarious in the corners is a misleading display of purposeful, conscious, and class action that underlies the description of such events using terms such as "collective action" or "class struggle." It is clear that collective action has a burden beyond even the class struggle. So that the purpose of such an action is clear; and the collective determination is to achieve that goal. Class struggle, on the other hand, is based on conscious action on the part of the working class, which requires the existence of labor unions. Such a platform does not seem to have been prepared for the formation of class consciousness in Iran. Based on this, the pericardial analysis of 2019 demonstrations in Iran is a more convincing explanation.

Keywords: Iran' 2019 Demonstrations, Precaria, Standing, Rifkin.

تحلیل جامعه‌شناختی ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸

عبدالله ولی‌نژاد^۱ * عباس کاظمی^۲

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۲. دانشیار جامعه‌شناسی، گروه مطالعات فرهنگی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/66294DAE8E0825CF/1%

 20.1001.1.1735790.1400.16.4.4.3

چکیده

هدف این مقاله، فهم سازوکارهای وقوع ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ در ایران است که برای تدوین آن، از مطالعات اسنادی، مشاهدات میدانی، مصاحبه، و آمارهای رسمی بهره برده‌ایم. در مرحله نخست، با مطالعه اکتشافی منطقه‌ای که بستر بخشی از این رویداد بود، فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی، و نوع مشاغل غالب در آن را به‌عنوان مفاهیم کلیدی در این زمینه تشخیص دادیم. در گام بعد و در پرتو نظریه‌های متأخر مرتبط با مفاهیم به‌دست آمده دریافتیم که نه فقر، نه نابرابری، و نه حاشیه‌نشینی، بلکه بی‌ثبات‌کاری با وقوع این رویدادها پیوند بیشتری داشته است؛ با این حال، گزارش‌ها نشان می‌دهند که در برخی از مناطقی که بی‌ثبات‌کاری در آن‌ها رواج داشته است، شاهد وقوع ناآرامی نبوده‌ایم. این به آن معناست که هیچ‌یک از این موارد (فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی، و بی‌ثبات‌کاری)، به تنهایی قادر به تبیین چرایی وقوع این رویدادها نیستند. سرانجام، پشتیبانی تنوع مکانی رویدادهای آبان ۱۳۹۸ توسط ابزار مفهومی پریکاریا ما را به این سو‌هدایت کرد که تحلیل موضوع مورد مطالعه را برپایه اندیشه‌های استندینگ و ریف‌کین بنا کنیم. به‌عنوان نتیجه‌گیری کلی، با تعدیل رویکرد نظری به‌کاررفته ضمن اینکه نمی‌توان در این زمینه از تحلیل طبقاتی بهره برد - بر این نظریه که وقوع این ناآرامی‌ها در قالب واکنش‌هایی ماشین‌وار از طریق شکل‌گیری «ترس از فقر» در میان پریکریتهای جمعیت فعال جامعه، قابل پیگیری است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۸/۹

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ناآرامی‌های آبان

۱۳۹۸، پریکاریا،

استندینگ، ریف‌کین

* نویسنده مسئول:

عباس کاظمی

پست الکترونیک: Kazemi@iscs.ac.ir

مقدمه

درحالی‌که جنبش‌های بزرگ اجتماعی، تا اندازه زیادی فراطبقاتی بوده‌اند، جنبش‌های خردتری نیز وجود داشته‌اند که حول مفهوم طبقاتی مشخصی سامان یافته‌اند. چنین برداشتی از وضعیت جامعه، حول مفهوم «جامعه جنبشی» صورت‌بندی شده است (کازمی، ۱۳۸۶). به نظر نویسندگان این پژوهش، ایران معاصر که تجربه پیوسته‌ای از اعتراض‌ها را با خود دارد، در دهه ۱۳۹۰ با «مسئله مضاعف» روبه‌رو شد. با اینکه واقعه رخ داده، خود مسئله است، چنان تفاوت‌هایی با موارد پیشین دارد که مسئله دیگری را نیز موجب می‌شود؛ برای مثال، تغییر نوع اعتراض‌ها در یک جامعه، به گونه‌ای که با موارد مشابه پیشین تفاوت‌های بنیادینی داشته باشد، می‌تواند یک مسئله دیگر افزون‌بر بُعد مسئله‌مند اصلی خود باشد. در رویارویی با چنین مواردی، ضمن اینکه مسئله ابتدایی همچنان موضوعیت داشته و از اهمیت بالایی برخوردار است، این، مسئله جدید است که باید موردتوجه قرار گیرد. باید دید که چه دگرگونی‌ها و چه عواملی سبب بروز اتفاق‌هایی متفاوت با موارد پیشین شده است. پس از شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی نیز ایران با واخواهی‌هایی دست‌به‌گریبان بوده که با اندکی تأمل در رخدادهای پیش‌آمده از ابتدای انقلاب تا دهه ۱۳۹۰- درخواست یافت که نوع و جنس آنچه در دهه ۱۳۹۰ شاهد آن بودیم، با تمام موارد پیشین تفاوت دارد؛ به این معنا که از میان رخدادهای مردمی واقع‌شده در ایران، ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ به دلیل قرار گرفتن در زمینه‌ای با تورم بالا (سایت‌خوان روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۹۹) و پایین آمدن شدید قدرت خرید مردم (شمشیری، ۱۳۹۸)، و همچنین با در نظر گرفتن شدت^(۲) (روزنامه ابتکار، ۱۳۹۹؛ دهقان‌پیشه، ۲۰۱۹)، وسعت (مدنی، ۱۳۹۹: ۶۷)، و پیامدهای آن^(۳) (روزنامه ابتکار، ۱۳۹۹؛ مدنی، ۱۳۹۹) که بی‌ارتباط با آنچه در دی‌ماه ۱۳۹۶ رخ داد نیست، اگر نه مهم‌ترین، دست‌کم یکی از قابل‌توجه‌ترین موارد در این زمینه بوده است. اگر رویدادهای دهه ۱۳۶۰، وقایع سال ۱۳۷۳، تحرکات مربوط به کوی دانشگاه و حوادث پس از انتخابات ۱۳۸۸، مربوط به نقاط خاصی بود، این بار و در آبان ۱۳۹۸، با رویدادی مواجهیم که مانند دی‌ماه ۱۳۹۶ و برخلاف موارد پیشین، نه در یک یا چند منطقه خاص، بلکه در بخش‌های مختلفی از کشور رخ داده است. وجوهی که درباره این ناآرامی‌ها و تفاوت آن با رویدادهای پیشین اهمیت اساسی دارند، دامنه شهرهای درگیر (تابناک، ۱۳۹۹؛ مدنی، ۱۳۹۹: ۲۸)، حضور پُررنگ زنان (مدنی، ۱۳۹۹: ۱۳۱) و جوانان (مدنی، ۱۳۹۹: ۱۱۵) و واقع شدن در مناطق اکثراً حاشیه‌ای و پایین‌شهری^(۴) (میرزاخانی، ۱۳۹۸؛ مدنی، ۱۳۹۹: ۹۱) و فقیر (مدنی، ۱۳۹۹: ۴۷) بوده است که ضرورت و اهمیت منطقی تحلیل آن را آشکار می‌کند. به دلیل متأخر

بودن این رویداد، تحلیل‌های انگشت‌شماری درباره آن وجود دارد که بیشتر آن‌ها نیز این ناآرامی‌ها را از دریچه طبقاتی تحلیل کرده و اقتصاد سرمایه‌داری، بیکاری، فقر، نابرابری، و حاشیه‌نشینی را در پیوند با آن‌ها تعیین‌کننده می‌دانند^(۵). ما نیز ضمن اذعان به احتمال تأثیر این‌گونه موارد، کوشیده‌ایم تا دریابیم که کدام عامل یا عوامل، و چگونه در این زمینه نقش تعیین‌کننده‌تری داشته‌اند. براین اساس، پرسش مقاله، مبتنی بر چرایی وقوع حوادث آبان ۱۳۹۸ است.

۱. روش پژوهش

از آنجاکه بخش زیادی از گزارش‌های آبان ۱۳۹۸ مربوط به مناطق حاشیه‌ای بوده است (مدنی، ۱۳۹۹) که گفته می‌شود، به جریان مسلط فرهنگی جامعه تعلق ندارند (رضایی، ۱۳۸۸)، این پژوهش در چارچوب «مطالعات فرهنگی» به‌عنوان بخشی از فرهنگ عامه (رضایی، ۱۳۸۸) - انجام شده است. رضایی (۱۳۸۸) با اشاره به فاقد چارچوب مشخص بودن مطالعات فرهنگی، بر این نظر است که «جان کلام فرایند تحقیق کیفی در مطالعات فرهنگی، تحلیل موردی از نظام کرانمند محلی است که در متنی از چارچوب وسیع‌تر فرهنگی و تاریخی قرار گرفته است. هدف چنین تحقیقی، عرضه نظریه‌ای عام یا جهان‌شمول نیست، بلکه تاباندن نوری تازه به برهه‌ای تاریخی از رهگذر مطالعه مورد تحقیق است. محقق، از چارچوب ساختاری و نظری وسیع آغاز می‌کند که تحقیق خاصی را در متنی وسیع‌تر قرار می‌دهد و همچنین، انتخاب مطالعه موردی خاص را معتبر می‌کند. براساس این رویکرد، فیلدورک^۱ واقعی را می‌توان در مرکز ساعت شنی در نظر گرفت: فرد محقق، ابژه مطالعه خود را که موردی خاص است، به‌دقت و با جزئیات مطالعه می‌کند و در مرحله پایانی مطالعه، در مرحله‌ای که محقق یافته‌های تحقیق موردی را در چارچوب وسیع‌تر می‌سنجد و مورد ارزیابی و بحث قرار می‌دهد، احتمالاً تغییر مورد نظر حاصل می‌شود و مانند ساعت شنی، توسعه مورد نظر دوباره ته ساعت می‌افتد».

روند کلی پژوهش حاضر، مشابه روش‌شناسی استوارت میل^۲ است؛ اگرچه از زوایایی با آن متفاوت است. روش‌شناسی میل، مبتنی بر سه عنصر است: (۱) استقرا؛ (۲) استدلال قیاسی؛ (۳) اثبات‌پذیری (ساعی، ۱۳۹۲: ۱۱۱). در این روش، از طریق مشاهده به‌سوی ساختن نظریه‌ای درباره آن مشاهدات می‌رویم و در مرحله آخر نیز نظریه به‌دست آمده، با رجوع به

1. Field Work

2. Mill, J. S.

واقعیت آزمون می‌شود^(۶). پژوهش در چارچوب مطالعات فرهنگی، در مرحله سوم (یعنی اثبات‌پذیری) از روش استوارت میل جدا می‌شود. در این مرحله از روش‌شناسی میل - برای مثال، در ارتباط با روش اختلاف- رویداد مورد مطالعه (ناآرامی‌ها) در برخی واحدها (مناطق گوناگونی اعم از استان، شهر، محله، و...) حاضر و در برخی دیگر، غایب است. در قالب این روش در پی تفاوت‌ها خواهیم بود. در اینجا حضور و غیاب عوامل با حضور و غیاب تفاوت‌ها (وقوع یا عدم وقوع ناآرامی‌ها) همراه است؛ یعنی باید بررسی کنیم که آن عوامل با وقوع یا عدم وقوع ناآرامی‌ها در مناطق مختلف هم‌تغییری دارد یا خیر. اگر علتی یافت شود که تغییر آن با تغییر واقعه مورد مطالعه (ناآرامی‌ها) هماهنگ باشد، همان علت واقعه خواهد بود (ر. ک. به: ساعی، ۱۳۹۲: ۱۱۵-۱۱۴). در مقابل، مقاله حاضر از چنین منطق علی محضی پیروی نکرده و بر این نظر است که اگر مثلاً در ده منطقه و در حضور ویژگی‌های خاصی، شاهد وقوع ناآرامی‌ها بوده باشیم، کفایت می‌کند؛ به بیان روشن‌تر، اگر رویداد مورد نظر در مناطق دیگری که آن‌ها نیز دارای این ویژگی‌ها بوده‌اند، رخ نداده باشد، آسیبی به تحلیل وارد نخواهد کرد؛ زیرا ممکن است مداخله متغیرهای دیگری، موجب خاموشی ناآرامی‌ها در سایر مناطق شده باشد و این به این معناست که احتمال گسترش آن‌ها در آینده نزدیک و در مکان‌های دیگر وجود دارد.

براین اساس، منطقه ۴ کرج، جایی که دو نقطه متمایز آن، بستر بخشی از این رویدادها بوده است، محور تمرکز ما برای این منظور است. همان‌گونه که در ادامه آورده‌ایم، این منطقه به دلیل دربرداشتن سه بخش مرفه، متوسط، و فقیرنشین، وضعیت اقتصادی فرهنگی متناقضی دارد. این ویژگی و همچنین، شکل‌گیری ناآرامی‌ها در دو نقطه متفاوت آن می‌تواند تاحدودی ما را به فهم چرایی وقوع رویدادهای آبان ۱۳۹۸ نزدیک کند؛ بنابراین، اساس کار ما در جستجوگری برای فهم سازوکارهای زیرین آنچه در این سال اتفاق افتاده است، بر مشاهدات، مصاحبه‌ها، و آمارهای منطقه‌ای است که خود از محله‌های مختلف ثروتمند، متوسط، و ضعیف‌نشین تشکیل شده است. این به آن معناست که آمارها، مشاهدات، و مصاحبه‌های ما درباره منطقه ۴ کرج، نه تنها مربوط به منطقه‌ای حاشیه‌ای، متوسط، یا مرفه‌نشین، بلکه در پیوند با همه آن‌ها خواهد بود^(۷).

برای تدوین این مقاله، ضمن مراجعه به مطالب منتشرشده در روزنامه‌ها، با آگاهان کلیدی نیز مصاحبه‌هایی انجام دادیم. افرادی که با آن‌ها مصاحبه کردیم، بنگاه‌داران، ریش‌سفیدان، معتمدان، و ساکنانی از این محله‌های یازده‌گانه بودند که سابقه سکونت یا فعالیت آن‌ها در این منطقه، به بالای ۳۰ سال می‌رسید. در مجموع، تعداد ۲۱ مصاحبه

در این زمینه انجام شد. گفتنی است که هدف ما از این مصاحبه‌ها، نه پالایش مفاهیم یا مضمون‌سازی، که شناسایی دقیق‌تر منطقه و ویژگی‌های گوناگون مربوط به آن بود.

۲. واکاوی منطقه هدف

شهر کرج، به دلیل نزدیکی به کلان‌شهر تهران، یکی از مناطق هدف مهاجران از نقاط مختلف ایران است؛ به گونه‌ای که در طول سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، پذیرای تعداد ۲۵۳/۴۰۵ مهاجر بوده (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰) و بین سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ نیز تعداد ۱۸۸/۰۲۴ نفر در نتیجه مهاجرت به جمعیت آن افزوده شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). گواه این میزان مهاجرت نیز افزایش سکونت‌گاه‌های غیررسمی و مناطق حاشیه‌نشین در اطراف این کلان‌شهر است. کاویانی‌راد و عزیزی (۱۳۹۲) در پژوهشی به این نتیجه دست یافته‌اند که اسکان غیررسمی، افزون‌بر حاشیه‌های کرج، در روستاها و مناطق پیرامون آن نیز -که برآیند حضور اکثریت مهاجر کم‌درآمد است- در حال گسترش است. این مهاجرت‌ها به کرج که گفته می‌شود پس از تهران، بالاترین میزان در کل کشور است (استاندارد البرز، ۱۳۹۰: ۱۲۳-۹۰)، هم حاشیه کارگری تهران بودن آن را بازتاب می‌دهد و هم نشان‌دهنده افزایش روزافزون حاشیه‌نشینی در اطراف این کلان‌شهر است؛ از همین رو، می‌توان سیمای کلی نوع سکونت در آن را به لحاظ شباهت، در پیوند بیشتر با مناطق حاشیه‌ای دانست. بحران عدم پیوستگی در زمینه توسعه فیزیکی این شهر (فرهودی و مداحی، ۱۳۸۹)، در نتیجه اشباع جمعیت در برخی مناطق و شکل‌گیری محله‌های جدید و حاشیه‌ای در اطراف آن (فرهودی و مداحی، ۱۳۸۹) گواهی بر این مدعاست.

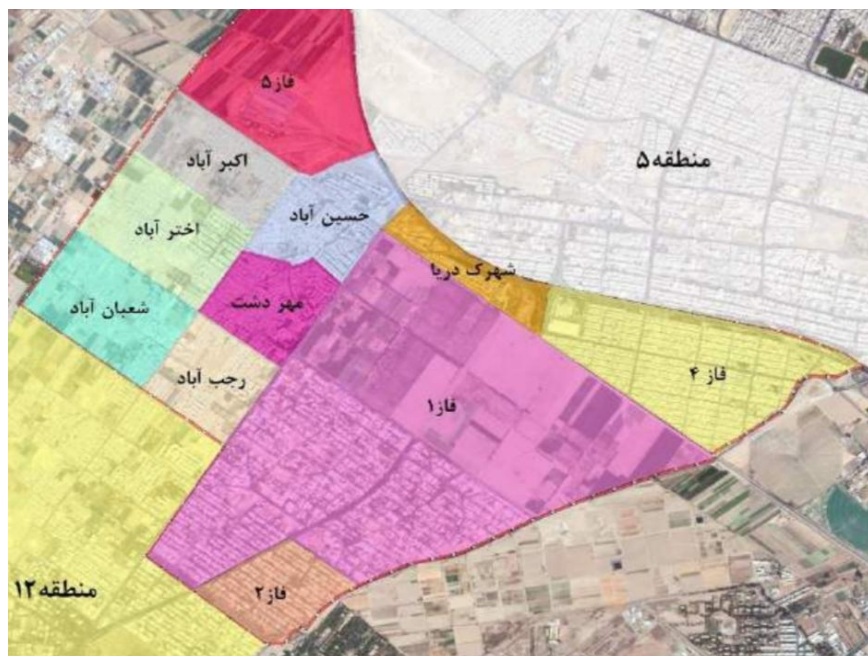
آمارهای موجود در این زمینه نشان می‌دهند که ۴۴/۱ درصد از واحدهای مسکونی این کلان‌شهر، استیجاری، و نحوه تصرف به صورت مالکیت نیز ۵۲/۵ درصد است. نیمی از واحدهای مسکونی این شهر، زیر ۱۰۰ متر مربع مساحت دارند و ۲۳/۱ درصد از کل واحدهای مسکونی اجاره‌ای، در اختیار گروه‌های آسیب‌پذیر و ۴۳/۴ درصد نیز متعلق به گروه‌های کم‌درآمد است^(۸) (زیاری و دیگران، ۱۳۹۶). مشکل عمده و مشترک تمام این سکونت‌گاه‌های غیررسمی، رسمیت نداشتن سکونت مالکیت^(۹) و فقدان امنیت در سکونت^(۱۰) (مشکینی و دیگران، ۱۳۹۲)؛ دگرگونی ساختارهای ارزشی و الگوهای رفتاری موجود و شکل‌گیری هنجارهای جدید (زنگی‌آبادی و رحیمی‌نادر، ۱۳۸۹)؛ اوضاع نابسامان به لحاظ آسیب‌های اجتماعی (فرجی‌سبکبار و دیگران، ۱۳۹۷)، همچون افزایش بزهکاری،

اعتیاد، جرم و جنایت؛ افزایش نرخ طلاق (بهادری و دیگران، ۱۳۹۶) و ناآمنی جانی و مالی (فاطمی موحد و دیگران، ۱۳۹۷) است که گفته شده است، موقعیت حاشیه‌ای آن‌ها مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در این زمینه‌هاست (فرجی سبکبار و دیگران، ۱۳۹۷). به‌طورکلی، این تراکم جمعیتی ناشی از افزایش حاشیه‌نشینی، در ناهمگونی فرهنگی ساکنان، تغییر کاربری‌های شهری^(۱۱) (فرهودی و مداحی، ۱۳۸۹)، عدم تناسب امکانات فرهنگی با نیازهای جمعیت آن (زلکی، ۱۳۸۰)، به‌اشباع رسیدن ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی (زلکی، ۱۳۸۰)، افزایش میزان جرم (زنگی‌آبادی و رحیمی‌نادر، ۱۳۸۹) و همچنین، در مواردی مانند افزایش کودکان کار^(۱۲) (ایمانی و نرسیسیانس، ۱۳۹۱) در کرج نمود یافته است.

گفتنی است، تمام مناطق کرج در چنین وضعیتی نیستند. این شهر، از دوازده منطقه تشکیل شده است^(۱۳) که تنها در چهار منطقه آن («کرج کهن»، «حصارک»، «مهرشهر (منطقه ۴)» و «فردیس») سکونت‌گاه‌های غیررسمی‌ای چون «حسین‌آباد»، «مهردشت»، «رجب‌آباد»، «شعبان‌آباد»، «اخترآباد»، «اکبرآباد»، «حیدرآباد»، «سهرابیه»، «مرادآباد»، «ترک‌آباد»، «شیخ‌سعدی»، «حصارک»، و «کلاک» وجود دارد (بهادری و دیگران، ۱۳۹۶). دراین میان، منطقه ۴ (مهرشهر) با وسعت ۱۶۵۰/۱۷۸ هکتار و جمعیت ۱۲۴/۱۷۵ نفر، واقع در جنوب غربی کرج (شهرداری کرج، ۱۳۹۹) یکی از متناقض‌ترین سکونت‌گاه‌های این کلان‌شهر است. به‌منظور شناخت دقیق گذشته و حال این منطقه، ضمن مراجعه به گزارش‌های مکتوب خبرنگاران و رجوع به آمارها، با آگاهان کلیدی دراین‌زمینه نیز مصاحبه کردیم. حاصل مصاحبه‌های انجام‌شده گویای این است که هسته مرکزی این منطقه (فاز ۱ و ۲) در گذر زمان، توسط مهاجران زیادی در محله‌های مجاور، احاطه شده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌توان آن را منطقه‌ای مرفه‌نشین به‌شمار آورد. این منطقه، به یازده محله تقسیم می‌شود که با اتکا به مشاهدات میدانی، مصاحبه با آگاهان، و با توجه به آمارهای رسمی^(۱۴) می‌توان آن را در سه قسمت طبقه‌بندی کرد^(۱۵). محله‌های مرفه (فاز ۱ و فاز ۲)، محله‌های متوسط (فاز ۴، شهرک دریا، و فاز ۵) و محله‌های ضعیف‌نشین (حسین‌آباد، مهردشت، رجب‌آباد، شعبان‌آباد، اخترآباد، و اکبرآباد). بلوار ارم، این منطقه را به دو بخش ثروتمندنشین و فقیرنشین تقسیم می‌کند. در قسمت شمالی این بلوار نیز سه محله متوسط (فاز ۴، شهرک دریا، و فاز ۵) در یک مسیر واقع شده‌اند^(۱۶) (نقشه شماره ۱). با توجه به تراکم جمعیتی محله‌های ضعیف‌نشین^(۱۷)، به‌نظر می‌رسد که اکثریت جمعیت این منطقه را آن‌ها تشکیل داده‌اند^(۱۸). این افراد که برای بهبود وضعیت اقتصادی خود به کرج مهاجرت کرده‌اند^(۱۹)، به‌دلیل عدم استطاعت مالی، مجبور به سکونت در یکی از این شش محله

فقیرنشین شده و به شغل‌های پاره‌وقت و غیردائمی مانند کارگری ساختمان، دستفروشی، رانندگی در اسنپ، و پخش تراکت تبلیغاتی روی آورده‌اند^(۲۰). گفتنی است، حوادث آبان ۱۳۹۸ در دو قسمت از این منطقه رخ داده‌اند؛ یکی در محله متوسط‌نشین فاز ۴، و دیگری در حذفاصل محله‌های ثروتمندنشین و ضعیف‌نشین (در امتداد بلوار ارم)^(۲۱). مشاهدات میدانی ما و همچنین، گزارش‌های بازتاب‌یافته در مطبوعات و خبرگزاری‌ها نشان می‌دهد که شدت ناآرامی‌های شکل گرفته در فاز ۴، کمتر از مورد مشابه در بلوار ارم بوده است^(۲۲).

نقشه شماره (۱). منطقه ۴ کرج و محله‌های یازده‌گانه آن



منبع: گلپایگانی و دیگران، ۱۳۹۶

با توجه به آمارهای مربوط به ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ دریافتیم که با وجود اینکه بخش زیادی از این رویدادها در مناطق حاشیه‌ای رخ داده‌اند، ولی در مناطق متوسط و مرفه‌نشین نیز شاهد این وقایع بوده‌ایم^(۲۳) (ر. ک. به: مدنی، ۱۳۹۹)؛ از همین رو، اگر در پی فهم چرایی وقوع این رویدادها باشیم، به داده‌های میدانی دست‌کم سه منطقه مرفه، متوسط، و ضعیف‌نشین حاضر در این ناآرامی‌ها نیاز خواهیم داشت؛ به همین سبب، برای آسان‌تر شدن کار، به یک منطقه که می‌توانست بازتابی از این سه نوع منطقه^(۲۴) باشد، بسنده کردیم و با استفاده از مشاهدات

میدانی، مصاحبه‌ها، و همچنین، با توجه به آمارهای رسمی موجود در مورد آن، به این نتیجه دست یافتیم که بی‌ثبات‌کاری (با شدت و ضعف) در تمام منطقه، و مواردی مانند فقر، بیکاری، نابرابری، و حاشیه‌نشینی در بخش‌هایی از آن غلبه دارد.

۳. رمزگشایی از الگوی شکل‌گیری ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸

ابتدا باید اشاره کنیم که بر تحلیل طبقاتی رویدادهای آبان ۱۳۹۸، نقدهای جدی‌ای وارد است که در لابه‌لای مطالب این فراز به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. با توجه به آمارهای مربوط به این ناآرامی‌ها، می‌توان تنها وقوع بخشی از آن‌ها را از زاویه طبقاتی، مطرح و تحلیل کرد. باوجوداین، واقعیت این است که آن‌ها، تنها در مناطق حاشیه‌ای رخ نداده‌اند و در موارد بسیاری، شاهد وقوع این رویدادها در مناطق متوسط و مرفه‌نشین نیز بوده‌ایم. به این سبب که اعضای طبقات پایین جامعه، توان سکونت در مناطق متوسط و مرفه‌نشین را ندارند، وقوع ناآرامی‌ها در این مناطق را نمی‌توان به گروه‌های حاشیه‌ای نسبت داد؛ بنابراین، نمی‌توان رویدادهای آبان ۱۳۹۸ در ایران را تنها بر طبقات کف جامعه یا حاشیه‌نشین‌ها مبتنی دانست. همین امر ایجاب می‌کند که برای تحلیل منطقی این رویدادها، در پی مفهومی فراتر از طبقه‌ای - با توان دربر گرفتن بخش‌هایی از طبقات مختلف - باشیم. اگرچه یافتن ابزار مفهومی‌ای که چنین قابلیت داشته باشد دشوار است، ولی به نظر می‌رسد بتوان با کاربرد انتقادی مفهوم «پریکاریای^۱» استندینگ^۲، بستر مناسبی را برای تحلیل ناآرامی‌های مردم‌مطالعه فراهم کرد^(۲۵).

کرد^(۲۵).

با تمرکز مارکس بر کار و ویژگی‌های آن، درعمل، میدان جدید و قابل تأملی برای جامعه‌شناسان و اقتصاددان‌ها کشف شد که کندوکاو درباره آن تا امروز ادامه داشته است. اگرچه ریشه‌های نظری بی‌ثبات‌کاری در آرای مارکس وجود داشته و پس از او نیز بسیاری به این عرصه وارد شده‌اند، اما کاربرست عملی آن در شناخت واقعیت، وام‌دار مفهوم‌پردازی‌هایی است که استندینگ در این زمینه انجام داده است. مفهوم محوری در دستگاه نظری او، پریکاریا است که حول نوع شغل، و به تبع آن، تصویر ذهنی از خود در آینده (چشم‌انداز) می‌گردد.

1. Precaria

2. Standing, G.

شخص در هر شرایطی اگر به کاری غیردائمی یا پاره‌وقت اشتغال داشته باشد، پریکریته^۱ به‌شمار می‌آید؛ چه در مناطق مرفه‌نشین سکونت داشته باشد و چه در مناطق حاشیه‌ای. گفتنی است، تأکید ما بر پریکاریا در این پژوهش، به‌معنای پذیرش این نکته نیست که اعضای آن، یک طبقه را تشکیل داده‌اند. ما نیز همسو با آلین‌رایت^۲، بر این نظریه که پریکاریا نمی‌تواند یک طبقه باشد^(۲۶) (آلین‌رایت، ۱۳۹۹: ر. ک. به: بخش دوم، فصل نهم). به‌نظر می‌رسد، کاربرد این مفهوم در معنای کاملاً اسمی جمعیت، برحسب یک بُعد قشربندی، مانند درآمد، یا به‌مثابه یک «مقوله اجتماعی» مناسب‌تر باشد^(۲۷). به‌هرروی، کوشیده‌ایم تا از این ابزار مفهومی تا حد امکان برای تحلیل واقعیت بهره ببریم.

پریکریته‌ها که از فرایند تولید، جدا و به‌سوی خدمات رانده شده‌اند (استندینگ، ۲۰۱۱: ۱۶-۱۷)، خطری بزرگ (استندینگ، ۲۰۱۱: ۵۸) در آینده خطرناک^(۲۸) (ریف‌کین^۳، ۱۳۷۹: ۳۱۵) توصیف شده‌اند. منظور از آینده خطرناک، دگرگونی‌های جهانی شدن است که عامل اصلی شکل‌گیری و گسترش آن بوده (استندینگ، ۲۰۱۱: ۲۶) و خطرناک بودن آن نیز هم به‌این معناست که احتمال ورود هر کسی به آن وجود دارد (استندینگ، ۲۰۱۱: ۵۹)، هم زمینه‌ساز افزایش اضطراب و کاهش سلامت کارگران می‌شود (ریف‌کین، ۱۳۷۹: ۲۹۰-۲۸۹) و هم پیامدهای آن برای کلیت جامعه، پیش‌بینی‌ناپذیر است (استندینگ، ۲۰۱۱: ر. ک. به: فصل‌های ۶ و ۸). شرایط بی‌ثبات‌کاران در اندیشه‌های استندینگ، با طرح بحث کالایی شدن کارخانه^۴، این‌گونه بیان شده است که کارخانه، انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به کارگر پیدا کرده است^۵ (استندینگ، ۲۰۱۱: ۳۱) و به‌این ترتیب، به‌سبب پتانسیل تغییر کاربری کارخانه، فرصت‌های شغلی، دچار نوساناتی شده‌اند که دیگر نمی‌توان کارخانه را ضمانتی برای امنیت شغلی به‌شمار آورد (استندینگ، ۲۰۱۱: ۲۹-۳۱). استندینگ، بیش از یک دهه پس از توضیحات ریف‌کین درباره کار انعطاف‌پذیر^۶، پیگیری این نوع کار را علت مستقیم رشد پریکاریای جهانی دانسته (استندینگ، ۲۰۱۱: ۳۰) و وضعیت شغلی اعضای آن را با توضیح

1. Precariate
2. Olin Wright, E.
3. Rifkin, J.
4. Commodification of firm
5. The firm is becoming more portable than employee.
6. Flexible

سه شکل انعطاف‌پذیری عددی^۱، انعطاف‌پذیری عملکردی^۲، و انعطاف‌پذیری دستمزد^۳، تشریح و تکمیل می‌کند^(۲۹).

در نتیجه چنین شرایطی، وضعیت شغلی باثبات، ناممکن بوده و با خیل عظیم افرادی با شغل‌های موقت و پاره‌وقت با دستمزد پیش‌بینی‌ناپذیر^(۳۰) روبه‌رو می‌شویم^(۳۱). این وجه، در نظریه‌های ریف‌کین این‌گونه آمده است که با فناوری‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطات دوربرد، روبات‌ها و خودکارسازی‌ای که مشاغل را به‌سرعت در صنایع و بخش‌های اقتصاد حذف می‌کنند، احتمال یافتن کار کافی برای صدها میلیون تازه‌وارد به بازار کار در کشورهای جهان سوم، نامحتمل به‌نظر می‌رسد (ریف‌کین، ۱۳۷۹: ۳۱۴)؛ چیزی که از دهه ۱۳۸۰ در ایران با وضوح بیشتری نسبت به گذشته، قابل لمس است. با این تفاسیر و با توجه به آمارهایی که ارائه کردیم، می‌توان بخش زیادی از ساکنان منطقه مورد مطالعه و مناطق مشابه را پریکریته به‌شمار آورد^(۳۲). معنای این سخن این است که آینده خطرناک برای ایران فرا رسیده و عامل خطرناک آن نیز سر برآورده است. ایران از یک‌سو، در عصر جهانی‌شدن و زیر سایه اقتصاد نئولیبرال قرار دارد و از سوی دیگر، به لحاظ بین‌المللی دچار انزوا و تحریم است و نکته مهم‌تر اینکه جمعیت پُرشمار دهه شصتی‌ها به بازار کار وارد شده یا آماده ورود به آن هستند. در چنین شرایطی، بروز وجوه خطرناکی که پیش‌بینی شده است، دور از انتظار نیست.

با توجه به آنچه مطرح شد، عصر حاضر، پدیدآورنده فرم‌اسیون جدیدی است که زوال کار ثابت و رواج بی‌ثبات‌کاری، مهم‌ترین ویژگی آن است. در چنین حالتی، نسبت افرادی با مشاغل دائمی در مقایسه با باقی‌مانده جمعیت (و دارندگان شغل‌های موقت) بسیار کمتر خواهد بود. به این ترتیب، می‌توان جامعه معاصر را جامعه پریکاریایی شده توصیف کرد؛ جامعه‌ای که حضور پریکریته‌ها در آن از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب شهر، امکان‌پذیر است. نوع شغل، میزان درآمد را تعیین خواهد کرد و میزان درآمد نیز نوع و کیفیت سکونت را. براین مبنا، باید در نظر داشته باشیم که فقر، نابرابری، و حاشیه‌نشینی، ضمن ریشه داشتن در عوامل ساختاری گوناگون می‌توانند پیامد شغل‌های پریکاریایی نیز باشند؛ به بیان روشن‌تر، از میان فقر، نابرابری، بیکاری، حاشیه‌نشینی، و مشاغل پریکاریایی، همین مورد اخیر، یعنی

1. Numerical flexibility
2. Functional flexibility
3. Wage System Flexibility

بی‌ثبات‌کاری است که می‌تواند نسبت به موارد دیگر، زیربنایی‌تر باشد. در یک معنا، این بی‌ثبات‌کاری است که با احتمال بیشتری می‌تواند به نتایجی مانند فقر، نابرابری، و حاشیه‌نشینی بینجامد و نه برعکس^(۳۳)؛ بنابراین، ادعای ما این‌گونه قابل طرح است که نه فقر، نه نابرابری، و نه حاشیه‌نشینی به‌تنهایی قادر به تبیین رویداد ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ نیستند، بلکه بی‌ثبات‌کاری در قالب مشاغل پرکاریایی است که در ارتباط با وقوع ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸، اهمیت بیشتری دارد^(۳۴). با این حال، هنگامی که به داده‌های مرکز آمار ایران (۱۳۹۵-۱۳۹۰) در این زمینه مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که این‌گونه مشاغل در سراسر کشور در حال افزایش است؛ به‌گونه‌ای که در مورد تمام استان‌ها و مناطق مختلف کشور (البته با شدت و ضعف متفاوت) صدق می‌کند (ر. ک. به: مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵؛ ۱۳۹۰؛ ۱۳۹۵). به بیان روشن‌تر، در بین مناطق گوناگون استان‌های اردبیل، چهارمحال و بختیاری، خراسان شمالی، و قم نیز که بستر وقوع ناآرامی‌ها نبوده‌اند (مدنی، ۱۳۹۹: ۷۹، ۸۱، ۸۲، و ۸۵)، مشاغل پرکاریایی غلبه داشته و روبه‌افزایش بوده است؛ بنابراین، فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی یا مشاغل پرکاریایی، هیچ‌یک به‌تنهایی قادر به تفسیر ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ نیستند^(۳۵)؛ ولی باید توجه داشته باشیم که نقطه پیوند رویدادهایی با آن وسعت که هم در مناطق مرفه، هم در مناطق متوسط و هم در مناطق ضعیف و حاشیه‌نشین رخ داد را تنها می‌توان در بی‌ثبات‌کاری یافت^(۳۶)؛ به بیان روشن‌تر، به جز مشاغل پرکاریایی، کمتر مفهومی می‌توانست قدرت تبیین تنوع مکانی ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ را داشته باشد^(۳۷). با وجود این، چنان‌که دیدیم، این عامل نیز نتوانست در پیوند با رویدادهای مورد مطالعه، تبیین‌کنندگی قانع‌کننده‌ای داشته باشد^(۳۸). عدم کفایت تبیینی لازم نوع شغل به‌تنهایی، در این زمینه ایجاب می‌کند به جست‌وجوی خصیصه‌ای پردازیم که در پس این‌گونه شغل‌ها نهفته است.

همان‌گونه که پیش‌تر مطرح کردیم، استندینگ و به‌نوعی، ریف‌کین، پرکاریا را با صفت خطرناک توصیف می‌کنند^(۳۹). حال پرسش این است که وجوه خطرناک آن کدامند؟ اگرچه آن‌ها استدلال‌های خاص خود را دارند، ولی به نظر می‌رسد که در مورد جامعه ایران، منطق دیگری حکمفرما باشد. به کارگیری عبارت‌های «ناپایداری شغلی» و «آسیب‌پذیری در درآمد» برای توصیف شغل‌های پرکاریایی، به این معناست که بی‌ثبات‌کاری می‌تواند به افزایش میزان فقر، نابرابری، و حاشیه‌نشینی بینجامد. این دقیقاً همان چیزی است که استندینگ، عدم امید به آینده پریکریت‌ها را بر آن استوار می‌کند. واضح‌تر اینکه، پریکریت‌ها در وضعیت شکننده‌ای

قرار دارند و هر تصمیم ساختاری ای می‌تواند تأثیر شگرفی بر زندگی آن‌ها داشته باشد^(۴۰). با توجه به محدودیت‌های موجود در حمایت از بی‌ثبات‌کاران در ایران به‌نظر می‌رسد، «ترس از فقر» یا «ترس از فقر بیشتر» در این زمینه، عامل تعیین‌کننده‌ای بوده باشد. «ترس از فقر» تعبیر ساده‌تری از نبود امنیت هستی‌شناختی است که اقتصاد عصر حاضر در قالب مشاغل ناپایدار برای بی‌ثبات‌کاران به‌ارمغان آورده است^(۴۱). تصور کنید فردی با درآمد آسیب‌پذیر در کشوری زندگی کند که تصمیم‌های ساختاری در آن، بدون در نظر گرفتن وضعیت ناپایدار وی گرفته شوند. در نتیجه چنین شرایطی، شخص، همواره ترس از گرفتار شدن در وضعیتی بدتر را با خود به‌همراه دارد. حال در نظر بگیرید که سیاست‌گذار چنین تصمیمی —مانند افزایش ناگهانی قیمت بنزین— را اتخاذ کند و به‌اجرا بگذارد. نتیجه فعال شدن ترس مورد اشاره، عینیت‌گرایی کنش خواهد بود. اشاره ما به عینیت‌گرایی کنش در اینجا به‌معنای این است که آنچه در چنین شرایطی از پریکریته‌ها سر می‌زند، واکنشی صرفاً مکانیکی و غیرنیت‌مند برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع خواهد بود؛ به بیان روشن‌تر، بی‌ثبات‌کاری به شکل‌گیری طبقه‌ای که بتوان به آن کنش‌های جمعی آگاهانه‌ای را نسبت داد، ختم نمی‌شود؛ از این‌رو، مناسب‌تر است که ناآرامی‌ها در این دستگاه تحلیلی، نه کنش جمعی عقلایی و نظام‌مند، بلکه رفتارهای جمعی مبتنی بر حرکت جماعت‌گونه^۱ در نظر گرفته شوند؛ رفتاری که به دلیل وسعت زیاد دامنه پریکاریا توانسته است در همه نقاط شهر و کشور رخ دهد^(۴۲).

در تحلیل پریکاریایی ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ باید به این نکته توجه کنیم که بخشی از پریکریته‌ها تلاش کرده‌اند از این نوع مشاغل، به‌عنوان پله‌ای برای پیشرفت استفاده کنند، بخشی به میزان دریافتی حاصل از این نوع کارها راضی‌اند^۲ و بخش نیز ناراضی^۳ (استندینگ، ۵۹: ۲۰۱۱). مبنای تحلیل ما، پریکریته‌های ناراضی است که امیدی به بهبود اوضاع نداشته و به دلیل نبود حمایت‌های دولتی در این زمینه، هر لحظه نگران بدتر شدن اوضاع هستند. با توزیع این دسته‌ها در مناطق گوناگون می‌توان انتظار داشت که در مناطقی که میزان ناراضی‌ها در آن زیاد است، شاهد وقوع ناآرامی‌های شدید باشیم و در مناطق دیگر نیز به میزان غالب بودن هر دسته، این شدت، کم یا زیاد شود^(۴۳). از این زاویه، احتمال وقوع ناآرامی‌ها در مناطق حاشیه‌ای

1. Crowded behavior
2. Grinners
3. Groaners

که مشاغل پرکاریایی و به تبع آن، وضعیت معیشتی شکننده غالب است، بیشتر، و در مناطق مرفه‌نشین نیز چندان عجیب نخواهد بود^(۴۴). درعمل، تعداد پریکریته‌ها در مناطق غیرحاشیه‌ای کمتر از مراکز حاشیه‌ای است؛ ازاین‌رو، احتمال کمتری برای وقوع ناآرامی‌ها در مناطق برخوردار وجود دارد و درصورت وقوع نیز انتظار می‌رود که شدت کمتری نسبت به ناآرامی‌های رخ داده در مناطق حاشیه‌نشین داشته باشند^(۴۵). تجمیع این واکنش‌های خُرد و فردگرایانه از سوی بخشی از پریکریته‌ها در گوشه‌وکنار، نمایشی غلط‌انداز از کنشی هدفمند، آگاهانه، و طبقاتی است که زمینه‌ساز توصیف چنین رویدادهایی با استفاده از تعبیری چون «کنش جمعی» یا «مبارزه طبقاتی» می‌شود^(۴۶). آشکار است که کنش جمعی، باری فراتر از حتی مبارزه طبقاتی دارد؛ به‌گونه‌ای که هدف از انجام چنین عملی، مشخص و عزم جمع در راستای رسیدن به آن جزم است. افزون‌براین، مبارزه طبقاتی، مبتنی بر کنشی آگاهانه از سوی طبقه کارگر است که پیش‌نیاز این آگاهی طبقاتی، وجود اتحادیه‌های کارگری است. به‌نظر نمی‌رسد که چنین بستری برای شکل‌گیری آگاهی طبقاتی در ایران فراهم بوده باشد. براین‌اساس، تحلیل پرکاریایی ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸، توضیح متقن‌تری از وضعیت به‌دست می‌دهد^(۴۷).

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله، فهم سازوکارهای زیربنایی وقوع ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ در ایران بوده است. نتیجه‌ای که سرانجام به آن دست یافتیم، نه در هیچ‌یک از دستگاه‌های تحلیل طبقاتی قرار می‌گیرد و نه آنچه ما این رویدادها را به آن نسبت داده‌ایم، اشتراکی با مفهوم طبقه در رویکردهای گوناگون دارد^(۴۸). در این مقاله نشان دادیم که برشمردن این رویداد به‌عنوان یک کنش جمعی یا مبارزه طبقاتی، قابل دفاع نیست. مبنا قرار دادن مواردی چون فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی، یا بی‌ثبات‌کاری، به‌تنهایی نیز مانع فهم عوامل نهفته در پس این رویدادها خواهد شد. به‌نظر می‌رسد، آنچه توان تبیین سازوکار وقوع این ناآرامی‌ها را دارد، احساسی باشد که بر بخشی از پریکریته‌ها در آن زمان حاکم بوده است. درنتیجه، ضمن فاصله گرفتن از تحلیل طبقه‌محور این رویدادها، بر این نظریه که رویکرد منطقی‌تر، نسبت دادن آن به بخشی از بی‌ثبات‌کارانی است که به طبقات مختلف تعلق داشته‌اند.

در پایان، لازم است تأکید کنیم که ایده‌ای که در این مقاله، چارچوب نظری استندینگ را

براساس آن بنا کردیم، به پژوهش‌های بیشتری نیاز دارد و امیدواریم که در آینده نزدیک بتوانیم آن را در مناطق دیگر نیز بیازماییم. همچنین، به صاحب‌نظران و پژوهشگران دیگر پیشنهاد می‌کنیم که برای فهم مطابق با واقعیت ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸، ضمن نقد یافته‌های این پژوهش، آن را در دستگاه‌های روشی دیگر نیز بررسی و مطالعه کنند^(۴۹).

یادداشت‌ها

۱. به دلایلی از قبیل متأخر بودن این رویداد و نبود پیشینه‌ای علمی در این زمینه که زوایای گوناگون آن را واکاوی کرده باشد، از به‌کارگیری مفاهیمی چون «جنبش»، «حرکت انقلابی»، «خیزش اعتراضی»، «شورش»، «اغتشاش»، ... صرف‌نظر کردیم. عنوان‌های انتخابی «ناآرامی‌ها»، «حوادث»، «وقایع»، «رویداد»، «رخداد»، ... که در مقاله به‌کار رفته‌اند، خنثی‌ترین مواردی هستند که می‌توان در یک پژوهش علمی به‌کار برد؛ بنابراین، کاربرد واژه «اعتراضات» در فراز آغازین، به‌منظور تشریح مسئله، و موارد دیگر نیز برای امانت‌داری در انتقال تحلیل‌های دیگران بوده است.
۲. شدت این ناآرامی‌ها را می‌توان با توجه به تعداد کشته و زخمی‌ها دریافت. تعداد زخمی‌های این حوادث ۷۰۰۰ نفر و تعداد کشته‌شدگان نیز ۲۳۰ نفر گزارش شده است. همچنین، آسیب و تخریب ۴۹۷ مرکز دولتی و بخش خصوصی، ۴۲۲ خودروی مردم، ۲۳۰ خودروی دولتی و عمومی، و ۵۶۹ خودرو و موتور نیروهای امنیتی و انتظامی، تخریب ۹۹۱ بانک و ۱۲۳ مرکز سوخت نیز نشان‌دهنده شدت زیاد این حوادث است (روزنامه ابتکار، ۱۳۹۹).
۳. از پیامدهای (احتمالی) آن می‌توان افزون‌بر پیامدهای مادی، به کاهش سرمایه اجتماعی جامعه، پیامدهای جدی در حوزه اقتدار نظامی-سیاسی، بی‌ثباتی معیشتی و احساس ناامنی در جامعه، افزایش نارضایتی عمومی، افزایش احتمال حضور زنان در کنش‌های اعتراضی آینده، رشد و تقویت جنبش‌های اجتماعی، افزایش ناامیدی از توانایی نظام در حل مشکلات و خروج از بحران‌ها، تقویت زمینه‌های فروپاشی اجتماعی، افزایش تمایل به روش‌های خشونت‌آمیز اعتراض و مقاومت، و تقویت شبکه‌های اجتماعی (مدنی، ۱۳۹۹: ر. ک. به: فصل نهم) اشاره کرد.
۴. مدنی در تحلیل‌های خود، از وقایع آبان ۱۳۹۸ با عنوان «اعتراضات» یاد کرده و احتمال می‌دهد بدنه آن را تهیدستان شهری (مدنی، ۱۳۹۹: ۴۷) حاشیه‌نشین‌ها (مدنی، ۱۳۹۹: ۷۱)، و طبقه متوسط (مدنی، ۱۳۹۹: ۹۷) تشکیل داده باشند. وی آورده است: «به‌جز در برخی موارد استثنا، در اغلب مناطقی که اعتراضات آبان در آن‌ها گزارش شده، مناطق حاشیه‌نشین وجود داشته است. البته این بدان معنا نیست که همه مناطق حاشیه‌نشین در اعتراضات حضور داشته‌اند (مدنی، ۱۳۹۹: ۹۱).
۵. در این زمینه، جز گزارشی که مدنی (۱۳۹۹) ارائه کرده است، تحلیل‌های انگشت‌شماری وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم. مدنی (۱۳۹۹) در گزارش خود آورده است که اعتراضات آبان ۱۳۹۸ را باید تلنگری در نظر گرفت که لازم است صدای آن شنیده شود. این اعتراض‌ها در میان گروهی اتفاق افتاد که طی فشارهای اقتصادی سالیان، کاسه صبر خود را لبریز دیده و پا به خیابان گذاشتند؛ از این‌رو، مهم‌ترین توصیه برای کاهش تنش‌ها و پیشگیری از اتفاقات مشابه احتمالی آینده، شروع اصلاحات ساختاری به‌منظور خروج از بحران‌های کنونی است. صداقت (۱۳۹۹) در یادداشتی با عنوان «یک سال پس از آبان»، تحلیلی از اوضاع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیکی ایران در سال ۱۳۹۸ ارائه داده است. وی ضمن اعتقاد به وجود بحران مشروعیت در ایران، این عامل را زمینه‌ای برای تداوم اعتراض‌ها دانسته و بر این نظر است که در هر شرایطی، ایران در بحران ژئوپلیتیکی‌ای که در آن گرفتار آمده، دست‌وپا خواهد زد. او ضمن اشاره به تعمیق انسداد ساختاری در ایران، به کاهش ارزش ریال اشاره کرده و معتقد است، تحمیل تورم سنگین به

توده مردم از راه‌های گوناگونی مانند فروش گران سهام در بورس، از مسیر پیامدهایی از جمله بحران فقر، فلاکت بیکاری، بی‌ثبات کاری، بحران فرار سرمایه، و... مردم را تحت فشارهای سنگینی قرار خواهد داد. در نهایت نیز اشاره کرده است که استمرار این وضعیت، حاکمیت و مردم را به گونه‌ای نابرابر در مقابل هم قرار خواهد داد که مردم جز با تشکیل یابی قادر به برون رفت از آن نیستند. فرهادپور (۱۳۹۹) با تحلیلی عمل‌گرایانه در چارچوب مارکسیستی، معتقد به نتایج عملی تحلیل نظری، چه در سطح نقد اقتصاد سیاسی و چه در سطح ساختار سیاسی داخلی، منطقه‌ای، و جهانی و نوع توازن و برخورد نیروها و امکانات تاریخی است؛ از همین رو، با ذکر مواردی مانند احتمال خودانگیخته بودن اعتراضات، فاصله نسل‌ها، و عدم انتقال تجربه سیاسی حتی در دوره‌های کوتاه یک‌دهه‌ای، از اعتراضات دانشجویی ۱۳۷۸ تا جنبش ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ و سپس رویدادهای آبان ۱۳۹۸، معتقد به تشکیل جبهه واحد به عنوان پیش شرط وجود سیاست است. وی ضمن اشاره به طبقات فرودست و جوانان بیکار به عنوان مشارکت‌کنندگان اصلی حوادث آبان ۱۳۹۸، بر این نظر است که طبقات و جریان‌های سیاسی، خودشان از منافع خود آگاه بوده و ساختارها در خیابان‌ها و در قالب همین نیروهای اجتماعی به حرکت درمی‌آیند. اگرچه او نیز به نوعی معتقد است که رویدادهای آبان ۱۳۹۸ را می‌توان از زاویه طبقاتی نگریست، ولی دغدغه‌اش، نظام‌مند کردن موارد مشابه احتمالی آینده از طریق تشکیل جبهه واحد است. بختیاری (۱۳۹۹) نیز در تحلیلی مارکسیستی با عنوان «انسان آبان: کارگر به حاشیه‌رانده شده»، ضمن اشاره به خلق الساعه نبودن رخداد آبان ۱۳۹۸، بر این نظر است که این رویدادها، مربوط به «به حاشیه‌رانده شدگان» بوده و آن را نبردی طبقاتی معرفی می‌کند که پیامدی از اقتصاد سرمایه‌داری عصر جدید است. وی آورده است که مناسبات جدید سرمایه‌داری، سبب مهاجرت روستاییان به شهرها شده که این امر نیز خود، زمینه‌ساز تبدیل شدن بیکاران روستایی به بیکاران شهری شده است. شاهی و عبدو تبریزی (۲۰۲۰) در پژوهشی درباره وقایع آبان ۱۳۹۸، تغییر پویایی اعتراض‌ها در ایران را به بن‌بست سیاسی موجود و بحران اقتصادی در ایران نسبت داده‌اند. به یک معنا آن‌ها بر این نظرند که شرایط حاکم بر ایران، زمینه را برای رادیکالیزه شدن فضای سیاسی فراهم کرده است که در پیوند با بحران اقتصادی، وقوع چنین اعتراض‌هایی را در پی داشته است. همان‌گونه که اشاره کردیم، در بیشتر تحلیل‌های موجود از آبان ۱۳۹۸، از واژه «اعتراضات» استفاده می‌شود، حال آنکه به کارگیری چنین مفاهیم حساسی، نیاز به استدلال‌های نظری و تجربی مستحکمی دارد. همچنین، تمرکز بیشتر آن‌ها بر معرفی قشر یا طبقه‌ای خاص به عنوان بدنه اصلی این رویدادها و تلاش برای نظام‌مند کردن موارد مشابه احتمالی، در راستای رسیدن به نتیجه دلخواه آنان بوده است؛ بنابراین، تحلیل وقایع آبان ۱۳۹۸ آنچنان‌که باید با پژوهش‌های پیشین، شدنی نیست. نسبت دادن مبارزه طبقاتی به این حوادث و علت فرض کردن عواملی چون اقتصاد سرمایه‌داری، فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی، و... به تنهایی نیز نادرست است. می‌دانیم که پیامدها نیز علت یکه و تنهایی ندارند که برای مثال، گفته شود حاشیه‌نشینی یا اقتصاد سرمایه‌داری، علت این رویدادها بوده است. اگرچه همه این موارد می‌توانند در پیوند با آبان ۱۳۹۸ باشند، با این حال، باید با در نظر گرفتن ویژگی‌های منحصر بفرد جامعه ایران در سال‌های منتهی به آبان ۱۳۹۸ و با مبنا قرار دادن مناطقی که در این ناآرامی‌ها حضور داشته‌اند و واکاوی کم‌وکیف آن‌ها، به تحلیل مناسبی از این وقایع دست یافت.

۶. برای توضیح بیشتر این موضوع باید گفت، اگر بخواهیم ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ را با استفاده از روش‌شناسی میل پیش ببریم، در مقام استقرا، برخی از مناطقی که در ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ حضور داشته‌اند را انتخاب کرده و با مطالعه اکتشافی آن‌ها و با توجه به ویژگی‌های کلی به دست آمده از آن‌ها، این بار با منطقی قیاسی به تبیین واقعه مورد مطالعه خواهیم پرداخت. به بیان دیگر، فرایند تحقیق از یک

رشته مشاهدات به‌سوی ساختن نظریه‌ای درباره آن مشاهدات خواهد رفت. مرحله سوم از این روش‌شناسی اثبات‌پذیری- که مستلزم به‌کارگیری روش‌های متناسب برای آزمون تجربی یافته نظری به‌دست آمده خواهد بود، با استفاده از یکی از روش‌های پژوهش آزمایشی که میل بر آن‌ها تأکید دارد به‌آزمون کشیده خواهد شد. آنچه سرانجام از این مسیر به‌دست می‌آید، فرضیه‌ای است که در روش‌شناسی میل نمی‌تواند به قانون طبیعت منجر شود؛ مگر آنکه احتمالات بدیل از طریق روش‌های پژوهش آزمایشی «توافق»، «اختلاف»، «باقی‌مانده‌ها» یا «تغییرات متقارن» حذف شوند (در این زمینه ر. ک. به: ساعی، ۱۳۹۲: ۱۱۷-۱۰۸)؛ ولی همان‌گونه که اشاره شد، پژوهشگر مطالعات فرهنگی از چارچوب ساختاری و نظری گسترده‌تر آغاز می‌کند تا یک پژوهش خاص را در بستر وسیع‌تری قرار داده و یافته‌های مربوط به منطقه هدف خود را معتبر کند.

۷. هدف ما از انتخاب این منطقه، نه تعمیم نتایج، که دستیابی به نتایجی با ضریب اطمینانِ صحت بالا در ارتباط با رویدادهای آبان ۱۳۹۸ بوده است.

۸. این وضعیت کرج با توجه به میزان افرادی که تحت پوشش نهادهای حمایتی قرار داشته‌اند، به‌نحو بهتری آشکار می‌شود. برپایه آمارها، ۲۰/۰۰۰ نفر تا سال ۱۳۹۵ تحت پوشش کمیته امداد البرز بوده‌اند (کمیته امداد، ۱۳۹۵) که آمار قابل توجهی است. این درحالی است که بیشترین جمعیت موردحمایت کمیته امداد کرج تا سال ۱۳۹۱ را زنان سرپرست خانوار تشکیل می‌دادند که حدود ۲/۰۰۰ نفر بوده‌اند (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۱). همچنین، گفته شده است که ۶۰ درصد افراد تحت پوشش کمیته امداد البرز را سالمندان تشکیل می‌دهند که حدود ۱۶/۰۰۰ نفر برآورد شده‌اند (خبرگزاری جمهوری اسلامی استان البرز، ۱۳۹۹). آسیب‌پذیری بیشتر زنان و سالمندان در عصر جدید، هم‌راستا با نظریه‌های استندینگ (۲۰۱۱)، به موضوع پیکاریا مربوط می‌شود که در ادامه بررسی شده است.

۹. همان‌گونه که مشکینی و دیگران (۱۳۹۲) آورده‌اند، نحوه تصرف بالاتر از ۹۶ درصد ساکنان محله‌های غیررسمی در کرج به‌صورت قولنامه‌ای است.

۱۰. «نبود امنیت در سکونت»، یعنی تضمینی وجود ندارد که شخص، فردا، ماه آینده، یا سال بعد هم بتواند در مکان فعلی سکونت داشته باشد.

۱۱. کاربری‌های شهری می‌تواند به مواردی از قبیل مسکونی، تجاری، خدماتی، فرهنگی، و... اشاره داشته باشد.

۱۲. ایمانی و نرسیان (۱۳۹۱) با ارجاع به آمارهای ستاد ساماندهی آسیب‌دیدگان اجتماعی شهر کرج، آورده‌اند که این ستاد، تنها بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ تعداد ۱/۶۹۶ نفر را سامان داده است. این پدیده می‌تواند در پیوند با میزان بالای مهاجرت از مناطق کمتر توسعه‌یافته به مناطق توسعه‌یافته‌تر باشد.

۱۳. از آنجاکه در این پژوهش به آمارهای سرشماری‌های رسمی نیاز داشتیم و این آمارها نیز مربوط به سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ بود، منطقه فردیس که از ابتدای سال ۱۳۹۶ از کرج جدا و به شهرستان فردیس تبدیل شد را نیز جزو کرج به‌شمار آوردیم.

۱۴. آمارهای رسمی مربوط به منطقه هدف که با یافته‌های حاصل از مصاحبه‌ها و مشاهدات ما همخوانی بالایی داشتند، نشان می‌دهند که این منطقه به میزان زیادی میزبان مهاجران بوده است. مصاحبه‌های ما (که در ادامه می‌آیند) نیز نشان دادند که ساکنان اصلی این منطقه، درصد بسیار کمی از

جمعیت فعلی آن را تشکیل داده‌اند. آنچه در آمارهای مربوط به مهاجرت ابهام ایجاد می‌کند، عدم ثبت مهاجرت و در نتیجه، عدم اطلاع دقیق مراکز ذی‌صلاح از میزان مهاجرت‌ها به این منطقه است؛ بنابراین، اگرچه آمارهای ارائه‌شده در این جدول، روند روبه‌رشد مهاجرت را نشان می‌دهند، ولی احتمالاً واقعیت مهاجرت به این منطقه، شیب تندتری داشته باشد. با این حال، اگر همین میزان را در ۳۰ سال گذشته ثابت فرض کنیم، می‌توان بخش قابل‌ملاحظه‌ای از جمعیت منطقه مورد مطالعه را مهاجران در نظر گرفت (جدول شماره ۱).

جدول شماره (۱). میزان مهاجرت به منطقه ۴ کرج (۱۳۹۵-۱۳۹۰)

۱۳۹۵		۱۳۹۰		منطقه ۴
مرد	زن	مرد	زن	جنس
۶۲/۴۴۵	۶۱/۷۳۰	۵۴/۱۲۱	۵۵/۷۲۴	جمعیت به تفکیک
۵۰/۲۸	۴۹/۷۱	۴۹/۲۷	۵۱/۷۳	درصد
۵/۱۴۰	۵/۱۴۸	۴/۹۰۲	۴/۹۳۲	تعداد مهاجرت به منطقه
۱۰/۲۸۸		۹/۸۳۴		
۱۲۴/۱۷۵		۱۰۹/۸۴۵		کل جمعیت منطقه

منبع: مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵-۱۳۹۰
در مورد وضعیت اشتغال در این منطقه، آمارها رشد عددی افراد شاغل را نشان می‌دهند. با وجود این، همان‌گونه که در جدول شماره (۲) آمده است، میزان بیکاران نیز در فاصله زمانی ۵ ساله منتهی به ۱۳۹۵، تقریباً دو برابر شده و جمعیت غیرفعال نیز رشدی هشت‌هزار نفری داشته است. جمعیت غیرفعال که اکثریت آنان را جوانان و زنان تشکیل می‌دهند، بخشی از جمعیت است که شخصاً دارای درآمد نیستند؛ از این رو، این آمارها در ارتباط با منطقه مورد مطالعه، آنچه مدنی (۱۳۹۹) درباره حضور پررنگ زنان و جوانان در ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ عنوان می‌کند را پشتیبانی می‌کنند. به یک معنا، زنان و جوانان کم‌درآمد یا فاقد درآمد در این منطقه و کل کشور، نسبت درخوری را به خود اختصاص داده‌اند که می‌تواند در پیوند با واقعه مورد مطالعه، دارای اهمیت باشد.

جدول شماره (۲). وضعیت فعالیت شغلی در منطقه ۴ کرج؛ افراد ۱۰ سال به بالا (۱۳۹۵-۱۳۹۰)

۱۳۹۵			۱۳۹۰			منطقه ۴
غیرفعال	فعال		غیرفعال	فعال		وضعیت اشتغال
	بیکار	شاغل		بیکار	شاغل	
۶۴/۶۱۸	۷/۱۷۱	۳۵/۵۴۰	۵۶/۱۴۷	۳/۹۵۲	۳۱/۸۷۹	جمعیت
۶۰/۲	۶/۷	۳۳/۱	۶۱	۴/۳	۳۴/۷	درصد
۱۰۷/۳۴۹			۹۱/۹۸۹			جمعیت کل

منبع: مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵-۱۳۹۰
ساختار شغلی منطقه در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ را نیز می‌توان بر مبنای سرشماری‌های مرکز آمار ایران به گونه‌ای که در جدول شماره (۳) آمده است، ترسیم کرد. داده‌های مرکز آمار ایران در این زمینه بر پایه عناوین مشخص مشاغل بود. از آنجاکه این پژوهش به صورت رفت‌وبرگشتی میان داده‌ها و نتایج تحلیلی انجام شده و سرانجام، پایه تحلیلی پژوهش بر مفهوم پریکاریای استندینگ بنا شد، مطابق با آرای وی، مشاغل را به دو دسته دائمی و غیردائمی تقسیم کردیم. بر این اساس، همان‌گونه که از

نظریه‌های استندینگ و ریف‌کین نیز برمی‌آید، ویژگی اصلی عصر جدید، جدا شدن افراد از فرایند تولید و رفتن به‌سوی خدمات است که آمارهای مربوط به منطقه مورد مطالعه نیز چنین وضعیتی را نشان می‌دهند. داده‌ها نشان می‌دهند که از میان شاغلان این منطقه، درصد بیشتری به کارهای غیردائمی اشتغال داشته‌اند. اگرچه درصد مشاغل دائمی در سال ۱۳۹۵ نسبت به سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است، ولی این افزایش در مورد مشاغل غیردائمی، بیشتر بوده است.

جدول شماره (۳). ساختار شغلی منطقه ۴ کرج (۱۳۹۵-۱۳۹۰)

سال سرشماری				نوع مشاغل
۱۳۹۵		۱۳۹۰		
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۲۸/۳	۱۰/۰۵۸	۲۷/۲	۷/۸۷۰	دائمی
۶۷/۴	۲۳/۹۵۴	۶۵/۶	۱۸/۹۷۹	غیردائمی
۴/۳	۱/۵۲۸	۷/۲	۲/۰۸۳	نامشخص
۳۵/۵۴۰		۲۸/۹۳۲		مجموع شاغلان
۸۸/۶۳۵		۱۰۹/۸۴۵		کل جمعیت
۸۸/۶۳۵		۸۰/۹۱۳		باقیمانده جمعیت

منبع: مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵-۱۳۹۰

۱۵. نتیجه مصاحبه با آگاهان این محله‌های یازده‌گانه به این صورت بود که بیشترین قیمت زمین و اجاره مسکن به ترتیب مربوط به محله‌های مرفه (فاز ۱ و فاز ۲) بوده که با فاصله بسیار زیادی محله‌های متوسط (فاز ۴، فاز ۵، و شهرک دریا) در رده بعدی قرار داشتند. محله‌های ضعیف‌نشین (حسین‌آباد، مهردشت، رجب‌آباد، شعبان‌آباد، اخترآباد، و اکبرآباد) نیز کمترین قیمت را داشتند. همین قیمت کم زمین، تراکم بالا در این محله‌ها را توجیه می‌کند. نکته مهم در این باره اینکه شکاف قیمتی بین این محله‌ها، به شدت قابل توجه است؛ به بیان روشن‌تر، قیمت زمین در محله‌های مرفه (فاز ۱ و فاز ۲) اختلاف بسیار زیادی با محله‌های متوسط (فاز ۴، فاز ۵ و شهرک دریا) دارد و محله‌های متوسط نیز در این زمینه اختلاف تقریباً چندبرابری با محله‌های ضعیف‌نشین (حسین‌آباد، مهردشت، رجب‌آباد، شعبان‌آباد، اخترآباد، و اکبرآباد) داشتند. از موارد دیگر نیز که اختلاف شدید محله‌های این ناحیه را بازتاب می‌دهد، این است که به لحاظ نوع ساخت منازل، زیربنا، و امکاناتی مانند آسانسور و پارکینگ نیز همین وضعیت مشاهده شد. محله‌های ضعیف‌نشین (حسین‌آباد، مهردشت، رجب‌آباد، شعبان‌آباد، اخترآباد، و اکبرآباد) به لحاظ زیربنا، شامل واحدهایی با میانگین متراژ ۵۰ متر، خیابان‌ها و کوچه‌هایی باریک، و بدون مواردی مانند آسانسور و پارکینگ بودند. این در حالی است که چنین وضعیتی در مورد محله‌های مرفه (فاز ۱ و فاز ۲) و تاحدودی در مورد محله‌های متوسط (فاز ۴، فاز ۵، و شهرک دریا) صادق نبود.

۱۶. با این حال، هرچه از محله‌های فقیرنشین به بلوار ارم نزدیک‌تر شویم، به میزان کمی از شدت شکاف کاسته می‌شود. به عبارت دیگر، آن بخشی از محله‌های حسین‌آباد، مهردشت، و رجب‌آباد که به بلوار ارم نزدیک است را نمی‌توان ضعیف‌نشین به‌شمار آورد.

۱۷. فرهودی و مداحی (۱۳۸۹) تأکید کرده‌اند که تراکم بالا در چنین محله‌هایی ناشی از ارزان بودن قیمت زمین است، که علت اصلی این قیمت پایین نیز نبودن زیرساخت‌ها و امکانات شهری است.

۱۸. با توجه به نقشه شماره (۱)، ممکن است گفته شود که فاز ۱، بخش زیادی از جمعیت این منطقه را در خود جای داده است. باید توجه داشته باشیم که بخش بزرگی از این فاز را «باغ سیب» دربر گرفته و باقی‌مانده آن را نیز ویلاهای بسیار گران‌قیمت با متراژی بالا تشکیل داده‌اند. به عبارت دیگر، اگرچه ممکن است مساحت این فاز به اندازه نیمی از کل منطقه باشد، با این حال، تعداد جمعیت آن بسیار کمتر از هریک از مناطق ضعیف‌نشین است. همین ویژگی جمعیتی در مورد فاز ۲ نیز صادق است.

۱۹. توان خرید ساکنان محله‌های یازده‌گانه این منطقه با مراجعه به مغازه‌داران محله‌های مختلف مشخص شد. در پرسش و پاسخ از آن‌ها به این موضوع پی بردیم که میزان نسبی‌تری از سوپرمارکت‌ها، نانواپی‌ها، خرازی‌ها، پلاسکوها، و حتی پیرایشگاه‌ها در شش محله ضعیف‌نشین این منطقه بسیار بالاست.

۲۰. درباره نوع شغل‌های موجود در این منطقه نیز مصاحبه‌هایی را با آگاهان انجام دادیم. یافته‌های حاصل از این مصاحبه‌ها گویای این است که ساکنان محله‌های مرفه (فاز ۱ و فاز ۲)، مشاغلی با درآمد بسیار بالا دارند؛ به گونه‌ای که یا از تاجران و پیمانکاران سطح بالا هستند، یا از جامعه پزشکی و متخصصان، یا از مغازه‌داران مناطق برخوردار. محله‌های متوسط (فاز ۴، فاز ۵، و شهرک دریا) را بیشتر، کارمندان و کسانی تشکیل داده‌اند که مشاغلی دائمی دارند و از امنیت شغلی برخوردارند. محله‌های ضعیف‌نشین (حسین‌آباد، مهردشت، رجب‌آباد، شعبان‌آباد، اخترآباد، و اکبرآباد) نیز بیشتر دربرگیرنده آن دسته از افرادی هستند که با مشاغل غیردائمی کارگری و خدماتی در سطح کرج و تهران سروکار دارند. آنچه درباره نوع مشاغل موجود در این شش محله ضعیف‌نشین مشخص شد، این بود که بیشتر ساکنان آن‌ها بیکارند یا به شغل‌هایی مانند کارگری ساختمان، چاه‌کشی، دستفروشی، و رانندگی در اسنپ مشغولند. بخش زیادی از جوانان و نوجوانان نیز در مترو یا در سطح شهر مشغول دستفروشی یا پخش تراکت تبلیغاتی‌اند. به طور کلی، کارگری ساختمان و دستفروشی به عنوان مشاغل غالب در این نواحی شش‌گانه شناسایی شدند. درباره وضعیت زنان این شش محله نیز مشخص شد که به دلیل وضعیت نامطلوب اقتصادی و تعداد بالای افراد هر خانوار و زیاد بودن خرج و مخارج، بخشی از زنان مجبورند به شغل‌هایی مانند نظافت منازل، پاک کردن سبزی، خیاطی و تهیه و فروش ترشیجات خانگی مبادرت ورزند.

۲۱. اینکه چه کسانی می‌توانسته‌اند حاضران در ناآرامی‌های بلوار ارم باشند را در پرتو مصاحبه‌هایی که انجام دادیم، حدس زده‌ایم. با در نظر گرفتن بافت جغرافیایی فاز ۴ که کمترین مشارکت را در زیست فرهنگی-اجتماعی این منطقه داشته‌اند و با توجه به جمعیت بسیار کم فاز ۵ و شهرک دریا و نبود همسانی‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و... میان فاز ۱ و ۲ با محله‌های دیگر (بنگرید به: نقشه شماره ۱)؛ بر این نظریه که وزن بیشتری از ناآرامی‌های رخ داده در بلوار ارم را می‌توان به ساکنان محله‌های ضعیف (حسین‌آباد، مهردشت، رجب‌آباد، شعبان‌آباد، اخترآباد و اکبرآباد) نسبت داد.

۲۲. همان‌گونه که گفتیم، حوادث مربوط به فاز ۴، تنها مربوط به ساکنان آن بوده است، در حالی که به نظر می‌رسد، ناآرامی‌های رخ داده در بلوار ارم را بتوان ابتدا به شش محله ضعیف‌نشین و دو محله متوسط‌نشین، و سپس شاید دو محله ثروتمندنشین اطراف آن نسبت داد. افزون‌بر تفاوت در تراکم حاضران در ناآرامی‌ها در این دو نقطه، شدت تخریب‌هایی که در بلوار ارم (به‌ویژه بانک‌ها) رخ داد، بسیار بیشتر از مواردی بود که در فاز ۴ واقع شد.

۲۳. مانند ناآرامی‌های رخ داده در گوهردشت کرج (مدنی، ۱۳۹۹: ۸۰) و معالی‌آباد شیراز (مدنی،

۱۳۹۹: ۷۸) که جزو مناطق برخوردار و مرفه‌نشین به‌شمار می‌آیند. همچنین، وقوع این رویدادها در جایی مانند فاز ۴ مهرشهر که منطقه‌ای متوسط‌نشین به‌شمار می‌آید نیز نشان می‌دهد که ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ منحصر به مناطق ضعیف و حاشیه‌ای نبوده‌اند.

۲۴. ممکن است گفته شود که منطقه هدف ما، آنچه فروطبقه "Underclass" خوانده می‌شود را دربر نگرفته است. این مفهوم که برخی آن را با حاشیه‌نشینی مترادف دانسته‌اند، نه اشاره به یک طبقه، که برجسیبی تحقیرآمیز برای فقرا از سوی فرادستان است (زیلی، ۱۹۹۵: ۸۳) و شامل افراد طردشده از جامعه و گردهم‌آمده در حاشیه‌ها می‌شود (کرونوئر، ۲۰۱۹: ۵۳). فروطبقه، حاصل اوضاع و احوال اقتصادی-سیاسی جامعه بوده و برخلاف طبقه اجتماعی کلاسیک که با سه معیار تحصیلات، کار، و درآمد شناخته می‌شود، بیشتر ذهنی و مبتنی بر انحراف آن‌ها از هنجارها و ارزش‌های طبقه متوسط است (رابینسون و گریسون، ۱۹۹۲: ۴۰). در مصاحبه با تعدادی از ساکنان محله‌های ضعیف‌نشین منطقه ۴ پرسیدیم که اگر از شما پرسیده شوید که در کجا ساکن هستید، به مهرشهر اشاره می‌کنید یا محله‌ای که در آن سکونت دارید؟ بیشتر پاسخ‌گویان تمایل داشتند که خود را ساکن مهرشهر معرفی کرده و نامی از محله‌های آن به‌میان نیاورند. درمقابل، از تعدادی از ساکنان مناطق دیگر نیز پرسیدیم آیا تمایل دارید در منطقه ۴ سکونت داشته باشید؟ بیشتر پاسخ‌گویان بیان کردند که منطقه ۴، جای مناسبی برای زندگی نیست؛ از همین رو، بخش‌های از این منطقه را می‌توان در چارچوب عنوان فروطبقه نیز جای داد.

۲۵. استندینگ (۲۰۱۱) بی‌ثبات‌کاری را به دو شکل افقی و عمودی مطرح می‌کند؛ به‌گونه‌ای که توان دربر گرفتن لایه‌های مختلف طبقاتی را داراست. بخش افقی آن در کف طبقات بوده و بخش عمودی نیز در میان طبقات مختلف قرار می‌گیرد.

۲۶. همان‌گونه که مطرح کردیم، پریکاریا، بخشی از اعضای طبقات مختلف را به‌صورت عمودی نیز دربر می‌گیرد؛ بنابراین، نمی‌توان آن را با «گروه‌های پایگاهی» یا «جمع‌هایی که سبک زندگی یکسانی دارند» (رایت و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۸-۱۲۷) همسان دانست.

۲۷. عظیمی (۱۳۹۴) سه حالت ممکن از مفهوم طبقه اجتماعی در ساحت گروه را چنین تشریح می‌کند: در حالت نخست، طبقه یک «گروه جامعه‌شناختی» با تعداد عضو کم و دارای نوعی موجودیت هستی‌شناختی است. در حالت دوم، یک «مقوله آماری» است که تعداد اعضای آن زیاد بوده و درنهایت، می‌تواند یک منطق وضعیتی مشترک داشته باشند. در حالت آخر نیز به‌عنوان یک «مقوله اجتماعی» در نظر گرفته می‌شود که ارتباط اجتماعی کم، اجازه شکل‌گیری آگاهی طبقاتی را بین افراد پایین می‌آورد.

۲۸. ریف‌کین نیز مانند استندینگ معتقد به جهانی خطرناک‌تر در آینده بود. به‌نظر او، در بسیاری از کشورهای صنعتی و ملت‌های نوظهور، جایگزین شدن فناوری و افزایش بیکاری سبب افزایش چشمگیر جرم و جنایت و خشونت بی‌هدف شده است که نشانه‌ای از دوران سختی است که درپیش داریم (ریف‌کین، ۱۳۷۹: ۳۱۵).

۲۹. در شکل عددی، وضعیت مشاغل به‌صورت موقت و پاره‌وقت و در جهت سازگاری با تقسیم کار بهتر در کارخانه بوده است که نتیجه آن، زندگی‌ای بدون امنیت خواهد بود (استندینگ، ۲۰۱۱: ۳۶-۳۱). فقدان امنیت شغلی ایجادشده از طریق انعطاف‌پذیری عددی، این بار در شکل انعطاف‌پذیری عملکردی تشدید می‌شود. اساس انعطاف‌پذیری عملکردی این است که تغییر سریع تقسیم کار برای

کارخانه را بدون هیچ هزینه‌ای ممکن کرده و اجازه می‌دهد که کارگران، پیوسته در کارها و موقعیت‌های مختلف و با وظایف گوناگونی قرار گیرند (استدینگ، ۲۰۱۱: ۳۸-۳۶). در شکل انعطاف‌پذیری دستمزد نیز، استدینگ با در نظر گرفتن تمایز میان حقوق و مزایا بر این نظر است که در عصر جدید، شاهد جابه‌جایی از حقوق به مزایا هستیم؛ به این معنا که مستخدمان رسمی و دائمی از مزایای زیادی مانند بیمه پزشکی، پاداش، یارانه سفر، وام خرید خانه، و... برخوردارند؛ در حالی که کارگران موقتی تنها حقوق و دستمزدی که آن‌ها کمتر از میزان استحقاقشان است را دریافت می‌کنند. ویژگی دیگر این شرایط، تغییر سیستم پرداخت قابل‌پیش‌بینی و دائمی به پرداخت متغیر و غیرقابل‌پیش‌بینی است (استدینگ، ۲۰۱۱: ۴۵-۴۰).

۳۰. در چنین حالتی که استدینگ از آن با عنوان «بازکالایی شدن کار» یاد می‌کند، پاداش در دستمزد خلاصه می‌شود؛ به بیان روشن‌تر، هیچ مزایایی برای فرد در نظر گرفته نمی‌شود. در عین حال، این دستمزد نیز دچار انعطاف‌پذیری شده و از حالت ثابت خارج می‌شود (استدینگ، ۲۰۱۱: ۴۵-۴۰).

۳۱. این درحالی است که چنین تغییرپذیری‌ای، همبستگی معکوسی با نیازهای افراد دارد. فرد در این حالت، در نتیجه کوچک‌ترین مشکل یا بیماری، به میزان زیادی عقب خواهد افتاد. شخص بیمار به سبب بیماری و غیبت چندروزه در کار، دریافتی کمتری خواهد داشت؛ درحالی که برای درمان به بیشتر از دریافتی پیش از بیماری نیاز دارد.

۳۲. تحلیل ما بر زنان، جوانان، مردان، دانشجویان، شاغلان، بیکاران، اقلیت‌های مذهبی و قومی، یا... مبتنا ندارد، بلکه تحلیل خود را بر بی‌ثبات‌کاری بنا کرده‌ایم که می‌تواند هرکسی را دربرگیرد.

۳۳. درباره اینکه فرد رشد یافته در فقر یا حاشیه‌نشینی به احتمال زیاد، شرایط مساعد شغلی‌ای پیدا نخواهد کرد و مجبور به تن دادن به مشاغل پرکاریایی خواهد شد، شکی نیست؛ با این حال، به لحاظ منطقی، احتمال اینکه بی‌ثبات‌کار در فقر فرو رود یا مجبور به سکونت در مناطق حاشیه‌ای شود، بیشتر از احتمال پیشین است.

۳۴. اینکه چرا ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸، به‌طور مشخص در این زمان رخ داد، ارتباط چندانی با موضوع این پژوهش ندارد. با این همه، اشاره می‌کنیم که پیکتی اقتصاددان، در کتاب خود با عنوان «سرمایه در قرن ۲۱» ادعاهایی دارد که می‌توان شکل‌گیری ناآرامی‌ها در دهه ۱۳۹۰ را برپایه آن‌ها توضیح داد. وی که نه تنها وجود نابرابری، بلکه نابرابری شدید به وجود آمده در قرن ۲۱ را مسئله می‌داند، بر این نظر است که رشد ثروت، سریع‌تر از رشد تولید و درآمد ملی است به همین دلیل، نابرابری افزایش می‌یابد؛ به بیان روشن‌تر، اگر صاحبان ثروت، درصدی از درآمد حاصل از سرمایه خود را پس‌انداز کنند، انباشت سرمایه نسبت به رشد اقتصادی، سرعت بیشتری خواهد داشت و هرچه اقتصاد بیشتر رشد کند، درصد بیشتری از این رشد به صاحبان سرمایه و بخش کمتری، به بقیه افراد خواهد رسید (پیکتی، ۱۳۹۶: ر. ک. به: فصل هفتم). با توجه به فرمولی که پیکتی ارائه داده است، می‌توان گفت، شکاف ناشی از ثروت و به تبع آن، درآمد در جامعه ایران از سال‌های پیش از انقلاب تا سال‌های منتهی به دهه ۱۳۹۰، روندی صعودی داشته و در سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ به نقطه بحرانی در نابرابری رسیده است. این نابرابری بر افراد دارای مشاغل موقت و غیردائمی تأثیر بیشتری می‌گذارد؛ از این رو، به نظر می‌رسد که در آبان ۱۳۹۸، شاهد شکل‌گیری ناآرامی‌ها از سوی کسانی در گوشه و کنار شهرها بوده باشیم که وضعیت شکننده آن‌ها در قالب «ناپایداری شغلی» و «آسیب‌پذیری در درآمد»، توان رقابت با نابرابری در حال افزایش را از آنان گرفته بود.

۳۵. منظور این نیست که فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی، یا بی‌ثبات‌کاری نسبتی با رویدادهای آبان ۱۳۹۸ نداشته‌اند؛ ضمن اینکه ما نیز بر این نظریه که همه این موارد می‌توانند با حوادث آبان ۱۳۹۸ ارتباط داشته باشند، کوشیده‌ایم تا برای تحلیل این رویداد بر پایه‌ای محکم بایستیم؛ بنابراین، زیربنا دانستن هریک از این موارد به‌تنهایی، تبیینی‌شکننده خواهد بود. اگر فقر مبنا باشد، چرا در مناطقی که فقیر نبوده‌اند نیز شاهد وقوع ناآرامی‌ها بوده‌ایم؟ اگر حاشیه‌نشینی زیربنا باشد، چرا گزارش‌ها از وقوع این رویدادها در مناطق غیرحاشیه‌ای نیز خبر داده‌اند؟ اگر نابرابری مدنظر قرار گیرد، چرا برخی مناطق مرفه یا استان‌هایی که میزان نابرابری در آن‌ها کم بوده است نیز بستر این اتفاقات بوده‌اند؟ همچنین، مبنا قرار دادن شکاف‌های جنسیتی، قومیتی، نژادی، زبانی، و ایدئولوژیک نیز در این زمینه با مشکل یادشده روبه‌رو است. چنان‌که گفتیم، ما در پی فهم سازوکارهای زیرین این ناآرامی‌ها هستیم؛ به‌همین دلیل، مقصود ما از گذر از ظواهر این مفاهیم و تمرکز بر لایه‌های درونی آن‌ها، تلاش برای دستیابی به تحلیلی بوده است که تا حد امکان، پاسخ‌گوی ابهام‌ها و پرسش‌های احتمالی در این زمینه باشد.

۳۶. پیشتر نیز اشاره کردیم که صاحبان مشاغل پریکاریایی می‌توانند در هر نقطه از شهر وجود داشته باشند. شخصی که در بهترین مکان شهر سکونت دارد، ولی به مشاغل غیردائمی و پاره‌وقت مشغول است، پریکریت به‌شمار می‌آید. در عین حال، فردی که در حاشیه‌ای‌ترین منطقه سکونت دارد و در مسکن اجاره‌ای زندگی می‌کند و او نیز به شغلی غیردائمی مشغول است، پریکریت به‌حساب می‌آید.

۳۷. این به این معناست که مواردی همچون فقر، نابرابری، و حاشیه‌نشینی نمی‌توانسته‌اند به‌خودی‌خود نسبتی با وقوع ناآرامی‌ها در شمال و جنوب شهر به‌صورت هم‌زمان داشته باشند. در شمال شهر و مناطق مرفه‌نشین فقر، نابرابری، و حاشیه‌نشینی در معنای پایین شهری وجود ندارد.

۳۸. لازم است بار دیگر اشاره کنیم که پیش‌فرض ما در این پژوهش، مطالعه علیت‌محور آبان ۱۳۹۸ نیست. همان‌گونه که آوردیم، تحقیق در مطالعات فرهنگی، تحلیل موردی نظام کرانمند محلی است که در متنی از چارچوب گسترده‌تر فرهنگی و تاریخی قرار گرفته است؛ بنابراین، اگر در اینجا با چنین منطقی فقر، نابرابری، حاشیه‌نشینی، و بی‌ثبات‌کاری را از تحلیل حذف می‌کنیم، به این منظور است که تکیه صرف بر هریک از این موارد، با واقعیت ظاهری چارچوب گسترده فرهنگی‌ای که واقعه مورد مطالعه در آن رخ داده است، همخوان نیست؛ بنابراین، هدف ما از این کار، توان ادامه مسیر و نزدیکی به حقیقت است.

۳۹. البته ریف‌کین از مفهوم پریکاریا استفاده نکرده است. طرح این مفهوم و نظریه‌پردازی در چارچوب آن، مربوط به استندینگ بوده است.

۴۰. این گزاره ادعایی ما نه به‌عنوان یک رأی جهانشمول، که با نظر به وضعیت منطقه مورد مطالعه - که در بستر گسترده‌تر کشوری قرار دارد - طرح شده است.

۴۱. اگرچه چنین ترسی می‌تواند در مورد همه مردم صادق باشد، با این حال، به نظر می‌رسد که شدت این ترس برای بخش خاصی از پریکریته‌ها - Groaners - بسیار بیشتر است.

۴۲. به‌همین مبنا است که با افزایش ناگهانی قیمت بنزین، شاهد وقوع ناگهانی ناآرامی‌های آبان ۱۳۹۸ در گوشه‌وکنار شهرهای گوناگون کشور بودیم.

۴۳. این نکته را نیز باید در نظر داشت که افزون بر شانس کم بی‌ثبات‌کاران برای تحرک عمودی، اعضای طبقه متوسط نیز هر لحظه امکان سقوط به آن را دارند (استندینگ، ۲۰۱۱: ۵۸-۵۷)؛ بنابراین، با توجه

به جامعه پریکاریایی شده و روبه گسترش فعلی، وقوع واکنش های پریکاریایی شدیدتر در آینده -که ممکن است تا آن زمان، بخش زیادی از طبقه متوسط را نیز در خود جای داده باشد- دور از ذهن نیست.

۴۴. با چنین نگاهی، اتخاذ هر سیاستی که وضعیت اقتصادی صاحبان چنین مشاغلی را تهدید کند، سبب فوران این نوع ترس در میان آنها شده و این عامل نیز برانگیزاننده واکنش هایی از سوی آنها خواهد بود. احتمال منجر شدن این واکنش های پریکاریایی به برخی تغییرات نیز وجود دارد. تغییر، پیوندی ذاتی با طبقه به معنای مرسوم آن و لزوم وجود آگاهی طبقاتی ندارد. همان گونه که بیات (۱۳۹۹) در قالب پیشروی آرام، معتقد به وقوع تغییراتی در سطوح خرد و کلان است، به نظر می رسد که رفتارهای پریکاریایی نیز بتوانند بستر چنین شرایطی را فراهم کنند.

۴۵. در بحث از شدت ناآرامی ها، اولویت اصلی را نه به تفاوت در میزان «ترس از فقر» در میان بی ثبات کاران مناطق گوناگون (مرفه، متوسط، و ضعیف نشین)، بلکه به تراکم پریکریتهای در این مناطق اختصاص می دهیم. به بیان بهتر، در منطقه ای با تراکم بالای پریکریتهای، احتمال وقوع شدیدتر ناآرامی ها وجود دارد و در مناطقی که این افراد با تراکم کمتری حضور داشته باشند، می توان انتظار شدت کمتری داشت. همان گونه که پیشتر نیز اشاره کردیم، تراکم پریکریتهای (از زیاد به کم) به ترتیب مربوط به مناطق حاشیه ای، مناطق متوسط نشین، و سرانجام مناطق مرفه نشین است.

۴۶. بیات با طرح پیش روی آرام تهیدستان شهری (بیات، ۱۳۹۹: ۲۴) برای دستیابی به بخت های زندگی (بیات، ۱۳۹۹: ۲۹) بر این نظر است که اعضای این قشر که در شرایط ناامنی زیست می کنند (بیات، ۱۳۹۹: ۵۴)، توان رقم زدن تغییرات آگاهانه ای همچون انقلاب یا اصلاحات را ندارند (بیات، ۱۳۹۹: ۱۹). وی با ارجاع به تفاوت در ادراک های مردم، تغییرات اجتماعی را نه حاصل مبارزات سیاسی از جانب تهیدستان، که وابسته به تجمیع رفتارها در سطح محله ها می داند (بیات، ۱۳۹۹).

۴۷. ممکن است این ابهام پیش آید که اگر امروزه با جامعه پریکاریایی شده روبه روستیم، نسبت دادن واقعه ای مانند ناآرامی های آبان ۱۳۹۸ به بی ثبات کاری، چیزی جز کلی گویی نیست. در پاسخ باید اشاره کرد که جمعیت، از دو بخش فعال و غیرفعال تشکیل می شود. بخش فعال، خود به دو قسمت دارندگان مشاغل دائمی و بی ثبات کاران تقسیم می شود. جمعیت غیرفعال نیز که اکثریت جمعیت جامعه را تشکیل می دهد، می تواند بی ثبات کارانی را در خود جای دهد. بی ثبات کاران، جمعیت غیرفعال یا زنانی را دربر می گیرد که کمک خرج همسرشان هستند، یا دانش آموزان و دانشجویانی که سعی دارند بخشی از مخارج تحصیل خود را به دست آورند، یا بازنشستگانی که به دلایلی، از جمله تفریح و وقت گذرانی یا کسب کمک خرجی به این گونه مشاغل روی آورده اند. همان گونه که گفتیم، تحلیل ما بر شکل گیری و فعال شدن احساس «ترس از فقر» مبتنی است. حال باید گفت، این نوع ترس در بین تمام پریکریتهای به یک میزان نیست. آشکار است که شکل گیری ترس از بدتر شدن اوضاع در میان پریکریتهای جمعیت فعال، شدت بیشتری نسبت به بی ثبات کاران دیگر دارد؛ بنابراین، ما نه پریکاریا که بخشی از آن، یعنی پریکریتهای ناراضی جمعیت فعال جامعه را بدنه اصلی رویدادهای آبان ۱۳۹۸ می دانیم. بدیهی است که همه پریکریتهای جمعیت فعال جامعه در این ناآرامی ها شرکت قطعی نداشته اند؛ و در مقابل، می توان انتظار داشت که بخشی از پریکریتهای جمعیت غیرفعال یا غیرپریکریتهای نیز در رویدادهای آبان ۱۳۹۸ سهم داشته اند. عوامل پر شمار اجتماعی، روانشناختی، و... وجود دارند که احتمالاً مانع شرکت بخشی از پریکریتهای جمعیت

فعال و مشوق حضور پریکریتهای جمعیت غیرفعال و حتی غیرپریکریتهای ناآرامیها بودهاند. آنچه ما بر آن تأکید داریم این است که بخش چشمگیری از این ناآرامیها را می توان به بی ثبات کاران جمعیت فعال جامعه نسبت داد.

۴۸. در تحلیل های طبقاتی فرض بر این است که موقعیت های طبقاتی یکسان، میل به اعمال کنش هایی مشابه از سوی اعضا دارند. در این میان، هم تمایزی که میان طبقات در نظر گرفته می شود و هم مبنایی که طبقه بر آن استوار است، اهمیت زیادی دارند. در دستگاه مارکسی، مالکیت و کنترل بر ابزار تولید و همچنین، استثمار طبقات پایین توسط طبقه مسلط، پایه های تحلیل طبقاتی به شمار می آیند (ر. ک. به: رایت و دیگران، ۱۳۹۵: فصل یکم). در منظومه فکری وبر، اعضای یک طبقه، شانس های زندگی یکسانی دارند که از سوی بازار و براساس منابعی که افراد با خود به آن وارد می کنند، توزیع می شوند. تمایز میان طبقات نیز به تفاوت در منابعی مربوط می شود که هریک برای تأثیرگذاری بر توزیع شانس های زندگی در اختیار دارند (رایت و دیگران، ۱۳۹۵: ۵۹-۵۸). در تحلیل طبقه محور بورديو نیز مرز میان طبقات، کردار اجتماعی است (رایت و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۳۰) و تحلیل در این رویکرد، مستلزم در نظر گرفتن دو بُعد اقتصادی و نمادین است (رایت و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۸). واضح است که تحلیل پریکاریایی ناآرامی های آبان ۱۳۹۸، آن گونه که مطرح شد، در چارچوب هیچ یک از این رویکردها قرار نمی گیرد. همچنین، با توجه به اینکه ما نیز طبقه بودن پریکاریا را نمی پذیریم، تحلیل ما حتی در چارچوب تحلیلی خود استندینگ که واضح و تشریح کننده این مفهوم و ویژگی های آن است نیز قرار نمی گیرد.

۴۹. موضوعیت نداشتن قابلیت تعمیم نتایج در مطالعات فرهنگی، به معنای عدم امکان این کار نیست. اگرچه ما در این پژوهش، تنها یک منطقه را بررسی کردیم، ولی به نظر می رسد که نتیجه به دست آمده، یافته ای مربوط به کل بستر فرهنگی رویداد مورد مطالعه باشد. از یک سو، سر بر آوردن هم زمان ناآرامی های آبان ۱۳۹۸ در مناطق مختلف کشور، گویای بروز مسئله ای یگانه است و از سوی دیگر، منطقه هدف این پژوهش — چنان که آمد — باز نمایی از مناطق گوناگون درگیر با این ناآرامی ها بود؛ بنابراین، آنچه در نهایت حاصل شد نه با هدف تعمیم، که اساساً نتیجه ای مرتبط با مسئله یگانه ای است که منطقه مورد مطالعه را نیز پوشش داده است. بر همین مبنا، در متن این مقاله نه از ناآرامی ها در منطقه هدف، که از ناآرامی ها به طور کلی سخن گفته ایم.*

منابع

- استاندارد البرز (۱۳۹۰)، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰، درگاه استانداری البرز، معاونت برنامه‌ریزی، دفتر آمار و اطلاعات GIS، در دسترس در:
- <https://alborz.mporg.ir>. [۱۳۹۹/۹/۷]
- الین‌رایت، اریک (۱۳۹۹)، فهم طبقه، ترجمه محمدحسین بحرانی، تهران: آگه.
- بختیاری، فرنگیس (۱۳۹۸). «انسان آبان: کارگر به حاشیه‌رانده»، سایت پیوند، در دسترس در:
- <https://peywand.org>. [۱۳۹۹/۸/۱۰]
- بهادری، آرش؛ بیگ‌محمدی، حسن؛ تقوایی، مسعود (۱۳۹۶). «آسیب‌شناسی فرهنگی و اجتماعی بافت‌های مسئله‌دار شهری (مورد مطالعه: بافت‌های فرسوده کرج)»، پژوهش‌های مکانی فضایی، دوره اول، شماره ۲.
- بیات، آصف (۱۳۹۹). سیاست‌های خیابانی (جنبش تهیدستان شهری)، ترجمه اسدالله نبوی چاشمی، تهران: شیرازه.
- پیکتی، توماس (۱۳۹۶). سرمایه در قرن ۲۱، ترجمه محمدرضا فرهادی‌پور و علی صباغی، تهران: کتاب‌آمه.
- رضایی، محمد (۱۳۸۸)، «ملاحظات روش‌شناختی در مطالعات فرهنگی»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره سوم، شمار ۴.
- روزنامه ابتکار (۱۳۹۹)، بخش سیاست روز، به تاریخ: ۱۳/۰۳/۱۳۹۹.
- ریف‌کین، جرمی (۱۳۷۹)، پایان کار: زوال نیروی کار جهانی و طلوع عصر پسابازار، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: دانش ایران.
- زلکی، رضا (۱۳۸۰)، «کرج، ریودوژانیروی ایران می‌شود»، گزارش، شماره ۱۲۵.
- زنگی‌آبادی، علی؛ رحیمی‌نادر، حسین (۱۳۸۹)، «تحلیل فضایی جرم در شهر کرج»، حقوق، دوره چهارم، شماره ۲.
- زیاری، سمیه؛ فرهودی، رحمت‌الله؛ پوراحمد، احمد؛ حاتمی‌نژاد، حسین (۱۳۹۶). «الگوی تأمین مسکن گروه‌های کم‌درآمد (مطالعه موردی: شهر کرج)»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره چهل و نهم، شماره ۴.
- ساعی، علی (۱۳۹۲)، عقلانیت دانش علمی؛ روش‌شناسی انتقادی، تهران: آگه.
- سایت‌خوان روزنامه دنیای اقتصاد (۱۳۹۹). بانک مرکزی نرخ تورم سال ۹۸ را اعلام کرد/ بالاترین رکورد از سال ۷۴، در دسترس در:
- <https://donya-e-eqtasad.com>. [۱۳۹۹/۹/۳]
- شمشیری، محسن (۱۳۹۸)، «راه طی شده در اقتصاد ایران در ۱۰ سال اخیر ۱۳۸۹-۱۳۹۸؛ نگاهی به رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری، نرخ دلار، تورم و قدرت خرید مردم»، سایت اقتصاد گردان، در دسترس در:
- <https://eghtesadgardan.ir>. [۱۴۰۰/۴/۲۷]

شهرداری کرج (۱۳۹۹)، درگاه شهرداری کرج، در دسترس در:

<https://shahrdari.karaj.ir>. [۱۳۹۹/۱۰/۷]

عظیمی، غلامرضا (۱۳۹۴)، «تطورات مفهومی طبقه در اندیشه‌های مارکسیستی با تأکید بر آرای رایت»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره شانزدهم، شماره ۳.
فاطمی‌موحد، حمید؛ مهرعلیزاده، عیسی؛ الهیاری، حمید (۱۳۹۷)، «مطالعه رابطه سرمایه اجتماعی و احساس امنیت اجتماعی (پیمایش شهر کرج)»، انتظام اجتماعی، دوره دهم، شماره ۲.
فرجی‌سبکبار، حسنعلی؛ ایرانخواه، احمد؛ مؤمنی، حسن (۱۳۹۷)، «تحلیل فضایی آسیب‌پذیری اجتماعی در مراکز پیراشهری (مورد مطالعه: حصارک کرج)»، جغرافیا و روابط انسانی، دوره اول، شماره ۱.

فرهادپور، مراد (۱۳۹۹)، «گفت‌وگو با مراد فرهادپور درباره قیام آبان ۹۸: جبهه واحد پیش شرط وجود سیاست»، رادیو زمانه، در دسترس در:

<https://radiozamaneh.com>. [۱۳۹۹/۸/۱۰]

فرهودی، رحمت‌الله؛ مداحی، ژایلا (۱۳۸۹)، «بررسی کارکردهای مناطق شهری (مورد مطالعه شهر کرج)»، جغرافیای انسانی، دوره دوم، شماره ۵.

صداقت، پرویز (۱۳۹۹)، «یک سال پس از آبان»، سایت نقد اقتصاد سیاسی، در دسترس در:

<https://pecritique.com>. [۱۳۹۹/۸/۱۰]

کاظمی، عباس (۱۳۸۶)، «جامعه جنشی»، ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲.
کاویانی‌راد، مراد؛ عزیزی، سعید (۱۳۹۲)، «تبیین اسکان غیررسمی از دیدگاه عدالت اجتماعی (مطالعه موردی: روستای محمودآباد کرج)»، جغرافیای انتظامی، دوره اول، شماره ۲.
گلپایگانی، فراز؛ حسینی، لقمان؛ ابتهاج، محمدحسین؛ عباسی‌فر، مهشید (۱۳۹۶)، سند توسعه مجلات، منطقه ۴ کرج، محله فاز یک، شهرداری کرج، اسفند ۱۳۹۶.
مدنی، سعید (۱۳۹۹)، آتش خاموش، نگاهی به اعتراضات آبان ۹۸، تهران: مؤسسه رحمان.
مرکز آمار ایران (۱۳۸۵)، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۸۵، درگاه مرکز آمار ایران، در دسترس در:

<http://www.amar.org.ir>

مرکز آمار ایران (۱۳۹۰)، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰، درگاه مرکز آمار ایران، در دسترس در:

<http://www.amar.org.ir>

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵)، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵، درگاه مرکز آمار ایران، در دسترس در:

<http://www.amar.org.ir>

مشکینی، ابوالفضل؛ صادقی، یدالله؛ اکبری، محمد (۱۳۹۲)، «امنیت سکونت، کلید سکونت‌گاه‌های غیررسمی، مورد مطالعه: کلان‌شهر تهران (اسلامشهر، نسیم‌شهر و گلستان) و کرج در استان البرز»، جغرافیا و برنامه‌ریزی محیطی، دوره بیست‌وچهارم، شماره ۲.

میرزاخانی، علی (۱۳۹۸)، «ریشه پنهان اعتراضات ۹۸»، سایت خبری اقتصادنیوز، در دسترس در:

<https://www.eghtesadnews.com>. [۱۳۹۹/۱۲/۱]

- Dehghanpishe, B. (2019), Iran says 200,000 Took to Streets in Anti-Governmental Protests, *Reuters*, available at: <http://www.reuters.com>. [2021/07/27].
- Kronauer, M. (2019), "Social Exclusion and Underclass, New Concept for the Analysis of Poverty", in book: *Empirical Poverty Research in a Comparative Perspective*, pp. 51-76.
- Robinson, F & Grebson, N. (1992), "The Underclass: a Class Apart?", *Critical Social policy*, Vol. 12, No. 34, pp. 38-51.
- Shahi, A., Abdoh-Tabrizi, E. (2020), "Iran's 2019-2020 Demonstrations: The Changing Dynamics of Political Protests in Iran", *Asian Affairs*, Vol. 51, No. 1, pp. 1-41.
- Standing, G. (2011), *The Precariate: The new Dangerous class*, Bloomsbury Academic.
- Zelly, E, W. J. (1995), "Is the Underclass Really a Class?", *The journal of Sociology & Social Welfare*, Vol. 22, No. 1, pp. 75-85.

Contents

○ Comparative Study of Resolution Mechanisms of Presidential Election Disputes in Kenya (2017), Afghanistan (2009) and Iran (2009) / <i>Sara Poursheikhali, Sedigheh Sheikhzadeh Joushani and Yahya Kamali.....</i>	7
○ Politicize Suffering: An Analysis of the Transition from Qajar Ritual Power to Pahlavi Disciplinary Power / <i>Seyyed Morteza Hafezi, Mehdi Najafzadeh, Mohsen Khalili and Rohollah Eslami.....</i>	49
○ The Conflict between the Feminine Identity of the Islamic Revolution's Discourse and the New Religious Thinking: An Issue or a Social Movement? / <i>Maryam Hayek, Alireza Aghahosseini and Ali Alihosseini</i>	81
○ A Critical and Practical Study of the Civil Society and Economic Corruption and Transparency in Iran / <i>Khalilallah Sardarnia and Maryam Bonei</i>	115
○ The Lived Experience of Women Fighters in the Iran-Iraq War and Rethinking their Traditional Political and Social Roles / <i>Elaheh Koolaee and Simin Behbahani.....</i>	145
○ Political Reconciliation and Development in Iran; Investigation of Some Theoretical and Practical Propositions / <i>Mojtaba Maghsoudi.....</i>	181
○ Sociological Analysis of Iran' 2019 Demonstrations / <i>Abdollah Valinejad and Abbas Kazemi</i>	221

Research Letter of Political Science
(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association

Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)
Qasem Eftekhari (University of Tehran)
Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)
Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)
Ali Karimi (University of Mazandaran)
Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)
Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)
Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)
Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)
Hossein Seifzadeh (University of Tehran)
Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Advisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran) Abdolali Qavam (Shahid Beheshti University), Reza Rais Toosi (University of Tehran), Davood H. Bavand (Allamah Tabatabaie University), Bahram Navazani (Imam Khomeini University), Ali Mortazavian (Islamic Azad University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not necessarily those of Iranian Political Science Association or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915

Website: www.ipsajournal.ir

Email: ipsajournal@gmail.com

Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XVI. No.4. Fall 2021

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی ☐ پژوهشی ☐ سایر ☐

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۳×۴، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

Email: نماير:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲